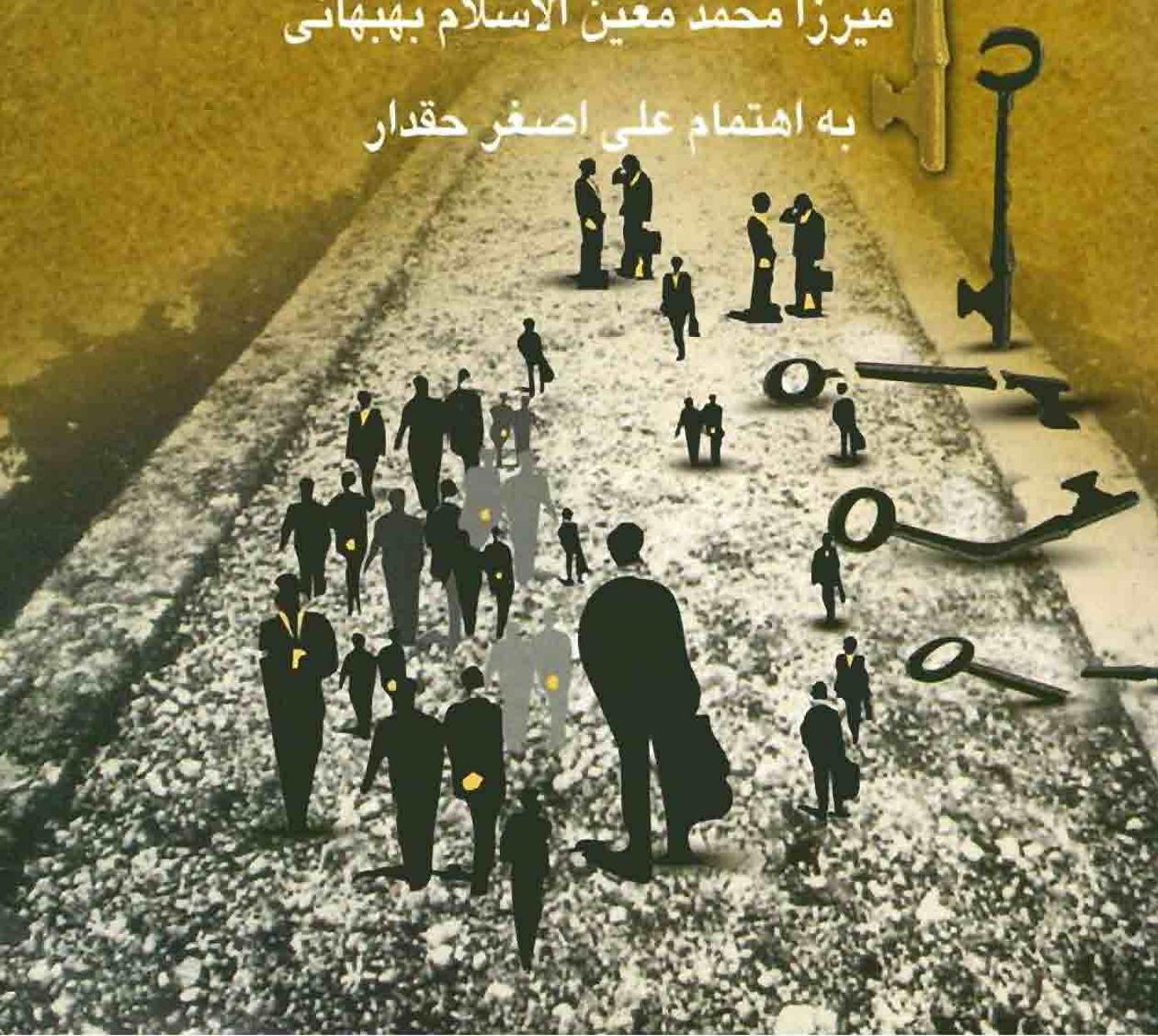


مفتاح التمدن فی سیمه المدن

میرزا محمد معین الاسلام بہبھانی

به اهتمام علی اصغر حقدار



رساله اي از دوران مشروطيت

کليدهای پیشرفت در سیاست اجتماعی

(مفتاح التمدن فی سیاست المدن)

تألیف

میرزا محمد معین الاسلام بھیهانی

به اهتمام

علی اصغر حقدار

مفتاح التمدن فی سیاسته المدن - جلد اول	۱
یادداشت مؤلف	۳
پرسشن نخستین در تاریخ باستانی ایران	۶
پرسشن دومین در ضرورت دستیابی ایران به تمدن جدید	۱۶
پرسشن سومین در نظر فرنگیان درباره شرایط امروزه ایران و تشکیل مجلس	۲۲
آغاز نقطه اصلاحات	۲۷
مقدمه در ثبوت حق مداخله افراد هر ملتی در خیر و شر وطن خویش در این که چه هیئت و جماعتی را توان ملت گفت	۳۸
دوم ملت	۴۵
ملت جماعات مخالفه نیست	۴۷

۴۸	ملت غیر از نظام سلطنتی است
۵۱	مبدأ ملت و شیخوخیت
۵۳	دولت و خاندان
۵۴	آیا ملت از اتحاد به زبان بر می خیزند یا نه؟
۵۵	منشأ اتحاد ملتی مذهب است
۵۶	خاک و ملت
۵۷	از خواب غفلت بیدار شدن باعث تجدید رشتة اتحاد ملتی است
۵۸	وطن‌خواهی از فضایل انسانیت است
۶۰	دولت و ریاست آن
۶۴	قانون اتفاق ملتی نظر به وضع مژده کیانه آن
۶۶	درستی و نادرستی نظام مژده کی
۷۰	حق طبیعی و سیاسی رعایای پادشاه و افراد هر ملت
۷۷	حقوق سیاسی (اعطای قانون اساسی و مشروعیت مجلس ملی)
۸۰	وظایف ملزمی دولت و حقوق آن
۹۱	شمهای از آنچه حدود دولت علیه شمرده می‌شود
۱۰۰	اصلاحات فعلی مملکتی
۱۱۸	انتخاب وکلای ملی و حق رأی عامه
۱۲۵	مفتاح التمدن فی سیاسته المدن - جلد دوم
۱۹۹	مفتاح التمدن فی سیاسته المدن - جلد سوم
۲۰۱	لوازم اساسی مشروطه اسلامیه امروزه ایران
۲۱۹	مفتاح التمدن فی سیاسته المدن - جلد چهارم
۲۲۱	میزان مداخلة دولت در حدود آزادی ملت
۲۵۷	خاک ملی
۲۹۸	زحمت و زمین
۳۱۷	تحميلات عمومی
۳۲۲	مراسلات و مراودات - مخابرات و اسباب آنها

۳۲۸	حفظ صحت عمومی
۳۲۲	قدرت و نفوذ شرکت‌های تجاری
۳۲۸	مداخله ایجابی
۳۴۹	معارف

یادداشت مؤلف

دانشمندان مقتضی فهم فلسفه‌شناس بر مضامین این کتابچه که درهم و برهم است، انصاف داده خواهند گرفت. چه، در عصری که آغاز به تحریر آن شده، کافه ملت ایران به خواب خمودی اندر بوده‌اند و پس از آنکه، مشروطیت به ملت ایران به طور شبیخون وارد شد نیز، عامه ملت از الفبای اصطلاحات سیاسی جاہل بودند و کارها به دست علمای روحانی عاری از فنون سیاست و مردم بازاری بود. لذا، بسی مشکل بود چیز نوشتن به جز به همین روش که به اصول سیاست مدن اشاره‌[ای] نمود و به طور بهام الفبایی نوشت؛ و با وجودها آنقدر به نکات علوم اجتماعی و سیاسی اشاره شده است که شرح هریک را کتابی جداگانه لازم است.

— اجزای اول در حدود سال ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ [قمری] و اجزای وسطی در سال ۱۲۱۳ [شمسی] و آخری در سالین اولی تأمین شده است.

— این چکامه مشتمل است بر ۴۲ مجلد و جناب میرزا علی‌اصغرخان مفتیش کل معارف ایران پاره‌[ای] را استنساخ فرمودند — محمد.

— قد شرعت فى استنساخ هذه النسخة المباركة فى يوم السبت العشرين من أيام شهر السيام فى سنة ۱۲۲۱ و منه التوفيق و عليه التكلان.

مفتاح التمدن في سياسة المدن

جلد أول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ تَقْتَى

تباركَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مُدِينًاً وَعَلَمَهُ الْبَيَانَ لَدُنْنَا. فَأَرْسَلَ الرُّسْلَ وَأَوْضَحَ السُّبُلَ. وَالجَاءَ
الْجُزْءُ إِلَى الْجُلُّ. وَاتَّبَعَ الْبَعْضَ عَلَى الْكُلِّ. لِظَاهِرِ صُورَةِ الْوَحْدَانِيَّةِ. وَبُرُوزِ كُنُوزِ الْفَرْدَانِيَّةِ.
وَالقَى يَدِهِ الْبَاسِطَةِ مَعَ الْجَمَاعَاتِ. وَعَيْنِهِ النَّاظِرِهِ عَلَى الْاِتْحَادَاتِ. فَيَنْفِقُ بِهَا كَيْفَ يَشَاءُ. وَ
يَنْظُرُ مِنْهَا حِيثُ أَتَى؛ ثُمَّ الصلوةُ عَلَى مَظَهُرِهِ الْأَتَمِ. الَّذِي عَلَمَهُ عِلْمٌ مَالِمٌ يُعْلَمُ. وَخَصَّصَهُ
مَقَامَ الْخَاتَمِ. الْجَامِعُ بَيْنَ النَّبُوَّةِ وَالْوَلَايَةِ الْحَائِزُ مَقَامِ الرَّسَالَهِ وَالْهَدَايَهِ. الْفَائزُ جَرَاحِي
الرَّهِيْنِهِ وَالسُّلْطَنِهِ. فَدَعَى النَّاسَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ. حَتَّى (٢) اسْتَحْكَمَ أَسَاسُ
الْبَلَادِ. وَاشْتَلَمَ مَسَاسُ الْعِبَادِ. فَأَجَابَوْهُ مِنْ كُلِّ فِيْجٍ عَمِيقٍ وَغَلَبُوا بِأَمْرِهِ عَلَى كُلِّ جَمِيعٍ وَ
فَرِيقٍ فَقِيلَ فَهُمْ بِهَا لَكُ الْوَلَايَهُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. وَالسَّلَامُ عَلَى عَلَى ابْنِ عَمَّهُ وَخَلِيفَتِهِ
بِكَيْفِهِ وَكَمَهِ. سُلْطَانُ مَعَالِمِ الرِّيَاسَهِ وَالسِّيَاسَهِ. وَأَوْلَادِهِ شَبَّعُونَ عَوَالَمَ الدِّرَاهِيهِ وَالْحِمَاسَهِ.
أَمَّا بَعْدَ فَيَقُولُ العَبْدُ الْجَانِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ الشَّيْخِ الْبَهْبَهَانِيُّ الْمَدْعُوُ بِعَيْنِ الْإِسْلَامِ
وَالْمُبْتَلِيُّ بِظُلْمِ الْأَيَّامِ.

أَنَّهُ قَدْ سَئَلَ مِنِّي فَحَلَّ مِنَ الْطُّلَابِ وَرَجُلٌ مِنْ أُولَى الْأَلْبَابِ (بِمَسَائلِ فَاحِتَ كَفْضِنِ الْبَانِ) وَ
هِيَ مَسَائلُ سِيَاسَيَّهِ. وَالْتَّمَسَ الْجَوابَ بِالْفَارَسِيَّهِ. فَجَعَلْتُ كَلَامَهُ كَمْتَنَ الْكِتَابِ وَذِيلَهُ

٦ / مفتاح التمدن في سياسة المدن

الشرحُ مكان الجواب. ولقد سميت هذه العجلالة به: مفتاح التمدن في سياسة المدن.

پارسی گو گرچه تازی خوش تراست عاشقان را خودبان دیگر است (۲)

پرسش نخستین: خواهشمندم ساده و بی پروا به زیان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دوره سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونه فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچه رنگ و بلوج می شمارند؛ و با این که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزه خویش معترف، هنوز کله خود را پروردۀ آفتاب و، رتبه خویش را به جاماندۀ افراسیاب می دانند؟

پاسخ اول: نخستین باید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشر پیوسته، هرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می شود و اندکی بستگی به آب و خاک وطن حالیه او دارد؛ ولو این که، ایام وجود آن خیرات آباء او را هیچ بستگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می دهد!! به دو ملاحظه !! (۴) یکی حبّ خیر، دیگری حبّ شرف و جاه طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ - باید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضا، و دیگری غضب.^۱ آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و از یاد خود برده این است که هر وقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جهت او دست داده خواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد می آورد و، به طور مبالغه گزافه ذکر شد را در نظر دارد و در محاذل افتخار می جوید؛ و به عکس

۱. قال امير المؤمنين عليه السلام: اما النفس الحبيبة الحبرانبه لها خمس فوئي و خاصبتان السمع والبصر والذوق والشم واللامه و اما الخاстан الرضا والغضب نقلته بالمعنى و انك نجد الامر حسأ كذلك في الخارج. (منه)

٦ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

الشرحُ مكان الجواب. ولقد سميتَ هذه العجلالة به: مفتاح التمدن في سياسة المدن.

پارسی گو گرچه تازی خوشتر است عاشقان را خودبان دیگر است (۲)

پرسش نخستین: خواهشمندم ساده و بی پروا به زبان پارسی عامیانه بیان فرمایند که دوره سلطنت کیان و مردم قدیم ایران چگونه بوده است که تا امروز، هرگونه عدل و داد در هر نمونه فضل و سواد فرنگستان را مردم ایران زمین در جنب هوش و هنگ و دانش و فرهنگ نیاکان خویش هیچ و پوچ، بل، بازیچه رنگ و بلوج می شمارند؛ و با این که، از راه دانش منحرف و به ندانستگی امروزه خویش معترف، هنوز کله خود را پروردۀ آفتاب و، رتبۀ خویش را به جاماندۀ افراسیاب می دانند؟

پاسخ اول: نخستین بباید به یاد آورد و در نهاد او نهاد که بشر پیوسته، هرگونه خیراتی که به طریق افسانه یا حقیقت ذکر می شود و اندکی بستگی به آب و خاک وطن حالية او دارد؛ ولو این که، ایام وجود آن خیرات آباء او را هیچ بستگی و پیوستگی نباشد همه را نسبت به خود و پدران خود می دهد!! به دو ملاحظه !! (۴) یکی حبّ خیر، دیگری حبّ شرف و جاه طلبی فطری که از خصایص طبیعت بشری است.

۲ - بباید ملتفت شد که جنس حیوان دارای دو صفت مخصوصه است: یکی رضا، و دیگری غضب.^۱ آنچه پیوسته رضای او در آن موجود است خواه وقوعی داشته یا به طور افسانه بوده در نظر دارد و همیشه، همان جهت رضای خود را طالب بوده و هرچه موجب غضب و تنفر طبع او بوده پیوسته در طاق نسیان نهاد و از یاد خود برده این است که هر وقت، هرگونه اتفاق ملایم طبیعی به جهت او دست داده خواه از حظوظ عقلانی یا، لذات شهوانی پیوسته همان جهت خیریه را به یاد می آورد و، به طور مبالغه گزافه ذکر شد را در نظر دارد و در محاذل افتخار می جوید؛ و به عکس

۱. قال امير المؤمنين عليه السلام: إنما النفس الحية الحبرانه لها خمس فوائد و خاصيتها السمع والبصر والذوق والشم واللامه و اما الخاصنان الرضا والغضب نقلته بالمعنى و انك نجد الامر حتا كذلك في الخارج. (منه)

هرگونه بلایی به او رسیده باشد طبعاً از به یاد آوردن آن متفرق است. (۵)

۳- کلیه مردم از میان رفته و حوادث گذشته در طبایع افسانه‌پرست اهمیت فوق العاده دارد و به عکس، خیرات موجوده و مردم نادرالوجود حاضر معاصر را چندان قرب و قیمتی نخواهد بود. لکن، هرگونه معجزه و کرامتی به زارعین رفته و شبانان گذشته نسبت بدھند، بدون تفکر در اصل موضوع عیناً تسلیم خواهند کرد.

۴- هر فردی از بشر که زیست و زندگانی خود را در هر جای زمین قرارداد، چون سود و زیان [و] خیر و شر آن سرزمین راجع به اساس معاش اوست، مُلایمات گذشته و خیرات آینده آن جا را، همگی برای پدران رفته و فرزندان آینده خود مُعدّ و مهیا می‌داند؛ و ناملایمات را به کلی از خود و خاندان خود دور می‌نماید و پیوسته می‌گوید: «مرگ رَوَا بُود لکن برای همسایه».

۵- مصدق چهار مقدمه معروض مردم امروزه ایران (۶) هستند که مرکب از اولاد سام و مشتمل بر عرب و عبری و کلدانی و سریانی و یونانی و ترک و تات و تاجیک و افغان و بلوج و هندی و جپسی^۱ و غیره، هستند و اندکی ایرانی‌الاصل و آرینی‌نژاد؛ و به طوری خون و رشتۀ خانوادگی آنها درهم و برهم است که امروزه، در تمام صفحات ایران بیست خانواده نیست که به استثنای سادات عظام بتواند هفتاد پدر خود را به اسم و رسم بشمارد. لکن، این اختلاف نژاد بالمرّه، تقضی در وطنی بودن امروزه آنها وارد نمی‌آورد؛ چه که فعلاً، سود و زیان این سرزمین راجع به اساس معاش و زندگانی تمام وطنیان ایران است؛ علی‌السویه از مسلم و یهود و نصاری و مجوس.

۶- بلکه سخن در این است که جلالت موهوم سلاطین کیان و ارض جواهر قدیم ایران بالمرّه دخلی به مردم امروزه ایران ندارد و البته، به جان‌سوزی حفظ شرافت پدر، در

۱. جبسی طائفه [ای] از هندوانه. (منه)

۸ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

صحت^۱ (۷) و سُقُم آن افسانه‌های نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷ - و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشده گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸ - و حال آن‌که، در سایه اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعه ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در انک زمانی بنای عظمت قاهرانه او به زیر آمده و درهم و خُرد شده و تواریخ موجوده ملل رفته، شاهد مقال است.

۹ - از ایران، خاصه دوره کیان، ابدأ رشتة تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه‌گوی نقالی سخن گفته؛ دیگر وقت، از قول پهلوی‌دانی که شاید از نوشتگات چاپ‌لوسان دوره ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، پهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگر وقت، به عکس.^۲ گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجله بغداد داده وغیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰ - بلی از تواریخ ملل هم‌جوار و هم‌عصر پاره [ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه [ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراوات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و گلستان که غالباً سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این‌گونه تواریخ هم رشتة سلاطین عجم و رویَّة سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد کیان و پیشدادیان و سلطه یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایقی و

۱. غرض این است: لبی الفتنی ان بقول کان ابی ان الفتنی این بقولها اناذا (منه)

۲. مثلًا فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

۸ / مفتاح التمدن فی سایه المدن

صحت^۱ (۷) و سُقُم آن افسانه‌ها نکوشیده‌اند و حوادث روزگار هم نگذاشته مردمی که شخصاً وارث بودند محافظت نمایند.

۷ - و نیز، چون بشر به خیر موجود قانع نیست و پیوسته، جویای خیرات بیشتر و بهتر است، افسانه‌های جرح و تعدیل ناشده گذشته را به یاد می‌آورد و آه می‌کشد و یاد از عدل نوشیروان و فضل کیخسرو می‌کند.

۸ - و حال آن‌که، در سایه اساس استبداد هرگز، آسایش نبوده و اساس هیئت جامعه ملی هرگز در ایام گذشته، وجود نداشته؛ پادشاه بهر عدل و داد و فضل و سداد باشد، بدون نظام هیئت ملی در انک زمانی بنای عظمت قاهرانه او به زیر آمده و درهم و خُرد شده و تواریخ موجوده ملل رفته، شاهد مقال است.

۹ - از ایران، خاصه دوره کیان، ابدأ رشته تاریخی که بتوان یقین کرد در دست نیست. شاهنامه گاهی، از زبان (۸) افسانه‌گوی نقالی سخن گفته؛ دیگر وقت، از قول بهلوی‌دانی که شاید از نوشتگات چاپلوسان دوره ساسانیه چیزی هم در دست داشته؛ گاهی، بهلوان را نام مملکت دانسته؛ دیگر وقت، به عکس.^۲ گاهی جنگ در حدود خراسان را نسبت به کنار دجلة بغداد داده وغیره که اطفال مکتب تاریخ همه را معین کرده‌اند.

۱۰ - بلی از تواریخ ملل هم جوار و هم عصر پاره [ای] مطالب تاریخی به دست می‌آید. آن هم، به اندازه [ای] ضبط کرده‌اند که راجع به مراتب مراوات خودشان بوده است؛ مثل ملت یونان و مصر و بابل و آشور و گلستان که غالباً، سلحشوران ایران دست و پنجه با آنها نرم می‌کرده‌اند. از این‌گونه تواریخ هم رشته سلاطین عجم و رویه سلوک و صنایع و ترقیات ملی ایران به دست نمی‌آید. انقراض مه‌آبادیان و ایجاد کیان و پیشدادیان و سلطه یونان و خلفای اسکندر و اختلافات ملوک طوایقی و

۱. غرض این است: لیسی الفتنی ان بقول کان ابی آن الفتنی این بقولها اناذا (منه)

۲. مثلًا فراز آب رود جیحون را پادشاهان توران خوانده. (منه)

سلط پارس‌ها^۱ و، نقل و انتقال ساسانی‌ها و ضعف نفس قباد و سلط ارکان و اعیان ملکی و احتکار جنس و نقد، و مشغل و عمل و ناچار به جوش آمدن غوغای مزدکی و تن پروری خسرو و استعداد عالم، به جهت ظهور نور عالم آرای محمدی(ص) و اختلافات مسئله خلافت بلافصلی و قول «انَّ الرَّجُلَ لِيَهُجُرُ».» و انقراض بنی امیه و ایجاد بنی عباس و مخالفت امین و مأمون و، ظهور چنگیز از کجا ملت منفرد و مستقلی به جهت ایران باقی گذاشت که تاریخ نیاکان خود را ضبط نمایند و، از کجا مردم با سواد تربیت یافته داشتند که اقلًا در ضمن ذکر برکات آسمانی خود، نکبات روزگار پدران خویش را در افسانه‌های خود به جا بگذارند. هیهات که بالمرأه، از راه تاریخ مکتوبی و ملفوظی تمدن قدیم ایران مکشف نمی‌شود. (۱۰)

۱۱- گنبدهای هرمان مصر و مخورات و محکوکات و سنگ تراشی و کتب قدیمة جلدی و سنگی و، صنعت مجسمه‌سازی و مجسمه‌ریزی و، معدن‌شناسی و غیره آنها از قبیل علم هیئت و نجوم و رصدخانه و هیکل خانه‌های بی‌شمار همگی دلیل است بر کمال تمدن بلاشك و شبهه قدیم آن ملت؛ ویژه، مجلس مبعوثان فراعنه مصر با آن شکوه.

۱۲- به همین او صاف، به جامانده‌های در مخربه‌های بابل و سایر اراضی بین‌الشطین و کرورها خشت‌های گلی مکتوب پخته مطالب تاریخی، برهان روشنی بر تمدن قدیم و اکثریت رواج خط و سواد ملل آن سرزمین است.

۱۳- تألیف کتاب ویدوشاستر، که چهار جلد در الهیات، و هشت در فقه است، به زبان (سنگریت)، در دوره ظهور برهما و تمدن ملت آریایی در هند و بتخانه‌هایی که

۱. آنچه به فائزون علم الغات کشف می‌شود، «فیلاجانی»، همانا پارت‌ها اصلاً از نژاد آفریدیان از طوابیف بتپرست واقعه میانه افغانستان و هند بوده‌اند که حالیه از مسلمان بس غیورند؛ پارت پارداشت پ ف بوده، پ دال بزرگ بوده که پیروسته در فارسی ابدال می‌شود به ت مانند کیبورن که کیبورنوت بوده، ابدال ازت و عرب زبان‌های را نقرب به پ کرده‌اند و در این که پارت‌ها ترکمن بوده‌اند، گویا حقیقتی ندارد و این که قرآنی الاصل بودند، شبیه نیست یعنی صرفاً اقسامی نبوده‌اند و بتپرسنی اصلی آنها مسلم بوده است.

۱۰ / مفتاح التمَّنِ فِي سَيَّاسَةِ الْمَدَنِ

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدھی^۱ و حُرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هند قدیم^۲ - و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عالمه آن ملت نشان می‌دهد.^۳

۱۴ - غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مستقلة داخله در یونان و چپاول اسکندر، پسر فیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ - صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسلة ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ - ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دوره موهم مه آباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد!^۴ فرض می‌کنیم یکباره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکسته آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمیشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمه فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

۱. ظهر بده نحبتاً هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده. بلکه مجدد بوده مائند مسیح (ع) نسبت به موسی. برم عقل اول به همان ظهر اوست! مهاجرین از آریا ناسب مذم نکرده‌اند. بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به افتضای آن ازمنه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبودند، هادیان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چرا که احکام راهنمایان پیوسته به افتضای زمان و زمین و طبایع بیرون از است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلبه نسبت سوزانیدن کتب ایران کذب است، به واسطه این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤبد مؤبدان به واسطه فقط سواد خواندن زند و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

۱۰ / مفتاح التمدن فی سباست المدن

با غایت دقت حجاری شده در آن دوره، و تمدن سه هزار سال قبل (۱۱) بدھی^۱ و حُرمت خروج از هند و معاشرت با غیر جنس خود، دلیل روشنی است بر تمدن شخصی هند قدیم^۲ - و معادن فلزی و جواهری آنها نیز بر معرفت آنها در آن صنایع حتی اختراع جبر و مقابله از دختری هندو غایت رواج فنون و علوم را در عالم آن ملت نشان می‌دهد.^۳

۱۴ - غوغای مباحث الفاظ و ترتیب جمهوری با خارج و سلطنت مُستقلة داخله در یونان و چپاول اسکندر، پرسفیلیپ، که هنوز جزو عقاید مذهبی و غول خیال اطفال ایران است، تمدن آنها را دلیل است. سایر صنایع و حرف آنها به کنار، که از جمله با ترقیات عصر حالیه تاکنون، نتوانسته‌اند یک مقاله بر تحریر اقلیدس بیفزایند.

۱۵ - صنایع باریک و دعاوی تاریک مهم چین که پیوسته، زینت بارگاه سلاطین و اسباب تشکیک عقاید اهل کتاب و سلسلة ابوالبشری بوده است به کنار.

۱۶ - ایرانی چه می‌گوید؟ و ایران چه دارد؟ فرض می‌کنیم از (۱۲) دوره موهم مدآباد تا ظهور اسلام، تمام کتب ایران به قول عوام سوخته شد!^۴ فرض می‌کنیم یکباره سیل آمد و، تمام مردم را به دریا ریخت؛ آیا در و دیوار شکسته آنها چه دلیل روشنی بر تمدن قدیم آنها دارد؟ و آیا بلخ، پایتخت قدیمیشان، چه دارد؟ کدام نقش بدیع حجاری و مجسمه فلزی و اثر مخمور و محکوک تاریخی دارند. شهرهای حوالی آن

۱. ظهور بده نحیفنا هزار و پانصد تقریباً قبل از تولد مسیح (ع) بوده، مؤسس نبوده، بلکه مجدد بوده مانند مسیح (ع) نسبت به موسی. بر م عقل اول به همان ظهور اوست! مهاجرین از آریا ناسیب مذم نکرده‌اند. بلکه مؤسس سلطنت و تمدن بوده‌اند. (منه)

۲. اگر به افتضای آن از منه در تمام امور معاشی و معادی بی‌نیاز از غیر نبودند، هادبان هرگز خروج از هند را حرام نمی‌کردند. چراکه احکام راهنمایان پیوسته به افتضای زمان و زمین و طبایع پیروان است. (منه)

۳. اختراع جبر و مقابله را اغلب مورخین فرنگ نسبت به مسلمین می‌دهند. (منه)

۴. کلیه نسبت سوزانیدن کتب ایران کذب است، به واسطه این که آثار علوم در اعمال ملت و صنایع ظاهر است حتی سواد رسمی فارسی عمومیت نداشته که پیوسته مؤبد مؤبدان به واسطه فقط سواد خواندن زند و اوستا صدراعظم بوده است. (منه)

پایتخت چه دارد که بتوان دلیل گرفت بر رواج صنعت و علوم و اقلاء، خط و سواد ابتدایی در عامه ملت؟ سکه‌هایی که گمان می‌رود در آن دوره بوده است پاره‌[ای] فلز ساده‌بی‌نقش و ترتیبی است که در اوآخر قرون خود به تقلید مصریان و یونانیان صورتی بر آن نقش کرده‌اند و، هرگونه سکه منقوش، به عبارتی، به جای مانده از دوره ساسانیان است، که نسبت به کیان فرنگی حالية ایران زمین بوده‌اند. همدان هرچه دارد یغماً آوردن.

۱۷- ظروف فلزی و گلی و کاشی آنها کجاست؟^۱ بلى تخت جمشید (۱۲) و طاق بستان و کول فره در مال امیر و نقش شاپور کازرون موجود و اسباب‌گوی و فریب بسیاری از جویندگان حقایق شده. اولاً، می‌گوییم هرگاه، تخت جمشید پایتخت کیومرث یا کیومرد و، سیامک و هوشنگ و طهمورث و جمشید و دارای اکبر و هرچه از این قبیل اسمی بگویند، بوده است و به گفته معتقدین شهرش دوازده فرسنگ و سعی داشته و تا دیروز، که اسکندر یونانی آنجا را آتش زده در عین معمورگی و آبادی بوده است و ناچار دارای خانه‌های اعیان دولت و ارکان سلطنت بوده است و میانه چهار کره واقع بوده و، عموماً از سنگ‌های حجاری شده به درجه دوم تخت جمشید اقلاء، برپا بوده است! کو آثار چنین شهر دوازده فرسنگی پایتخت این مملکت آسمانی؟؟؟ این است صحرای مرودشت و جله و تخت و جایگاه شهر دوازده فرسنگی اصطخر؛ از اول تا آخر، یک دانه سنگ یک چارکی که به کارخانه رفته پیدا نیست.^۲ (۱۴)

۱۸- پس مسلم است که به کلی چنین شهری در چنین فضایی نبوده است بلکه، توان

۱. آنچه کاشی قدیم است، تماماً متعلق بوده به بناهای سلطنتی و اگر کار ملت ایران بود، هرآبته در اغلب اینها عمومی، عمومیت داشت. (منه)

۲. اگر ابن افسانه را جواب می‌دهی که خلیفه بنداد به مروان، که حاکم فارس بوده، حکم کرد شهر کفار محسوس را محرومابد و چنان که دولت نام آن صحراء مردانه دشت شهر شد، گوییم! اسلامنا! اساسه شهر دوازده، فرسنگی را کجا زیخت که ابداً اثرش پیدا نیست. (منه)

۱۲ / مفاهی المدن فی سیاست المدن

گفت عمارت تخت، عمارتی قشلاقی بوده است و نقوش حوالی آن نیز، به ملاحظه مقدس بودن از این کار آفتاب و مقر قشلاق سلطان بر پا کرده‌اند و چون، این گونه آثار حجاری و تقاشی که با این عظمت فقط در اطاق منسوب به داراشش هفت سطر به خط میخی محاکوک است، در سایر ولایات و شهرها و مقر حکام جزء و نواب کوچک ابدأ، یافت نمی‌شود. به جرئت تمام می‌گوییم، حرف و صنایع و علوم و خط و سواد بالمره بین العموم رواج نداشته است! و همین که تنها جزئی صنعتی از سرای سلطان کجاست گوییم این جزئی هم استادش از ملت دیگر بوده است یا از یونانیان یا مصریان. کذالک، سایر آثار عتیقه.

۱۹- همین که، صنعتی در اغلب واکثر نقاط مملکت شیوع نداشته و منحصر به نقاط مقر سلطنتی است و اگر جزئی اثری در جاهای^۱ (۱۵) دیگر از امرا و اعیان به جا مانده باشد، بد اسلوبی و نادرستی آن واضح باشد مبرهن است که عامه ملت را تمدن و صنایعی نبوده است مانند بد اسلوبی تقوش شگفت سلمان‌های امیر^۲.

۲۰- حال، سایر آثار قدیمة ایران از این قبیل است و بالمره صنعت یدی فن و علم کتبی از عامه ملت ایران در دست نیست و چون، نداشته‌اند چیزی به جا نمانده است.^۳

۲۱- مخورات شهر شوش به کلی دخلی به کیان و فرس ندارد، بلکه آثار بنی عیلام و اولاد سام، ابن نوح، است؛ و از صنایع یدی اسرای بنی اسرائیل، از قبیل حضرت

۱. پرفسور آلمانی در این ایام شهر کوچکی بر ساحل رود سیوند نشان داد؛ گفته شهر اصطخر است. حال آنکه بیشتر از مسکن فراولان تخت جمشید می‌شند.

- فرشود سلاطین آن زمان، ایلچاری بوده است رسم علیق دواب جاری نبوده ایام زمان. نجد و تخت دارا بوده‌اند و نابستان، در بلخ، علف چرانی می‌کرده‌اند؟ و اسکندر پادشاهی جمشید نام ابدأ، وجود نداشته و از همین یک کلمه بنای بستی موجودات به زیر می‌آید و رودخانه بزرگ در صحرای مرودشت جاری چندین بار، مجرایی خود را تغییر داده‌اند. فتوات و جداول بس عمق دارد؛ کدام یک با علامت بنایی فدیعی تصادم کرده است؟ (منه)

۲. علامات ناقصه، مانند حجاری‌های شگفت سلمان در مال امیر است. (منه)

۳. هفت فربه لوط در کناره بحر احمر با این که چندین بار و بارها، بحری خرابه‌های آن را گرفته هنوز نل و نه آوار آن موجود است و در شهر دوازده فرسنگ ما اثری نیست.

دانیال علیه السلام و همراهان آن حضرت. اگر کتب را سوختند و مردم را به دریا ریختند، خاک ایران باقی و به جاست و حتی، می‌توان گفت ایرانیان به قدر شبانان بابل و کلدان ستاره‌شناس نبوده‌اند، فقط آفتاب را شناخته و هیکلی برای آن ساخته‌اند و گویی از رویت کواكب (۱۶) شبتاب شبکور بوده‌اند که ابدآ، هیکلی به نام سایر ستارگان نساخته‌اند.^۱

۲۲ - این مراتب مختصره که عقل سليم و دانش سیر طبیعی و تاریخی گواه صدق و برهان قوی اثبات آن است، نخستین پرده موهمی است که از چهره تمدن به افسانه قدیم ایران برداشته و دور افتاده و تاکنون، احدي از چیز نویسان فرنگ و یونان که به مراتب تمدن قدیم ایران حمله آورده‌اند از این در سخن نگفته‌اند. و چون عصر حالیه، زمان عنفوان جوانی تمدن و ترقی و انتشار فنون و علوم طبیعیه و تاریخ طبیعی و غیرطبیعی و آثار و صنایع قدیمه‌شناسی است، همین قدر به رنوس مطالب اشاره کردم و اگر می‌خواستم ذکر شواهد کنم، نعم پرسش نخستین کتابی بزرگ می‌شد؛ لهذا از روی اطفال دبستان تاریخ از تطویل بلاطائل حیا کردم.^۲

۲۳ - لکن، اگر خاطر شریف را از رفع پرده شباهات مخلوط به افسانه‌های قدیم آزربده نمودم نیز، عرض می‌کنم که با (۱۷) تاریکی تاریخ و باریکی راه و رویه سیر و سلوک ملت و سلطنت‌های قدیم ایران، به دست آوردن همین قدر از تواریخ ممالک هم‌جوار آنها روشن است که هر وقت، ایران دارای پادشاه مستقلی بود خواقین نامدار و قیاصره تاجدار روی زمین با جگذار آنها بوده است و در شان و شوکت و قدر و عظمت لازمه دول مستبده بالمرأه نقصانی نداشته؛ تنها نظر به عاقبت نکبت خیز

۱. کناره رودخانه بسوند معازی نخت آثار شهر کرجکی است که قصبه فراولان است که عمارت درباری سالنه بوده است و البته فراولان زیاد داشته. (منه)

۲. استبکه، پادشاه ایران، شهر نبنا را با حبله گرفت و غارت نمود؛ حتی دوازده ستون قانون اساسی را، که در آزمته منحصر بود به نبنا، حمل به شوش فرمود و کذاک، تمام عتبه جات شوش از نهب ممالک بین النهرين متعدد قبل از مصر و شهری در بمن که قبل از مصر و یونان بوده‌اند. (منه)

۱۴ / مفتاح التمدن فی سباست المدن

دول مستبده هرچندی، که ایرانیان به واسطه فتوحات متواالیه و جمع آوردن ثروت ممالک مفتوحه خواه، ضعف عقل و ناصوابی رأی پادشاه هم کمک به وضع خوشگذرانی و غرگی و تنبیلی ملت می کرده یا نمی کرده، ناچار اسباب وهن فراهم می شده و اساسی که به زورآوری و فشار بازوی مردم گردن کلفت غارتگر بر پا کرده بودند، به اندک فشار مردم ورزش کرده صحراها (۱۸) چریده یکباره به زیر می آمد^۱ - چنانچه، اسکندر پس از دارای اکبر با دارای ثانی کرده یا ثابت و مردم ترکستان چین و تورانیان هر وقت، غلبه یافته اند به همین ملاحظه بوده است - قضیه ایام تنپوری خسرو و بهرام چوبینه نیز، مشهورترین ایام عظمت ساسانیان است.

۲۴ - و نیز، چون ملتی که به غلبة سپاه و حمله زور آزمای تحصیل عظمت و اقتدار کرده باشد و ناچار، از چندین دول هم جوار تمدن آرام دوست آشوب ناطلب باج و خراج بگیرد البته، ثروت و مکنت فوق العاده فراهم می کرده، طلا و نقره و اثاث قیمتی و جواهر و فیل فراوان داشته اند. لکن، هیچ یک از محصولات خاک ایران نبوده است بلکه، یا به یغماگری یا باج ستائی از سایر ممالک به چنگ آورده اند - این است خاک متصرفی حالیه و متصرفات سابقه ایران، از کجا معادن کارشده زر (۱۹) و سیم و جواهر یا جنگل دارای فسیل نشان می دهند - از محفورات آنها هم روشن است که صنعت زرگری و جواهرتراشی ممتازی نداشته اند.

۲۵ - هندسه راه سازی و پل و بند و سلح ممتازی هم از سابق در عامه ملت نبوده است. حتی، در دوره ساسانیان که عصر تمدن فوق العاده و اندکی زمان برای نمودن تاریخ آنها روشن بوده، پل شوستر را مهندسین رومی به جهت شاپور ساخته اند و حتی عمله روزانه نیز، رومی بوده اند. و گویا ایرانیان عمله گی را هم عیب می دانسته اند - چه که شاپور فاتح بود و می توانست مهندس را نظر به استحکام بنای ایرانی قرار بدهد و ایرانی هم عمله باشد و فقط مصارف را از کیسه قیصر گرفته به جیب ملت

۱. چنان که علت در ابن خورد ستون روح عظمی همین نکته فلسفی بوده است. (منه)

خود ریزد، همانا اتمام یک پل در آن ایام، از ایرانیان بر نمی‌آمد.

۲۶ - حتی ملوک عرب در حیره و یمن و تمام سلاطین کوچک (تبابعه) به ملاحظه سد مشهور به سد لقمان^{*}، در یمن، و سپردن (۲۰) بهرام، که ولیعهد عصر تمدن ساسانیان بوده، به نعمان ابن منذر، برهان روشنی است که به مراتب از ساسانیان در تمدن مقدم بوده‌اند.

۲۷ - این بوده که عاقبت عظمت و ثروت چندین ساله را که به حملات مستبدانه از چین و ترکستان و روم عظمی و بیت المقدس و سایر ممالک فراهم کرده بودند، در ایام عشق‌بازی خسرو، چون اصل اساس بر هیئت جامعه ملی نبوده و نظام قانون اساسی نداشت، متزلزل شده به زور آسمانی و فشار کلمه خدایی توحید بهره و نصیبیه عرب‌ها شد - از این رشته سخن، بنا و خراب اساس تمام ملل روی زمین را که بر اساس قانون ملی محکمی نبوده، می‌توان دریافت؛ اما چون از موضوع سوال خارج است از ذکر هر یک می‌گذریم - ^۱

۲۸ - پس جان سخن این است که، در هر دوره، زورآورترین و بی‌هنرترین مردم روی زمین ایرانیان بوده‌اند و عصر حاضر، که خلقت (۲۱) نخستین را با این‌که بدون دو میں فایده ندارد هم ندارند - ^۲ رشته ملی و خون یک جنسی هم در آنها نیست که، اقلأً، غم‌خوار یکدیگر باشند یا، به تعصب پیروی ترویج صنایع موهوم جمشید و عدل فطری شخص واحد نوشیروان بمانند - ^۳.

* . سد لقمان، سد مأرب است. (منه)

۱. این گونه امرای عرب به واسطه مراودات قدیمه با مصری و کلدانی و آشوری و سریانی و بیهیان قدیم دوره عرب جرام اولیه و جرام الجیرامه که مژسین تمدن عالی یعنی بوده‌اند قبل از تمدن مصر پیوسته نسبت به سایر اعراب منمدن و ادب دوست بودند. (منه)

۲. برای این کار فقط مزبت این بوده که با هفت خواهر خود ازدواج کرده بود و این کار در آن ایام، علامت مقدسی بود. (منه)

۳. ساختگی بودن اساتیر از عین آن همانا ثابت است اگر علم لغات را و فلسفه تعبیر آن را بدانی اگر نامیں اندازه

۱۶ / مفاتح التمدن فی ساسة المدن

دستیر از مجموعات ملافیروز است که میانه به دنیان و یزدانیان نزاع کیت بود این کتاب را جعل کرد محض اسکات خصم دبستان المذاهب، تألیف میرزا محسن مسلمان نیست بلکه، از ساختگی‌های گبرهای مایه یازدهم هجری است. کتابچه‌های خویشتاب و غیره که مانکنگی فارسی به نام فلسفه فرس جمع کرده، تماماً عین ترجمة کتب مسلمین است که در طهران پول داده به جهت او از عربی به فارسی ترجمه کردند - از اوستا چند نماز بیش به جا نیست؛ وندیداد در فقه است و، تألیف منسوب به ارداویراف. (۲۲)

پرسش دومین: آیا ملت امروزه ایران که به علاوه مذهب مقدس اسلام، شیعه اثنی عشری هستند و دست غیبی صاحب الزمان علیه السلام با آنهاست، کفایت و صیانت امور دنیا و آخرت آنها را نمی‌کند، که محتاج به مزخرفات تمدن جدید نباشد؟؟

پاسخ اول - «وَمَن يَتَّبِعُ دِينًا غَيْرَ الْإِسْلَامِ فَلَنْ تَقْبَلَ مِنْهُ» در حدیث شریف است «حَبَّتْ عَلَى حَسْنَهِ لَا تَضَرُّ مَعْهَا سَيِّنَةً» حضرت صاحب العصر و الزمان قلب عالم امکان است - عجل الله لنا فرجه و سهل الله علينا مخرجه - ایمان و عقيدة ظاهر و باطن من همین است.

۲ - تمام سخن در این است که، «وَلَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۱ روش آن بزرگوار در قانون جمع و خرج بیت المال و مشورت با کبار اصحاب قائم اللیل و صائم النهار (۲۳) و ترتیب فراهم کردن قشون و صف آرایی سپاه و تقسیم غنایم و ترغیب و

بدانی که لغت منحصر بست به معنی تحتاللفظی هر کلمه و بلکه، جوهر لغت قانون تعبیر است از این که ملافیروز می‌گوید شرح لغات اساتیر از سasan پنجم است. روشن است که دروغ است، چه که شرح مزبور، اگرچه کلمانش تماماً فارسی است لکن، تعبیرش به قانون تعبیر امروز ماست که مغرب است مانند نامه خسروان که تعبیر آن عربی است و قانون تعبیر در سطر سasan پنجم طور دیگر بوده است. (منه)

تسهیل تجارت و مشق و ورزش و سواری و تیراندازی که در مباحث فقه مبحث سبق و رمایه از قمارهای حلال شمرده شده و مضامین نامه حضرت امیر - علیه السلام - به مالک اشتر و دستور العمل به محمد بن ابی بکر و سایر نواب خود و فریضه بودن طلب علم بر مرد وزن و غیره و غیره، از قوانین و نوامیس الهیه اسلامیه که همگی را به نص کتاب و سنت اطفال مسلمین ورد زبان دارند به مقتضای عصر حاضر، عملاً حاضر نمایند و خود را متخلق به آن اخلاق ربانیه نمایند؛ البته، بار دیگر، با جوهریت این نوامیس آسمانی تخت سلطنت دول بشر ساخته روی زمین را به تزلزل خواهند آورد.

۳- کتاب خدا و سنت رسول - صلی الله علیه و آله - که در دست ما ملت اسلام است، دارای جواهر زواهر تمدن و ترقی تنزل (۲۴) ناپذیریست که امروز، در میانه تمام ملل مختلفه این زمین، این بنده نگارنده تحدي می نماید و متعهد می شود که برای یکی از کلیات اصلاحات امور ملی و مالی و ملکی از قرآن شریف و سنت متعدد آیه و نص صریحی بخواهند، جواب بگوییم و این التزام نامه را به تمام اهالی عالم می سپارم و منتظر سؤال هرگونه مسئله هستم.

۴- به جوهریت همین اصول اصلیه اسلامیه بود که اساس سلطنت هشتاد ساله اکاسره را ده دوازده هزار عرب عور مفلیس غیر مسلح بی آذوقه در هم خرد کرده به انضمام چندین سلطنت مستقل ایران دیگر در اصقاع؛ و به قوت همان اساس هیئت جامعه اسلامیه بود که قیاصره چندین هزار ساله را معدوم کردند و مصر معدن تمدن و یونان منبع حکمت را، از میان برداشتند. و از گوشة معمورة عالم، آخرین نقاط افریقا و خط استوا (۲۵) و جبل الطارق و دریای روم تا پشت دیوار عظیم چین، همگی لا اله الا الله - محمد رسول الله گویان، به یک قبله سجده آورده باید و باج و خراج به هارون الرشید می فرستادند.

۵- به اصول ترقی فصول اسلام بوده که، مباحث الفاظ و علوم یدی و حکمت عملی و

۱۸ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

هیئت و نجوم و شیمی ملل متقدمه را عرب‌ها گرفته، جرح و تعدیل کردند. چنانچه، اگر ترجمه عربی آنها نبود، اصل نسخه‌ها از میان رفته بود. همین قدر که تقریباً در مدت یک صد و پنجاه سال، که دوره تشویق علوم و صنایع جدید بود، در ملت عرب این همه استحسانات و اختراعات بدیعه در آنها وجود یافت. از کجا معلوم است که تا امروز، پی به اغلاظ شیمی و زیست و سایر فنون و علوم قدیمه نبرده بودند. از طول سخن و وضوح شواهد تاریخیه در مردم دانشمند حیا می‌کنم و الا بعون الله یک یک بداعی تصرفات مدت کوتاه دوره تمدن عرب را در جزئی و کلی (۲۶) چنان بیان می‌کردم که گویی با تمام ملل قدیمه و فیلسوفان عرب بوده‌ام.

۶- لبسی فیلسوفان فرنگ و حکمای ملت ساز سلطنت بنیادکن آنها، مذاکرات علمیه و سیاسیه خالی از کلمات تعصب آمیز کرده‌ام و برای هر یک از اساس ترقی و تمدن و زیست ملی اصلی در اصول مذهب مقدس اسلام آورده‌ام و ثابت کرده‌ام که غایت آنچه را که کل فیلسوفان صوفی مشرب آزادی طلب حریت خواه ملت دوست علم پرست راحت جوی اخوت ستای فرنگ بخواهند، در قرآن مجید، و سنت پاک اسلام موجود است همه را تصدیق کردند به نص این جمله که به موجب این اصول که شما از مذاهب اسلام بیان می‌نمایید، احدی را یارای سخن گفتن نیست مگر این که با این اصول راه تمدن و ترقی که جزو مذهب اسلام است؛ ما مردم فرنگ روزانه، مشاهده می‌کنیم دول و ملل اسلام در تنزل و خرابی است و سرِ باطنی و حکمت (۲۷) مخفی آن را نمی‌دانیم چیست؟؟؟

۷- این سرِ باطنی در میانه عامه ملت اسلام روشن است به علم بی عمل و در میانه دانشمندان اسلامی مسمی به نزاع خانگی و اختلاف مسئله خلافت بلافصلی؛ لکن، به علاوه اینها روشن است که در عصر خلفای بنی عباس، جگونه تمدن عرب‌ها مانند سیر برق و سرعت حرکت نور رو به ترقی بود -^۱ یک سرِ ناگفته مخفی هم

۱. کلمه کمبا از لغات سامی است و به معنی سنگ سیاه است که حجر الفلاسفه گویند و در رموز علمی تعبیر از ←

امروز، از قلم این نگارنده جاری می‌شود که تاکنون، احمدی به زبان نیاورده و آن این است که، از روزی که مغول و تاتار داخل اسلام شدند و در دربار خلفای بغداد راه پیدا کردند و تعصّب یمین الدوله و امین الملہ به سوگات از بغداد به خاک ترکستان چنگیز خیز بردن، گویی تمام سنگ‌های عالم یک پارچه شده و در فلان خن فلک در پیچ و تاب آمده چشم چشمۀ خضر طبع تمدن و ترقی اسلام را نشانه ساخت. شواهد تاریخی (۲۸) به کثرت موجود و از شدت وضوح مثل سایر مطالب شرح و بسط نمی‌دهم. چند روزی، اگر چه امثال الغ بیک هلاکو دم از علم دوستی زدند لکن، چون اصل اساس مغولی و تاتاری بود، تیر پرتابی بیش بلند نشد.^۱ اسرار سیاسیه را همین که بیان و آشکار کردند شواهدش فراوان است؛ اصل اشکال در یافتن نکته است.

۸- اگر مغز ترک و کله مغولی و تاتاری عمق و تعمق داشت، چرا امنی دولت علیه عثمانیه و آل عثمان خان رحمه الله پس از آن که تا پایتخت اطربیش به سُم ستوران آهن کمر کوفتند و تمام جزایر فرنگ از هوله یلان جنگجوی آن‌ها خواب و آرام نداشتند که یک نفر پادری می‌گوید:

وقتی که امیر تیمور گورگان به سلطان بايزد نوشت من قشون سواره و افر دارم تو هم همراه و متعدد باش (۲۹) برييم جزایر فرنگ را به کلی منصرف شويم، جواب فرستاد من با تو کار دارم و با تو جنگ. اين بود که روح عبي مسبح به فرباد ما نصارى رسيد.

آن به حد مقتضی می‌آورند و این کلمه بدین معنی فقط در لغت مصری است که توسط اولاد بعثوب داخل شده است و در بونانی ابدأ چنین اسم به این معنی نیست و در تمام کتب علمیه این صیغه مراد از عمل جمع است و تفربن چنانکه علمای شیعی حاليه فرهنگ در تعریف آن همین جمله را می‌گویند حالا عرب از ذریه سام بن نوح چه استحسانات در این صنعت کردند بعائد شرح آن رساله جداگانه لازم دارد. (منه)
۱. تمدن به فشار مرج خیز اسلام و فلسفه جدیده عرب بود که امثال هلاکو چندی، روی آب شناگری کردند و عاقبت، نظر به فطرت حجزت خوبیش فرو رفتند. چرا در ترکستان علم دوست نبودند لکن، اروپا در دوره محاربات صلیب به دست آورد و تکمیل کرد و به قصر فرو نرفت بلکه، به وسیله بالون در هواکلیوان نمود. (منه)

٢٠ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

حالا پس از آن خبط بزرگ، چندین دولت مستقله و ایالات مختمه از آن گرفته شده قهرآ و جبراً، مثل سرب و بلغار و یونان و غیره مثل جزیره کریت، که مهم ترین فتوحات خون بهادران آل عثمان مبدول شده بود و مثل سایر ممالک دیگر که در کار هستند.

۹- با وجودها چند ماه پیش، که پاره [ای] از مشایخ نساک عرب اسلام پرست به اسلام بول آمده و در اطراف مصر، از روی غیرت اسلامیه مواعظ اتحاد انگیز نمودند و مردم را مغلوب به سوی سده سنه مقدسه سلطان اسلام کردند؛ فریاد خوف و هراس از ییم فتنه عظیم اسلام به قول کفار فرنگ یا جهاد از تمام روزنامجات فرنگی بلند شد و انگلیس در مصر (۳۰) اظهار حیات کرد و در هند، تملق از مسلمین گفت و فرانسه در الجزایر، به هم چنین وغیره.

۱۰- حیله باریکی که مردم فرنگ کردند و در دماغ هرگز سیاسی ناشده ترک‌ها انداختند، این بود که بر سر مسئله جاف و صحاری قطور سرحدی اظهار مخاصمت با ایران کردند و، این دو دولت متحد هم خاک که اسلام را که تاکنون، به واسطه نفاق منافقین چندین امارات و دولت را از متصرفات خود به تصرف معاندین اسلام داده‌اند، به جنگ زبانی و جدال سیاسی انداخته‌اند. و یک نفر بیدار نیست که بگوید آقای صدراعظم عثمانی این آن کعبه و قبله وحدة اسلام نیست بلکه، واقعاً کردستان ایران است و اعرابی مشوفة امروزه کربلا از همان کله مغولی است.^۱

۱۱- به همین دلیل، سرِ مخفی باعث تنزل اسلام با آن اصول اصلیه مغول است. مغول! بلی هر گاه آن اصول (۳۱) مقدسه را پاک و آراسته کنیم و به همان سلامت و صرافت اولیه عرب معمول داریم البته، محتاج به اشخاص فرنگی نخواهیم بود.

۱۲- دست غیب و همت لاریب وقتی با ما ملت اسلام است که مسلمان باشیم و به اوامر

۱. قضیه استبدادی انگلیس در مسئله معروفه به «شکار کبوتر» درباره مصریان جاری ساخت مشهور است.
(منه)

مشروعه عامل. آیا مردم نخجوان و ایروان و قفقاز مسلمان نبودند و مساجد نداشتند؛ چرا اسیر چنگال روس شدند؟ آیا ممالک منتزعه از عثمانی هیچ خبر داری چه ظلم‌ها بر مسلمین وطنی آن‌جاها شد تا ناچار، اغلب مهاجرت کردند. هیچ خبر داری تاکنون، تقریباً پنجاه و شش بیرق مکتوب به لاله‌الاَللّه - محمد رسول اللّه در افریقای تنها سرنگون شده؟ هیچ خبر داری که قبر شیخ سودان را، که متهمش کرده بودند به متهدی، محض عدم اتفاق مسلمین با او و اول عالم مسلم غیور عصر ما بود، انگلیسی‌های متمند ما خمپاره و توب بر باد فنا دادند و ما در وطن خود به سگ آنها چخ نمی‌توانیم گفت. (۳۲) هیچ می‌دانی مقدس‌ترین و غیور‌ترین سلاطین شیعه اثی عشری قلیو سلطان هندی بود که تقریباً بیست و پنج سال با انگلیس جنگید با کمال بهادری، و عاقبت، مسلمانان شیعه جیره‌خور او، مثل واجد علیشاه شیعه، پادشاه ادوه، او را اسیر دشمن کردند و انگلیس همگی احفاد او را معدوم کرد که امروز، اسمی از ذریه او نیست؟ آیا سلاطین ذریه محمود سبکتکین و بابرشاه و تیموریه و غیره مسلم هند دست غیب با آنها نبوده و امروز، این دست به تازگی بهره ایرانیان شده؟ نه و اللّه در ذات یگانه خداوند عزوجل اقتضا نیست اجرای مشیت بر حسب استعداد و مشاالت است «واعبده ربک حتی یاتیک اليقین». پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز!! البته، اگر تو مسلمان باشی همیشه دست خدا او اولیا خدا با تو است لاشک ولاریب. (۳۳)

۱۳ - در میانه تمام سلاطین مشرق، و خلفای اسلام، تیپو سلطان مرحوم هر وقت، می‌خواست کیف و مباشرت به حظوظ نفسانی نماید و نفس خود را آرام کند از شدت غیرت صاحب منصبان انگلیس را، که در وقت جنگ اسیر کرده بود، یکی دو نفر از آنها را حاضر می‌کرد و می‌گفت آنها را در قفس شیر بیندازند تا شیرها آنها را خرد کرده بخورند و او تماساً نماید و کیف و حظ کند؛ سوای این حظ بهادرانه به تمام جهات زهد و تقوا آراسته بوده، تنها زمان، او را مهلت نداد که به جواهر بواطن

اسلام پی برده بیدار شود و عود ناپلئون سوم هم او را مغور و مطمئن ساخت. آن بیچاره هم، قبل از رسیدن به کمک تیپوسلطان، کارش در فرنگ تمام شد.

۱۴ - به عکس این وجود مقدس، واجد علیشاه بود که به علاوه ارتکاب به تمام حظوظ شهوت پرستی، سالی یک بار، خود را (۳۴) به صورت زن ساخته در رختخواب خواهید، به تقلید از زن‌ها درد زاییدن می‌گرفت و باید تمام ارکان و امنی دولت تحفه و هدیه به جهت بچه عملی نوزاییده پادشاه تقدیم نمایند. مع‌هذا، یک حرف خوبی جواب شاعر هندی گفت، که در ایام حبس او در باغی که انگلیس‌ها معین کرده بودند، چندان پرنده‌گان تربیت داده، روزانه دانه می‌داد که هر جا در آفتاب می‌ایستاد، سایه بر او می‌افکندند. در حالی که پرنده‌ها سایه بر او افکنده بودند، آن شاعر طماع خواست قصیده خوانی کند، واجد علیشاه گفت:

مخوان که شما مردم را من سال‌هان دادم؛ عاقبت، به قدر این پرنده و فاذاری نکردید و مرا به دست دشمن سپردید.

۱۵ - در جایی که عمل سلطان این باشد و سلوک و فهم ملت چنین و جوهریت اصول اسلامیه معدوم، آیا دست غیب چه کند؟؟؟
بازارچه گاهی به سر نمد کلاهی (۳۵) مرغان قاف دانند آئین پادشاهی!

پرسش سومین: آیا فرنگیان درباره امروزه ملت ایران چه می‌گویند؟
امید نجات و پیش‌رفتی از تشکیل مجلس ملی جدید ایران و زمزمه بیداری این ملت دارند یا نه؟؟؟

پاسخ اولاً - این پرسش بدن نگارنده را به لرزش آورده، چنان از غیرت الفاظ ناشایسته که درباره ملت مسلمان ایران زمین از دیرزمانی است در کتب و روزنامه‌جات خود ادا کرده‌اند در خشم و غضب هستم که اندازه ندارد، از مقام انصاف گذشته، طبع بشری از کلمات ناشایسته خصم در صورتی که صدق باشد متغیر می‌شود؛ لکن،

چون این سؤال را ناچار جوابی است از نقل تمام مطالبی که درباره ما ملت گفته‌اند می‌گذرم و، آخرین تحقیقی که درخصوص جوش ملی امروزه ایران در فرنگ مذاکره شده عرض (۳۶) می‌کنم. البته، چون ناقل کفر، کافرنیست معفو خواهم بود.

۲- روزنامه نیمس که به زبان انگلیسی طبع و نشر می‌شود، از خبرنگار روزنامه پالمال کرنت انگلیسی شرح ذیل را در ماه گذشته، نوشتہ که ترجمه آن را به فارسی عیناً، ذیلاً، نقل می‌کنم^۱!

ترتیب جدید در ایران و مذاکره با پرسور وامری «مقصودت این است که واضحآ و بی‌پرده ترتیب قانون اساسی جدید ایران را بیان کنم صریحاً، می‌گوییم آنچه بر من هویادست نسام این ترتیب بازیچه تقليدی است؛ با شاه حاضر^۲ دوبار مرا ملاقات دست داد. نخستین، در چهل و چهار سال قبل از این که جوانی نه ساله و ضعیف البته بود و، به صاحب اخباری آذربایجان منصوب بود. بار دوم، پنج سال بیش از این، در بوداپست، او را ملاقات کردم و اول فرمایش او این بود که وامری کجاست؟ در این مرتبه، اتفاق خوبی افتاد که من کاملاً (۳۷) خلق و خوش این پادشاه را به دست بیاورم؛ همین که امتحان کردم او را خوش بست ترین مردم دنیا یافتم و، کاملاً با خبر از ترتیبات تمدن جدید و دارای خواهش فوق العاده فطری برای اصلاحات به طرز جدید در مملکت خودش. مشروط به این‌که، اسباب لازمه را داشته باشد؛ پول وافی و مردم کافی. این دو فقره اسباب، سه راه سیل تمدن و ترقی ایران است. مخصوصاً، اشکال عده پول است. ایران دولتی است که همیشه، به قرض افتاده نگار انگلیس از اعضا فرض چنانچه از لفظ شاه است مرا انداخت به چنگال روس. دوستی دولت انگلیس بخ کرده و بارد و لفظ خالی است. من شخصاً سالیزبوری را آن طرف احتیاط یافم. انگلیس می‌توانست روس را نگذارد این قرض را بدهد و این اشکال طی یک اشکال بین‌المللی می‌شد چه که، فعلاً، ایران در بخار نفوذ روس کشتبرانی می‌کند. قرض روس (۳۸) ایران را مرهون ساخت به ضد خط قطار آهن عظیم السیر^۳ ترقی که اکنون، فراق روس پاینده و داروغه آنهاست. در تمام اطراف، علامت پیشرفت روس‌ها در ایران هویادست. در حقیقت، ایران بیشتر از آن روس است تا خود ممالک روسیه. این مثله راست است که اعتبار و عظمت روس به واسطه ضعف در قفقازیه، در تمام عالم اسلامی هبوطی یافه لکن، جوهریت آن باقی و برقرار است. آیا در ایران، مردمان عاقل کافی یافت می‌شودکه از عهدۀ اصلاحات برآیند؟ ایران محتاج

۱. سؤال بکهزار و سصد و بیست و چهار شده است. (منه)

۲. مراد صریح مظفر الدین شاه است. (منه) ۳. سریع. (منه)

به وجود کفاایت رجال است، به همان اندازه که محتاج به پول است؛ لکن، از جث قوای عقلیه، ایرانیان بر ترکان آل عثمان مقدماند؛ لکن، وضوحاً بگوییم تاکنون، اقدام مهمی در ایران نشده است که شوق آنها را در پیش رفت به تمدن جدید اثبات کند. جزئی (۳۹) اقدامی که در باب قانون اساسی و ترتیب مملکتی و حوزهٔ ملی شده سقطه و اشتباه است. ایران، امروزه، از شش سال قبل، فروتر رفته معارف بحال‌ها در توقیف و بحال وقوف است. ترجمه مصنفات فرنگی‌ها به ندرت است. در حالی که، عثمانی‌ها مطابع روزنامه روزانه معتبر دارند. هنوز، یک روزنامه نیست که در تمام ایران اشاعهٔ تام داشته باشد. نزاع و جدال به جهت قانون و نظام حریت با سلطنت مستبد در ایران، سخت‌تر از عثمانی خواهد بود! چه که، در ایران علمای مذهبی را نفوذ تام و مرید فراوان است و کسانی که حوزهٔ پرجمعیت ارباب عمايم و علماء و سادات و آخوندی‌های ایران را دیده باشند، از پیش رفت قوانین جدید اصلاحات ملکی در آن مملکت به کلی مأیوس می‌شوند. در مسئلهٔ انحصار تباکو، ثابت شد که قدرت علماء از دولت بیشتر است.^۱ هرچند برخلاف رضای علماء باشد (۴۰) امکان ندارد اجرا شود. امروزه، در ایران مردم کافی به غایت نادر و عزیز الوجود است. تمام مملکت غرق خودپرستی است. رتبه و مناصب به قیمت اعلیٰ فروخته می‌شود. قانون وجود ندارد. تمام مملکت دچار اختشاش است. در حالی که زمین حاصل خیزی است به جهت مردم عاقل کافی با هوش بیغرض. صدراعظم حالیه با هوش آدمی است و دو پسر دارد که یکی در روس، و دیگری در انگلستان، تربیت یافته‌اند؛ لکن، اینها هم بیشتر از شاه نمی‌دانند و نابلد هستند از این‌که از کجا شروع نمایند و سرکلافه کدام است؛ با این حال تصور کن حال و وضع قانون در چنین مملکتی چه اثر و کتفتی خواهد داشت؟ پول دوباره، فرض می‌شود و دوباره، خرج می‌شود؛ لکن، در اصلاحات ملکی و مورث عدم رضایت عامه خواهد شد. راست است که از آنجه‌من می‌دانم ایرانی از سایر ملل قدیمه با هوش‌تر است و نطق و خطابه خوب (۴۱) ادا می‌کند. لکن، آنقدر غرق اشکالات ایام گذشته خویش است که امکان ندارد در آن اشکالات که امروزه، اطراف او را احاطه کرده بیرون بیاید.

پس آینده ایران چیست؟

هیچ چیز، ایران را از انهدام سیاسی نجات نمی‌دهد مگر، معجزهٔ یا دست غیب. فعلاً، قضا و تقدیر ایران در دست روس و انگلیس است. دلایل اشاره می‌کند بر تقسیم ایران، میانه آن دو دولت و کشمکش بزرگی بر سر این کار خواهند داشت و بر فرض وفرع این ترتیب ناچار

۱. در باب انحصار دخانیات بسیطاً شورش مزبور از حسیّات علماء نبوده و ساختگی بود. ناصر الدین شاه شخصاً نیز شاید سراً از مژسین شورش بود به واسطه این‌که، مفهور نهب همسایه شمالی بود و علماء عصر حاضر ایران بواسطهٔ کثیر خواهش از تمام رؤسای هیئت حاکمه که رؤساً و محركین همه گونه امور فساد مملکتی هستند بیوسته دست خوش آن‌ها بوده و هستند و از پیش خود هیچ‌وقت در صدد کاری نبودند. (منه)

مالک شمالي بهره روس و جنوبي انگلیس و البته، شابد اشکالاتي هم بینها رخ بدهد؛ لكن، تحديد صحیح همین است. این راست است که رقیش می خواهد در آسما، از طرف شرق، پیش برود؛ لكن، مشکل است فایده از حرکت به طرف جنوب به نظر بیايد. چنانچه، من در يكى از (۴۲) کتاب هاي خود مبرهن كرده‌ام. رقیش طبعاً، مایل به جنگ عمومی نیست لكن، دولت جرمن آيا در عالم اسلام شرق آلت فاعله نیست؟ جرمن هم اشکالات مخصوصی به خود دارد و از دیر، از راه رسیدگان متعدد کشندگان شرق است و از مرکز خود خبی در است. هرگاه، این اشکالات نبود صنایع و نفوذ جرمن زودتر از همه، اثر می کرد. يك چيز یقین است که، انگلیس دجله بعداد را نمی گذراد برای جرمن و دو قوهٔ قاهرهٔ بزرگ مزخر نمی مانند. ولو این‌که، جرمن را مقاصد اعلى در ایران باشد. نخستین فاصلهٔ بزرگ ممالک وسیعهٔ فیمایین ایران و مرکز تمدن جرمن. دو مین سب عنصری دولت‌تلون طبیعی عموم وطنیان.

تمام شد ترجمهٔ گفتار آن فرنگی.

۳- این است زمینهٔ تمام گفتار سیاسیون فرنگ دربارهٔ ایران و ایرانیان. و این بند به این مرد فرنگی می‌گوییم: «اصبت و اخطات.» (۴۳) امروزه، همان علمای اخیار و فضلای نامدار اسلام پرست ایران، آلات فعاله و مقدمات عاملهٔ ترقی و تمدن ایران هستند.^۱ امروز همان شاهنشاه اسلامیان پناه روح مقدس صاحب اسلام را از خود شاد کرد. آیا مسامی جميلهٔ غوثی الاسلام وال المسلمين، آقا سید عبدالله بهبهانی و آقا سید محمد دامت برکاتهما نیست که به کلمهٔ مبارکهٔ توحید اختلاف میانهٔ شاهنشاه و ملت را مبدل به صورت وحدت فرموده‌اند؟ راست است سایر ممالک ایران در حال پریشانی بوده است؛ اما آیا غوث الاسلام وال المسلمين، آقامیرزا ابراهیم، نیست که تقریباً دو سال است، مملکت فارس را به قوت ایمان و عین اسلام پرستی و شاه دوستی از هزار گونهٔ مفاسد مترصدهٔ محافظت فرموده‌اند و مردم را به اتحاد و دولت‌خواهی نصیحت مشفقيانه می‌فرمایند.

۴- این‌که، می‌گویند ایران به اندازهٔ [ای] که محتاج پول است مردمان دانشمند لازم دارد

۱. هرچه از این‌گونه مداعی سرودیم نشد و نشندند که بعضی‌ها که اینان نیز، محسود اوپاش و منمور و منلوب دست اجamerه شدند در حالتی که از قدیم‌الایام مردم خارجه ملتفت بودند که قدرت ملی منوط است به وجود علماء و ما خود غافل بودیم و با دست خود نجات دهنده‌گان خود را ذلیل کردیم. (منه)

٢٦ / مفاهی التمدن فی سیاست المدن

شک نیست!!! و این که، گفته دانشمند (۴۴) نادرالوجود است راست است!! به ملاحظة این که، اگر هم باشد در گوشه خمودی و افسردگی زار و زیون است بالمرأه یارای تکلم ندارد. برداشت سخن از جایی شده که حوزه خشنا و حیه ملسا است بلکه، صخره صماء. این که گفته، ایران چنان غرق مصایب است و سر کلافه را گم کرده که مردمش نمی‌دانند از کجا آغاز امور اصلاحیه نمایند تا اندازه [ای] صدق است! الا این که، نظر به مغزی که در فرنگستان پرورش یافته چنین است! این که گفته، ایرانیان سخن سرایی و سخن پردازی خوب دارند. مقصودش این است که به علم ظاهری و دانش‌اند که تنها نمی‌تواند رفع مفاسد عمدۀ ملکی و ملی کرد بلکه، وطن‌خواهی و قدردانی ذاتی می‌خواهد که در ملت مرکب ایران نیست.^۱ منتها در عالم اسلامیت به لفظ جمع ملت واحده هستند در عالم سیاست مدن و سیاست ثروت هر وقت عارف بشوند سود و زیان خاک ایران را (۴۵) راجع به اساس زندگی خود دانسته آن گاه، قدر وطن را می‌دانند و دفاع از وطن را واجب می‌شمارند، تا به این مقام برسند که قرنی از طریق مدارس متمدنه هرگاه، سیر نمایند مدت می‌خواهند.

۵ - به همان قریحة فطری سخن سرایی که در ایرانیان موجود است، اغلب و اکثر صحرانشینان ایران می‌دانند اصلاحات ملکی و ملی باید نخست از کجا آغاز شود! الا این که، نشر اندکی از مطالب اصلاحیه بر صفحه کاغذ با وضع داشت عموم روحانیان و ارکان به استبداد زندگی کرده به غایت، مشکل است. ملت، عموماً، از مرض خود بصیرت علمی ندارند. تنها آرزو به غذایی دارند که کشنده آنهاست؛ مثلًا با این همه رقیب و همسایه بیدار متمدن قاهر، تمام آرزوی

۱. این چند کلمه اشاره می‌کند به این که میان وقت باهم بودند که می‌دانستند از نمک حلواشان خورد. جمله حوزه خشنا و حیه ملسا بفصاحت هر چه نام نمی‌رساند به کجا می‌خورده و از همان سال اول، معולם بود چه می‌شود. (منه)

عامة ملت ضعف دولت است! و این خطط عظیم است؛ اشخاصی که به غلبه آبا و پیش‌قدمی شخصی، بدون مزیت علمی و جوهریت (۴۶) خدمت، در امروزه، دارای ثروت و حاکمیت اعیانیت ملی و ارکانیت دولتی هستند، مرکز آن اندازه دانش سیاسی و احساسات وطن دوستی در آنها نیست که، از مرر حالیه معاش خود یک باره دست بکشند. اگر هم فعلاً، چند نفری اظهار نمایند یا از بس که به غلط و اشتباه ثروت وطن را جلب کرده، می‌ترسند به همان شعبده که جمع کرده‌اند از دست بدند، به کلی راه شعبده بر آنها مسدود بوده، می‌خواهند بلکه، از این راه به نوایی برسند؛ از این دو صورت خارج نیست. فقط علمای اعلام مساعی جمیله خود را خالصاً لوجه الله به اتمام رسانیدند و روح منور صاحب اسلام را از خویش شاد کردند.

آغاز نقطه اصلاحات

۶- از چهار محل معین است. نخستین، اداره معارف؛ دومین اداره مالیه. سومین، اداره عسکریه؛ چهارمین فلاحت. (۴۷)

از چندین سال به این طرف، پاره [ای] مکاتب ابتدایی در ایران احداث شده به اسم مدرسه؛ طرز جدید پاره [ای] پادریان امریکایی و انگلیسی هم با آنها مخلوط شده‌اند و تنها چهار لفظ فرانسوی و انگلیسی را علم نامیده‌اند و، اگر مختصری هم مطالب ابتدایی ریاضیات را فراگرفته باشند، فقط حاصلش انکار مذهب و بدروز دیانت و امانت بوده. هرگاه، یکی دو نفر از روی فطرت پاک خودکشی کرده و یکی از شعب علم را تکمیل کرده باشند فلان بچه نه ساله امراهی موروثی هرگز، نگذاشتند این مردم تربیت یافته در یکی از اداره‌جات راه و رخنه پیدا نمایند.

۷- امروز، برای مردم عقب مانده ایران بالمرأه فرصت تکمیل زبان خارجه نیست که چندین سال، معطل تکمیل زبان بشویم و آن گاه که، شروع به علوم لازمه کار نماییم هم، کاملاً از عهده برناشیم؛ بلکه، امروزه، ایران دارای علمای دوزبان (۴۸) تکمیل

کرده است. بلکه، این دو زبان در حقیقت زبان پدر و مادر اطفال ملت است: عربی و فارسی. مصر و بیروت معدن کل علوم جدیده است که سراسر به زبان خود ترجمه کرده‌اند؛ فعلًاً، باید کل فنون را از آنها و از همت زبان خارجه‌دانان در آن به زبان فارسی ساده ترجمه کرده و شایع نموده و امیدی تغییرناپذیر هم، در قانون اساسی معارف به جهت محصلین علوم قرارداد. و آن قدر در ذیل این فصل مهم فدایکاری مالی و جانی لازم است که از تصور ما ملت خارج است.

۸- تحصیل صنایع که در ذیل معارف است^۱، از تشکیل مدارس علمیه مشکل‌تر است؛ چه که، هیچ حلولی نشد استادکار، تا که شاگرد شکر ریزی نشد. در تمام عالم، نخستین موج ترقی از قلب پاک اشراف ملت حرکت جوهریه کرده؛ کجا نبند جوانان اشرافی که دامن همت به کمر زده، لباس چرم و کرباس پوشیده (۴۹)، بروند در کارخانجات قماش بافی و توب ریزی و بلورسازی و قندسازی و غیره، ذغال‌کشی نمایند تا استادکار بشوند. خواهی گفت: «شرکت ملی تدارک همه گونه کارخانجات می‌کند و به وطن می‌آورد. جوانان باذوق می‌روند عمله‌گی می‌نمایند.» گوییم زهی سعادت؛ لکن، وقتی این کارخانجات ثمر دارد که اداره فلاحت وطنی تهیه پنبه و لوازم کارخانجات را از قبیل زراعت و افر چغندر و فراهم داشتن احجار بلوری و گل چیزی و فلز برای کارخانجات توب ریزی دولتی کرده باشد نه این که، پنبه از امریکا و فلز از فرنگ و شکر و چغندر از مارسیل و روسیه حمل نمایند که روس یا انگلیس بتوانند از تنخواه مصنوع حمل از مالک خود با تنخواه ساخته شده در مرکز ایران رقابت نمایند و کارخانجات ما را مسدود نمایند.^۲ بله هر وقت، فلاحت و معادن و غیره را تکمیل کردیم (۵۰) البته، کارخانجات وطنی به حال ما صرفه دارد و هرگونه

۱. مسن برون در شرح ترقیات ادب و صنایع هرست پای نخت آن وقت ایران که تحت نظر بای سنتر امین حسین نیموری ثابت می‌کند که هر وقت ترقیاتی علمی در شرق رخ داده بواسطه همت شاهزادگان و اشراف وقت بوده است. (منه)

۲. چقدر مضحك است کارخانه اسلحه سازی کابل که فلز آن را از فرنگ می‌آورند.

ترتیبی که ژاپون در این باب داده به حال ما مناسب است. امروزه، باید جوانان غیور مهاجرت نمایند و کسب صنایع جدیده را از مرکز کنند؛ بلکه، زنده مسلمین از این بیشتر شربت احتضار از قند و شکر صنعت کفار نشود و مرده آنها کفن از کارخانجات یهود نپوشد. آخر حیا و غیرت دو گوهر شریف است.^۱

۹ - اداره مالیه، خواه نظر به مدخل دولت باشد یا از دیاد ثروت عامه ملت نیز، مانند صنایع در ذیل معارف است چه که، یک دوره تامه از علم سیاست ثروت لازم است که از نور آن علم پیوسته، ملت پس از دانستن این که، واقعاً ثروت چیست و طریق از دیاد آن کدام است! در غایت کوشش مدخل و محصول مملکتی را از صرف معاش و مخارج عمومی و دولتی اضافه نمایند یا به فکر تعادل و اضافه باشند. در هیچ شعبه [ای] از (۵۱) اصلاحات جدیده این عصر، تمدن مانند مسئله (سیاست ثروت) دولت و ملت را در خلطه و آمیزش و صلاح و نزاع متعدد و متفرق نمی‌سازد. آنقدر مسئله باریک و، مرحله تاریک، به نظر آمده که بزرگ‌ترین حکمای عصر تمدن فرنگ را مشغول ساخته است. اول کسی که پس از کلیات منضبمه در نوامیس اسلامیه، در این علم کتاب نوشته، آدام اسمیت^۲ اسکاتلندي بود که کتابی مفصل به نام ثروت ملل شایع^۳ کرده، بعد، سیجویک و جان [استوارت] میل^۴ هر یک کتابی مسمی به اصول سیاست ثروت تصنیف کردند و دیگران متابعت کردند. این جاست که تا اندازه مفصلی حق مداخله دولت در امور عامه معین می‌شود و حقوق ملی در پرخاش به اداره دولتی تحدید می‌یابد و اجازات و اختیارات عامه در امور راجعه به محصول و مصارف مشخص می‌گردد. علمای این علم شریف می‌دانند در ضمن (۵۲) این

۱. جوانان غبور افلأ، دباغي و صباغي تحصيل کنند.

۲. Adam Smith (۱۷۹۰ - ۱۷۲۳) فیلسوف و اقتصاددان اسکاتلندي.

۳. کتابی از آدام اسمیت.

۴. John Stuart Mill فیلسوف و اقتصاددان انگلیسي (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) م.

چند سطر چه مطالب عالیه مندرج است از جمع و تقسیم ثروت.^۱

۱۱- این جاست که، قوانین شرکت‌های ملی و بانک دولتی و تسهیل طرق و شوارع تجاری و اداره بلدیه و حدود احداث کارخانجات و دارای اجازه بودن اطبا و ترتیب عدالتخانه‌ها به جهت حفظ مال و حال ملت معین می‌شود. اصول حدود مجازة اداره فلاحت و پلیس و اندازه مداخله او را این علم معین می‌کند. بلکه اندازه عده و عده سپاه و محل مخارج احمل و اثقال حریبه از اینجا معین می‌شود. هم چنین، ترتیب مالیات ممالک محروسه و اجاره ندادن حکومات از این جاست.

۱۲- اداره عسکریه نیز، به ملاحظه قانون جمع سپاه و ترتیب مشق نظام و تعیین محل مصارف در ذیل مالیه و معارف افتاد.

قلم این‌جا رسید و سربشکست. در این مرحله، نه تنها علم لازم است بلکه، جوش فدکاری و حب وطن و گذشت از فایده شخصی ژاپونی لازم است؛ که شخص واحد و اشخاص منفرد از چندین کرور (۵۲) مدخل ادارجات عسکریه و افواج تیولی ملک موروثی آبا و اجداد ایام هرج و مرج خود گذشت نمایند؛ که ثانیاً، جاهای دیگر مملکت به رهن قرض بیهوده، برای همین گونه املاک تیول و اربابی بیهوده به نام کسر مخارج عسکریه و سایر ادارجات مواجب مفت‌بگیر نزود. مانند گمرکات که زیر جامه مملکت و چادر ستر ناموس ملت بود... اشکال در این است که به پسر بچه نه ساله و امیر تومن موروثی و مشرف بی سواد و لشکرنویس شماره مدان و مخبر هلیوگراف مفہم بیرق و فانوس بلوره جام جم نشناس و مشاق جغرافی و تاکتیکس واستراتاچیک ناخوانده بگویند.

آقاجان! ایام خدمت شما به انجام رسید؛ ورثه این افواج تیولی از خواب بیدار شدند. حکم آسمانی برای آنها نازل شد؛ شما تشریف بیرید از مدرسه علمیه هرگونه فن و

۱. میزان شورش‌های نحت نظام ایالاتی اعصار حریت خراهانه فرنگ و پیش‌رفته‌های ملی به اندازه دانش به عامله آنها در اصول علم سbast ثروت بوده است؛ حتی احزاب مزدکی از پشت این پرده بیرون آمدند.

علمی مایل هستید اجازه بیاورید. آن‌گاه، جزو ورثه ملی (۵۴) و حقوق ملی بشوید. یا عجزه بودن خود را ثابت کرده در بیت المساکین ملی داخل شده به راحت زندگانی نمایید. اشکال در این است که آن همه بلوکات وسیعه زرخیز مملکت را که در امرای مواجب سواره و پیاده و دهقانی موروثاً متصرف هستند، از آنها پس بگیرند و با غایت شعف و حب شرف به دولت علیه برگذار نمایند.

۱۳ - والا امروزه، ترتیب اداره عسکریه منظمه به جهت ایران اسهله از تمام ادارجات است پس از ترتیب مالیه. چه که، می‌توانند تمام نظام حاضر را به هم زده، علی‌العالجه، چهل فوج مرتب مثلاً، تشکیل بدهد به طور میلیشیا. قراسواران از پیاده و سواره و توپچیان و مشتاقان ماهر از ژاپون بخواهد، و در تمام مملکت منتشر نماید و اهالی نیلات و شهرها و قصبه‌جات را به نام داوطلب مشق دهند. این نگارنده ملتزم می‌شود که از کوه‌گلویه و بهبهان، از عشاير وطن شخصی خود شانزده هزار نفر حاضر میدان مشق افواج داوطلب محلی (۵۵) نماید که در هنگام لزوم، هر یک مقابله با پنج نفر سرباز خارجه نمایند و، با مشق جدید و جوهریت کلمه اسلامیه از سپاه مزدور فرنگی هراس نکنند. رؤسای آنها به حکم قانون می‌دانند خدمت مكافات دارد و، خیانت مجازات. همین که مردم از شر حکومت مستأجره نجات بیابند، شاهنشاه خود را فدوی می‌شوند و مالیات را به ترتیب جدید بیشتر و بهتر می‌دهند و بلکه، یقیناً، اغلب علمازادگان و طلاب اسلام، نظر به عزت اسلامیه و حفظ بیضه اسلام همگی روزی یکی دو ساعت، در میدان مشق نظام داوطلب حاضر می‌شوند و قبول مشق می‌نمایند.

۱۴ - اداره عسکریه به تأیید اداره مالیه از محصول جزیره هورمزد که سالها، به تقلب اجاره رفته، بندر عباس و املاک شیخ مهاجر لنگه بنای چنان برج و بارویی در تنگه هورمزد می‌کند که سد محافظه تمام خلیج فارس باشد و به کلی، از شر بحریه دول خارجه آسوده ماند. (۵۶)

- ۱۵ - گفتار مردم فرنگ اغلب راه کج به ایران نمودن است؛ مثل این‌که، دو ماه قبل، روزنامه تیمس از اسلامبول کسب خبر کرده، می‌گوید شیخ خزعل‌خان، سردار ارفع، سرحد دار ایران، چندی است با مبارک ابن صباح، شیخ کویت، مراسله دارد و جزماً می‌خواهد چنانچه، مبارک خود را از عثمانی منزع کرد، این شیخ هم در کار است تمام علایق بستگی خود را از دربار ایران قطع نماید؛ و حال آن‌که این شیخ بزرگوار، پسر مرحوم شیخ جابرخان است که مملکت محمره به واسطه او به جهت ایران بین‌الدول ثابت شد! بلی انگلیس‌ها در خلیج خیلی کار داشتند. اهمیت این مرد بزرگ شاهنشاه ستای نیز، به جهت آنها فوق‌العاده بود، هر چه خواستند او را فریب بدنهند گوش نداد. حالا، می‌خواهند به این زمزمه‌ها اسباب برودت میانه او و سلطنت و ملت ایران فراهم کنند. دولت جرمن هم، فایده خود را در اتحاد با سلاطین اسلام دیده و خط آهن بغداد را (۵۷) تمنا دارد به خاک ایران واصل نماید و رقیب انگلیس است و به توسط سردار ارفع و ایجاد سپاه داوطلب دولت علیه ایران می‌تواند دارای شرکت بزرگی در این خط بشود و همه وقت، جواب پیش‌قدمی عثمانی را به سختی بدهد؛ و هرگاه، متفق باشند انگلیس را نگذارند بالعره نفوذی مثل کویت در آن حدود پیدا کند و بلکه، به واسطه بیست و چهار هزار نفر مزد جنگی شده به طرز جدید سردار ارفع و شانزده هزار نفر از کوه‌گلیویه و بهبهان و بیست هزار از ایلات بختیاری و بیست هزار از الوار پشتکوه و آن حوالی اداره عسکریه، می‌تواند عراق عرب را ثانیاً مالک شود و در همان حین، از حدود جاف و کردستان عثمانی را به همین گونه سپاه آن حدود مشغول نماید تا این‌که، اتحاد به ایران و ثرات آن را دریابند والا فعلًا، عسکریه نداریم. به واسطه این‌که، تربیت وطن‌خواهی و مالیه نداریم و علت مالیه نداشتن این است که معارف نداریم. (۵۸)
- ۱۶ - فلاحت نیز، مستقیماً در ذیل معارف است، چه که ترقی زراعات و محصولات بسته به دانش احداث قنات و هندسه پل و سد و سلح و امتیاز اراضی و بذرشناسی و

شیمی و به واسطه بسته به انتظام و امنیت محلی و اداره پولیس و عسکریه و مالیه است.^۱ عاقبت ستاره دنباله‌دار خط آهن بغداد عبدالحمید را به حبس و عثمانی را خراب و اسلام را به جاه برد و می‌برد.

۱۷- لکن، ترتیب این اداره هم مثل سایر اداره‌جات اشکالات مخصوصه دارد؛ چه که، بفلان خان و بهمان امیر و وزیر نمی‌توان گفت رعایای املاک شما از این به بعد، محکوم حکم شما نیستند بلکه، رعیت باید شریک در آب و زمین باشد و ترتیب زراعت باید در تحت نگرانی مهندسین از جانب دولت باشد. و از طرف اداره عایدات ترتیب مالیات داده می‌شود! و جناب آقا! شما هم حق مالکی معین خود را بردارید. رعیت هم آزاد است هرچه می‌خواهد با سهم جو و گندم و مویز (۵۹) و انگور خود بکند! تکیه این کار به همه جا می‌خورد.

۱۸- ملت ایرانی همان ملت در بادرانی هستند که با وزیر و پادشاهان کیان و ساسانیان هم دست بودند و، ارکان زمین از خوف نیرویشان در هراس بود. اکنون، مخلوط با آنها شده از صرافی اشراف عرب که طاق کسری به سُمِ ستورشان کوفته شد و معمورة زمین را با جستان بودند. به علاوه، از کسانی که سلطنت بنی عباس را از میان برداشتند، تنها صفت سلحشوری از خصایص ملیه این سرزمین است. بهادران هم رکاب سلاطین اسلام ایران، پدران همین پسران، بودند. شاه اسماعیل و نادر از آسمان سپاه نداشتند و از زمین و دریا برای آنها نجوشید و نروید؛ از این جنس مردم و با همین شعبه مخلوق بحسب استعداد آن ایام فتوحات عظیمه کردند.^۲ البته، چنانچه، به ترتیبات امروزه (۶۰) مسلح باشند و مشق بیابند، همان فتوحات برای آنها دست می‌دهد و در جوار و همسایگی دول مقتدره هم خاک خود اتفاقاً احشام و

۱. روزنامه‌نویسان به همین جمله مردم را مستعد کردند که وقت اظهارش نبود بلکه وقت اظهار هر یک از حقوق ملی آن گاه است که از راه معارف دست عموم به طلب باید که حتماً بیابد. (منه)

۲. آنچه مورخان می‌نویسند، شبما کرور سپاهی در مسافت به بونان در رکاب زرین بوده است.

نیلات هم جواری دارد که جنگ و جدال را عیش ایام زفاف می‌دانند. فقط، سخن و امبری در عدم پول و مردم کافی نهایت استحکام را دارد. چه که، گویی تمام اساس تمدن جدید در مزاج ایرانی اثر به عکس دارد و با لفظ فداکاری و گذشت از فایده شخصی در این ملت نیست. مثلاً در حالتی است که طبع و نشر تقاویم جزو اعلان عطارهای ممالک خارجه است هنوز، اول تمدن دانشمند ایران، همه ساله، به جهت فایدهٔ خلیلی حقیری، آن را منحصر به فرد نموده و دست خط همایونی در انحصار آن صادر می‌کند. این مسئله با اخلاق تمدن مذهب بعید است؛ این است که هرگاه، عموم این ملت به همین درجه علم و پایه تمدن برستد، باز گمان وطن‌خواهی نمی‌رود. (۶۱)

۱۹ - در ماه ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۴، ملکه ممالک زرخیز کهن دولت و ملت متمول فرزند آسمانی چین اعلان قانون اساسی داد و ملت با آن عمق فکر و آن وطن‌پرستی و آن تمول از پیش می‌برند و از روز تاریخ این اعلان، تمام ملل فرنگ به فکر و واهمه افتاده‌اند که اگر این دریای نفوس متمول باریک خیال به سرعتی که در کارند اساس تمدن خود را بالا ببرند، وای بر احوال ما.

۲۰ - لکن، ما به عکس مردم چین هستیم. در مثل است که گربه و میمونی در اتاق خانه تنها مانندند. چند دانه جوز در اتاق بود؛ میمون حیله کرده، در را بسته جوزها را در آتش بخاری انداخته، همین که پخته می‌شد دست‌های گربه را گرفته زیر آتش می‌زد و جوزها را بیرون آورده خودش می‌خورد. صاحب خانه آمد دید جوزها نیست، دست گربه همه سوخته و خاکستری است؛ یقین کرد کار گربه است، کتک وافری هم به گربه مسکین زد. حالا، می‌ترسم (۶۲) مانند همان گربه جوز نخورند و، دست‌ها هم بسوزد، کتک هم بخورند.

۲۱ - قانون بنویسند سلب قدرت از سلطنت قاهره بنمایند مجلس بر پا کنند منتظر پول و فداکاری‌های ملی باشند؛ مثل امروز، نقد خود را نسیه هر یک بگوید. امروز، نوبه

فلانی بعد، نوبه من؛ در این اثنا، دب‌اکبر شمالي و بوم جزاير باهم جمع بشوند و واقعه رخ بدهد که رفع آن به جز به عقل و علم و وطن خواهی و مال و فداکاری جانی و مالي نشد و هیچ در بساط نباشد. «فاصَبَحَ يَقْلُبَ كَفِيهَ عَلَى مَافَاتِ مِنْ جَنْبِ اللَّهِ».

۲۲ - دولت اسلامی مراکش از سه طرف محاط فرنگستان است و به تیرپرتاپی به خاک فرانسه و اسپانیا می‌رسند. سال‌هاست هر چه دول هم‌جوار فریاد می‌زنند بلکه، دست از دزدی و راه‌زنی و خودسری و خون‌ریزی بکشند ابدآ، بیدار نمی‌شوند. مدت‌ها، به واسطه حقوق بین‌الدول مصون مانده‌اند. این ایام که در فرنگ (۶۲) به جهت موازنۀ حقوق فرانسه و جرمن مجلس کردند و حقوق اولیۀ فرانسه به اثبات رسید در حقیقت، آخرین امضایی بوده به جهت تصرفات مالکانه فرانسه و عاقبت، بلعیده خواهد شد.

۲۳ - دولت علیۀ اسلامیۀ عثمانی تقریباً شش صد سال است، دروازه کل اروپا را متصرف است و تا اندازه خیلی مهمی توان گفت همه گونه علوم و فنون فرنگ را تحصیل کره‌اند. چنانچه، امروزه، اطباء و جراحین و مهندسین و تمام شعب سیاسی‌دان و علم اقتصاددان و معارف‌شناس و غیره دارند و از یک صد سال، متجاوز است که آن قدر از دست فرنگیان بیدار کتک خورده‌اند که اگر به احجار کوهستان دنیا این همه صدمه و لطمۀ وارد آمده بود، هر آینه همگی بلور صاف و آینه شفاف شده بود؛ مع‌هذا، چهار نفر ایرانی بدخت کاسب برادر مسلم خود را در کربلانی توانتند به مدارانگاه دارند. هنوز، اداره معارف اسلامبول (۶۴) و بغداد اجازه طبع کتاب رد شیعه می‌دهد. اگر جوهریت تمدن جدید واقعاً، دانسته شده بود اختلاف مذهبی ملل ممالک محروسۀ عثمانی که بهانه عدم پیش‌رفت مقاصد اقتداریه است به کلی، در تحت قانون مض محل می‌شد. دول فرنگ هر یک دارای هفتاد مشرب و مذهب مختلف نصاری و غیرنصاری است. ممالک هند تقریباً شصت میلیون مسلمان دارد و سه چندان مذاهب مختلف هنود. هر یک از دول

فرنگ از اختلاف ملک مرکزی خود گذشته مسلط بر کرورها ملل مختلف الجنس و المذهب است در مستعمرات خود؛ مع هذا، اصول حیاذه و اداره کردن دولت و ملت هنوز در دول اسلام شناخته نشده.

۲۴- امارت افغانستان اندک استعداد ظاهری که برهم زده به واسطه این است که راستی و پوست کنده قراسواران انگلیس بوده در سرحد هند و حالا هم، از آن اهمیت که در نظر ملت انگلیس داشت (۶۵) افتاده! به ملاحظة اتحاد جدید انگلیس با ژاپون و تغییر حرکات مستعمریه دولت روس در ممالک شرق و ترتیب اتحاد روس و انگلیس در کلیه ممالک شرقیه، و همین که این اتحاد به امضارسید، به کلی اعانه [ای] که به افغان داده می شد قطع خواهد شد و خرج به مراتب بیشتر از دخل می شود و همان هرج و مرچ نخستین در کار است؛ محلی هم ندارد که قرض بگیرد، کسی هم به او قرض نمی دهد.

۲۵- کارخانه توب و تفنگی که فلز آن از فرنگستان بیاید یا قماش بافی که پشم و پنبه آن از هند باشد یا تربیت نظام عسکری بی قانون ملی که دوازده هزار خانوار طایفة هزاره را به ملاحظه این که شیعه هستند بکشند و به کلی، معذوم نمایند؛ به کلی برخلاف زیست ملی و اقتدار دولتی است.

۲۶- از ایران بسی مردم به فرنگ رفتند و واقعاً، ظواهر علوم را دریافتند بلکه، شاهنشاهان شخصاً مکرر به فرنگ (۶۶) تشریف بردند. بسی از دست روس کتک خوردند و ممالک زرخیز با صره های پول نقد تسلیم روس نمودند. بلکه، هرات را به انگلیس دادند؛ در حقیقت، به علاوه بحرین و اغلب نقاط خلیج فارس و سلطه تامه در این زبانه دریا با نصف بلوچستان مع هذا، هنوز، یک ترتیب مالیاتی نداده اند که تقدیمات حکام مستأجرة ولایات و مدخول محلی حکام که باعث احداث بعض و عداوت ملت به دولت است طوری بدانند که اقلأً، جزو خزانه عامره بشود.

۲۷- ملت ایران از مرکز تا اوچ و از اوچ تا حضیض، بالمرّه، از علم تمدن و قانون اساسی

و جوهریت مجلس ملی و جوش فداکاری و خروش وطن خواهی بی بهره است؛ چه، جای آن که ذکر از مشروطه ملی یا مشروطه اشرف وغیره نماید. باز، عرض می کنیم که برداشت عنوان مجلس ملی از جایی شده که حوزه خشنا، وحیه ملسا است (۶۷) ۲۸ - امروزه، تاریک ترین تمام نقاط عالم، ایران است و، آن قدر در بیان واقع خطرناک است که زشت و زیبای هیچ یک را بالمره نمی توان گفت؛ این است که ناچاری از خرابی اصل مطالب جوهریه به عبارتی، پریشان اشاره به نشان می کنم. آن قدر، عامة ملت جاہل از موضوع مجلس ملی هستند که هر چه می پرسی فواید آن چیست؟ جواب می دهد ضعیف نمودن سلطنت و هنوز، کاری آغاز نشده، خود را ضدسلطنت می داند، نه عضد و کمک سلطنت که اصل مقصود است. بلی، در این آرام داشتن ملک و ملت و ترقی آن در مجزی داشتن اداره وضع قوانین و اداره اجرات شکی نیست! لکن، ملت باید عموماً فداکاری به دولت را فرض و واجب بشمارد و کمک آن باشد. (۶۸)

پرسش چهارمین: ملت تا چه اندازه حق مداخله در وطن دارد؟ و به کدام هیئت و جمعیت ملت گفته می شود؟ و دولت چیست؟ و حق مداخله آن به چه اندازه است؟

پاسخ این سوال بسی عظیم است و بیانش به غاییت خطرناک. لکن، بعون الله آنچه از کلیات اصول اسلامیه دریافت نموده و دارد از همان زمینه برداشت سخن کرده، ذیلاً،

۱. تجزیه فوئی به سه هیئت اجرا وضع قانون قضادت باهم سهل است لکن، به رسم دنبال دشوار است که هریک از رؤسا و اعضا و اجزاء آن؟ سه هیئت عظیمه جمماً و فردآ، سند را ارت و میراث استبدادی خود شمارد و در واقع، پادشاهان مستبد بی شماری نشوند و در تمام اداره جات کل و خبر و آنها تجزیه جوهری عملی آن دیده شود نه فصول قانون نافص که وضع شود فراموش بماند ملت جاہل ساكت بماند و بهجای آن معمول آنها. فوائین جاریه یعنی آرای مشخص رؤسا و معاونان جاری شود. چه که، مملکت تحت قانون چنانچه عامه نصور می کنند نه یعنی دارای فوائین بهشت عدل الهی بلکه، تحت قانون یعنی عامل به فوائین موجود. قطع نظر از زشت و زیباسازی آن و از چنین مملکت فعالی امید نجات سیاسی هست.

می نگارد. و البته، همین که موازنی با اصول ترتیبات حاضره بشری و نکات تاریخی شود، ناچار خارج از موضوع سخنی نمی رود.

مقدمه^۱

در ثبوت حق مداخله افراد هر ملتی، در خیر و شر وطن خویش و، بودن ایشان در حقوق وطني برادران برابر «کان الناسُ أمةٌ واحدة»^۲، «خَلَقْتُمْ مِّنْ نَفْسٍ وَاحِدَةً»^۳، «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۴. (۶۹)

۱ - نخستین، روشن است که فرمان دهنده زمین و آسمان و شاهنشاه انس و جان ایزدمنان است و بس؛ و مساوی او، همه کس بندگان مخلوق و عاجزان مرزوق اویند و از حیث آفرینش و خلقت و جوهر سرشت و فطرت هیچ کس را برابر بنی نوع خویش برتری و بالاتری نبوده و نیست. «فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَالِكَ الدِّينُ الْقَيْمُ»^۵: بلکه، شرافت به رفتار و، نجابت به کردار است و بس «انَّمَا أَكْرَمْتُمُّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيمُكُمْ»^۶. و چون مالک حقيقی و صاحب تحقیقی ارض و سما خدای تعالی است «لَهُ مَلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ»^۷. «انَّ الْأَرْضَ اللَّهُ يَوْرَثُهَا مَنْ شَاءَ تَوْتَى الْمُلْكُ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزَعُ الْمُلْكُ مِنْ تَشَاءُ وَتَعْزَّ مِنْ تَشَاءُ يَتَذَكَّرُ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ قَدِيرٍ»^۸: زمین مال خداست؛ بهر گروهی که می خواهد در هر عصری، پاره [ای] (۷۰) از آن را عنایت می فرماید.

۲ - پس چنانچه، مردم هر جای زمین در نور آفتاب و ستارگان شریکان برابرند و کسی

۱. از ابن مقدمه نا صفحه ۱۴۶ در خانه حضرت سردار اسعد در قربه در سال ۱۳۱۳ تحریر بر بافته و بفہم ابن مختصر کتابچه عامیانه در آغاز سال اول مشروطیت ایران از مقدمه مورخه نگارش داده شده. (منه)

۲. بقره / ۲۱۳.

۳. ساء / ۱.

۴. بقره / ۲۹.

۵. روم / ۳۰.

۶. حجرات / ۱۳.

۷. حدید / ۵.

۸. آل عمران / ۲۶.

را بردیگری حق برتری بیشتری نیست، عموم هر قوم و ملتی، از مرد و زن، مالکان وطن و صاحبان مملکت خدا داده خویش‌اند بر سیل تساوی. چنانچه، در این حق ثابت دارای خرقه‌پوش و گدای ژنده به دوش هر دو دوش بدشند و حق تمکین و تملک آنها در خشک و تر زمینی که خدای جهانیان بهره آنان فرموده است، یکسان است و، هیچ یک را بردیگری حق فزوئی و برتری نخواهد بود. «خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً».^۱ آیات هیچ کتاب مقدسی و خطاب مؤسسی برخلاف عرض مذکور و سطر مسطور نخواهد بود. «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوتٍ».^۲ مردم، همه در خشک و تر و خیر و شر وطن خویش شریکان سراسر و برادران برابرند. (۷۱)

بُنَى آدَمُ أَنْدَرَ زَمِينَ پَسْدَر چواخوان شریکند در خشک و تر

۳- اما محض این‌که، جاهلان بی‌بصر و غافلان کوته نظر دامن پاک و چهره تابناک مراهبه لوث هم خیالی طبیعیان درک مقام که پیروان مزدک بدنام‌اند، آلوددنسازند و بیهوده سخن نرانند، بایدم روشن نمود که مقصود از تساوی حقوق و تعادل عقوق افراد ملل عالم چیست؟ هیچ‌کس را در اموال دیگری شریک یا در حق او چریک نمی‌دانم. «وَلَا تَأْكُلُوا امْوَالَكُمْ يَتَّكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تِرَاضِيْ مِنْكُمْ».^۳ هر که راه را هست مزدکد یعنی و عرق جبین خود اوست که در نگاهداری گردش بازار عالم و حمایت و پایداری انجمان افراد وطن خویش از کم و بیش محن بوده و رنج کشیده و مزدگرفته است و کسی را در این مال به قدر ذره [ای] بهره نخواهد بود. «وَلَا تَشْمِنَا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّرَجُلٍ نَصِيبٌ مِمَّا اكتَسَبَ أَوْ لِلنَّاسِ»^۴ (۷۲) نصیب معا اکتسبن.^۴

۴- مطلب اصلی و مارب کلی از این برابری و برادری آن است که نگاهداری و پایداری مجموع نعمای طبیعیه و غیر طبیعیه سرزمین، بسته به وجود زحمت‌کش خودکش

.۱. بقره / ۲۹

.۲. ملک / ۳۲

.۳. نساء / ۲۹

.۴. نساء / ۳۲

مردم این جا لازم است در اینجا، ایجاد اصطلاحی نمایم تا اینکه به کلی پرده اشتباه از رخسار مطلوب دور افتد.

۵- شرکت، یا شرکت متصرفه بلاواسطه است؛ یا، غیر متصرفه به واسطه. نخستین، آن گونه شرکتی است که در میان دو نفر باشد در مال و ملک معیتی. چنانچه، هر دوی آنها متصرف آن هستند بلاواسطه؛ و سخن من به هیچ وجه داخلی به این گونه شرکت ندارد. دومین آن گونه شرکتی است که عامة مردم در اموال هم دیگر شرکت دارند به طور عموم؛ ولکن، هیچ یک بلاواسطه متصرف نیستند بلکه، به واسطه معیتی و وسیله (۷۲) مخصوصی می‌توانند از آن اموال به شرط به جا آوردن شروط شرکت انتفاع بجوینند. «یا آیه‌الذین آمنوا ضرب لكم مثلاً فاستِعوا له».

۶- اگر روش نخسین مردم هر سرزمینی را، از آغاز گرد هم فراهم آمدن ایشان تصور کنیم، هر آینه، روشن می‌شود که از صدر سلف تا حال خلف هر مشتی از بشر که در جایی دور هم گرد آمدند؛ خرد و درشت، توانا و دانای ایشان، پشت به پشت هم دیگر زده، نعمای خدا داده آن ملک را یکی به زحمت دانش، دیگری به زحمت کشت و آبیاری، گروهی به فداکاری سپاهیگری شایسته استعمال بشر و مایه برآمد خیر و شر نموده‌اند.

مثلاً، به واسطه [ای] آهنگر شریک بذرگر است، و بذرگر شریک آهنگر؛ و بزار انباز زرار و خراز و خباز و سپاهی شریک همه ایشان است و، مردم دانشمند و پادشاه شرکای صاحب (۷۴) اختیار و خدام کبار آن ملک‌اند.

۷- چنانچه، در اول و هله و نخستین درجه، حال مردم روی زمین چنین بود که هر گروهی بر حسب میل فطرت و سرشت جبلت خود جهتی از جهات نعمای ملک خود را که رأس المال ایشان بود، ترقی دادند و نگاهداری نمودند، گروهی که به حفظ و حراست زارعین و معاملین کمر بستند و فداکاری نمودند، سپاهی خوانده شدند و سره آنها را پادشاه گفتند؛ و کسانی که به قوت دانش وجودت بینش خیر

خود را در خیر بشر دانستند و بار تهیه آسودگی مردم ملک را کشیدند، وزیر گشتند و به هیئت اجتماع اسباب آسودگی و رفاه و دفاع ناموس و نگاهداری کلاه خود را فراهم کردند.

۸- چون به این گونه هم دستی در رأس المال خدا داد شرکت نمودند، هر فردی از ایشان در خشک و ترسود سرمایه آن (۷۵) شرکت حقی ثابت پیدا نمود به اندازه درجه زحمت و خدمتش با شرکت؛ و در خیر و شری که راجع است به سود و زیان آن شرکت، غیرمتفرقه عامه به واسطه حق مداخله و گفتگو و پیش نمودن رأی هم حاصلی نموده.

۹- هم چنین، سود آن شرکت در گرو زحمت و خدمت است و خدمت در گرو توانایی است. قوت، نخست، خدا داده است و طبیعی و، دوم، اکتسابی است. اما، چراغ نخستین است و به جهت به دست آوردن این چراغ جهان افروز بود که در هزار و پانصد سال قبل، ارسسطو در اول کتاب سیاست مدن خود گفته است که:

نخستین کار پادشاه و دانشمندان اداره شرکت ملتی آن است که افراد ملت را که وکلای شاخص‌های شرکت‌اند، تربیت کنند و دانش آموزند تا این‌که، توانایی خود را به دانایی در راه سود و ترقی شرکت خود صرف نمایند. (۷۶)

«لِيَسْ لِلنَّاسِ إِلَّا مَا سَعَىٰ ۱ - طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ - أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ كَانَ بِالصِّينِ - إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - «أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلُهُمْ بِالْتِقْرَبَاتِ هُنَّ أَحْسَنُ ۲ - لَوْلَا نَقَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ يَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لَيَنْذِرُوا أَقْوَمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا».

۱۰- این روشن است که جسد و قالب این شرکت مانند بدن انسانی به اجزاء و اعضای خود روی هم رفته برباست؛ چنانچه، هرگاه افراد آن ملت دست از هم دستی بردارند و از هم جدا شوند، هر آینه، قالب جمعیت ایشان متلاشی و مجزا خواهد شد و روح

قوت معاش و دفاع از آن فرار خواهد نمود.^۱

۱۱ - نتیجه این می شود که اداره این شرکت به وجود مبارک عموم افراد ملک برپاست و هر یک را به اندازه خدمت (۷۷) و زحمت خویش سهمی از سود آن شرکت خواهد بود - و اگر کسی از خارجه یا داخله بخواهد خسارati از کم و بیش به شرکت برساند، بر عموم سود برنده‌گان دفاع واجب می شود - و نیز، افراد هر ملتی در جان هم دیگر همین گونه شرکت را خواهند داشت و اصل شرکت، جوهر تمدن و جمعیت، قدر این گونه شرکت ثانوی دانستن است که به جز سود، زیان ندارد، و به غیر از امید حرمان نه. پس، هم‌چنان که، بر همه افراد ملت محض همان سهمی که داشتند لازم بود حمایت و دفاع از اداره شرکت مالی و ناموس خودشان نمایند نیز، به طور حتم برایشان واجب است؛ حمایت و صیانت شرکت ثانوی جانی که با هم دیگر دارند و هم، چنان‌چه، اگر دیناری به شرکت مالی ایشان زیان رسید به همه آنها درحقیقت زیان رسیده است؛ اگر فردی از ایشان به صدمه خارجی یا داخلی هلاک شود و در حمایت و صیانت او کوشش نکرده باشد، از شمار تمام افراد ایشان (۷۸) این یک فرد کسر می شود. و هر گاه، در حفظ و حراست افراد ثانی و ثالث نکوشند، هر آینه، یک یک خود را در اندک زمانی، هلاک خواهند کرد. این است که آفرینش قوانین محکمه فرمود: «اقتلت نفساً زکيّه بغير نفس»^۲ ... فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مِنْ جَاءَ بالسيئة فَلَا يُجزى الا مثلها.

۱۲ - چون که، تمام افراد ملت در وجود مشخص هر فردی از افراد خود سهمی دارند کسی را، ظاهراً و باطنًا، حق اختیار این نیست که خود را هلاک نماید و، در هر جا که بوی تمدن رسیده است خودکشی را در تحت قوانین سخت نهاده‌اند، به خصوص

۱. مسلم آنچه اعظمی در هنگام نکلم بطلب علم و چنین فصلی فقه یا اصول ابوجنینه که در آن زبان در حین و اسلام نیز معدوم بود (اصول) نبرده است بلکه مرادش جنس علم بوده که کل هنرها و صنایع را شامل است
الف و لام العلم مسلمًا جنس است و افاده عموم علم می‌کند. (منه)

۲. کهف / ۷۴

در اسلام که، جوهر تمدن و گوهر تهذیب است.^۱

۱۳ - لیکن، اگر فردی محل فساد طبیعت کلیه شخص جماعت بشود، بر شخص کلی جماعت لازم می شود مانند غلط فاسد آن را به مسهل قانون از بدن خود بیرون کند. زیرا، خرده خرده، احتمال (۷۹) دارد به سایر اعضای شخص جماعت سراایت کند و همه را فاسد نماید و هلاک کند. «و لكم فی القصاص حياة يا أول الالباب».^۲

۱۴ - نتیجه همه این سخنان این می شود که، اگر افراد هر ملتی اموال و نوامیس و اشخاص هم دیگر را از خود ندانند و هریک در حفظ و حمایت و دفاع ملک و شخص و ناموس افراد دیگر، مانند حفظ و دفاع از مال و ناموس خود حاضر نباشد و جان فشانی نکنند؛ هر آینه، در دست خودش مالی و برای او ناموس و جانی نخواهد بود و در اندک زمانی، افراد فاسده، که اخلاق فاسده بدن ملک اند، بر او غلبه خواهند جست و هلاک خواهد شد.

۱۵ - پس، بر افراد صالحه جماعت که اخلاق و جوارح صحیحة (۸۰) بدن ملک اند لازم است که، در خیر و شر هم دگر مداخله نمایند تا چند صباحی که زندگی می کنند، به راحت زیست کنند.

۱۶ - ثابت است حق مداخله و مکالمه عموم عقلای وطنیان هر مملکتی در امور حراست و صیانت و فراهم کردن اسباب ترقی و تمدن و اصلاحات مالی و ملکی ایشان.

۱. حرمت علت سباسی این برهان خودکشی اشت و در اخلاق می گوییم چیزی را که بشر شخصاً مالک و موجودیت حق اعزام آن را ندارد.

۲. بقره / ۱۷۹.

۳. تفسیر خودکشی در اینجا، بر حسب فواین سباست مدن و ملت است، نه کشف حقیقت. چنانچه، حرمت آن را در اخلاق ترجمه می نماییم به این که، چیزی را که بشر خود مقطی آن نیست حق ائتلاف آن را نیز، ندارد. (منه)

در این‌که چه هیئت و جماعتی را توان ملت گفت

- ۱- روشن نمودن این مسئله در نخستین انسب خواهد بود، زیرا مزید بر حل فروعات و شاخ و برگی است که سپس، بار بر این مسئله خواهد شد.
- ۲- به هیئت مردم زیادی که از خوف تطاول مردم خارجه با اسباب و محرکات ظاهره گردهم جمع شده‌اند ملت گفته نمی‌شود؛ زیرا که، اگرچه ممکن است از این گونه جمعیت پاره [ای] کارهایی که نمونه کارهای ملتی است از پیش برود، لکن ممکن است به محض برطرف شدن (۸۱) آن خوف خارجی یا محرک ظاهري که ایشان را به هم بسته بود، شیرازه یگانگی و اتحادشان گسیخته شود و هر یک به جایی فرارکنند و از هم جدا شوند. گروهی که به اندک انقلابی دست از هم دیگر بردارند ملت نتوانند بود.
- ۳- بلکه ملت، آن گروه یگانه روحانی است که هم دیگر را اجزا و مردم یک خانه و از یک اهل بیت بدانند و در پرده یک گونه رشته یگانگی روحانی میان آن گروه سیاسی قالب باشد که آنها را پیوسته باهم متعدد دارد و چنان احساسات باطنیه در قلوب ایشان باشد که باطنًا، خود را به هم وصل و متصل بدانند و یک گونه احساس ضربان نبضی نوعی در خود بینند.^۱ (۸۲)
- ۴- شک نیست که، این گونه احساسات در همه وقت، از تمام افراد مردم دیده نمی‌شود و فضیلتی بالقوه خواهد بود. لکن، در انقلابات و شورش‌ها امکان بالفعل شدن را دارد به حیثیتی که یک باره چنان جانی غیبی و قوتی لاریبی به خود می‌گیرد که از کارآمدی خود نه تنها صاحب خود را متعجب می‌نماید بلکه، تمام اشخاصی که با او شریک‌اند متغير خواهند شد.

۱. از این‌جا، فرق جوهری مبانه ملت و وطنی ظاهر می‌شود که هر فرد ملی وطنی است. لکن، هر وطنی ملی نبست و به ملاحظه راجع بودن سرد و زیان هر سرزمینی به امور معاش عموم جمهور وطنیان و افراد جامعه ملی صورت وحدت می‌باشد.

۵- همان طور که احساسات دوستانه یک اهل بیت مجرد حدوث حالتی غم انگیز یا واقعه عشت خیز جوش می‌زند و محبت و عداوت‌شان حس می‌گیرد و، با هستی خویش در حمایت و همراهی هم دیگر حاضرند و فداکار! در وقایع مهمه و حوادث مدلهمه نیز، حسیات برادرانه وطن پرستانه ملت به جوش و خروش درمی‌آید و سیل وطن خواهی و طوفان شاه ستایی ایشان، کوه و دشت و دشمن را از جا برداشته و به صدای «لا (۸۲) عاصِم لَكُم الْيَوْمَ قَاعِمًا» صف صف خواهند نمود؛ و کسانی که باهم دشمن بودند به ندای «إخوانًا ليس في صُدُرِهِم مِنْ غِلَّ» برادر خواهند شد و مردم بیگانه باهم یار جانانه می‌شوند و حال آن‌که، پیش از آن ابدًا، احساس برادری و شعور دوستی نمی‌کردند.

رقبب دور تو گردید و من نگردیدم بیا بدور تو گردم تعصب از این است.

دوام ملت

۱- هر ملتی که در سایه شجره مبارکه بیگانگی باشد پیوسته، دارای هستی جاوید خواهد بود.

۲- می‌شود که اتحادهای موقتی در میانه مردم و ملل مختلفه با جنس بسته شود و تا چندی، همگی در زیر بیرقهای متحده باشند و پشت به پشت هم دیگر بدهند؛ چنانچه، چند ملت فرنگستان در نابودی ناپلئون چنین کردند و ملل اسلام در جنگ صلیب با اختلاف جنس و آراء و عقایدی که باهم داشتند از ترکستان (۸۴) تا خاک سودان افریقا گرد هم جمع شدند و با تمام ملل نصاری جنگیدند.

۳- تا هنگامی که، این گونه بیگانگی خارجی در میانه ملل باشد، ممکن است حسیات دوستانه موقتی در بین ایشان پیدا شود که در شادی و غم و فیروزی و شکست عموم هم دیگر شریک باشند.

۴- اما، این گونه بیگانگی به کلی، غیر از آن اتحادی است که در نفس هر یک از ملل

٤٦ / مفاهیں انسانی فی سیاست المدن

عالماً است؛ زیرا، هواخواهان این رشته یگانگی در پی این نخواهند بود که این رشته پیوسته، استوار بماند - و اگر جایی از آن بریده شود در پیوستگی آن بکوشند؛ بلکه، در اندک زمانی، به محض حمله خارجی یا داخلی احتمال دارد به کلی، از هم گسیخته شود.

۵ - لکن، هیچ ملتی بقای خود را محدود نمی‌نماید و همیشه، خود را زنده جاوید می‌داند و به همین امید، سرپرستی افراد خاندان‌هایی را می‌کند که اجزا و اعضای او هستند - و در زیر سایه صورت (۸۵) وحدت اویند. «قُلْ تَعَالَوَا إِلَى كَلْمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ»^۱ مانند شجرة مباركة زیتونه یا درخت ناخزان بلوط که سال به سال، نشوونما می‌کند و برگ‌ها و شاخ‌ها و بار بی اندازه بیرون می‌دهد؛ و هر ملتی بیرون از اجزا و اعضای اشخاص خود جماعات درست می‌کنند و بقای خود را پیوسته، و سلسله آن را استوار می‌نماید. «كَشَجَرٌ طَيِّبٌ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعَهَا فِي السَّمَاءِ» - ذالکَ مَثَلُهُمْ فِي التوراه و مَثَلُهُمْ فِي الْأَنْجِيلِ كَزَرِعٌ أَخْرَجَ شَطَأَهُ فَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوْا عَلَى سُوْتِهِ لِيُعْجِبُ الزَّرَاعُ لَيَغِيظَ بُهْمَ الْكُفَّارِ».

۶ - میزان بقای هر ملتی را می‌توان از اتحاد همت و اتفاق فکرت ایشان درباره هم‌دیگر دانست؛ زیرا که، عزم ثابت و همت حاضر در غم خواری برادران خود را اثری کامل خواهد بود. چنانچه، ثبوت و دوامش موجب ترقی و سرسبی آن مملکت است (۱۶) و ضعف و عدمش سبب سستی و نابودی آن می‌شود «لَا تَفْسِلُوا فَتَذَهَّبُ رَبِحَكُمْ».

۷ - هنگامی که، زندگانی ملتی روی به زوال می‌نهد، اطوار و اخلاق آن روح مقدس که علم و صنعت ایشان باشد از میان بنای رفتن را می‌نماید - آن هیئت سیاسی قالب مانند بیماری دقی نحیف می‌شود و مردانگی و غیرت قومی به کلی از میان آنها خواهد مرد و قوای کارآمد ایشان به هر کثرت باشند، منقصت می‌پذیرد و در زمان اندکی، شکار پرشکسته و حیوان بسته ملتی می‌شوند که برخلاف آنها‌اند. «حتی اذا

صُحْتَ يَا جُوْجَ وَمَا جُوْجَ وَهُمْ مِنْ كُلّ حَذْبٍ يَنْسَلُونَ^۱ - وَأَفْتَرَبَ الْوَعْدَ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةً أَبْصَارَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ».

۸- اتحاد نخستین مردم مجوس و روم عظمی و مردم ترکستان و (۸۷) چین و مسلمین و عاقبت، برخواستن حب نوع از میان ایشان و زوال بعضی و ضعف بعض دیگر - و بروز آن حب نوع در وحشیان فرنگ و شاهزاده عالم شدن آنها کلاً، شاهد سخن من بنده خواهد بود - «فِتْلُكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِيَّهٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَالِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ - وَمَا كَانَ رَبَّكَ مَهْلِكَ التُّرْقِيَّ إِلَّا وَاهْلُهَا ظَالِمُونَ - وَكُمْ أَهْلُكُنَا مِنْ قَوْبَهِ بَطَرْتُ مَعِيشَتِهَا فِتْلُكَ سَاكِنُهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مَنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًاً وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثُينَ».

ملت جماعات متخالفه نیست

۱- این روشن است که، مردم مخالف ملت نخواهند بود؛ زیرا که، این گونه یگانگی که باشته هیئت ملتی است، در میان ایشان نخواهد بود و ملت، جماعتی یکتا و یگانه‌اند و از دو جماعت یا بیشتر فراهم نیستند. (۸۸)

۲- از این یگانه بودن گمان من نه این است که از اجزای جماعتی که یک وقتی به کلی یا، در جزئیات از هم جدا بوده‌اند یا، کسانی که هنوز تا به اندازه کردار و رفتاری مخصوص به خود دارند، ممکن نیست ملتی جدید برخیزند. بلکه، به خوبی می‌شود که ملتی مخصوص از جماعات مختلف المشرب فراهم باید چنانچه، ممالک متعدده امریکا، همه از این قبیل است.

۳- لکن، از هیئت ملتی یک گونه یگانگی بهتر و اختلاطی بالا شایسته و باشته است که در جماعات متخالفه یافت نمی‌شود؛ زیرا، یگانگی دول یا جماعات متخالفه ساختگی و غیرطبیعی است و اگر، یک گونه حیات قلبی جزو آن نباشد به دردی دوا

٤٨ / مفاهی التمدن فی ساسة المدن

نیست - و به اندک جنبشی در هم خرد می شود -.

۴ - در میان دول قدیمه، یونان هرگونه عقد یگانگی و برادری موجود لیکن، به محض وقوع اندک اختلاف یا عذری در داخله کلارشته اتحادشان گسیخته و از هم دیگر بریده و جدا می شوند. (۸۹) زور مردم خارجه آنها را مجبور می کرد چند صاحبی باهم متعدد باشند؛ لیکن، اگر قوت خارجه یک وقتی، بر آنها می چربید اتحادشان از میان می رفت - چنانچه، در جنگ پلاپانیسان به محض این که، قوت شهر مرکزی ایشان کم می شد تمام توابع آطن دست از همراهی ایشان برداشتند -.

۵ - این درست است که، از این گونه یگانگی ها در حالات دیگر یک نوع محبت و مخالطه حاصل می شود؛ لیکن، معین است آن جوهر شایسته و قوت بایسته در آن نیست که مخالطة تام ملتی را در کار است - «وَجَعَلْنَاكُمْ شَعُوبًا وَ قَبَائِلً لِتَعَارَفُوا»^۱ - «کُلّ حَزْبٍ بِمَالِهِ يَهُمْ فَرَحُون».^۲

ملت غیر از نظام سلطنتی است

۱ - به همان دلیل که، هیئت مخالفه ملت نیست - ترتیب سلطنتی نیز ملت نخواهد بود - (۹۰).

۲ - مقصود من بنده در اینجا از سلطنت، آن ترتیب و نظم سلطنتی است که حکومت می کنند بر جماعاتی از مردم مختلف المشرب متفاوت المذهب.

۳ - در تحت ترتیبات سلطنتی، آن گونه حسیات که همه را به یک رأی و راه بدارد نیست و، احساسات یک جنسی و یگانگی در میان مردم آن سلطنت نخواهد بود بلکه، جمعی پرشان دل آند.

۴ - سلطنت قدیم ایران ملل و طوایف بسیاری در تحت حکومت خود مقهور و به یک

سلسله موصل نمود؛ لیکن، ابداً، حیات اتحاد ملتی در بین آنها پیدا نشده – تنها یک قوت قاهره می‌خواست که آن سلسله را، پاره کند و آن ملل هر گروهی به حالت نخستین خود برگردند و از هم جدا شوند چنانچه شدند – .

۵ - اسکندر یونانی به زور، جنگ‌های نمایان و زحمات و تدابیر شایان سلطنتی بس بزرگ که ترتیب داد. لیکن، پس از مردنش بنای عالی آن به زیر آمد – نخستین پاره‌های بزرگ از آن جدا شد (۹۱)؛ زیرا بنایی به این عظمت ممکن نبوده در یک روز، نابود شود و هم اسکندر سردارهای قابل، پس از خود، گذاشته بود که، می‌توانستند ممالک او را در میان خویش تقسیم کنند و چند صباحی، نگاهداری نمایند؛ لکن، چون رشتۀ جوهریه ملی در میانه آن ملل مختلفه با مرکز سلطنت نبود، همگی از هم جدا شدند و به مرکز ثقل خود جا گرفتند.

۶ - امتداد سلطنت روم عظمی را همانا، سبب این بود که، مردم روم هر جا را مسخر نمودند غایت کوشش و نهایت جوشش ایشان این بود که، یک گونه اساس ملتی در اینجا، برپا نمایند و در نخستین، درقه ایشان بود که عادات و قوانین ملتی هر جا را مسخر می‌کردند تغییر دهند و سپس، یک گونه ترتیب حکومت مستعمره در آن‌جا، می‌دادند و رومیان را در آن ممالک متوطن می‌ساختند و قوت خود را زیاد می‌نمودند؛ چنانچه، زبان رومی در آن خاک رواج می‌گرفت و بعد از آن، به تدابیر (۹۲) درست و مساعی چست کاری می‌کردند که به اسباب خارجی آن مملکت مسخر را به مرکز سلطنت خود وصل نمایند که دستبرس باشد. این بود که، به کفایت دانش و ثبات عزم نظام سلطنت خود را چند قرنی، نگاهداری کردند.

۷ - لیکن، فسادی که ملازم آن نظام بود عاقبت، بروز کرد؛ زیرا که، حسیات واقعی ملتی در آن گروه‌ها گروه مردم نبود. «فذهب کُلْ وَاحِدٍ فِي تَحْتِ كُوكِبٍ» یک باره شیرازه جمعیت آنها از هم پاشید و پریشان شدند؛ چه که، پس از تسخیر این همه ممالک، و به دست کردن این همه ثروت رجال دولت و ارکین سلطنت روم غالب هم خود را

مصروف عمارت عالیه و زینت و زخارف و لهو و لعب کردند - و شبّه نیست از خیالات نام و ننگ هم دیگر بازماندند و خود پرستی و خود غرضی گوش و هوش ایشان را فراگرفت - چنانچه، عیاشی و طیاشی آنها بر اطفال مکتب تاریخ پوشیده نیست. (۹۳)

۸- تجربیات امروز بر برقا و پیر روشن نموده است که، نظام سلطنتی که اساس آن، تنها زور و غلبه باشد ممکن است چند صباحی زیست کند؛ اما عاقبت، چون اساس ملتی محکمی ندارد، اقتضای عدله دهر آن را نابود خواهد ساخت.

۹- سلطنتی که ناپلئون اول تشکیل داد، جوهر حسیات ملتی را برخلاف ورشته سلطنتی را نمونه درست بود - در قرن شانزدهم مسیحی، دولت اسپانیا بسی ممالک وسیعه را در حیطه تصرف خود درآورد. چارلز پنجم، شاهنشاه جرمی شد - مملکت ندرلندز، اسپانیا، تمام سلطنت جرمی و، بسی از ممالک امریک یک حوزه و، متعدد شدند. پس از مرگ چارلز پرسن، فلیپ، نیز بسی کوشش‌های بی فایده کرد که مملکت خود را در فرنگستان وسعت دهد، اما حیات ملتی فوق، اسباب سلطنتی او بوده و به مقصود نرسید. (۹۴)

لویی شانزدهم فرانسه هم، به همین خیال افتاد و خایب شد. دولت آستریا و هنگریا بر مردم مختلف المشرب متفاوت المذهبی، سلطنت می‌کنند و امروزه، عدم اتحاد دو شعبه بزرگ آن و ناجنسی مردمش بر همه روشن می‌کند که، اتحاد و یگانگی کل آن ملل، ظاهری است - و ابدأ، طبیعی نیست؛ زیرا حصة بزرگی از رعایای آستریا، مردم سلوونیا هستند - و از همه گذشته، تقریباً بیست زبان و بیست قسم اصطلاح در آن دولت رواج دارد. هرگز، از چنین سلسله‌ای [که اجزای این بنای سیاسی را موصل می‌کند اطمینانی به جهت دانشمند پیش‌بین نخواهد بود؛ زیرا، به محض نارضامند شدن مردمش، جنگ مختلف الواقع است شکستی در جنگ گروه بزرگی را از مردمش به آسانی جدا می‌سازد و از همراهی باقی باز می‌دارد.

- ۱۰ - سلطنت انگلستان به کلی، شکل دیگر دارد و ترتیب آن (۹۵) ترتیب دولت ذوی المستعمرات است و، بنای آن به معامله و تجارت برپا شده به دستیاری فتوحات حربیه؛ و مادامی که قوت و قدرت انگلیس در مستعمرات و متصرفات خود مانند هندوستان و غیره برقرار است، سلطه سلطنتی ایشان بقا و فزونی خواهد داشت و به محض اندک سستی در قوه حربیه او، جهان را برا او تنگ خواهد گرفت.
- ۱۱ - مسئله بس مهم سیاسی انگلستان امروزه، همین است که آیا به جهت زیست اساس آن دولت به راحت و آرامی اسباب دیگر ممکن است احداث شود که احتیاج به فراهم کردن این همه اسباب قدرت ظاهره و قوه حربیه نباشد یا نه؟؟؟

مبدأ ملت و شیخوخیت

- ۱ - در مبدأ ملت سخن من مخصوص ملت خاصی، مانند مصریان و رومیان و مردم مدین و ایران نیست بلکه، مبدأ عوم ملل (۹۶) عالم را می خواهم معین کنم.
- ۲ - گروهی مبدأ هر جماعتی را مانند گرد هم آمدن نحل و جانوران رود و حل گرفته اند و، به همین خیال پریشان و تیرنابه نشان قناعت کرده اند و بسی، کچ رفته اند؛ زیرا از آن روشن نمی شود که برای چه گروهی به این سو و پاره [ای] به آن سوی دیگر جنبش کرده اند - و هر یک ترتیبی جداگانه و مشکل و رفتاری علی حده دارند.
- ۳ - حسیات ملتی شبه نیست در سرشت بشر مخمر بوده است؛ اما، سخن در ایضاح آن حسیات است که هیئت ملتی به جوهر آن، تشکیل یافته است.
- ۴ - یک از قواعد درست و ضوابط چست که بیشتری از دانشمندان پسندیده و به میزان دانش سنجیده اند این است که، مبدأ پیدایش ملت خانه و عیالی بوده است و به موجب این قاعده، ملت همانا، خاندان بزرگی است که در عالم (۹۷) پهن شده است و پدر هر خاندانی شیخوخیت آن خاندان را داشته است و از آن رهگذر حاکم و فرمانروای بر فرزندان خویش بوده است؛ و نخستین دولت بر روی زمین، دولت

خاندانی بوده است، زیرا تسلط پدر بر فرزند طبیعی است و، حفاظت و نگاهداری پدر مر فرزند و خانه خدام را اجزای خود را، یک گونه حکومت و فرماندهی است، و هر چه خاندان و فرزندان فزونی گرفته‌اند، در روی زمین بهن شده‌اند، رغبت و حسیات پدران در حفاظت و صیانت اولادشان بیشتر، قوت گرفته است، وقدرت مسلطه آنها فزونی گرفته است و هر وقت، شیخ و پدری از میان می‌رفته است، دیگری بر حسب شایستگی ترتیب ملتی جای او را می‌گرفته است. «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَّا فِيهَا نَذِيرٌ» - فَتَلَقَّى أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلْمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ. (٩٨) قُلْنَا أَهْبَطْنَا إِنْهَا جَمِيعًا - وَإِذَا سَتَقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا أَضْرَبْ بَعْصَاكَ الْحَجَرَ فَانْجَرَتْ مِنْهُ أَشْتَتاً عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أَنَامِّيْسٍ مُشْرِبُّهُمْ - وَإِذَا اتَّبَلَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلْمَاتٍ فَأَتَهُنُ قَالَ أَنِي جَاعِلُ لِلنَّاسَ إِمَاماً قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَيْنَالْ عَهْدِ الظَّالِمِينَ - وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقْبِلُ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ - رَبُّنَا وَاحْصَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ - وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطَّا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا - كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَوَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاؤِدَ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلَنَا نَكِلاً (٩٩) وَأَنَّى خِفْتَ الْمَوْلَى مِنْ وَمَارَانِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَامِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيَّا يَرْثَنِي وَيُوَثِّ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبَّ رَخِيَّا - يَا يَحِيَّ فُذِ الْكِتَابَ بِقَوِّهِ وَآيَتَنَا الْحُكْمَ صَبِيَّاً».

۵- این گونه حکمرانی انبیا و آبا و مشایخ، در حقیقت، اساسی شده است از صدر سلف، به جهت رؤسای حال خلف و بنای عمارت کلی سلطنه ملتی، وقدرت دولتی تمام مردم عالم بر آن برپا شده است؛ و مذکورات تورات و حالات انبیا و کیفیت اولاد آدم، که تا نوح و ابراهیم، هر جماعت اولادی در تحت سلطنه پدری جداگانه، گرد آمدند و ملت و طایفة به خصوص شدند؛ تا این‌که، در زمان موسی، وضع ملتی کم کم هیئت حکومت پیدا کرد و از او به بعد به شاؤل و داود و سلیمان، که ریاست اولاد و شیخوخیت ملت، منتهی می‌شد هیئت ملتی (۱۰۰) نظام دولتی به خود گرفت.

دولت و خاندان

- ۱- از سخنان گذشته، پیدایش ملت و آغاز ترتیبات آن روشن شد. اینک، باید دانسته شود که اگرچه هیئت ملتی از ثمرة حسیات خاندانی است، لیکن، در اصل اساس جوهریه ملتی یک گونه جدایی و تفاوت جوهری با حالات خاندانی است که ابدأً، نمی‌توان آن را به افراد مجتمعه خاندانی یا خاندان‌های متخالفه تشبيه کرد.
- ۲- بلکه چنانچه، خاندان را یک گونه ترتیب و نظامی خاص در کار است؛ ملت هم هیئتی است که در تحت قوانین و ضوابطی مخصوص خود، یک جور روح باطنی و جنبش جوهری دارد که پیوسته، ملازم آن گونه هیئت است و، چنان حرارت و جوهریت در ترتیبات ملتی است که برتری و حکمرانی بر تمام خاندان‌ها می‌کند (۱۰۱)؛ چنانچه، قوانین ملتی حدود ازدواج و تعیین حقوق زن و شوهر و صیانت پدر فرزند را، از ظلم و ستم داخل و خارج معین و مرتب می‌نماید و، کل افراد خود را مجبور به اتخاذ یک مشرب و طریقه می‌نماید. «ملة أبیکُمْ ابراهیم هو سمیتکُمُ
الْمُسْلِمِینَ.»
- ۳- بزرگی و سلطه سلطنت ملی و نفوذ حکم آن را نمی‌توان مانند سلط پدری دانست و، پادشاه را به جای پدر و رعایا را اهل بیت مملکت تصور نمود. زیرا، رشتة الفت اجزای خاندان‌ها، محبت و فداکاری است و دامشان از همان است و، عده‌های اساس سلطنت ملتی عدل و اصول شرعیه قانونیه است و، این گونه اساس شرعی لابد است که یک جور بستگی و پیوستگی واقعی به عالم داشته باشند. یعنی وجود واستقامت هست و بود دولت، یکی از قوانین اخلاقی دهر است و، تعیین قوانین اساسیه آن بسته به اراده آزاد و آفریننده گیتی است. (۱۰۲) «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينٍ
الْحَقِّ يُظْهِرُهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْكُرِهِ الْكَافِرِيْوْنَ». ^۱

آیا ملت از اتحاد به زبان بر می خیزند یا نه؟

- ۱ - هنگامی که، بستگی و رشتة پیوستگی ملت رانگران می شویم به آسانی، گفتاری روشن در آن باب شنیده نمی شود! زیرا، در این عنوان چیز نویسان فلسفی و مردم سیاسی رایک رأی و یک عقیده نیست.
- ۲ - گروهی آن رشتة الفت را زبان می دانند و چنان می روند که زبانی عمومی در قومی، باعث وحدت اخلاق و یگانگی حسیات می شود و نتیجه آن بروز یک گونه غمخواری و همراهی در حق هم دیگر است.
- ۳ - و به وسیله زبان، آداب و اخلاق آنها یکی خواهد شد و همین که، همگی متخلق به اخلاق واحده شدند، حسیات آن (۱۰۳) طبیعت ثانیه آنها خواهد شد و، از این رهگذر، یک گونه اتحاد ملتی در ایشان پیدا می شود.
- ۴ - بر هوشیار چست پوشیده نیست که به یگانگی زبان، آن رشتة مخصوص و سلسله بخصوصی که وسیله بستگی و پیوستگی واقعی ملت است به دست نخواهد آمد. زیرا که، مردم انگلستان سال هاست، ایرلند را گرفته اند و مردم آن ملک زبان وطنی خود را رها کرده زبان انگلیسی را هم اختیار کرده اند. با وجودها نهایت عداوت و خصومت و نارضامندی را با هم دیگر دارند و هرگز، نمی توان آنها رایک ملت گفت. هم چنین، امروزه، درحقیقت، لغت و علم و ادب مردم هندوستان همه انگلیسی است و مر معاش اکثری از ایشان ادارات حکومتی و تجاری انگلیس هاست و با این همه، عدم رضایت مردم هند از انگلیس ها، و انگلیس ها از آنها، بر همه آشکار است. (۱۰۴) تمام ممالک متحده امریکا، انگلیس زبان اند و سال ها، اغلبی از ایشان در تحت سلطه انگلیس بودند و اکثری پدر یا مادرشان از جنس و قوم انگلیس است و با این حال، دو ملت اند جدا گانه و ابدآ، الفت ملتی با هم دیگر ندارند.

منشا اتحاد ملتی مذهب است

۱- قبله و عقاید واحده مذهبی تنها، رشتة بس محکم و عروه به غایت مستحکم است در، متعدد داشتن افراد و اقوام مختلفه اهل هر زبان. زیرا، همگی را به دوستی کردن و ارادت ورزیدن به یک گونه رؤسای روحانی و ارواح ملکوتی و امی دارد و تعاملشان از کم و بیش، جهت خوف و امیدی واحد دارند. در مساجد و معابد واحده، آمد و شد می‌کنند و در پرستش‌ها و اعمال مذهبی گردهم جمع می‌شوند و تواریخ مذهبی و احکام شرعی ایشان واحد است. (۱۰۵)

۲- از قدمای فیلسوفانم این سخن یاد است که فرموده بود:

به گمان من ساختن شهری در هوا آسان‌تر است از اینکه دولت و سلطنتی ابجاد شود یا زیست کند، بی یک گونه خداشناسی و دینداری و پیروی پیغمبران او.

۳- مردم قدیم ایران و یونان شاهد بر این سخن‌اند؛ زیرا، تنها اتحاد مذهبی باعث وحدت ملی آنها شد^۱ و در اوقاتی که از هم جدا شدند و ملوک طوایف بودند و دولت‌های کوچک کوچک تشکیل دادند باز، اتحاد ملتی آنها از میان نرفت و در روزهای بزرگ، و عیدهای مذهبی، با این‌که مسافت زیادی از هم دور بودند، در یک جا جمع می‌شدند و جشن می‌گرفتند. دوازده سبط بنی اسرائیل با این‌که، یک زبان داشتند و در زیر کره آفتاب، اقوامی از آنها بی تربیت‌تر و نامذهب‌تر و باهم دشمن‌تر نبود، و در هر کاری امامی جداگانه داشتند؛ (۱۰۶) رشتة مذهبی موسی آنها را برادر و دوستان جانانه کرد. تازیان و ایرانیان که هم‌چشمی همسایگی داشتند و افسانه شاپور در گوشت و خون آنها چنان جا کرده بود که، به عقل بشر نمی‌آمد که روزی، این دو ملت بزرگ صورت واحد بگیرند!! جوهر دین محمدی، ذرات حسیات آنها را در هم آب نموده و در قالب اسلامی ریخت و آنها را با مردم

۱. هر یک جداگانه و در خاک خود. (منه)

۵۶ / مفاهی العَدْن فی سیاست المدن

ترکستان، که ترکتازی چنگیزیشان هنوز غول خیال اطفال ایران است، متعدد ساخت. و، به دستیاری شخص این ملت سه دستی چنان چهار پایه سلطنت‌های دنیا را به تزلزل درآورد که هنوز، بدن عالم از قوت بازو و خوف نیروی آن ملت می‌لرزد و تا دین آنها مشوب به آرای مغرضان نشده بود، از پشت دیوار چین تا دریای روم، و جزایر افریقا و پاره‌[ای] از فرنگستان، زیر نگین ایشان بود و، به محض این که در عقاید (۱۰۷) دینیه منفرد شدند، در حسیات ملتی نیز، مختلف آمدند و، هر گروهی که رأی و عقیده جداگانه گرفتند دولت و امارت علیحده برای خود تشکیل دادند؛ چنانچه، از ترکستان تا افریقا، تقریباً، پنجاه دولت و امارت ترتیب یافت.

۴ - اختلافات مذهبی، نصرانیان را از هم جدا ساخت؛ چنانچه، مردم ندرلنڈ بیشتر به سبب اختلاف مذهبی منقسم شدند به دولت هلند و بلژیک. چنگ‌های آرایی مذهبی تا مدتی، سلطنتی را در وسط دولت فرانسه جداگانه تشکیل داد و به محض برخواستن آن اختلاف هر دو دولت یکی شدند؛ انفراد دولت ایتالیا را سبب اختلاف عقیده مذهبی است.

۵ - مردم دولتی که پاره‌[ای] هندو و گروهی، مسلمان یا نصرانی باشند به اتحاد زبان و خویشی نمودن هرگز، صورت ملت واحد نخواهد داشت و کوشش در یگانگی آنها مشت بر سند آن (۱۰۸) و آب در غربال است.

خاک و ملت

۱ - وطن و خاک از رشته‌های یگانگی شمرده می‌شود. اما، چنان اهمیتی ندارد که از اصول اتحاد ملتی شمرده بشود؛ زیرا، بس طوایف هستند که وطن خود را رهای کرده‌اند بدون این که، از وحدت ملتی افتاده باشند. حدود ملل عالم غالباً کم و زیاد، شده است و می‌شود. لیکن، اتحاد ملتی به جای خود محکم بوده و خواهد بود.

- ۲ - با این همه، یک مناسبتی کلی میانه خاک و ملت است که باید از نظر سیاسی دان دور باشد. حدود مملکتی غالباً، تعیین می‌باید از خصوصیاتی طبیعی، مانند مجرای رودخانه‌ها و رشته‌های کوهستان‌ها و در زمان‌های گذشته، که آلات و اسباب کن شکاف صحرانورد دریاپیما نبود که دشت و کوه را (۱۰۹) به سرعت برق و باد درنورد! در تعیین حدود ممالک، خصوصیات طبیعی را دارای بسی اهمیت بود.
- ۳ - هم وضع طبیعی و آب و هوای خاک را یک گونه تأثیر در طبیعت و اخلاق مردم خود هست و، یک نوع غم‌خواری بنی نوع از تأثیر از کوچکی عادت به چیزهایی طبیعی حاصل می‌شود که آثارش پوشیده نیست و، در همه دیده می‌شود.
- ۴ - قبض در یک صحراء؛ صید از یک دریا؛ سکونت در یک مرغ، و کنار یک آبشار؛ داشتن یک نوع جنگل و اشجار؛ یادداشت‌های مقدس، مانند مزار بزرگان دین و پیشوایان آینین تماماً، رشته بستگی و عروة پیوستگی ملت به هم دیگر و آن سرزمین خواهد بود و همه این مناسبات سبب این خواهد شد که دفاع وطن و حفظ انجمان خویش را مردم فرض واجب بدانند. و دخل و تصرف دشمن را، در (۱۱۰) حدود خاک ناحق و به منعش، کمر همت را نبستن گناه عظیم بدانند. زیرا وطن، محل دفن استخوان‌های مقدس اولیا و مزار رؤسا و اجداد و آبای ملت است و، جای هرگونه تماشای جوش دیگ غیرت ملتی و خروش جمعیت وطنی است: جای دل‌های عزیز است به هم بر مزنش !!

از خواب غفلت بیدار شدن باعث تجدید رشته اتحاد ملتی است

- ۱ - در جایی که استبداد سلطان و غرض و طمع ارکان سلطنت، جواهر وطن دوستی و شاه ستایی ملت را نسوخته و معدهم نساخته باشد؛ به محض این‌که، صدمه بزرگ و خطی سترگ روی به خاک وطن آنها می‌آورد یک باره، ملتی که از خموشی صید بسته و مرغ پرشکسته به نظر می‌آمدند به حرکت درآمده یک دریا جوش و صد

صحراء خوش می شوند و به کلی، دشمن خانگی و عداوت داخلی خویش را فراموش کرده دوست و دشمن گرد (۱۱۱) ہم انجمن کرده، در مصالح وطن و حمایت پادشاه خود سخن می کنند و، با هستی خود در دفاع ملک حاضر می شوند۔

۲ - چنانچہ در زمانی که مردم چین از مہملی پادشاه و تصرف خواجگان سیاہ، نفوذ طبقہ ظاهرالمراء در امور دولتی به کلی رویہ و شیوه ملتی و غم خواری نوع را فراموش کرده بودند، افغان‌ها قاف تاقاف چین^۱ را متصرف شدند و، آتش قتل و نهب در خاندان و کاشانه افروختند۔ مگر، در بھیان که وطن بندہ نگارنده است؛ که هنگامی که، فارس را فتح کردند و سپاه افغان شتابان روی به کوہ گلوبه و بھیان نهادند، جد سوم من بندہ، حضرت شیخ عبدالنبی شیخ الاسلام، که در آن وقت، ریاست شرع و شیخوخیت ملی بھیان را داشتند، قلوب خموش مردم بھیان را به جوش و خروش درآورده، ابدأ، مصلحت در تسلیم ندید و، با سپاه خون خوار مست افغان، زن و مرد شهر را به جنگیدن تحریض (۱۱۲) کرده و، به سرپرستی آن حضرت و همت شاه ولایت نخستین مردمی که افغان‌ها را شکست فاحش دادند مردم بھیان بودند۔ این بود که از طرف خراسان، وجودی درستایش وطن نادر و دریداری ملت پاکستان آمد و گویی تمام صفحہ چین را، که خاک مردہ بر روی آن ریخته بودند، زنده کرده و دشت و صحراء و کوه و دریا را به جنبش درآورد و کرد آنچہ کرد۔ «لولا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بِعْضُهُمْ بِيَعْضٍ لَهُدَمَتْ صَوَامِعَ وَبَيْعَ وَصَلَوَاتُ وَمَسَاجِدْ يَذْكُرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلِيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مِنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوْيٌ عَزِيزٌ»^۲۔

وطن خواہی از فضائل انسانیت است

۱ - در هیچ کیش و آیین یا مذهب و دین، سخنی به بزرگی و ممتازت «حب الوطن من

الایمان» دیده و شنیده نشده است. این است نوشتگات فیلسوفان فرنگستان که همه، به کیش نصاری حمله (۱۱۳) آورده، می‌گویند اسباب زیست سه نفر در آن مذهب نیست.

۲- بلى، صوفيان ابن الوقت تن پرست ما مردم مشرق، حب وطن را مناسب تبلی خود معین کرده‌اند و، اين جوهر شريف و گوهر تقیس را در قلوب مردم كدر و تیره نموده‌اند.

۳- اخلاقاً می‌گوییم اگر حب وطن مشوب به بعض مردم خارجه ساکنین آن مملکت باشد، از فضایل شمرده نخواهد شد.

۴- حب وطنی که آلوده به خودپرستی و خودغرضی باشد و خرابی ملت‌های دیگر را برای سود خود بخواهد نمودی ندارد. وطن دوستی ما امروزه، نباید به وضع بتپرستانه مردم قدیم باشد که حرف یک پهلوگری و تعصب خشک باشد.

۵- وطن خود را امروزه، نمی‌توانیم نگاهداری کنیم جز، به عدل و مساوات، نه به حیف و میل؛ تنها به این مستمسک که، وضع ملک ما همین است. قلم روی قلم رفته است. چه باید کرد؟ بی واسطه (۱۱۴) نمی‌شود!!! پیشکش لازم است!!!.

۶- قانونی فوق قانون دولتی در عالم است؛ اطاعت نظام سیاسی را حدى خاص است! انسان آن است که خود را پابست خیر کل بشر بداند.

۷- مساوات و برادری همسایه را، که این همه تأکید فرموده‌اند، تنها این نیست که ناچار آن همسایه باید از مردم وطن ما باشد؛ بشر هرجا باشد بشر است! شاخ گل هرجا که می‌روید گل است.

۸- فرزند مجبور نیست در هر چیز اطاعت پدر کند. قانون اخلاقی دهر را نباید محض خواهش پدر و مادر سرزند و اطاعت نکند؛ یا این که، برای خاطر ایشان از قانون دولت که حافظ خود و پدر و مادرش است سر بپیچد. بلکه، آدمی باید بستگی به چنان قانونی داشته باشد که به آسانی بتواند والدین خود را رها کند. (۱۱۵) «فلا تقلُّ

٦٠ / مفتاح النّدَن فِي سِيَاسَةِ الْمَدَن

لَهُمَا أُفِي وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا».^۱ وَانْ جَاهَدَاكَ إِلْشُرُكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطْعِهُمَا».

دولت و ریاست آن

- ۱ - چنان ملتی را، که تحت ترتیب و نظامی است و در خاک خود بر اجزای خویش حاکم است دولت می‌نامند. این نام قالب سیاسی، قالب ملت را وامی نماید.
- ۲ - آلت و بنیان احاطه و سلطه ملتی حکومت است و در اساس و شکل و ترتیب حکومت و چگونگی ادارات دولتی و در اندازه حق مداخله و سلطه او در کارهای مردم ملک، مانند کیفیت برخواستن ملت، سخن‌ها گفته‌اند.
- ۳ - سررا بر ت فیلم، از مردم انگلستان، نخستین کسی بود که در این باب سخن گفت و، چنین گمان کرد که نخست سلطنتی (۱۱۶) که در جهان فراهم گشته است همانا، حکومت پدرانه آدم بوده است بر فرزندان خود؛ و سپس، دست به دست، به طریق ارث و وراثت به فرزندان او می‌رسیده است. چنانچه، از آدم به شیث و نوح، و از نوح تمام دنیا در میانه سه پسر قسمت شد. مشرق به یافت و، مغرب به سام و، جبستان به حام داده شد؛ و از این رهگذر، پادشاهان امروزه را یک گونه حق شرعی و رتبه الهی در دخل و تصرف مال و حال مردم است.
- ۴ - شک نیست که این مرد فرنگی از هواخواهان پادشاه مستبد آن عصر، بوده است و مقصودی از این سخن به جز چاپلوسی نداشته است؛ زیرا، سستی بنیان و شکستگی تبیان سخن او روشن است.
- ۵ - در این سخن، جای سخن نیست! که نخستین پادشاهی و فرمان (۱۱۷)، فرمانی که بر روی زمین پیدا شده است همانا، حکمرانی پدر بر فرزندان خویش بوده است! لکن،

سخن در این است که حکومت آبا بر فرزندان نه محض حقوق پدری بوده است؛ بلکه، شایسته این سلطنت نبوده‌اند مگر، به دستور خاص و منشور بالاختصاص الهی و بنیان این حق شایستگی ذاتی و جعل خدایی بوده است؛ چنانچه، در برهان حق است. «يا داود انا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۱ - و اذ قال رَبُّكَ لِلْمُلَائِكَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً - قال إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً - قال وَمِنْ ذِرِّيَتِي قَالَ لَاتِبَالُ عَهْدِ الظَّالِمِينَ -،^۲ وَ قَتَلَ داودَ جَالِوتَ وَ اتَّيَةُ اللَّهِ الْمُلْكَ»^۳، «تَوَتَّى الْمُلْكُ مِنْ تَشَاءُ وَ تَنْزَعُ الْمُلْكُ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مِنْ تَشَاءُ وَ تُذَلِّ مِنْ تَشَاءُ (۱۱۸) بِيَدِكَ الْخَيْرِ أَنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - تَلَكَ اللَّهُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهُ لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

نام‌های آسمانی هر کیش و آیینی را بنگردند گواه گفتار من بnde است. این است در دست یهود و فرنگان تورات و انجیل - و هنود دیدوشاستر - و مجوس دساتیر و اوستا ... کدام آیت یا روایت در آنها رسیده است که بدون جعل الهی و نصب خدایی پیشوایان مردم پیشین سلطنت یا حکومت برحق داشته‌اند. و به چه شایستگی.

۶- چون این مرد انگلیسی از آدم و نوح و پسران او سخن کرده و شاهد آورده بود، من هم خواستم به دلیل کتاب، گفتار نابهنجار او را رد کرده باشم. والا، کدام عقل سليم و رأی مستقیم روا می‌دارد. لارد سائزبوری - وزیر اعظم (۱۱۹) انگلستان بایستد در وزارت خانه یا مجلس شورای و بگوید: «ما باید هند و مردم هند را به مرگ برسانیم»؟ کجا رواست گلداستون گزافه گو قرآن مسلمین را در وزارت خانه بلند کند و بگوید: «تا این کتاب در مشرق زمین است ممالک و زن و بچه و مال مسلمان‌ها به تصرف ما مردم انگلیس نخواهد آمد؟»

برای چه روسيه آنچه بلاد ایران را مستخر نمود، مساجد مسلمین را طویله و کاهدان

..... / مفاجع النّاسَ فِي سَيَّاسَةِ الْمَدَنِ

کرد؟ چرا کفار فرنگ اطراف امارات مسلمین را در افریقا گرفته‌اند؟ و هر روز، امارتی از ایشان را بدون جواز عقلی یا سند شرعی مسخر می‌کنند؟ و خاک خانواده‌های مسلمین را بر باد می‌دهند؟ کی وحی آسمانی فرو آمد که انگلیس باید بلوچستان ایران را متصرف شود؟ و ایلچی او در بندر بوشهر حکومت کند و شط کُرَن و بدر ناصری در تحت نگرانی آنها باشد؟ به چه شرافت ذاتی و خلافت (۱۲۰) خدایی عقل جایز می‌دارد که دولت‌های فرنگ این همه شب، شب و روز در هند و افریقا و غیره، مسلمین را قتل کنند و بازخواستی نباشد؟ و اگر مسلمین به سگ یک نفر فرنگی سلام نکردند یا نعوذ بالله پای او را خستند، دولت مجبور باشد خانه رعیت مسلمان خود را به آب برساند؟ چرا باید پادشاه مسلمین مغض مصالح ملکی مجبور باشد دست زنی بیوه را بیوسد؟ آخر از پشت کدام پیغمبر بیرون آمده است؟ کی خدا او را خلیفه خود فرموده؟ از مراتب دینی گذشته ملت انگلیس و سایر ملت‌های فرنگ کجا را مسخر کردند که مردم عزیز آن‌جا را ذلیل نکردند؟ و اغنیای آن‌جا را مسکین و خاک‌نشین نگردانیدند؟ آخر، حق تسلط پادشاهان فرنگ و دیگران یا باید به دستور خاص و منشور بالاختصاص خدای جهانیان باشد یا، به سند عدل و برابری فرمودن (۱۲۱) بین مردم و هیچ یک از پادشاهان روی زمین دارای هیچ یک از این دو مقام نیستند و نخواهند بود. «**إِنَّمَا يَحِلُّ لِقَوْمٍ مَا أَنْجَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ مِنْ حُكْمٍ**»^۱.

۷ - هرگاه، بر سبیل سیاسی آزادانه در این‌جا، سخن گوییم باید گفتار ارسطو را که از قدمای حکماست ذکر کنم که در کتاب پیشتر سیاست مدن خود، می‌گوید: پس از شرحی:

در صورتی که در مملکتی اشخاص به یک درجه و یک مقام فراوان باشند! در نزد دانشمندان به غایت برخلاف طبیعت است که یک نفر بدون مزیت و برتری ذات بر دیگران که همه امثال و اقران اویند، حکومت کند و پادشاه مطلق باشد. زیرا اقتضای طبیعت و قانون الهی چنان

جاری شده است که اشخاصی که (۱۲۲)، امثال واقران‌اند، همگی، دارای حق و رتبه واحد باشند؛ چنانچه، یک جنس و یک شکل لباس به جهت کسانی که استخوان بندی آنها مختلف است و طبیعتان متفاوت مضر است و هم‌چنین، کسانی که در فضل همسوانند، اگر در جاه و رتبه همسر نباشند، اضرار به سلطنت و اخلال در بنیان آن دولت خواهد بود و به همین جهت، نخستین وظيفة آدمی این است که چنانچه فرمان می‌دهد فرمان پذیر باشد. زیرا که فرمان، قانون شرع است و بهترین تدبیر آن است که قانون شرع فرمانفرمای وطنیان انتخاب شود و شاه تنها به جهت محافظت قانون شرع باشد که حاکم بر کل است؛ چه که، قانون شرع صامت است و پیوسته، یک نفر یا چند نفر به حق بیاندیشد. تا این‌که، هیچ کس را محل گفتگو و ادعای برتری نباشد؛ چه که، هر کس را انتخاب کنند دارای خودپرسنی خواهد بود. مگر قانون، که بی‌طرف صرف است و اگر هم اشخاصی (۱۲۳) از میان وطنیان، حافظ و مترجم آن باشند «انی نارک فیکُمُ الثقلین کتابُ الله و عترتی» و در این‌جا هم، این سخن جاری است که در جایی که مردم به درجه واحد بسیار باشند، اگر تنها یک نفر از ایشان به جهت حفاظت قانون شرع انتخاب بشود، بر دیگران به غایت ظلم شده است؛ و اگر، تنها چند نفر منتخب شوند و عامه مردم را حق تصدیق و تکذیب در انتخاب آنها نباشد، بر تمام مردم آن ملک ظلم شده است، زیرا عموم ایشان را بهره در آن آب و خاک است.

تمام شد سخن ارسطو، و همین سخنان ارسطو نخستین برهان جمهوری طلبان مردم روی زمین شده است و در هر جا که، شورشی برخلاف سلطان زمان یا سلطنت اشرافی برخواسته است، زمینه بهانه شورشیان، همین براهین ارسطویی بوده است.

۸- اصلاحات سیرو[ن]، خطیب بزرگ عالم، در جمهوری روم (۱۲۴) عظمی، از روی همین سخنان ارسطو بوده است. هم‌چنین، سخن فیلسوفان قرون اخیره فرنگستان، که رؤسای آنها - لاک - هابس - مالینیوا - میل - ادم اسکاتلندي فاست زن او - سیجویک باشند، این است که در منشأ ملت می‌گویند:

به رضا و رغبت، مردم مدنی الطبع گردهم جمع شدند- و جماعتی و نظام ملتی برای خود معین کردند و همگی، مطیع و مقاد آن نظام و قانونی شدند که مردم آزاد خیال ایشان ترتیب داده بودند؛ و چون تنها اساس هیئت دولت و بنیان ملت، رضای جمهور مردم آزاد خیال هر ملک بوده است، یک نفر یا چند نفر به زور و ظلم شایته نیست بر ملتی حکومت کنند که امثال واقران آنها در آن بسیارند.

٦٤ / مفاتح الشمَدَن في سُنَّةِ المَدْنَ

- ۹ - هم چنین، سخن و اشنیگتن امریکایی که یک دریا (۱۲۵) مردم امریک را از خواب استبداد انگلیس دول فرنگستان بیدار کرد، نتیجه گفتار ارس طو بوده است.
- ۱۰ - ابرام و اصرار من در اینجا، نشانه این است که من بنده از جمهوری طلبان عالم باشم. اینها آرای فیلسوفان بود که بر رد گفتار سررا بر سر فیلم انگلیسی آورده شد، که پاشاهان جنر فرنگستان را سلطان من عند الله دانسته است، با همه ظلم‌ها و تعدیات و استبدادی که در آن اعصار داشتند. حالات نگارنده این اوراق در باب جمهوری عامه و جمهوری اشراف و دولت مستبدة تحت قانون و مستبدة بی قانون، بعد از این، چنانچه شایسته این مختصر نامه است، خواهد آمد که، نبذه [ای] از ترتیب دول به طور مزبور بر صفحه ریخته شود - اگرچه، وطن عزیز ما به چندین برهان مسلم شایسته هیچ گونه نیست مگر، سلطنت شاهنشاهی تحت قانون مقدس اسلام. (۱۲۶)

قانون اتفاق ملتی نظر به وضع مزدکیانه آن

- ۱ - یکی از مباحث به غایت مختلف، در منشأ و سلطه سلطنت‌ها مقاولات و اتفاقات مزدکی است.
- ۲ - این مسئله را بالتبه، به خیالات درست و افکار نادرست بسی شرح داده‌اند و حاصل سخن مزدکیان این است که

در دولت دهر و سلطنت بالفطره، مردم را یک گونه استقلالی است و همه، حاکم نفس خودند و بسته به هیچ یک و رعبت هیچ دولتی نخواهند بود و نبوده‌اند؛ و این حالت را سلطنت دهر می‌گویند. و چنین گمان شده است، اگر به همین حالت باقی مانده بودند تاکنون هم، همان استقلال شخصی را داشتند و بدون رضایت آزادانه ایشان مسکن نبوده از آن حالت بیرون یابند. و هم، بشرح ذیل می‌گویند.

- ۳ - هیئت ارباب حکومت از معاهده و یا اتفاق اختیاری (۱۲۷) مردم حاصل می‌شود. چنانچه، ذرات و اجزای آن گردهم جمع شده و، به رضای خویش باهم متفق می‌شوند؛ و این اتفاق و

سر فرود آوردن تحت حکومت و هیئت دولتی، محض نگاهداری نظم و منافعی است که بدون تسلیم به آن هیئت که از اجزای خودشان فراهم شده است ممکن نیست.

۴- آدمی، آزادی را که حق روز تولد اوست، در سلطنت دهر، به اختیار خود پاره [ای] یا تمام آن را، تسلیم می‌کند که به جای آن منافعی مخصوص از سایر اجزای جماعت به او برسد و جماعت، آن منافع را از عین ترتیبات مزدکی خود حاصل می‌کند و به افراد خود می‌رساند.

۵- تا مدتی که شروط این‌گونه مقاولة مزدکی که، بالطبع یا بالاراده، بسته شده است رعایت می‌شود، آن اتفاق و عهد به جای خود است. لکن، اگر آن مقاوله به نرسانیدن حقوق (۱۲۸) افراد به هم خورد، لزوم اطاعت به احکام جماعت یا دولت و ملت از میان خواهد رفت؛ و هر فردی در عالم، حالت آزادی نخستین روز را پیدا می‌کند؛ و چنان استقلال و اختیار طبیعی را حاصل می‌کند و دارای حق مزدکی می‌شود که اگر بخواهد با هیئت دیگر مقاوله و اتفاق نامه رد و بدل نماید می‌تواند. زیرا، در این هنگام، متصرف حریت اصلی خویش خواهد بود. چنانچه، امروزه، هر کس از رعیتی و اطاعت به دولت به تنگ آمده باشد آزاد است و می‌تواند استعفا داده، با دولت دیگر عقد اطاعت بیندد؛ و ورقه رعیتی او را بگیرد و این، خود برهان روشنی است که حسیات مزدکی باز در عالم جانی گرفته است.^۱

۶- یکی از حامیان بزرگ و رفقاء سترگ هواخواهان نظام مزدکی، جان لاک، فیلسوف بزرگ انگلستان، است که پیش از این، نامش مذکور شده و از او نظام مزدکی اشتهر (۱۲۹) و دایره آن وسعتی پیدا کرد؛ و سایر وطن‌خواهان امریک، مانند واشینگتن و جفرسن و غیره، که امریک را به شورش‌های پی در پی به جوش درآوردهند و حکومت را جمهوری عامه نمودند، همه، پیروان آن فیلسوف انگلیسی بودند.

۱. چنانچه، پس از جنگ عمومی، دول منحابه حالبه فرنگ بعضی از ملل فرنگ را از قبیل آنها اعضای ملل اتریش مختار نمودند که هر دولتی مایل باشد تبعیت نمایند. (منه)

خيالات مزدکي لاك را کسی مانند روسو فرانسوی پیروی نکرد و به کار نبست. چنانچه، تنها به رساله [ای] بس مختصر در بیان مقاولة مزدکي تمام مملکت فرانسه را زیر و زبر نمود و، طرح جدید و وضع نادیدی ریخت و بربپا نمود و احداث حسیات سوسياليست کرد.

درستی و نادرستی نظام مزدکی

۱- در پاره [ای] حالات، درست است که ترتیب هیئت سیاسی به اتفاقات ظاهر شده است.

۲- شواهدی درست در دست است که مکرر طوایف (۱۳۰) چندی گردهم جمع شده، به رضا و رغبت معین کرده‌اند که افراد خود را در زیرچه نظم و قانون بیاورند که، مناسب حال و موافق خیال ایشان باشد و، غایت مطلوب آنها از آن گردهم جمع شدن رعایت شود. این گونه حالات، مکرر، در ملل و طوایف متمنه نیز، واقع شده است.

۳- هنگامی که ملت‌ها و دولت‌های جدید با اسباب دیگر از هم دیگر جدا شده، تشکیل و تأسیس می‌یافته‌اند؛ این درست است که غالباً می‌شود که مانند مقاولة مزدکی چیزی در کار بوده است.

۴- این نیز درست است که، سرچشمه و مجرای سلطه حکومتی در عالم، همان مسلمی بوده‌اند که ملت‌ها از ایشان فراهم شده است؛ لکن، تنها مردم ملل عالم نقطه اولی و سراب نخستین سلطه حکومتی نبوده‌اند. بلکه، نخستین منبع آن، تسلط و معدن این حیازه امر الهی و حکم آسمانی بوده است: (۱۳۱) و مردم ملل عالم موضوع و محل آن عنایت خاصه احادیث بوده‌اند. چنانچه، تواریخ طبیعی و غیرطبیعی عالم شاهدند بر این‌که، اصل تمام سلطنت‌ها و حکومت‌ها راجع به کسانی می‌شود که ادعای وحی آسمانی می‌کرده‌اند.

۵- لکن، بر دیده تیزبین، روش و مبین است که قانون مزدکی و نظام آن، همگی بی اصل محض است؛ و پرسش‌های ذیل را هواخواهان نظام مزدکی تاکنون، پاسخ نگفته‌اند.

الف) کی مردم جمع شدند اتفاق کردند که در تحت نظام مزدکی زندگانی کنند؟ ب)

کی راضی شده که حالت استقلال شخصی خود را رها کنند؟ و در تحت قانون حکومتی آمده و مطیع و رعیت آن شوند؟ ج) کی به فرض می‌آید که هر یک از مردم عالم را بالانفراد حالت آزادی مزدکی بوده است که بعد از مدتی، از آن حالت آزادی به زیر بار حکومت (۱۳۲) و سلطنتی آمده باشند به رضا یا به اکراه؟ د) چه اشخاصی بوده‌اند کسانی که رضای ایشان شرط مشروعيت اتفاقات مزدکی و سلطنت ساختگی بوده است؟ ه) آیا مردوزن هر دو بوده‌اند یا تنها مردھای ایشان کفیل این کار بوده‌اند؟ و) اگر تنها مردھا بوده‌اند، سبب عدم حق مداخله زن‌ها چه بوده است؟ ز) کی خواهد معین کرد که آخر نقطه این سلسله چه بوده است؟ ح) اگر رضای مردم شرط است سبب چیست که پیوسته، مردم در طلب آن رضا و جویای آن اتفاق نیستند؟

۶- جفرسن حلیف، واشینگتن امریکایی را، عقیده بر این بود که در دوره هر طبقه از

مردم، حکومت را باید به شکل جدیدی ترتیب داد. لکن، این گمان او به غایت، سست و نادرست است: زیرا هر روز، طبقات در آمد و شد هستند و، به هیچ وجه گمان نمی‌شود که طبقه [ای] از مردم به کلی معذوم شود. (۱۳۳) و مدتی، معتمد به در

دست باشد که آن گاه، طبقه دیگر بیایند و طرح جدیدی برای حکومت خود بریزند.

۷- برای چه رضای افراد مردم لازم نیست؟ در صورتی که اطاعت و همراهی ایشان به قوانین واجب باشد؟ هر کس حکم و سیاست هیئت جامعه ملی را باید گردن بگیرد و اطاعت کند؛ حق رائی و مداخله در مصالح ملکی و ملی دارد و باید، در عقد نظام اساسی رضای همگی را تحصیل کرد.

۸- این است شمه [ای] از اعتراضاتی که بر قانون مزدکی وارد است و، ایرادات دیگر به

آسانی توان وارد آورده، نادرستی آن نظام را روشن نمود. چنانچه، هرگاه، به حدت بصر و دقت نظر ملاحظه شود، این سخن که مزدکیان می‌گویند سلطنت دهر آن است که، هر فردی حاکم نفس خود است، به کلی نادرست است؛ و صحیح آن است که بگوییم اتفاق مزدکی (۱۳۴) ساختگی نیست بلکه، طبیعی است. زیرا، افراد مردم بالطبع آفریده نشده‌اند که تنها بدون بنی نوع خود زیست کنند و، زندگانی نمایند. زیرا، بشر ناقص است و به خودی خود، از عهده لوازم معاش و زندگانی برخواهد آمد. این است که ارسسطو در فصل اول کتاب سیاست مدن خود می‌گوید: «انسان مدنی الطبع است».

۹- گردهم جمع شدن و تمدن، نخستین شرط زیست و زندگانی بشر است، و به حقیقت، هر فردی که تولد می‌یابد جزئی از اجزای ملتی است، و فرزندی از فرزندان خانواده جماعتی است و نسبت او به آن ملت طبیعی و خویشی او ذاتی است - به عینه مانند بستگی او به خانواده پدران او -.

۱۰- مشکل سیاسی را که هر ملتی داراست، امروزه، به ایشان داده نشده است؛ بلکه، از زمانه دراز، با آنها بوده است. (۱۳۵) پیوسته آن را موجود داشته و در تحت آن بوده و بوسیله آن متعدد بوده‌اند و خواهند بود.

۱۱- بلی چیزی که هست این است که به شایستگی زمان و بایستگی وضع دوران هر ملتی پیوسته در خیال آن هستند که پاره [ای] از نادرستی‌ها و چیزهایی که به کار زمان حال ایشان نمی‌خورد، تغییر بیابد و تبدیل شود. و احتمال دارد که حکومت بی‌روش سیاسی پادشاه حال خود را فوق طاقت خویش دانسته، محض احقاق حق خود بر طرف ساختن سلطه باطله سلطان یکباره بر شاه و ارکان دوست خود بشورند و خانه ظلم را خراب کنند و دولتی عادلانه برای خود تشکیل دهند. انشاء الله.

۱۲- خواننده این اوراق را بپردازد و پوزش می‌رود. که هرگز اکثریت را نباید حتماً پیروی

که دو اقلیت را از نظر دور ساخت و گوش به سخن ایشان نداد. زیرا هر فکر بکرو خیال (۱۲۶) درستی که در عالم شده است نخست از فردی یا افرادی بس قلیل بوده است و پس از کوشش‌های فراوان و زحمات بی‌پایان و خودکشی‌ها اکثر مردم به صواب یا خطأ بودن آن پی‌برده‌اند و تصدیق نموده‌اند؛ پس آشکارا می‌گوییم که کمتر وقتی اراده اکثریت عاری‌تر از برهان روشنی را تأثیری بوده است. و اگر بگویند مؤثر خواهد بود. می‌گوییم چگونه؟ تنها اراده اکثریت عامه مردم را با هم متفق می‌نماید و هم خیال می‌کند. کجاست رضای افرادی که اجرای طرف اقل‌اند؟ از کجا به طرح جدید را نمی‌خواهند شد؟ و تن درخواهند داد. علناً می‌گوییم و عقیده من این است که ایجاد و اعدام تمام دولت‌های روی زمین بسته به اراده مطلقه و عنایت خاصه الهی است و اراده بشر تنها در اعمال مؤثر خواهند بود، زیرا انسان فاعل مختار است و حوادثی را که در تحت سلطه اراده بشر نیست، محرکی بس قاهر (۱۲۷) خواهد بود.

۱۳ - بدین گونه که به شرح رفت، ترتیبات ملتی موجود می‌شود و تمام افراد آن ملت خود را در تحت ترتیب ملتی خویش متولد می‌یابند. گاهی، می‌تواند به صلح و صلاح پاره [ای] از ترتیبات ملتی خود را ترقی دهند؛ و دیگر وقت، ناچار می‌شوند به شورش و شرور، کاری از پیش ببرند.

۱۴ - در نادر وقتی که، جماعت یا جماعات بر دولت می‌شورند بشر را آن حق ادبی است که برخلاف دولت اجتماع کند و شورش نماید و طغیان ورزد. بلی، اگر دولت به کلی، صرف نظر از حقوق مردم کند و غایت وجود و فایده هست و بود خود را فراموش نماید!! آن گاه، شوریدن بر او و، طغیان ورزیدن از احکام آن به منزله آخرین معالجه استخوان پیوندی معالجه‌ناپذیر است که گفته‌اند آخر الدوار آلکی- و گرنه (۱۲۸) «وَاتَّقُواْ فِتْنَةً لَا تَصِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُواْ أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابٍ۝ - وَلَا تَبْغُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ۝ إِنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُفْسِدِينَ».^۲

حق طبیعی و سیاسی رعایای پادشاه و افراد هر ملت

- ۱ - یکی از مباحث بسیار مهم، بیان حقوق بشر است. این خود روشن است که، غایت وجود و آیت هست و بود هر دولت و ملتی که در تحت نظامی سیاسی باشد همانا، نگاهبانی مردم آن و رساندن حقوق ایشان است.
- ۲ - حق بر دو گونه است: یکی، طبیعی است؛ و دیگر، سیاسی. حق طبیعی آن است که همه، بدون تفاوت، مستحق آن هستند و در آن حق، هیچ ملاحظه بزرگی و کوچکی و جهل و دانش و خبط و بینش نمی شود. بلکه، دارای خرقه پوش و گدای زنده پوش به دوش بر یک خط و یک نمط خواهند بود. چنانچه، اعلان استقلال (۱۳۹) ممالک امریکا بر این زمینه بود. که غایت فایده تشکیل دولتها و حکومات پاسبانی و نگهبانی جان و آزادی و پیوستگی آسایش بشر است.
- ۳ - هر فردی از بشر را غایت و فایده [ای] هست به جهت نفس خود. نه آلت قدرت و سود دیگری حد و پیمان: حق طبیعی همانا، مساوی و یکسان گرفتن و داشتن آن حق است بالتبه به دیگران - والا حقوق طبیعی بشر را مطلقاً، حد و حصری نخواهد بود. مگر این که، در موازنه با نوعش مخصوص می شود.
- ۴ - مثلاً یکی از حقوق طبیعی بشر زندگانی و محفوظ داشتن جان ایشان است که در هر جهت به طور تساوی مالک و مستحق آن خواهند بود. مادامی که، مرتكب جرم و قتلی نشده باشند یا لزوم دفع دشمن از دولت و ملت ایشان در کار نباشد و دفاع از بیضه اسلام در کار نیاید. (۱۴۰)
- ۵ - دیگر از حقوق بشر نگاهداری اسباب معیشت ایشان است که به کد یمین و عرق جبین به جهت خود فراهم کرده اند. تا به حدی که ضرری به اسباب معاش دیگران نرسد و مخل به راحت و آسایش عامه مردم نباشد.
- ۶ - از جمله حقوق بشر! دیگری آزاد بودن ایشان است در اعمال خود؛ نیز، به حدی که باعث زحمت دیگران نباشد.

۷- حق طبیعی دیگر، حق مالی است - در بیان این حق و کیفیت به عدل به دست آوردن آن و چگونگی متصرفات مردم، دانشمندان آن بسی سخنان متین فرموده‌اند و حاصل همه این است که در کتاب مقدس محمدی - صلی الله علیه و آله - است «وَلَا تتمنوا مافضل اللَّهِ بِهِ بعْضُكُمْ عَلَى بعْضٍ»^۱ - «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا أَكْتَسَبْنَ»^۲ - «وَلَا تَأْكُلُوا اموالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا إِنْ تَكُونَ (۱۴۱) تجارت عن نَوَاضِعٍ مِّثْكُمْ».^۳

۸- و هم، از جمله حقوق بشر حق آزادی رأی و خیال است؛ زیرا، هر کس را که تصور کنند - موجودی است ذی عقل و صاحب خلق - او را، در استعمال عقل و هوش و عادت خود در چیزهایی که مفید به حال اوست حق طبیعی خواهد بود و، حقی در خیال کردن و بحث نمودن و موازنۀ مطالب و فحص در چگونگی آنها دارد. و هم، چنانچه که در خیال کردن آزاد است، در ظاهر نمودن و آشکار کردن خیالات خود نیز، آزاد است به شرط این که، به حقوق دیگران که خود یکی از ایشان است ضرری نرساند.

۹- فرضًا اگر فکری فاسد و خیالی کاسد در مملکت منظم تحت قانونی بروز کند، مایه آشتگی و بهم خوردگی حالت آن مملکت نخواهد شد. به عکس، اگر آن فکر و خیال مفید باشد در (۱۴۲) حالات سیاسی یا صناعی بروز نماید - اشاعة آن شک نیست موجب ترقیات کلی خواهد بود. اصلاحات امور مالی و ملکی ممالک فرنگستان به اندازه [ای] هست که خیالات و بروز آنها را آزاد داشته بلکه، تشویق کرده‌اند؛ و آنچه نقصان در امور آن ممالک هنوز باقی است، همانا از آزاد نداشتن بروز پاره [ای] افکار و یا تشویق نکردن دانشمندان تیزفکر است.

۱۰- چیزی که هست این است که چون فکر بکر و خیال باریک در نخستین نظر، به

.۲. نساء / .۳۲

.۱. نساء / .۳۲

.۲. نساء / .۲۹

ترقی خود آن را داند. واحدی راحق ممانعت ایشان و مداخله در آن اسباب نیست؛ دولت و سلطنت مجبوراً، باید که چاپ خانه‌ها و روزنامه‌جات را، که زبان خیال (۱۴۵) و مرآت فکر مردم است آزاد دارد. تا به اندازه [ای] که موجب هتك ناموس و اضرار دیگران نباشد.

۱۳ - چه که، مترجم احساسات دولت و ملت همانا، روزنامه‌جات دایره و مطابع سایرها است و دولت علیه به واسطه روزنامه‌جات می‌تواند خیالات خود را گوشزد ملت نماید و از پیش‌رفت مساعی جميله خویش بنازد و ملت را عموماً، همراه خویش نخواهد و هرگاه، استحکاماتی سیاسیه و یا مصارفی اساسیه بخواهد بیفزاید و محل جدیدی به جهت مخارج آن معین کند و بر شانه ملت بخواهد بگذارد، هر آینه، از طریق روزنامه‌جات می‌تواند عموم را دعوت نماید و راضی کند.

۱۴ - ملت نیز، از این راه بزرگ می‌تواند ناله خود را به دولت علیه و هیئت جامعه و کلای ملی برساند و از گوشه و کنار، دانشمندان هوشیار نیز، پاره [ای] اوقات چنان بروز خیالی باریک می‌دهند (۱۴۶) و هادی راهی تاریک می‌شوند که فواید فراوان به جهت دولت علیه و ملت اسلامیه دارد که به زور و زربای آن ممکن نبود. حاصل سخن این است که، مطابع آزاد تحت قانون یا در مملکت تحت قانون اساسی همانا، جام جم و جام گیتی نما و تلگراف عمومی و قوه برقیه عصبانی و سد یأجوج و مأجوج است برای دولت و ملت.

۱۵ - از جمله حقوق ملی، یکی محافظت نوامیس شرعیه ازدواج و حفظ جهات سرایت فحشا و منکر است از هرگونه و هرنمونه. تا این‌که، حفظ شرف و منع تلف خانواده‌ها و نسل و ذریه جمهور ملت به عمل آمده باشد؛ و هر فرنگی مآب بی‌شرفتی نتواند باعث هتك اخلاق اسلامیه و شعائر مقدسه دینیه بشود.

۱۶ - در ذیل این حقوق ملی مندرج است: استعمال مشروبات (۱۴۷) و دخانیات، از قبیل مسکرات و چرس و بنگ و تریاک، کلا چیزی که حتم این است که ملت باید

راه بدهد به دولت که اختیار تام و نفوذ تمام در حیاره این گونه ادارات داشته باشد که به حکم مطلق و اختیار برحق بتواند از ایفای این گونه حقوق برآید. اگر چه، ارتکاب به این گونه امور ناشایسته به حکم شریعت غرا در ملت بیضا حرام است. لکن، سد جهال و شد رحال آنها بسته به سیف دولت و طیف سیاست علمای ملت است.

۱۷ - و نیز، ترتیب قانون حفظ الصحة عمومی است از بنای بیمارخانه‌ها و دارالمجانین و اداره بلدیه، و اجازه داشتن اطباء و منع عطاره‌ای دوره سنگ دوانشناس، خاصه جوهریات و سوم قتاله. و این جزء اخیر منحصر باشد به کسی که هم بشناسد و به کسی بفروشد که اجازه از طبیب حاذق داشته باشد و هم ترتیب امکنه قبرستان‌ها، نظر به حفظ صحت (۱۴۸) اهالی شهر، و محافظت آنها و آب شرب مردم از رخت‌شوی‌ها و کنافات شناوران و غیره، و داروغه منع گدایان گردن کلفت کوچه‌ها.
۱۸ - و هم، پس از تعیین دارالامتحان تمام علوم، معین داشتن مهندس و معمار، به جهت ترتیب جُدران قریب الخراب و مجری المياه مضر به حال همسایه و پست و بلند خانه‌ها، به همان ملاحظه در فرمان اداره بلدیه.

۱۹ - پلیس، تحت نظام‌نامه قانون معین که اطلاع کافی خود را از حالات افراد ناس بر اداره ملت و دولت ثابت نماید و حضور جواسیس معروف و غیرمعروف خود را مشهود سازد که، اجamerه و او باش راسد یأجوج و مأجوج باشد و، حافظ عرض و ناموس و آبروی اشراف باشد نه این که، رشه از دزد بگیرد و به مال برده بگوبد: کنیز شما (۱۴۹) دزد است!! او را به من بپارید تا مال شما را به شکنجه از او دریافت کنم...
نه این که، آدم‌های خودش دزد باشند از آدم‌های صاحب مال مطالبه کند. نه این که، به فلان آدم بی دست و با تهمت دزدی بزند یا او را از تهمت بترساند و رشه بخواهد. نه این که، محض اخذ رشه به جوانان آبرومند تهمت ارتکاب اعمال ممنوعه بزند یا آنها را، به تهمت بترساند و غیره و غیره از امور مهمه در تحت این نبذه.

۲۰ - از جمله حقوق ملی، یکی منحصر نداشتن قوت و شرب غالب ملت است به شرکت‌های داخله و خارجه و به علاوه، مرتب داشتن اداره فلاحت و معادله مصرف سالانه ملت، که مزدوران و گنجشک روزیان کثیر دچار غلاء نشوند. ایضاً، بر دولت حتم است نه تنها مداخله در ازدیاد و تعمیم نماید. بلکه، مفتش در مطابع و مذابح و معابر عمومی داشته باشد که (۱۵۰) غل و غش مضر و مرض در مأکولات و مشروبات عمومی رخ ندهد. و اگر، احياناً، وکلای ملی و امنی دولت به ملاحظه تجمع نظر خویش، در نقطه واحده، صلاح در آن بیینند که این مراتب را به شرکت مختصه بدهند؛ هر آینه، باید در صورت مقاوله با او آن قدر شرایط مؤکده مندرج باشد که، سد راه هرگونه فساد متوجهه را بکند.

۲۱ - و هم، یکی از حقوق ملی، تسهیل طرف و شوارع تجارت عمومی مملکت است؛ از قبیل عقد معاهدات تجاری با دول خارجه نظر به صرفه عمومی ملت - از قبیل اباحة امتعة مخصوصی و منع اشیا، به خصوص، درباره خارجه و داخله که کلّاً فایده ملک و ملت در آن ملحوظ باشد، از حیث دخل گمرگ و حق الاجاره - و به ملاحظه متمول داشتن ملت اسلامیه - و هم، امنیت است شوارع و تصفیه راه - و نقاط دزدگاه - و پل رودها - و تحجر و حل زارها (۱۵۱) و ترتیب مشروعيت بروات و اسناد مبادلات تجار و حد و اباحة آن - و قانون ورشکست تجار به موجب شرع مقدس، تماماً، با سایر مراتب تحت این نبذه بر ذمة دولت است.

۲۲ - به علاوه، دارالامتحان تحت قانون که از طرف دولت به جهت تمام علوم و درجات شایسته خدمت نمای ملت معین می‌شود. اکنون، که کافه ملت را از آن جوشش فداکاری در راه معارف نیست؛ باید به فشار و همراهی مجددانه مجلس ملی دولت علیه خود را مجبور بداند که به عوض مواجب یکی از افواج تیولی آزاد فرموده یا در جای مواجب وزیر بقایا چندین مکتب و مدرسه عمومی در چندین شهر مرکزی احداث نماید و، بذر معارف پیاشد تا هر وقت که مدارس ملی کفایت جهات تربیت

..... / مفتاح التمذن فی سیاست المدن ٧٦

عame را کافل و شامل باشد.

۲۳ - ترتیب احیای موقوفات قدیمه و محافظت (۱۵۲) او قاف جدیده و مراقبت صرف آنها در مواد مختصه به هر یک برحسب قرارداد واقف بر دولت است که همراهی کامل به متولیان شرعی نماید.

۲۴ - این گونه حقوق ملی و هر نمونه دیگر که در ذیل آن مندرج باشد، نه این است که حق ملی گفته می شود، به این طور که کسی حق امانت وارثی از دیگری داشته باشد؛ بلکه، مقصود این است که ملت به ملاحظة این که قدری از حریت طبیعی خود را به اداره سیاسی قالب خویش، که دولت نامیده می شود، داده که در تحت آن هیئت سیاسی لباس که مجری قانون اساسی است، در رفاه و راحت مشغول امور معاش و معاد خود باشد. در مراتب مزبوره، به نام حقوق ملی، چون لازم است دست اداره اجراییه همراهی کند به ملاحظة این که علت ایجاد اداره اجراییه همانا حفاظت در زبان (۱۵۳) ناطق قانون شرع مطاع کردن و بودن است. علیهذا، ملت را در اجرای قانون و حدود شرعیه احتیاج است به ید جزا و مداخله اداره اجرا و به این ملاحظه، گفته می شود ملت را مثلًا از دولت حق آن است که پلیس و اداره جنایات همراهی نماید؛ و جایی را برای محاکمة شرعیه عدالت خانه، تحت قانون، حاضر نماید و قانون حکم کند و اداره اجرا جاری بدارد. و همچنین، پس از این اشاره می شود به پاره [ای] امور که لازم است کلأ در تحت نگرانی و مداخله دولت باشد برای اقامه قانون مساوات و حفاظت جهات رفاه مالی و حالی ملت - و آن امور به نام حقوق دولت خوانده می شود؛ چه که مداخله عامه ملت در آن امور بیشتر مورث اختلال و عدم پیش رفت قانون مساوات خواهد بود -^۱. (۱۵۴)

^۱ از صفحه ۶۹ تا اینجا در سال ۱۳۱۳ هجری در خانه حضرت سردار اسعد تحریر یافته. (منه)

حقوق سیاسی^۱

(اعطای قانون اساسی و مشروعیت مجلس ملی)

- ۱- در بیان معنی جوهری ملت و ترجمه لفظ دولت اشاره به لزوم این دو حق مشروع که منارة جلی الاناره عالم است کردہام - اکنون، ہم بے طور فهرست یادآور می شوم - اگر چہ مکرر است لکن، قند است زیر و بالا و پشت و روی و مغز و پوست آن شیرین است.
- ۲- بشر سراسر اکفا از پدر و مادرشان، آدم و حوا، و آنچہ در زمین است، از سفید و سیاه، از حیوان و جماد و گیاه، به حکم یرلیغ الہی ملک موروث آنهاست.
- ۳- در هر جای زمین، که گروہی از بشر زیست و زندگانی نمایند - و سود و زیان آن سرزمین راجع باشد به اساس معاش و معاد آن گروه و به زحمت آنها و آبای آنها محصول (۱۵۵) آن سرزمین، شایسته بازار معاش آن مردم شده باشد - براساس ملکیت بالشراکه آنها می افزاید - و آن گروه به نام ملت و وطنیان آن مملکت خوانده می شوند.
- ۴- پس برای آسایش آن ملت در ازدیاد ثروت خویش و دفع غیر از مداخله در وطن و ملک موروثی آنها و، برای محافظه مساوات و ملاحظه مراعات هر یک از افراد خویش که زیاد، از حق الزحمة خود از فواید عامه آن شرکت جامعه ملی تصرف ننمایند و هر کس، به اندازه درجه زحمت خود اجر و مزد ببرد؛ و برای این که، فردی قوی بر فرد و افرادی بیچاره تعدی نکند و برای این که، بر افراد متساوی ایشان در درجه واحده از شرافت و دانش و ثروت وقدرت و خاندان ظلم نشود که بدون هیچ مزیت و استحقاق فردی از نوع آنها حاکم به استقلال نباشد. (۱۵۶)
- ۵- کافه ملل و هر یک از افراد بشر ناچار بوده و هستند که در حین قبول ادیان و شرایع

۱. از صفحه اول این مجلد تا صفحه ۶۹ و از اینجا تا آخر در سال اول مشروطیت ایران در اول سال تحریر بافت. (منه)

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ۷۸

مقدسه آسمانی یا احکام بشر ساخته روی زمین، قدری از حریت طبیعی خود را به نام اطاعت به قانون مذهبی یا ملی به قید تعبد به قوانین مشروعه با هند. تا این که، به نور آن قانون اساسی، شرکت جامعه ملی آنها روزانه جدیدالعایده و سدیدالمانده باشد؛ و از تصرف غیر مصون و بهره فایده افراد آنها مساوی رحمت هر یک عاید شود و، قوی را بر ضعیف تعدی نرود و، بر امثال و اکفا از تسلط شخص واحد ظلم نشده باشد.

۶- این است که از آغاز تاریخ بشر تاکنون، در تمام ادیان عالم، چه آسمانی چه زمینی - کلأ و طرأ، سلطان مطلق و حاکم جوهری بر حق در میانه ملل همانا قانون اساسی بوده است - انبیای گرام و اوصیای فخام و آورندگان (۱۵۷) قانون فقط حفاظت بوده‌اند. و مجری احکام شرع مقدس و عمله اجرای احکامی آسمانی بوده‌اند. که سید قرشی و سیاه حبشه رادر یک خط و یک نقطه می‌شناسد.

۷- چون، به حق تحقیق و انصاف و کاوش جامع‌ترین ادیان عالم اسلام است - کامل‌ترین قوائیں اصول اصلیه، شرع مطاع است - و مشمول جملة مبارکة «و شاورهم فی الامر»^۱ - اساس تمدن عالم را تکمیل فرموده و بر شالوده میانه جبر و اختیار نهاده.

۸- ملت را قهراً این حق ثابت است که حاکم حقیقی آنها قانون اساسی شرع مقدس باشد؛ و دولت برای محافظه قانون باشد به مشورت و کلای امین آن ملت تا این که از رواج قانون مساوات ملک و ملت را پایه معاد و سرمایه معاش محکم و مستحکم بماند و به همت جمهور و حمایت عامه ملت، روز به روز بر عظمت و اقتدار دولت که حافظ بیضه (۱۵۸) اسلام و دافع اعدای دین است بیفزاید و، رفاه و آسایش مسلمین و کافه وطنیان فراهم شود.

۹- پس، قانون اساسی واجب و مجلس به نام دارالشورای ملی حتم؛ و کمک به جهات

عظمت و اقتدار دولت علیه فرض و مقدس داشتن نماینده هیئت جامعه اسلامیه که شاهنشاه خوانده می شود لازم است.

۱۰ - از اینجا، مشروعيت در شعبه علم سیاست مدن و سیاست ثروت ملی و ملتی ثابت می شود؛ و به موجب اصول قواعد این دو علم شریف، دواداره اجرا و قانون از هم مجزا می شود و به ملاحظه جدا داشتن حتمی این دو اداره، که از حقوق خیلی بزرگ و اعظم ابتدایی ملت است، سلب قدرت فتوی و صدور احکام من عندي از تمام آحاد و افراد اداره اجرا می شود و، لغت اطلاق و استبداد به کلی، از فرهنگ لغات ملت (۱۵۹) تحت قانون اساسی خارج می شود. و، حکام خادم فتوای عدالتخانه ها خواهند بود. پس، از جمله حقوق ملی بنای عدالتخانه و تعیین قضات قانون امتحان داده است در تمام نقاط مهمه ممالک محروسه - و شاه بيت کتب آسمانی - و قندیل مصباح عرش رحمانی حکم به عدل است و نهادن قانون مساوات.

خلل ناپذیر بود هر بنا که می بینی - بجز بنای عدالت که خالی از خلل است.

۱۱ - خداوند عالم جل و عز به ملاحظه این که مال و ناموس و حال بندگان خود را به حکم ذی خواهش و دارای شهوتی محول نفرموده باشد - از نخستین روز خلقت بشر، کتاب مقدس را حاکم مقرر فرمود که صامت است و گوش نجواشنیدن دوست، رشه گرفتن و دل قابل فریفته شدن و زبان تدلیس و لباس اشتباه ندارد - بلکه صرف عدل است و مر حق و بالمرء (۱۶۰) میانه حامل خویش که پیغمبر خدا بوده با ادئم مخلوق خدا در هنگام محاکمه طرفداری ندارد و می فرماید: «و هو يجيز و لا يحار عليه ان كُنْتُمْ تَعْلَمُون». ^۱

این است که همین که، قانون صامت بی غرض و بی مرض و بی شهوت در میانه عباد و در تمام بلاد حاکم حقیقی باشد!! به ملاحظه این که به اندازه استحقاق هر فردی

..... / مفهای اسلامی فی سیاست المدن ۸۰

اعطای حق می‌فرماید. احدهی راشکایت به جانخواهد ماند که چرا طفل نه ساله امیر تو مان است. یا بچه ده ساله مالک رقاب. حمال عاری مسند رئیس التجاری دارد؛ و مهندس مساحت شناس را رتبه معماری و غیره [و] غیره. چه که، به حکم قانون، تمام این حیف و میل‌ها مرتفع است.

وظایف مُلزمی دولت و حقوق آن

۱ - نخستین اعطای حریت تامه به موجب حدود قانون و خود رانیز، مانند سایرین مقید به احکام قانون دانستن (۱۶۱) و حفظ یضه اسلام و محافظت مملکت از تصرف غیر و حفظ حقوق ملکی و ملتی. و، نفوختن جهات فواید مردم و طوری حرکت نمودن که تحصیل رضایت عامه در آن نماید و، کافه ملت آن اداره جلیله را امین صادق و حافظ موافق بدانند و جان و مال خود را به شف خاطر و شوق حاضر، در حمایت و همراهی او، نثار نمایند.

۲ - مملکتی را که اکثر مردمش جز نام مالک رقابی نمی‌دانند. مملکتی که مردمش اغلب از هرگونه علم و ادب دورند. مملکتی که از رمز خلوص علمی و نصوص عملی ترجمة «المُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ» را نشناخته‌اند. جمهوری عامه، مانند امریک، برای آن زهر کشنه است. مملکتی که هنوز دانش را به درجه دوم فرانسه ندارند، جمهوری به طرز فرانسه برای آن شایسته نیست. مملکتی که در اصل جوهر اساسی ملی اهلش (۱۶۲) اصول جهان افروز عالم آرای اسلام نافذ و ساری است و پایه دنیا و آخرت آنها بر استوانه محکم وحدت ناطق و شورای اصحاب است محتاج به تقلید فرنگی نیست.

بلی چیزی را که ما از دست داده بودیم مردم دانشمند انگلیس گرفته‌اند و، اساس معاش و آسایش ملی خود را برهمن شالوده. محکم نهاده‌اند که به آرای اشراف قوم و امضا پادشاه واجد رفتار می‌نمایند؛ و بحمد الله تعالى، امروزه، باطن شریعت

غراء که «يَدُ الله مَعَ الْجَمَاعَةِ» بوده و همین رویه را گرفته‌ایم. تا زمانی اندک.

۳ - پس عرض می‌کنم وظیفه دولت سلطانی به آرای اشرف و عامه منحصر است در اصول جوهر به سه تدبیر. نخستین فیصله امور را به کف کفایت مردم، بالذات بزرگ معتبری گذارد که محل اطمینان بالتجربة او باشند. دوم، این مردم بزرگ (۱۶۳) بر نظامی سیاسی و اساسی دیپلوماسی به غایت مستحکم کارکنند که، به حقیقت، وزر مردم را از روی صفا به دوش کشند تا وزیر خوانده شوند. سوم، این مردم باید تنها به راستی و درستی خویش و بصیر و خبیر بودن در امور قناعت نمایند؛ بلکه، باید چنان حسن رفتار و درستی اسلوب کردار و علم و اطلاع خویش را در فیصله امور بر کافه ملت ظاهر و هویدا نمایند، که اطمینان عامه ملت به سوی آنها معطوف شود و طبعاً ملت را با خود یار و همراه نمایند.^۱

۴ - در این سه تدبیر، که از وظایف عمدۀ دولت است، جای سخن نیست مگر این که، چون در درجه کارروایی و سیاسی دانی و فیصله امور رآنی وزرای عظام نظر به دانش سایر دانشمندان ملی و بصیرت پاره [ای] از اعضای مجلس ملی باکسانی که خارج از این دو اداره هستند، ناچار فرق (۱۶۴) و تفاوت است. این است که جماعتی لازم است خارج از این دو اداره، به انتخاب و اکثریت آرا، دارای مجلس و حق رأی باشند که، امور رسیدگی شده در وزارت‌خانه و دارالشورای اولی بر مجلس ثالث هم عرض شود.^۲ این است که، دانشمندان انگلیس می‌گویند:

جماعاتی که در باب امور دولتی برپا هستند برای این نیست که آزادی طلبان را بر جماعت محافظین اطمینان نیست - بلکه به ملاحظه این است که بر آنها ثابت شده که مردمی که اکنون متصدی امور ملک و ملت هستند - دارای دانش کافی و فکر وافی نیستند؛ و احتمال می‌رود در وقتی چنان کشته آنها به کوه بر خورده که در هم خرد شود.

۱. این کلمات که بسن عامیه به نظر می‌آید عین ترجمۀ جواهر سخنان گلدستون، وزیر اعظم سابق انگلیس، است. (منه)

۲. در این اثبات دو مجلس است: بکی اشرف و دیگری عمومی.

۵- وزیر امور خارجه که به شایستگی کفايت و بایستگی دانش انتخاب می‌شود، -باید حسن اسلوب سیاسی خود را به مردم مملکت آشکار نماید به علاوه، غمخواری‌های او در امور (۱۶۵) راجعه به داخله - تا این‌که، طبعاً از دو مجلس همراهی درباره او شود.

۶- نظام درستی که بر اصول سیاسی باشد و عموم دارالوزاره و دارالشورای اولی - و مجلس آزادی طلبان عمومی یا خردگیران باید بر آن کار کنند - این است که، جوهرآ دشمن زیاده‌روی و نابرابری و عدم مساوات است؛ در مراتب صلح و آشتی عمومی بین‌المللی و خصوصی با ملت واحده مجاهده و مبالغه دارد. در حالی که، بر طرف مقابل نیز، روشن کند که دارای چنان قوای عسکریه و مالیه و وطن‌خواهی است که، اگر طرف او روزی به خیال کاهیدن اندک حقی از او باشد، سفاهت طرف را نموده باشد. حمایت و غمخواری تمام بشر و ملل دنیا را ادباً و اخلاقاً مانند ملت خویش فرض بشمارد. ملت‌فت این دقیقه باشد که، عظمت هر ملتی در آن نیست که مدخل مملکت را با سراقت (۱۶۶) و تقریط خرج امور ناشد و محال نماید. بلکه، حتی‌الامکان اقتصاد و میانه‌روی را از دست ندهد و بداند که در بهترین فتوحات حریبه که سودش زیان است تعریفی نخواهد بود. بلکه، کمال تعریف در درستی و پاکیزگی به دست آوردن فتوح صلح آبرومندانه است. مثل انگلیس در اغلب امور - بلی وقتی مالیه و ملت را دچار مخاطرات جنگ نماید که با اطلاع از قوای درونی خویش و بصیرت به حال رقیب خود نفوذ روس را در جزیره کوریه تیری بداند که هدف آن قلب ژاپون است مثلاً - والا پول را باید به درستی و آراستگی هر چه تمام‌تر در راه ترقی افراد و عموم ملت اسلامیه به مصرف رساند. به وجود مردم دانشمند سیاسیدان هنرپژوه مورخ و فیلسوف حکیم، خطیب آن اصول جوهری سیاسی، البته ملک و ملت را بیاراید. ایضاً، دارای چنان اسلوب افکار و بکریت (۱۶۷) آرا و آثاری باشد که همین که، هر یک از آن افکار ابکار را به موقع

اجرا گذارند تمام ملل دنیا پیروی حسن اسلوب آن فکر نمایند و نظام سیاسی خود را به کمال عقل و جمال فضل آرایش دهند؛ چه که، تنها از این جمله اخیر می‌توان دارای درجه اول شد در میان ملل عالم.

۷- دولت باید اصول سیاسی امور داخله و خارجه خود را برابر پایه ششگانه ذیل استوار نماید:

اول) با قوانین درست قوای دولت علیه را باید روزانه زیاد کند و در داخله وطن، میانه روی در مصارف نماید که دو ماده قوت و قدرت ملتی را به دست آورده باشد؛ که یکی تمول است، که ماده طبیعی است؛ و دیگری، متخذ داشتن ملت است با خویش و کفایت حال و ترضیه آنها. و نیز، باید قوای دولت را ذخیره نماید به جهت اتفاقات خیلی بزرگ. (۱۶۸)

دوم) آنچه بتواند در مراتب صلح و اتحاد جدوجهد نماید که مهلت و مدت رفاه و راحت برای ازدیاد قوت و تمول دولت و ملت فراهم شود.^۱

سوم) هر چه بتواند کوشش شایسته و جوشش بایسته به کار بردا در اتحاد و یگانگی با سایر دول و امارات اسلامیه به ملاحظه این که در اشغال عالم البلوای اتفاقیه مجاهدات عمومی را دخالت و اثر تام است. بلکه، ربط و راه یگانگی تامی با تمام عالم اسلامی حاصل نماید - و تنها از راه این گونه وزارت خارجه می‌توان جلب قلوب کافه مسلمین را نمود - و مقاصد بزرگی را که خیر جمهور عالم اسلامی است از پیش برد. نه این که، از جلب قلوب سایر مسلمین تبعه خارجه گذشته، همه ساله، برای هزار لیره فایده سفر اسلامبول (استانبول) جان و مال مسلمین تبعه ایران را به قونسل جده اجاره بدھند. (۱۶۹) نه این که، از کثرت تعددی و بسی مبالغتی

۱. پس از جنگ آلمان و فرانسه که در سیر آن عقد صلح انجام گرفت دول اروپا عموماً ملتفت شدند که از آن به بعد هر یک از دول به هر فره و اقتداری باشد نمی‌تواند بقا خود را حفظ نماید به تنها بی و حتماً باید متدبین و منظمی داشته باشد. (منه)

..... / ٨٤ مفتاح الشدّن في سياسة المدن

مأمورین خارجه ما، در بلاد عثمانی، اغلب و اکثر تبعه ایران به ناچاری تذکرہ دولت دیگر را تحصیل کرده باشند؛ یا به کلی اقبال به مأمورین خارجه ننمایند. مثل این که، شماره تبعه ایران در بصره و حوالی آن، از سی سال پیش، به نصف رسیده - مثل این که، دو ثلث فتنه این ایام در مرکز بلاواسطه مأمور خارجه ایران بوده و غیره و غیره. بصره، پس از مرحوم حاج رضاخان، مأمور درست ندید.^۱

چهارم) در کارهای بی سود و اندک فایده، نباید حواس خود را مشغول و پریشان نماید و امور عمدہ را مجھول و مهمل بگذارد.

پنجم) حقوق متساوی بین الملل عالم را اقرار و تصدیق داشته باشد. تا اندازه [ای] که خودش را یکی از ذوی الحقوق می شمارند و جانب حق ثابت او را رعایت دارند. (۱۷۰)

ششم) غمخواری آزادانه درست به حقیقت پیوسته، در تمام مراتب حریت عامه داشته باشد که وطن ما را آزادخانه با اسلوب مشروع عالم بشمارند؛ نه این که، مقلّد موهومات دیگران باشیم.

۸- پس کوشش امروزه دولت باید طوری باشد که قوای قاهره خود را چنان فراهم کند که مملکت را نتواند از حملات غیرمحفوظ بدارد و پیوسته، توانا باشد که مملکت را ترو شاداب نگاه دارد.

۹- مجاہدات وزرا و عموم ملت، در باب ایفای معاهداتی که با دیگران بسته و می بندند، باید طوری متین و باوقار باشد که مردم با آبروی دنیا در معاملات شخصی خود رفتار می کنند؛ و افراد و عامه، باید خود را خوش معامله و صادق المعاهده و اనمود نمایند. لکن، حد وسط را از کف نباید داد و تکلیف (۱۷۱) محال را باید محال

۱. نه اینکه مأمور جده را به کسی بداند که در موسم حج با حاجیان ایرانی در میانه حاجیان عامه مسلمین تمام نقاط عالم به مکه معظمه در میانه عموم بدون احرام و بعمل آوردن مناسک حج انگشت نما باشد و این نماینده از دولت و ملت ایران ابن طور ایرانیان را معرفی کند. (منه)

دانست. چه که، در نخستین و هله، باید در هنگام عقود و معاہدات و مقاولات، آن قدر هوشیار و چالاک بود که خود را در تکالیف شاقه و امور محال نینداخت. چنان‌که، گاهی، اتفاق می‌افتد که به احتیاط این‌که، در چاه نیفتند به چُمبک می‌رود.^۱

۱۰- در اموری که با دول فرنگ و غیره، معاہدة مخصوص بسته نشده طرف بی‌طرفی را اتخاذ کردن اولی است. مگر این‌که در هر امر اتفاقی باید ملاحظه کند. که سود و زیان آن راجع به امور معاش و ملکی ملت و دولت هست یا نه! آن‌گاه، به میزان حد الوسط همان ملاحظه مداخله نماید. والا بی‌طرف صرف باشد. چنانچه، دول مستمنه، در هنگام جنگ، در میانه همسایگان خویش، به کلی طرف بی‌طرفی را دارند. مگر، در امور اتفاقه در دول اسلام و ملل مسلم که مهم‌افکن باید مداخله استادانه داشته باشند.

(۱۷۲)

۱۱- در پاره [ای] اوقات، صلح را به هر قیمت بباید باید خرید. لکن، در ضمن هم باید چنان در اسباب دفاع با قوای حربیه بکوشد و ملت را با خود بجوشاند و تدارک این دو قوه قاهره نماید که برای محافظه اندک حقی، جمهور آزادی طلبان و محافظین با او همراه باشند و، بتواند با قوای قاهره خویش بدون مانع داخلی از عمدۀ دفع دشمن خارجی برآید.^۲

۱۲- در جنگ آرا، فیما بین دول، هر گاه، برای خیر بشر، ما را دعوت نمایند که مداخله نماییم؛ هر آینه، باید وزارت خارجه و اشراف ملت با کمال دقت پشت و روی آن کار را بسنجند و، نخستین بدانند که این جنگ آرا بر سر کدام مطلب معین است و در این مغالطه نیفتند که مثلًا دولتی قوی می‌خواهد دولت ضعیفی را ببلعد. و شرط

۱. گوبی در تمام این گونه مراتب که، عامیانه نگارش رفته و چندین سال قبل از مشروطت ایران برده، نظر به تاریخ گذشته به کنار، به ملاحظه و قایع سترات مشروطت پیشگویی شده. (منه)

۲. الله اکبر، که چگونه باطن اسلام و صنای وطن دوستانه مؤلف همراهی نموده و در تمام این مراتب راهنمایی و بیش گوبی نموده و دستور العمل کافی، و به صورت الله اکبر، از جهالت فرم، که از درجات عالیه و دانیه، سه نفر اقبال به خواندن این رساله نفرموده. (منه)

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

مردانگی جنگیدن به رأی و محاربہ است بلکه، در این موقع، باید ملتفت آن گروه از ملت داخلة خویش هم شد (۱۷۳) که در بروز چنین حوادث فریاد «جنگ! بجنگ!» آنها بلند است. و همین که، اندکی کار محاربہ به طول انجامید و به اشکال کشید، باز، همان گروه فغان سلامت و ممانعت بلند می نمایند.^۱ لکن، در میانه دول اسلام و ملل مسلمین، باید پیشه و شیوع مابه منزلة سریشم و جوهر موصل باشد. و هرگز، هیچ یک را از خود و خود را از هیچ یک جدا ندانست که، سود و زیان عمومی این ملت بزرگ عالم یکی است؛ و در کلمة واحدة و در انتظار خارجه، یکی هستند.

۱۳ - در جنگ‌هایی که برای حفظ حقوق مشروعة مملکت اقدام می شود باید دولت علیه با کمال دقت پیش‌بینی نماید که آیا امکان دارد آن حقوق بدون جنگ به دست بیاید یا نه؟^۲ و هم، این نکته را نگران باشد که در ملت اشخاصی هستند که ملاحظات شخصی در ایام محاربہ دارند و می شود که در میانه وزرا (۱۷۴) یا وکلا، اشخاصی باشند که، اولاد و احفاد آنها در قشون نظام مستخدم باشند و طبعاً به ملاحظة سود و زیان شخصی طرزی رأی بدھند که خلاف مصالح ملکی باشد. پاره [ای]، هستند که طبعاً غوغاطلب‌اند. گروهی، بالفتره مردم به هم زند. بعضی، بالطبعه راحت دوست و تنبل هستند؛ و همین که، مدیران امور ملکی کاملاً در اصل علت جنگ به دقت رسیدگی کردند و حالات مردم داخله را هم به درستی، به دست آوردنده و علت جنگ را متوجه و آرای مردم را به صواب یافتند، البته، باید حکم به جنگ داد و جنگید.^۳

۱. سبحان الله، که امثال این گونه پیشگویی‌ها، در ایران، در جند ساله مشروطت، کاملاً وقوع بافته و من ترسم جوش فداکارانه پاره [ای] مردم نندرو صادق القول در جنگ عمومی امروزه، عملآ این نموده باشد.

۲. و آیا آن حرفق قابل محاربہ است یا نه؟ (منه)

۳. عجبا که روح اسلام سحرک مؤلف، که چندین سال قبل از مشروطت، این گونه دستورالعمل‌ها را عامیانه نگارش داده و، به طور سادگی بدن ترتیبات عالمنه فصول بندی نموده و، ما شا الله بقای خواص ملت که ابدأ، اقبال به نظرات آن فرمابند. (منه)

۱۴- گمان نمی‌رود در صورتی که پیش‌بینی کامل در میان باشد، دولت را احتیاج به محاربه افتد برای حقوق مشروعة خود و هرگاه، درست و به دقت تمام اسباب پیش‌بینی ذیل فراهم باشد - هیچ یک از دول در باب حقوق مشروعة ایران اقدام به جنگ نخواهد کرد. (۱۷۵)

اول) بحریه قاهره [ای] که ساحل‌آ و بحراً علی العجاله بتواند تنگه جزیره هرمز را سد سدید باشد و، به همین اندازه بتواند که هر چه دشمن جهازات جنگی گسیل نماید در همانجا بلا اثر ساخلو بماند و، نتواند قشون خود را به سواحل ایران پیاده نماید و هم از عهده برآید که، قشون داخله را از ساحلی به ساحل دیگر برساند.^۱

دوم) سپاه کافی و آن لشکری است که در هنگام لزوم، بتواند با بحریه قاهره ایران هم دست شده و نگذارد احدی از جهازات جنگی دشمن را، که سپاه خود را به سواحل ایران پیاده کند یا دشمن را از سرحدات بری راه دخول بدهد و، هم داخله مملکت و نقاط دور از دست را، آرام و مأمون بدارد.^۲ و هرگاه، در حین جنگ، یا غیر ایام جنگ، اتفاقی به جهت دول هم عهد و هم قسم دست دهد که به موجب فصول (۱۷۶) معاهده باید کمک نماییم از عهده برآید. لکن، این سپاه کافی باید به ملاحظه اقتصاد کم باشد در شماره و بتواند به اصول انتظام فایق بیاید بر سپاهی که در شماره برابر باشند.

سوم) جماعتی سیاسیدان پرهوش و هنگ از درجه اول.

چهارم) وزارت امور خارجه با مسمی.

پنجم) گسیل فرمودن ایلچیان و سفرای بانظم و ترتیبی و، مقصود از رجال سیاسی و وزارت خارجه و امر سفارت همانا، نظام اعظم سیاسی اساسی است؛ که به

۱. نه مانند حاکم بنادر خلیج فارس ایران که از سال ۱۲۲۹ هجری ناکنون، که ۱۳۳۳ هجری است، فروشنده تمام خلیج است به انگلیس. (منه)

۲. با فرار کل فلاسفه سباسی در ذبل نظمیه منظمه، اساس کارآبدی در جنگ با خارجه نظم داخله است. (منه)

واسطه آن نظام متقن اخبارات دول خارجه و کیفیت نفوذ ایشان و توسعه دایره صلح و مناسبات دوستانه با دول متحاربه را به دست آورد. اگرچه، در این عصر، مخط نظر تمام دول عالم بر تکمیل سپاه است؛ لکن، هرگاه، با اسلوب نظام سیاسی راه دوستانه با دول متمدنه پیدا شود البته، در هنگام لزوم، هر یک از (۱۷۷) دول متحاربه به قدر وسع خویش از هرگوش و کنار هم آواز خواهند شد؛ و هر چه طریق دوستی بازتر باشد بیشتر، می‌توان از خفاایی امور باخبر شد و، مطالب و مقاصد خود را نافذ و راسخ داشت.

رجال سیاسی نه تنها باید اکتفا نمایند به این‌که، در امور دولتی و هیئت مشروطه آگاهی تام و بینایی کامل دارند؛ بلکه، باید دارای این فن و هنر هم باشند که مراتب دانش و اطلاع خویش را به مردم حالی نمایند و به این ملاحظه، ملت را با خود همراه نمایند و هم، جماعت محافظین و احرار باید نهایت کوشش و غایت جوشش نمایند که زیردستان و معاونین خود را از مردم آگاه به فنون و بینایی به رسوم دولتی به دست بیاورند.^۱ اغلب واکثر می‌شود که در رجال سیاسی درجه دوم مردمی یافت می‌شوند که از درجه اول سیاسیدانان بس کارآگاه‌تر و مجبوب ترند؛ (۱۷۸) و این سر پوشیده، که بسی مردم را در گذشته خون دل کرده بود هرگز بروز نمی‌کرد و مطرح مذاکره هر مرد وزن نمی‌شد، مگر در ظهور عام البلوی، و امروز است که، پاره‌ای] جرات کرده و به طور زمزه پریشان و دمدمه تیر به نشان شاید بگویند. با یک چک بگوییم آن حکایت‌ها که از نهفتن آن و یک سینه می‌زد جوش.^۲

۱. والله امروز هم که سال ۱۳۲۳ هجری است هم نمی‌توانند بگویند چنانکه که یک پروگرام ناقصی به مجلس عموصی می‌رود و سراسر رد می‌شود و یک پروگرام دیگر از آن ناقص نمی‌رود قبول می‌شود بدون اندک ابرادی چه بواسطه این که هر دوره رجال سیاسی دو نفر می‌خواهند ایران را برادروار بخورند یکی رئیس مجلس دیگری رئیس وزرا شود. (منه)

۲. احزاب سیاسی ایران حقاً که در موقع انتخاب آدم و عصر صالح کارآمد، در قوای ثلائة دولت خوب امتحان ندارند و انصاف خواهند داد که بی‌سراد محض را بر عالم مطلق برتری دارند و روزگار خود را به غایت سیاه

به هرجهت این رجال سیاسی باید به فضل و دانش و عقل و بینش خود در نزد عامه مردم ضامن باشند که عموماً، به دانش والا و ید طولی خویش مطمئن‌الخاطر باشند. این است که هر چه کمتر مراتب اطلاع خود را به ملت حالی نمایند بیشتر اسباب فریاد ملت بلند می‌شود. و همین که، وزیر امور خارجه متوجه امور داخله شود، خطای او بر کافه ملت آشکارتر است و حق دارند به فغان بیایند و بگویند امور خارجه را مجھول و مهمل گذاشته‌اند. (۱۷۹) مقصود از نمودن به مردم نه این است که مراتب تحت مذاکرة مهمه امور خارجه را باید به تمام مردم بنمایند؛ بلکه، اصل مطالب امور خارجه را باید بالمرّه اشاعه داد و هرچه مستور بماند بهتر است. چیزی که باید به ملت نمود، مرتب داشتن امور خارجه است که عامه ملت مطمئن باشند که رجال سیاسی دولت آگاه به هر امری هستند و امور سیاسیه آنها عملأً منظم است و مرتب.

۱۵ - بسی جهات اطمینان برای عموم لازم است که در اعضا و اجزای وزارت خارجه موجود باشد. اول این‌که، خواه جماعت آزادی طلب دارای ریاست باشند خواه محافظین، در انتخاب فرزندان هر یک از این دو جماعت باید ملاحظه از پدران در میان بیاید. بلکه، باید به شایستگی علم و باشستگی فضل و لیاقت و کارآمدی انتخاب شوند و مستخدم گردند. (۱۸۰)

دوم این‌که، نایب وزارت امور خارجه باید کفايت و فراست تام و تمامی داشته باشد که اجزا و اعضای کارآمد کارداران کافی برای اداره خود به دست بیاورد. که به علاوه اجازه عملی، پاره‌[ای] صفات لازم است که لفظ ندارد و به فراست رئیس دریافت می‌شود. مثلأً هرگاه، پسر دوست سیاسی نایب وزارت و پسر دشمن سیاسی او

← خواسته چه فاصلأً و عالمأً، در هر کار با اقدام نفرمودند بلکه، به حرکت هماناکه، اخبارأ، دارای شغلی شدند متحرک بودند. (منه)

٩٠ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

دارای یک رتبه اجازة علمی باشند که هر دو را ممتحن کاملی امتحان کرده باشد؛ بالفطره پسر دوست خود را انتخاب خواهد کرد و، برای سد این اندک ملاحظه نباید درجه امتحانات را به اول و دوم و سوم قرار داد. بلکه، امتحان بالرقابه نمایند و گروهی را، از آن میان منتخب ساخته که نایب وزارت خارجه هر کدام را کاملاً شایسته بداند، انتخاب کند.

- ۱۶ - پاره [ای] از مردم در باب آینده عوالم سیاسی دولت (۱۸۱) مشروطه نظر به این که اغلب دول فرنگ جمهوری شده و خرد خرد به سایرین هم سرایت کرد، بسی در توهم افتاده و مسلوب العقیده شده‌اند در استحکام دولت مشروطه. لکن، هرگاه، به دقت نظر و حدت بصر بر سند، به وضع حالیه دولت مشروطه تحت قانون اساسی و ترتیبات جدید جوهریه عصر حاضر آن، انصاف خواهند داد که زیورهای ناآراسته که اسباب مضحکه مشروطه و دولت به آرای اشراف بود، اغلب واکثر ریخته و دور انداخته شده و بقیه هم، در شرف ریختن است و جواهر زواهر سیاسی و تمدن آغاز ظهور و بنای بروز نهاده است و خادم سیاست مدن شروع نموده به این فکر تازه و عقیده جدیده، که نه تنها نماینده پادشاه است و از خزانه شاهی گذران می‌کند بلکه، خود را خادم و نماینده عموم مردم می‌داند؛ از پادشاه گرفته تا جمهور ملت، و بیشتر از بیشتر سعی و کوشش دارد (۱۸۲) که خود را شایسته این مقام بلند و مرام حیات ارجمند نماید و، خواستگار صلح عام و خیر تمام بشر است و هرچه در این خط سیر نماید، بیشتر ملت می‌شود که خدمات سیاسی او بهتر و بالاتر از تمام سایر خدمات دولتی است؛ چه که، سپاه بری و بحری فقط آلات آخرالدوار هستند که دول عالم ذخیره می‌کنند برای وقتی که کار از حیطة تدبیر و اختیار مردم سیاسی خارج باشد.
- ۱۷ - اداره سیاسی دولت را وقتی می‌توان حایز آن مقام عالی دانست که، اسمش را مسامی باشد و، علمش را عمل در نقاط مهمه دنیا مأمورین چست و چالاک داشته باشد که کارش این باشد که، به سرعت هر چه تمام‌تر کسب اخبارات مهمه کرده به

وزارت امور خارجه بفرستد. اداره وزارت امور خارجه نه تنها باید درای خبار مهمه باشد و نایب (۱۸۳) وزارت خارجه نباید این‌گونه اخبار را خونه و بسته کاغذی‌های زیست میز خود بداند بلکه، باید در عمل به آنها و معا امکن خوبه‌داری نکند و هر چه قابل و صالح است که در میانه مردم انتشار بیابد فوراً، منتشر کند^۱ و مأمورین خارجه اداره سیاسیه را باید دانش مخصوص و بینش بخصوص پش در جلب قلوب و جذب نفوس و دفع نفرت و ارزیجار سایر ملل که گفته‌اند: به حسن خلق توان کرد صید اهل نظر؛ نه این‌که، غرض ایشان از مأموریت به خارجه گرفتن نشان و ربودن مواجب و شهوترانی در فرنگ باشد و، یا تبعه آن را در عثمانی نخت کردن یا در مرکز دولت به تبلی نان و امتیاز به دست آوردن.

چون مکان و مقام و ایام از این بیشتر نگارنده را جرئت نمی‌دهد که حق و حاق مطلب را از روی اصول علم سیاست بیان (۱۸۴) نماید و، غرض مفتاحی برای ایجاد این علم است در امور ادارات سیاسی ملزمی دولت علیه، همین هند؛ نبذ؛ کنایت است.

شمه[ای] از آنچه حدود دولت علیه شمرده می‌شود

۱- از طرف جمهور ملت، نخستین، پاک و مقدس داشتن و فرض و مؤسس شمردن نماینده اعظم تخت و تاج سلطنت قاهره اسلامیه و، دولت خواهی و شاهنشاهی اسلام پناهی را فدایکاری کردن و سایه خدا دانستن است. چه، از اصول اسلام اگرچه شورای بین‌الاصحاب است. لکن، به همان یرلیغ الهی این شورای عالم آرا راجع است به امضا و صحة شخص واحد - «وَلَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَنَا». هم‌چنان که،

۱. این‌گونه انتشارها با فرق العاده است با منظماً به نمرنه کتاب‌هایی با کتاب نارنجی که منحصر است بهاره از اعمال با دول خارجه دولت که در نشر آنها باز فوابد سیاسی بک به علاوه اطلاع ملت داخله منظیر است و ترتیب آن از اعمال شافعه سیاسی. (منه)

جهان را جهان دار و عالم را آفریدگار یکی است؛ مملکت را نیز یک نفر مرجع (۱۸۵) امور است و، جمهوری عامه و جمهوری خاصه به حکم عام اصول اسلام حرام است و، همگی مأمور به حکم شاهنشاه واحد هستیم که مشروط به شورای کبار ملت است؛ و در تحت قوانین اساسی مشروعه صامته است. و البته، کتاب را عترتی توأم و خطاب را وحدت ناطقی باهم است.

۲ - پس از این حق فطری اسلامی همانا، از حقوق اولیه دولت غلیّه حیازه اداره میزان مبادلات است و چون، مقصودم انهاک در اصطلاحات علمیه نیست، به مناسبت این مختصرنامه میزان مبادلات را تعبیر به پول کاغذی و مسکوک طلامی نمایم و سایر فلزات مسکوکه.

در باب پول کاغذی و لزوم نگرانی دولت علیه و حیازه آن، از پیش، مختصر اشاره کردم که چون بانک و کاغذ او به منزله مغناطیس تمول ربایی عامه ملت است و سکه و مهره دولت (۱۸۶) البته، ضامن می خواهد؛ اندازه می خواهد؛ ثلث پول کاغذی اشاعه شده طلای موجود می خواهد؛ اصلًاً باید در تحت نگرانی دولت باشد. هم چنین، ضرب مسکوکات فلزی مشروط بر این که، بار سکه طلا معین باشد که از میزان معین اختلاف نکند که در شمار جنس بیاید! حق دولت است. سکه نقره نیز، مشروط بر تعیین بار و اندازه شماره، حق دولت است. سکه فلزات پس از ذهب و فضه، مشروط بر این که، به میزان احتیاج ضرب شود که به ملاحظه فایده امین الضرب چنان وفور نداشته باشد که از قرار ده دانه صد دیناری یک قران محسوب و خریده شده باشد و به عوض طلا داده باشند و به حکم چاوش حکومت سی دانه صد دیناری یک قران معامله شود؛ نیز، با این شرایط حق دولت است. به ملاحظه این که، سکه خواه کاغذ باشد خواه فلزات باشد، اگر افراد ملت در اشاعه (۱۸۷) و صنعت آن آزاد باشند هر آینه، برای جلب فایده خویش بسی غل و غش در میزان مبادلات عمومی رخ می دهد. چه که، سکه کاغذی و فلزی وقتی ثروت و تمول

شمرده می‌شود که، بدون معارضه با طلای خالص به میزان صرافی مبادله شود و میزان مبادله جوهری بازار عمومی عالم، امروزه، فقط طلاست؛ پس، اشاعه آن، نظر به همین دلیل روش و سایر ادله دیگر، همان حق دولت است که حافظ ثروت و پاسبان تمول ملت است.

۳- هم چنین، دولت نظر به فایده پاره [ای] اقدامات مفیده به حال خزانه و آبادانی مملکت و باطنأ، عامه ملت را طبعاً غم‌خوار خویش داشتن که در هر موقع، حفظ موجبات عظمت دولت را که هیئت جامعه ملی در لباس سیاسی است فرض بدانند؛ شخصاً اسناد استقراضی از طرف خود چاپ (۱۸۸) کرده و اشاعه می‌دهد. و به عوض پول می‌فروشد و در این کار، آزاد است و ملت نیز، در خرید و فروش آن آزاد است و مانند پول کاغذی و فلزی که ملت مجبور است قبول نماید، احدي مجبور نیست اسناد استقراضی دولت را به منزله میزان مبادلات قبول نماید. معهذا، در سایر دول متمدنۀ عالم، دولت و ملت از خرید و فروش این گونه اسناد فواید کلی برده و می‌برند و کمتر وقتی شده که پول افراد ملت به کلی سوخت شده باشد. بلى، جمعی دچار تنزل و ضرر می‌شوند و گروهی که در ایام تنزل می‌خرند نیز، فایده کلی می‌برند و ضامن این اسناد و استقراض فقط بلندی بیرق و ارجمندی عظمت دولت است.^۱

۴- در ذیل این نبذه حق دولت در معادن نفیسه و غیرنفیسه مندرج است و بدون استثناء، از معدن طلا و (۱۸۹) نقره و جواهر و مروارید گرفته تا نمک، هر کدام که در ملک مردم نباشد، دولت هم می‌تواند شخصاً مباشر کار و صورت بازار کردن آن بشود، و هم می‌تواند به میزان مصارف و درآمد، امتیاز این گونه معادن را به شرکت‌های ملی و غیره بدهد؛ و هر کدام در ملک مردم باشد، دولت را به میزان محصول صورت بازار

۱. رواج این کار به استحکام اداره تنزیل آن اسناد است که سود آن را در راس مدت معین بدارندگان برساند جهات علمی اسناد استقراضی را در سایر مجلات اشاره کرده و اینگونه الکفه می‌شود دولت آزاد است یعنی از امنیازات اوست با اجازه شورای ملی. (منه)

٩٤ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

شده آن معدن حق معلومی است؛ لکن، امتیاز آن را به دیگری نمی‌دهد مگر رضای صاحب ملک که قرار حق مالکانه آن داده شود یا این‌که، صاحب ملک از عهده کار آن برآیند و، یا به ملاحظه کار آن معدن را معطل بدارد و، در این صورت، امتیاز آن را دولت به دیگری می‌دهد، با رعایت حق مالک و لا فلا^۱.

۵- از جمله اموری که دولت را حق مداخله تامه است، برای حفظ جهات حالي و مالي، کمک و ملت همانا، امتیاز کشتی (۱۹۰) رانی و اجازه سفاین خارجه در میاه او-واز داخله در بخار خارجه - و باید، چنان در تحت ترتیبات محکمه باشد که در هیچ وقت و هیچ یک از جهازات داخله و خارجه گمان مخاطرات حالي و مالي و ملکی نزود.

۶- دیگر نیز، دولت را حق مداخله تامه و نظام قانون کاملی گذاشتن است در تمام کارخانجات نجاری و میکانیکی از سفاین بخاری و غیربخاری و قایق‌های مخصوصی و مزدوری گرفته تا تمام کارخانجات با فندگی و غیره - حتی، نمره کالسکه‌های مزدوری و ترتیب غیرمزدوری آنها، از قبیل تعیین مهندسین ماهر به جهت بازدید چرخ و آلات واستحکام هر یک، که نظر به مسامحة مالکان آنها یک باره موجب تلف جمعی بی‌گناه و مال التجاره مردم نباشند و از قبیل قانون حمل و نقل اشیای محترقه و ممنوعة مخطی، از قبیل (۱۹۱) حمل مسافرین و نقل عابرین منوع الخروج و الدخول و، از قبیل حدود اعلان و اخبار کالسکه چیان و ترتیب سمت ذهاب و ایاب آنها در معابر و غیره و غیره. از احتیاطات لازمه که برای حفظ نفوس و محافظت ثروت مردم در این اشغال عمومی لازم است این گونه مداخلات دولت تماماً انکاری است.^۲

۱. آنچه در این موارد حق دولت گفته می‌شود به طریق مسامحة در ادبی اصطلاح است و هر دو حدود و امتیازات دولت است که از طرف شورایی ملی در امور مالی به او برگزار می‌شود. (منه)

۲. این گونه مداخلات انکاری و حق ایجابی دولت در تحت نظام نام‌های هر یک از ادارات دولتی است که به

۷- حق اعطای امتیاز شوسته راه و پل حق العبور بگیر و خط راه آهن و هر چه در ذیل این مطالب است، برای دولت ثابت است که به ترتیب معین نقدی از مدخل سنت این مطالب است، برای مالکانه در آنها معلوم باشد، و هم می‌تواند شخصاً مباشر این گونه امور شود. در پاره [ای] از نقاط مهمه، نظر به فواید سیاسی و درآمد و در بعضی از نقاط مهمه سیاسیه که اقدام در این گونه امور صرفه به حال شرکت‌های تجاری ندارد و کسی اقدام نمی‌کند، دولت مجبور است شخصاً به ملاحظه سد (۱۹۲) مخاطرات سیاسیه یا جلب منافع سیاسیه مباشر ساختن پل یا تصفیه راه یا خط آهنی بشود. لکن، در سایر نقاط خارج از این موضوع، آزاد است در تباش شخصی و اعطای امتیاز به دیگران. کلاً، به موجب تصویب هر دو مجلس.

۸- به درجه دوم حق دولت در ضرب مسکوکات طلا، و به درجه مقدم و اول بر دلایل روشن سکه فلزی و تالی حق اعطای انحصار اشاعه پول کاغذی. همانا، دولت علیه باید برای حفظ امانات و اسرار مكتوبی ملت داخله و ملل خارجه شخصاً حائز اداره پست باشد. چه که، از لزوم محافظه حقوق بین‌الملل گذشته که بر ذمه دولت است جوهرآ پست به منزله بانک است و ضامن می‌خواهد. حامل اسرار است و اطمینان لازم دارد - خطرپذیر است و مستحفظ باید در راه داشته باشد؛ و غیره و غیره، از دلایل بی‌شمار که همگی حاکم است (۱۹۳) بر این که، این اداره باید تحت اداره سیاسی مملکت باشد و مفاسدی که در ضرب سکه در عامة مردم رخ می‌داده، در پست هم ملحوظ است و، از مداخله دولت رفع هرگونه عیب و هر نمونه شک و ریب خواهد شد.

۹- به همان دلایل، سکه و پول کاغذی و انحصار پست، نیز اداره تلگرافخانه باید در

← طبق مسامحة قانون نامبده می‌شود؛ حال آنکه قانون حبیقی همیشه و بلکه، فواعده است برای اجرای کلیات فوانین. (منه)

۹۶ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

ید اقتدار و نگرانی چشم اعتبار دولت باشد؛ بلکه، اهمیت تلگرافخانه از پست بیشتر است. چه که از تلگرافات مرموزة دولت و ملت گذشته، پست حامل اسرار مستوره [ای] در پاکت است و تلگرافخانه، حافظ اسرار ناپوشیده و معاملات و اسناد تجاری و ملک و ملتنی است، و ضابطه مستندات عامة ملت و کافه امور مهمه فوری الاجرای دولت است. و، به این واسطه اساسی جوهری است در تمدن عالم، و البته باید در ضبط قوه قاهره باشد (۱۹۴) که از عهده انجام آن برآید. خاصه، در عصر حاضر ایران، و الا در ممالک خارجه در جادة قانون افتاده آزاد پاره [ای] شرکت‌های نیمه سیاسی هم مباشر این کار هستند. لکن، آن گونه شرکت‌ها هم تاکنون، رفض این حق را از دولت خود نکرده‌اند.

۱۰ - از جمله اموری که دولت بدون شرکت غیر و اعطای امتیاز و انحصار به دیگران شخصاً باید مداخله نماید و بلکه، جوهرة ثمرة اساس هیکل سیاسی هر دولت همین است. همانا، حفظ اشخاص و حقوق ملت است.^۱ در ممالک خارجه و داخله و البته، ایفای به این حقوق معظمه وزارت خارجه با مستمری می‌خواهد؛ مأمورین کافی گسیل کردن می‌خواهد. زبان و قلم این گونه اداره و این نمونه مأمورین را اداره عسکریه و مالیه و غم‌خواری عامه تیز می‌کند؛ و در داخله، قانون مساوات کافی تمام انتظامات است. (۱۹۵)

۱۱ - در صورتی که رأی وکلای ملی با وزرای درباری تعادل کنند در این‌که، صنایع و بضایع ملی تجاری خارجه از مملکت باید آزاد باشد و هم‌چنین، زشت و زیبایی امتعه را موكول به رد و قبول مشتری نمایند، دولت را ابدأ، حق مداخله در صورت بازار خارجه کردن مردم داخله در مال التجاره خویش نیست. خواه برای مصرف خارجه باشند یا داخله، مشروط بر این‌که، مشتمل بر اشیای مرضه مضره مخطرة

۱. کلبات حدود فره مجریه دولت ایجاداً و سلباً با اصطلاحات علمی در مجلد چهارم این کتاب نگارش داده و مقدمات نقاد را به آن ارجاع می‌دهد. (منه)

محرقه منوعه نباشند؛ مانند نارنجک و غیره. ولکن، اگر نظر به ترقی مال التجاره مملکت و جلب قلوب جمهوری مردم داخله و خارجه به صنایع و بضایع بدیعه مطلوب ایران صلاح در آن بینند که در تحت نگرانی اداره قاهره باشد که گنجیده در تریاک نکنند و، بارنگ جوهر قالی تدارک نمایند، هر آینه مداخله تامة دولت علیه لازم است. (۱۹۶)

۱۲ - جوهرأً به ملاحظة سد ارتکاب جهال مسلمین به معاصی، حق دولت است که ترتیب و فروش هرگونه مسکر و مکیفی را منحصر به شرکت واحده نماید. به مالیات متعابهی که میزان آن سد دخول مسکرات نجس اند نجس مغشوش خارجه نماید؛ و در داخله، مانع از ارتکاب جهال پریشان روزگار باشد، و مدخل از این مر حرام را دولت به مصرف توب و گلوله برای سینه دشمن برساند. اگرچه، عقیده بر این است که در ملت پاک اسلام باید به کلی دخول مسکر ممنوع باشد و صنعت آن مقطوع «و لباس التقوی ذالکَ خیر». ^۱

۱۳ - به ملاحظة حفظ نفوس مردم جاهل و حاسد به هم دیگر بیع و شرای سوم قتاله باید در تحت نگرانی دولت باشد و از طرف دولت معامل و فروشندۀ آن را امتیاز و اجازه باشد، (۱۹۷) و مخصوصاً، خریدار باید نسخه و نوشتۀ طبیب حاذق صاحب اجازه در دست داشته باشد تا این که، مثل سم الغار واسترکنیا به او فروخته شود یا بتواند تریاک بخرد؛ البته، از سد این طرق جلوگیری بزرگی از تلف مردم می شود، هم به واسطه تقلیل استعمال تریاک و هم منع خودکشی و دیگری را به خفی کشتن. و ناچار، در چنین امر خطیری مداخله دولت لازم است و، پیش رفت این کار از حقوق دولت علیه است و البته، روشن است که از فروش خردۀ فروشی تریاک در داخله، به طور انحصار، مدخل و عایدی هم برای دولت فراهم است.

۱۴ - ازجمله حقوق دیگر دولتی، همانا، مداخله در امر عطارها و دواخانه‌های عمومی

غیر، تحت نظارت طبیب صاحب اجازه است، که هنوز گل بنفسه را از گل گاوزبان تمیز نمی دهند. (۱۹۸) جوهریات فرنگی جزو بساط عطاره است؛ چنانکه، در کازرون، همین سال، عطاری چهار منقال اپیکا به جای جوهر میوه به جوانی نورسیده داده بود، خوردن و مردن توأم شد.

۱۵- در ممالک اسلامیه، کلیه مسکرات و میخانه‌ها مباح نیست و ارتکاب و اصطلاح به آن، بحمد الله حرام است. و در سایر ممالک کفار نیز، حق اعطای امتیاز فروش آن در داخله و صنعت و حمل آن به خارجه با دولت است؛ و دکان پیمانه فروش را حدودی در تحت قانون است که متجاوز از آن حد به پیمانه خر نفروشد و نخوراند؛ لکن، خریدار شیاش سربسته مختار است. البته، به ملاحظة این که ام الخبائث و ابوالفواحش و ابن الشرور است مداخله ید جزا و اداره اجرا لازم است که، جلوگیری از مست عربده جو، از حیث قانون مشروع و محافظه اداره جنایات شده باشد. (۱۹۹)

۱۶- چون برای حفظ بیضه اسلام و محافظت هیئت جامعه عالم اسلامی و دفاع دشمنان خارجی و ثبوت حقوق بین‌المللی مسلمین در ترقی جهات درآمد و برآمد و ثروت عامه مملکت و امنیت داخله و رفاه رعیت و لازم است از مداخله قاهره هیئت سیاسیه ملت که دولت نامیده می‌شود و برای از عهده انجام دادن امور مزبوره برآمدن، واجب است دولت علیه را وزرای سیاسی دان و امنای حکمران باشد و سپاه و ذخیره کافی و خزانه وافی و منشی و مستوفی و هرگونه خدام برای هر نمونه کاری؛ تا این که، جمهور ملت به امن و آرامی در سایه ترتیب محکم دولت علیه، مشغول به امور معاش و معاد خود باشند؛ و برای تدارک این اسباب و تهیه این لوازم به طوری که کافی مقاصد معروضه باشد و به علاوه، مصارف سالانه و مخارج عادلانه اداره جات دولت علیه ذخیره (۲۰۰) ذخیره برای روز تنگ و اتفاق جنگ نیز لازم است. پس، دولت علیه را حق دخل است و اخذ مالیات؛ و این مالیات را بیکره و اندازه معین معلومی نیست بلکه، روزانه و سالانه میزان آن اختلاف می‌کند.

گاهی می‌کاهد، دیگر وقت می‌افزاید. پاره [ای] اوقات تحمیلی موقتی دارد. در بعضی اشیا، لکن، به میزان کلیه آن معین است که در نخستین وله با تعادل رأی وزرای درباری و وکلای ملی، مخارج لازمه فوری الامتحاج دولت با دخول سالانه تعادل کند و این میزان نیز، در پاره [ای] جاها و پاره [ای] اشیا تفاوت می‌کند. هر آب و زمین یک گونه مالیات ندارد؛ هر رمه و گله یک گونه مواش و مراع نمی‌دهد. چنانچه، هر مال التجاره یک جور گمرک نمی‌دهد. مملکت تا مملکت، مردم تا مردم، فرق دارند و در اینجا هم، هیئت مخصوصی از جانب دولت و وکلای ملت معین (۲۰۱) می‌شود که در موازنۀ مالیات بستن در تمام نقاط و جزئیات اشیا صلاح و صوابدید آنها تعادل کند و، به واسطه این هیئت، بودجه مالیاتی عادلانه بسته می‌شود به تصویب شورای ملی. در ذیل این بودجه، پاره [ای] اشیا را مالیات ابدی استمراری معین می‌شود که، تغییرپذیر نیست مگر، در ایامی که دولت را مخاطره بزرگی در پیش آید، که آن وقت به رضایت وکلا ملت در پاره [ای] افزوده می‌شود. یا پس از رفع احتیاجات لازمه دولت در بعضی کاهیده می‌شود. برای این‌که، در سایه غنی او ثروت دولت، ملت را نیز رفاه و راحتی باشد.

به علاوه بودجه استمراری مالیاتی، دولت علیه چون همه وقت، مترصد از دیاد عظمت و اقتدار خویش است که کاملاً از عهدۀ وظایف ملزمی خویش برآید. ناچار، برای تدارک عظمت خویش خارج از دخل معادل مخارج سالانه و اضافه (۲۰۲) بر بودجه ابدی، تمنای پول و تعیین محلی جدید می‌نماید و در صورت احتیاج، خود را به مجلس ملی می‌فرستد و راه ملاحظه و مر مدخل جدید از ملت می‌خواهد به اسم بنای فلان قلعه جدید یا استحکام فلان سرحد یا ازدیاد بحریه و سپاهبری و غیره و غیره؛ در این‌جاست که، مالیات را در پاره [ای] اشیا حد و دقت و میزان معین نیست و، میزان کلی آن در هر وقت تعادل آرای وزرا و مجلس ملی است با مجلس سنا.

۱۷ - هرچه به نام حقوق ملت بر دولت، یا دولت به ملت گفته می‌شود نه این است که، حقی بالارث و بهره بالمیراث از هم دیگر دارند. بلکه، غرض این است که اداره محافظه هیئت جامعه ملی که مسمی به دولت است و نگاهداری آب و خاک محلی معاش هر مملکتی بسته به ادارات متعدد اهالی آن سرزمین است؛ و هرگونه محل خدمتی به مملکت را (۲۰۳) به شعبه [ای] از ملت برگذار می‌نمایند که از عهده برآید. علمای اعلام عقاید مردم را اصلاح می‌فرمایند. مردم معامله گر محصول موجود و مایحتاج نابود را از خارج و داخل، واسطه درآمد و مصرف می‌شوند؛ وغیره وغیره هیئت سیاسی نام ملت که دولت خوانده می‌شود، اداره حیازه و دفاع مملکت را از تطرق غیر مصون و محفوظ می‌دارد و قانون تعادل حقوق آحاد و افراد را که به صلاح و رویه شریعت عزا و ملت بیضا رایج است، محافظت می‌فرماید در داخله؛ فارسی صریح، ساده و بی پرده می‌گوییم مقصود از دولت علیه و سلطنت قاهره، همانا، اداره اجرائیه محارسین و محافظین ملی است که از نفس ملت و اعضا و اجزای اهالی وطنی برخواسته شده و خود نیز، همان حقوق ملی را دارد؛ و البته، نماینده این اداره اعظم ملی، که سلطان عصر مملکت است، به غایت (۲۰۴) مقدس و پاک، و سزاوار همه گونه فداکاری و ستایش است.

اصلاحات فعلی مملکتی

۱ - بیان این مسئله و پیمودن این مرحله را در غایت خوف و نهایت هرب باید نمود. لکن، بهتر آن است که گفته آید در حدیث دیگران. امروزه، که دولت چنین آزادی و حریت و مساوات به ملت خود داده و خاقان و قیصره چین هر دو خود را در شمار و عداد ملت شمرده‌اند و نماینده هیئت سیاسی ملی شده‌اند و، هر چه در اعصار قدیمه، خود را به گزاره، فرزند آسمان می‌نامیدند و، اکنون، مقدس‌تر از آن شدند و در انتظار ملت بهترین امثال، همانا، آن مملکت تازه از خواب بیدار شده است.

۲- پس، گوییم هرگاه، دولت چین را اراده اصلاحات فعلی باشد! تکلیفش این است که به صلاح و صواب دید (۲۰۵) مجلس ملی پس از ترتیبات اساسیه تمدن بیست سال بعد، که از طریق اداره معارف و مالیه و عسکریه و فلاحت حاصل خواهد شد، امروزه، باید فوراً، اداره اجرا را از اداره واضع القوانین و مضی الشریعه مجزا و ممتاز بدارد که سلب قدرت از آحاد حکام جزو و کلی بشود؛ و در شهرها و قصبه‌جات و بلوکات، بنای عدالت‌خانه کند و، حکم به تعادل بین‌الناس به قانون شرع مقدس در آنها شرف صدور بیابد و اداره اجرا مجری بدارد.

۳- حکومت هر محلی را شهریه خوار و حاکم شورای مرکب از اشراف ملی مقرر فرماید که فقط به مشورت و میانجی گری آن اشراف مقاصد دولت را که اداره محافظه ملت است به گوش عموم برساند و ناله جمهور را به دولت؛ و متفقاً، در امور اصلاحیه بکوشند. پیشکش حکومت (۲۰۶) به امنی دولت موقوف و تعارف ملت به حکام مقطوع، مالیات حسابی معین، قانون مجازات موجود مایه انجار کافه ملت از نماینده مقدس خویش بر طرف، ادعیه خیریه ملت به وجود مقدس خاقان به آسمان خواهد گذشت. به امتحان و تقریب رسیده است که تقدیمی حکام به خاقان و امنی مرکزی - پکن - و پیشکش‌های ملت به حکام جزو و کل که طرفین به عنف از کیسه به کیسه می‌دهند مساوی است با تمام مالیات واردہ به خزانه عامره سالیانه دولت چین - جرم و جریمه [ای] که از آحاد مجرم به کیسه حکومت می‌رفت، اکنون، منظور می‌شود برای مخارج عدالت‌خانه - مثلاً پیشکش حکام جزو و عمال محلی برای مواجب فرمانفرمایان و ضباط و آنچه به اسم تفاوت علمی گرفته می‌شود، بر اصل مالیات سالانه واردہ به خزانه دولت افزوده بشود. و این دخل (۲۰۷) عظیم هوایی را «بانک ملی آسمانی» بنامند یا گنج بادآور بخوانند. این بانک ملی آسمانی نازل شده را اضافه نمایند به آنچه عمال جزو در محل، معامله و دریافت می‌نمایند. تقریباً مالیات سالانه پس از مخارج محلی، از مواجب اداره قانون و اداره اجرا دوچندان خواهد

شد و این اضافه را «بانک معدن طلای مخفی ملی» مسمی کنند.

۴ - آنچه آقایان اشکال لا یقرأ نویس دفترخانه به اسم محاسب و مستوفی دیوان اعلى بدون یک سر مو استحقاق و مزیت حساب دانی تیول و سیور غال از بلوکات زرخیز به نام قطعه زمین لم بزرع تصرف کرده‌اند؛ و مواجب و مستمری از اصل مالیات و از محل غایب مستوفی هرچه گذرانیده‌اند، در طبق اخلاص نهاده به خزانة عامره تقديم نمایند. از امروز، هر چه مکنت کهن و ثروت منهن از ایام اشتباه (۲۰۸) فراهم کرده‌اند آنها را حلال باشد. اگر غیرت ملی و جوش مذهبی در کله مردم چین باشد باید از مستوفی المالک، وزیر بقايا و داروغة دفتر، باب این «بانک موش انبار ملی» را باز بفرمایند؛ و از این بیشتر، مانند کبک سر خود را در برف فرونبند.

۵ - آنچه سالانه، چاپلوسان پیشگاه خاقان به اسم مواجب و انعام استمراری و مدد معاش و غیره، و غیره بدون خدمت به اداره جامعه، به نام امنای دولت می‌برند؛ الساعه، موقف و ترتیب لیاقت و شایستگی از عهده وزارت و حسابداری آمدن بدھند. آن گاه، وزیر و مستوفی خوانده بشوند و مواجب به میزان معین حلال بخورند و این بانک ملی را، «گنجشک هوا» بنامند.

۶ - رؤسای روحانی ملت، مخصوصاً، از طرف خود (۲۰۹) تشکیل اداره بدھند و با کمال دقت و خداشناسی که شیوه این گروه مقدس است و نخستین، در تحدید انتظام و آزادیاد محصول و مدخل موقوفات، ترتیبات شایسته بدھند و سپس، به هرگونه مصرفی که واقف معین کرده صرف نمایند؛ و این بانک ملی را «خزانه الهی» بشمارند، برای معارف عامه و معاش عجزه و ایتمام و احیای کلمه مذهبی و ذکر مصائب بزرگان دین خود؛ و حق التولیه خود را طیب و طاهر تصرف نمایند و کلیه اساس را، موافق وقف‌نامه انجام دهند.

۷ - امیر تومان‌های بی علم و سایر صاحب‌منصبان تاذاه باشی‌ها کلّاً، دست از افواج تیولی و اربابی موروثی کشیده، املاک زرخیزی را که محل مواجب چند نفر پیاده و

سوار دهقانی قرارداده و مورو ناً متصرف هستند یا صُرّهای مواجب از خزانه عامره را کلاً، پس داده و نگیرند؛ و دولت هم، از (۲۱۰) سرباز و سوار آنها صرف نظر نماید و همگی، به آزادی مشغول هیزم کشی و زغال فروشی خود باشند و، از بانک ملي حقیقی امروز، که به جوش طلاب و خروش اشرف و کوشش انجام فراهم شده، به مصارف اصلاحیه دیگر برسانند و در فکر مواجب عقب مانده این مزدوران آزاد نباشند و، به شایستگی بنیه، و بایستگی دانش، فوراً، از امروز، تدارک نفرات سپاه و صاحب منصبان کارآگاه نمایند و، به قدر نصف سپاه مواجب بگیر حالیه، و در تعییم قانون داوطلب بکوشند؛ و مبالغ گزاری تفاوت خرج به خزانه تحويل بدهنند، به جهت تدارک اسلحه و ذخیره کامله، و صاحبان افواج قدیمه را همان مکنت ایام اشتباہ کفایت است و، این را «بانک ملي به ضرب سیف» بخوانند.

۸ - وزارت اوقاف تنها به جهت این باشد که، علمای (۲۱۱) اعلام و مستولیان گرام را هم دست و همراه باشد در احیای اوقاف و نظم آنها از تصرفات مردم بعيده، نه این که حق مداخله غیرمشروعه داشته باشد؛ چه که مداخله غیر از متولی شرعی و نظارت علمای عظام به هر نمونه و هرگونه وزیری مداخله کنند حرام است.

۹ - برای منع افراد جهال از ارتکاب به معاصی و شرب و استعمال هرگونه مکیف و مسکری، کلیه مواد الکلی و مادة مسکری را به شرکتی خارج مذهب بدهنند که در هر شهر و دهکده، حق صنعت و فروش و حمل آن، به آن شرکت باشد؛ خاصه تریاک و جوهر - لکن، حمل تریاک به جهت خارجه برای تجار ملت مباح باشد، تنها فروش آن به افراد مردم داخله منحصر به شرکتی معین باشد به قیمت عالی، که خرد خرد مردم بی چاره بلکه، به واسطه گرانی ترک نمایند. به هم چنین جوهر، هرگاه، (۲۱۲) به درجه فوق العاده گران باشد البته، جهال ملت کمتر استعمال خواهند کرد و بیشتر، برای خارجه باز خواهد شد و از این پول هنگفت که سالانه، دو سه کرور بالغ می شود؛ دولت علیه عیناً می دهد به فرنگی ها و از آن توب و تفنگ یا کارخانه

اسلحة سازی خریده و گلوله آتشین به جهت دشمنان دین تدارک می‌کند.
گر آب چاه نصرانی نه پاک است -
جهود مرده می‌شود چه باک است.

محصول ملت هم به قیمت عالی فروش رفته است از قبیل جو و سایر مواد و اجناس الکلی و این مدخلول گزارف را، که عاید دولت و ملت می‌شود - «بانک ملی شر قلیل برای جلب خیر کثیر یا دفع شر کثیر» بنامند.

۱۰ - تعمیر سد مخرب نیم طبیعی شط جنوبی را به ترتیب شایسته، محول نمایند به سرحد دار دولت خواه خویش (۲۱۳) یا شخصاً از طرف اداره خاقانی تعمیر شود به پنجاه هزار لیره طلانه بیشتر. نگارنده ملتزم است که به همین مبلغ تعمیر شود و دریا دریا اراضی زرخیز اطراف خود را مشروب نماید و کرورها فایده عاجله بدهد. بار دیگر، این شکر به هند برود و از فور آب و زمین، تغییر هوای حاصل شده از غرس توت و پنبه قلبلب، بار دیگر، کارخانجات نساجی حریر و دیباي شوشتري در مملکت خاقان رواج بگیرد و به خارجه برود و، دولت و ملت کرورها پول نقد و طلای خالص همه ساله مدخلول نمایند.

۱۱ - از تعارف حقیر سالانه پوست بره چشم بپوشند که، اغلب برای این که پوست نرم تحصیل نمایند میش های آبستن را الگد به شکم می‌زنند که بره سقط نماید، از این جladی دست بکشند و از این که، هرگاه، به همین رویه، اندک زمان دیگر پیش بروند، البته نوع گوسفند پشمینه در تمام مملکت چین منفرض (۲۱۴) می‌شود و عکس آن را مگر، برای اطفال خود یادگار بگذارند تا بدانند نوع میش چه هیکلی داشته هم بترسند و اندک زمانی، تأمل بنمایند. آن گاه، گوشت را به قیمت ارزانی بخورند و روغن را در نهایت وفور بیابند، پشم را به حد شایان به دست بیاورند و زاید از مصرف اکل و شرب و کارخانجات نساجی و قالی بافی، هرچه دارند، حمل به خارجه نمایند و، در عوض طلابگیرند. هزارها چندان از تعارف بره نارسیده کشی و

فروش پوست آن از لبیات و روغن و گوشت و پشم و کود گوسفندان به مراتب رسیده، فایده به دولت و ملت خاقان می‌رسد. ملت از فروش و دولت از حق المراجع و گمرک؛ روغن؛ پشم؛ گوشت پخته؛ کشک؛ قراقوروت؛ حمل قالی و سایر ملبوسات پشمینه که، زاید از صرف داخله به خارجه می‌رود. والا، تجار و ملت بنای (۲۱۵) چگونه کارخانه نمایند که چندین سال دیگر، باید پشم آن را از خارجه بخواهند و، روغن از شیره کاه ساخته بطلبند و بخورند - پس هرگاه، به ترتیب معروض رفتار شود - این مر عایدی هنگفت سالانه را «بانک ملی ترحم بر گوسفند بی‌زبان» بنامند.

۱۲ - ترتیب مالیات به موجب عشر زراعت موجوده و اغنام و اشیای موجوده بدنهن. یا از عشر کمتر یا بیشتر - هرچه وکلای ملت و وزرای دولت تعامل قوی نمایند - به قیمت عادله یا همه ساله یا سه سال به سه سال ممیزی نموده و، مهندسین ماهر در کمین اصلاحات بگذارند که ملاک و زراع به ملاحظه عایدی خویش پیوسته در ترقی زراعت و تعمیر ملک خود بکوشند آفت ارضی و سمائی نیز، منظور بدارند که از نکشته خراج نگیرند و از نزاید بآج نستاند.

۱۳ - نبذه فوق را وقتی «بانک ملی کیمیاگران» بنامند که، (۲۱۶) مملکت در تحت قانون اساسی باشد - و خاقان از زراعت سیب زمینی پیشکش اجازه کشت نخواهد - البته با وجود قانون مساوات، عامه ملت را اطمینان کافی در مباشرت به تمام جهات ترقی حاصل است - و در امور زراعتی و حفر چاه منقبی و احداث نهرها از رودخانه‌ها و قنوات و سد و سلح چنان از هم‌دگر پیش قدم خواهند شد که هوش از سر خارجه پریدن گیرد.

۱۴ - نمی‌توان تنها از این خوش‌دل شد که چند صدهزار تومان پول نقد اعانه به بانک ملی شده - چه که، هر چه از این گونه پول‌های بدون قانون اساسی جمع شود، مانند کرورهای سابقه، خرج می‌شود و عاقبت خرج بی‌دخل اساسی، مایه یأس عامه و

..... / مفهای التمدّن في سياسة المدن

و هن اشراف ملت می شود و، زبان دولت به مجلس دراز می شود - و صورت ظاهري سلطنت هم، از (۲۱۷) هييت و عظمت ايام استبداد مطلق افتاده ملت و دولت نيز، از دياد شده به دوست نرسيد: بر ضعف و قرض و يأس هم ديگر افزوده اند - اقساط قرض از خارجه هم به عقب مانده، محل گروگان را ناچار صاحب طلب شخصاً ضبط می نماید - قرض جدید سالانه به ميان می آيد - و چندين محل ديگر به رهن می رود - و انگلیس و روس ناچار، برای بلعيدن چين شمالاً و جنوباً باهم سازگار می شوند - فرانسه به ملاحظه رفت و جرمن به ملاحظه اختيار نفوذ تام در ممالک عثمانی باروس و انگلیس همراهی بکنند البته، سکوت می نمایند - و يك باره انتظام داخله را و حفظ مال التجاره را بهانه کرده - چين مصر می شود - «فاعتبروا يا اولى الابصار».^۱

۱۵ - پس بانک ملي همانا، اساس اطمینان عامه همانا، قطع شهرات خود پسندی (۲۱۸) و خود غرضی و سود خویش را در زیان ديگران نگریستن است - بانک ملي همانا، پسندیدن برای ديگران است - هر چه برای خود پسندند - جوهر تمام سخنان این است که، بانک ملي هرگز، زوالناپذیر و رشکت باشد. همانا، قانون اساسی است و البته، این گونه قانون هرگاه، با اصول احکام و فروع مذهب آسمانی مردم سرشنط و آمیخته باشد، نفوذ قبولش در عامه بیشتر و، رواج اطاعت شد بالاتر است - چه، از آن گذشته که اطاعت قانون را فرض بدانتد، در امثال اوامر شرعیه نيز، تصور و یقین حسن و ثواب اخروی می نمایند.

خدا گواه است! بدون تقلید با کمال تحقیق از شرایع و قانون اساسی ملل ديگر در حضور خدا شهادت می دهم که هرگونه قانون محکمی بخواهند که بهتر از قوانین تمام روی زمین باشد - در شریعت مقدسة اسلام موجود است: (۲۱۹) و همین که قانون اساسی را آمیخته با اصول اساسی نمایند، بدون هیچ دغدغه، با کمال سهولت

و شرافت قبول عامه خواهد شد. افسوس که جان هرگونه برکت و نکبت دنیا و آخرت در همین چند کلمه آسان تلفظ گران عمل است - اگر چراغ به میان آمد، البته هر کس هر چه دزدیده آشکار می شود. بلوک‌ها، لکوک‌ها، کروورها که سال‌ها برده‌اند اساس از دیادش به زیر می‌آید.

گر نه موشی دزد در انبار ماست. گندم اعمال چل ساله کجاست.
اول ای جان دفع شر موش کن و آنگه، اندر جمع گندم کوشش کن فلان بلوک به هزار اشرفی رفته. به همان بلوک به شش هفت قبضه تقنق دزدی آمده و همگی مسترد می‌شود - و غیره و غیره؛ مردم اطعینان دارند که هر چه در ترقی متاجر و مکاتب خرج نمایند اصل مایه از میان نمی‌رود و غیره و غیره - که هریک را (۲۲۰) نام بیرم خواهند گفت کفر و زندقه است و آدم بینا و چشمدار اصلاً، باید در شهر و دزدان باشد برود عتبات عالیات. گوییم زهی سعادت لکن، قانون مشروع همانا، منارة احیای ملت است. والا، بانک ملی به هر اندازه پول بتواند تدارک کند و پایه قانون اساسی درباره وضعی و شریف و دارا و مسکین به طور حتم و ثبوت در میان نباشد، کوشش بی‌فایده است و سمه بر ابروی کور.

۱۶ - لازم نیست من بگویم کی چه بردۀ! کی چه خورده! مملکت بی‌اندازه وسیع و عریضی نیست، همه از حال و مال هم‌دگر خبر دارند - چوب که به طبل زدند یا چوب که به دست گرفتند گربه دزد فطرتاً متوجه و پریشان می‌شود.

۱۷ - بسم الله، اگر آدم هست: اگر انسان هست: اگر غیرت دارند: اگر مسلمان‌اند - این همه نکبت و فلاکت (۲۲۱) برای مسلمین نخواهند. شاهنشاه اسلام آنچه لازمه گوهر پاک و سرشت تابناک دیانت و فتوت ملوکانه بود عطا فرمود - حالا هر که می‌گوید من ناطقم، من خطبیم، من وکیلم - از طرف خود و موکلین خود هر چه اباؤ عن حدِ از انبار ملت بردۀ عشر و خمس آن را به این ملت یتیم که اولاد روحانی رسول الله و علی - صلوات الله علیہما و آله‌ها - هستند عطا بفرماید یا اقلًا دست از حرص بکشد.

۱۰۸ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

- ۱۸ - مترجم ماهر برای قانون مسلل هزارساله متمدن شده فراوان داریم - دوای سرماخورده از بیمار برقانی - و شرب و اکل به موجب قانون حفظ الصحة اصحا جداگانه است - نه، هر زبان خارجه دانی قانون نویس است؛ نه، هر فاضل عهد قدیمی زاکون شناس - هزار نکته باریک تر از مواین جاست. فقه می خواهد، اصول می خواهد، اطلاع از اوضاع عصر حاضر (۲۲۲) روی زمین می خواهد، مو به مو بصیرت به حال عامه ملت و کافه مملکت لازم است، از حیث فرق مختلفه و آب و هوای مختلفه و مشرب و مذاهب متفاوته و غیره و غیره. بسیار پرسی، بسی شهوتی، خودناستایی، فداکاری، قبول اجرای احکام کردن اول، درباره جان و مال و ناموس و اولاد خویش؛ آن گاه که این گونه شرایط فراهم باشد، نوشتن قانون فراهم می شود؛ قبول عامه هم خواهد شد. «اذا زُلْزَتُ الْأَرْضُ زِلْزَالُهَا. وَآخَرَجَتِ الْأَرْضُ اِنْقَالَهَا. وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَالَهَا. يَوْمَئِنْ تَحْدِي أَخْبَارَهَا. إِنَّ رَبَّكَ أَوْحَى إِلَيْهَا. يَوْمَئِنْ يَصُدُّ النَّاسَ اِشْتَاتًا لَّيْرًا وَأَعْمَالَهُمْ - فَمَنْ يَعْمَلُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ خَيْرًا يُرَهِ - وَمَنْ يَعْمَلُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ شَرًّا يُرَهِ».^۱
- ۱۹ - الزم و اقدم امور اصلاحیه ادارات درآمد (۲۲۳) و مصرف، به اصطلاح سیاست ثروت همانا، درست کردن راه است از حدود سرحدی و دریا تا مراکز مملکتی
- ۲۰ - پس از راه، معادن است والزم و اقدم معدن زغال سنگ است که، سرمایه و اول پایه تمام امور دستگاهیات بخاریه است - از ترتیب شخم جدید گرفته، تا کالسکه بخار و خط آهن - و کار معادن فلزی - و کارخانجات بافندگی و غیر بافندگی.
- ۲۱ - پس از معدن زغال و درست شدن راه، دست به کار معادن فلزی و غیره زده می شود که، درآمد هریک به آلات بخاریه ممکن است زغال سنگ موجود باشد - و مصرف هر یک به خارجه و بلاد بعیده باشد - راه درست باشد و، به اندک مدت و قیمت فلان گل بوره و بوته یا نمک - یا روغن نفط یا فلزات به مرکز مقصود برسد و به سهولت و صرفه صورت پول بشود. (۲۲۴)

۲۲- البته، همراه تدارک راه و ترتیب پیدایش زغال سنگ و جستجو و کار سایر معادن، مسئله فلاحت و ترقی کلیه امور زراعتی منظور نظر است - و کشت چغندر و ترتیب زرع کافی پنبه و با زرع توت ترقی تربیت کرم پیله و غرس درخت پنبه قلبی - و ترتیب زراعت کتان و منع سوختن بوته کثیرا که هرگاه، به طوری که معمول است پیش بروند و، مانند تریاک قناعت به تیغ زدن ننمایند عماً قریب نوع این گیاه در ایران منفرض می شود و هم گوسفندان پشمینه را منع کشتن برة شیری کرده، پشم و محل ازدیاد آن را تدارک کرده؛ روغن کنجد و بذر کتان فراوان آماده داشته آن گاه، وقت آن است که -

۲۳- کلیه امور کارخانجات را - مخصوصاً، ناجی و قند و بلورسازی و هر چه از این قبیل است آزاد نمایند (۲۲۵) که، کل مردم داخله و خارجه به طور هم چشمی و رقابت بنای کارخانجات نمایند که هم دست فراوان بشود. به جهت خرید اشیا محصلوی ملی و هم منسوجات و مصنوعات به ملاحظه کارخانجات و تجارت خانه های بالرقابه وافر و ارزان باشد - از جمله کارهایی که نباید به طریق انحصار باشد، یکی این گونه کارخانجات است - و، مخصوصاً، اغلب این کارخانجات فعلأً، باید در کناره دریا بنا شود - نه در مراکز بعيدة داخله مملکت - کارخانه و آلات بخاریه بافتگی و توب ریزی و غیره بدون ساختن راه و پیدا کردن زغال سنگ و تیار کردن فلزات و آماده داشتن مزروعات، آن هم آوردن به مراکز داخله جان بیهوده کندن است.

۲۴- این که مذکور می شود امتیاز کل معادن و تصفیه خانه راه ها و غیره^۱ به بانک ملی است - معنی بانک ملی مزبور در (۲۲۶) اصل اساس جوهری این نیست که فراهم شده باشد از کل سرمایه تمام افراد حاضر نقوص آینده ایران زمین بلکه، مشتمل است بر افرادی قلیل بالنسبه به تمام نقوص حاضره - و ممکن است در اندک مدتی،

۱۱۰ / مفهوم انتشار فی سیاست المدن

اسهام آن را از هم دیگر بخربند و بیرند - و چیزی نگذرد که منحصر بشود به فرد واحد و آن فرد واحد هم از میان برود و بلاصاحب بماند - و به موجب قانون هم اگر، ایام امتیاز معین نباشد یا باشد. تمام معنی چنین بانکی این است که طرق ثروت و تجارت و ترقی مملکت را محدود و منحصر به افرادی یا فردی نموده اند. و از آن گذشته که سایر نفوس حاضره بی بهره می شوند و سرمایه نقدی و پایه قیمت زحمت و اجرت مزدوران وطنی منحصر می شود به مردم و انصاف اداره بانک؛ و طبقات نفوس آینده وطن را هم به کلی بی بهره خواهند گذاشت. (۲۲۷) و هرگاه چنین باشد - معنی جوهری اطلاق و استبداد سر از جیب بانک ملی بیرون می آورد که می خواهد ارواح موجوده آینده ملک و ملت را اسیر نماید و تسخیر کند.

۲۵ - از همه مضحك تر این است که، امتیاز کارخانجات هم دارد - و هرگاه، این امتیاز به معنی انحصار است - به کلی اشتباه است و ناصواب - و هرگاه، به معنی اجازه است که لازم نیست در نظام نامه بانک با دولت ذکر بشود - چه که، دست به کار مباح زدن هر وقت بخواهند، دولت اجازه می دهد.

۲۶ - تمام نواقص ما در این است که دلال و مشتری کالای تمدن و یاسای ترقی و شالده و انسان پیش رفت ما یکی است^۱ - معمار و مهندس و بنای خانه ازل و ابد ملت برای شخص واحد خودش جان می کند - امنای دولت که خیرخواه، قیم و کفیل اعظم اینان ملک هستند هم، گویی از نفس افتاده اند. (۲۲۸) خیمه شب بازی و میدان اسب تازی همین است که مطابع و مجالس و مردم هیچ یک را آزادی نیست.

۲۷ - بانتساب علمای عظام و چند نفری از اشراف ملت دیگران هر چه هستند و هر که هستند - یا از روی ندانستگی یا دانسته این طور آغاز نموده اند، خود از طرف دولت علیه یا وکلای ملت اسلامیه - در صورتی که دلال و بایع و مشتری یکی شد - کار تمام است - شرکای بانک ملی که از آسمان فرشته نیاید - و، از زمین اجنّه نروید!

^۱. حاکم و مدعی و مدعاً البه بکی است. (منه)

ناچار، مرکب از امنای دولت و اعضای مجلس ملی و کسان این دو طایفه‌اند. دیگران هم هرچه باشند و هر که باشند، در اصل مسئله فرق نمی‌کند، باز فروشنده و خریدار کالا یکی است. در این میان، حقوق طبیعی تمام ملت و حقوق سیاسیه دولت پایمال می‌شود. ای کاش تمام نظامنامه و قانون اساسی منتشر بود که همه (۲۲۹) را معین می‌کردم.

۲۸ - پس، از روی خلوص، و موبه موی نصوص، عرض می‌کنم خلط مبحث و لطخ مبعث نباید گرد. بانک ملی یا غیرملی تجارت‌خانه‌ای است جداگانه و، صاحب امتیاز و انحصار است و دارای اجازه مخصوص از طرف دولت علیه که، به اندازه [ای] که مثلاً ثلث آن را طلای خالص اگر بانک باشد پیوسته، در صندوق خانه خود موجود و مهیا داشته باشد، پول کاغذی چاپ کند و اشاعه نماید؛ به امضای مدیر و محاسبی که از طرف دولت برای نگرانی سرمایه معاملین عامه و نیز،^۱ مباشر معین است؛ چه که، پول کاغذی سکه دولت است و، هرگاه منحصر باشد به طلا و نقره و فلزات سکه نمودن، آن را هم اداره جداگانه از طرف دولت معین است و بار و اندازه آن را هم میزانی معین است. و، با تعیین بار (۲۳۰) و میزان عده مسکوک نقره و فلز درجه پست - خطری در آن ملحوظ نیست بلکه، تمام مخاطرات در اشاعه پول کاغذی است، از طرف شرکت افرادی چند و وکلای قدسی خطاب ملی و امنای دولتی باید طوری اسباب سد سوخت سرمایه ملت را تدارک فرمایند که خطرپذیر نباشد. بانک ضامن موجه می‌خواهد و سرمایه معلوم و ذخیره موجود دائمی؛ معنی بانک مجاز برای اشاعه پول کاغذی این است، مگر این‌که، ابدآ، اوراق به منزله سکه رواج در میانه مردم منتشر بکنند، فقط تجارت‌خانه باشد آزاد مثل سایر دارالتجارهای عمومی که مردم در قبول بروات او و معامله با او آزاد باشند - و او هم، در معاملات خود آزاد باشد یا محدود به حدی هم باشد، چه که ما هنوز، در این‌که

۱. شرکا و غیره. (منه)

۱۱۲ / مفهای اقتصادی در سیاست خارجی

شایسته برای ایران تجارت آزادانه است، مثل انگلیس؛ یا غیرآزادانه (۲۳۱) است، مثل روس، سخن نگفته‌ایم.

۲۹- ولکن، امتیاز راه و انحصار پل و معدن و تنباکو و تریاک و جوهر و صید ماهی و غوص دریا برای مرور این وغیره مسئله [ای] است جداگانه و ترتیب علیحده دارد و، هر جماعت شرکایی می‌توانند عقد متعادله جداگانه با دولت علیه از امور مزبور بینندند. و بانک ملی هم، مثل سایر تجارات و معاملات مباحه، پس از عقد مقاولة سیاسیه راجعه به پول کاغذی می‌تواند آزادانه مباشر شود - در عقد مقاولة امتیاز معدنی یا شوسه راهی - و آزاد است با دولت علیه، ترتیب مقاولة خارج از مقاولة ترتیب بانکی بددهد در هر یک از امور مزبوره؛ همچنین، آزاد است از هر راهی که اطمینان پیدا نماید، به ترتیب معلومی پول قرض بددهد به دولت، به همان ترتیب آزادی که با دیگران معامله می‌کند و، آزاد است (۲۳۲) در قبول و رد قرض.^۱

۳۰- اخذ امتیاز یا حیازه انحصار هم در اصل جوهر، منحصر به مقاوله به لفظ و کتب نیست؛ بلکه، اول باید شرکت خواهان امتیاز و یا انحصار سرمایه خود را که جوهر پیش‌رفت کار است به امنی دولت و مجلس ملی بنماید، آن‌گاه، خود را شایسته اجازه بداند. تکیه این شرط مهم به همه گونه شرکت منحصره می‌خورد؛ از بانک گرفته تا سایر انحصارات. بلی در پاره [ای] اوقات، و پاره [ای] کارهای کم مشتری، پس از این‌که شرط مزبور ملاحظه شده باشد، دولت به جهت ترغیب و تشویق مردم به ارتکاب آن‌گونه امور بی‌مشتری اعانه به طور قرض به پاره [ای] شرکت‌ها کمک می‌نماید که آن کار کم مشتری بعدالفاایده هم، در مملکت معطل نماند باشد.

۳۱- به همان ترتیب، خارج از امور سیاسیه بانک که آزاد است (۲۳۳) در قرض دادن به

۱. فلان شرکت وطنی که اوراق به منزله سکه رابجه او مانند اوراق اسکناس بانک رایج است؛ نمی‌دانم خامن او کیست به دولت چه می‌دهد چه می‌گفته مقاوله نامه کار بانک را می‌کند و مفترض به قبود مقاوله نامه بانک نیست. عجبًا دولت و ملت هرچه خواهند. (منه)

دولت و یا گرفتن امتیاز و اخذ انحصار سایر امور. البته، بانک ملی را آزادی تام است به جهت عقد مقاولة جداگانه با امنای دولت در باب اخذ واردات و صادرات، مالیات و، مخارج دولت علیه، و همین آزادی برای سایر شرکت‌ها و افراد مردم هم هست و، هم‌چنین دولت را هم در این باب به رضای مجلس آزادی تام است و مجبور نیست به شرکت معینی ترتیب این مقاوله را بدهد.

۳۲ - مثلاً، خواه بانک ملی، خواه شرکت دیگر، عقد مقاولة معدن مخصوصی یا، کار بخصوصی که از امور راجعه به دولت باشد، اقدام نماید. نخستین، پس از انجام و ملاحظه سرمایه و قوای از عهده برآمدن او - باید حد و پیکره آن معین و روشن باشد؛ اگر از معادن است، نخستین، باید ملاحظه شود که مصارف و میزان خرج صورت بازار کردن (۲۳۴) آن معدن چیست و به چه اندازه است. آن‌گاه که، میزان به دست آمد، عشر و یا کمتر یا بیشتر که حق دولت است معین می‌شود، چه که، معدن یا بارزه است یا غیربارزه و، هر یک را مصارفی جداگانه است. آن‌که بارزه است، چاق و لاغر یا پرمایه و کم مایه دارد و، هر یک را نیز، میزان مخارج قابل بازار نمودن جداگانه است - پاره [ای] معادن هست که از نود یا نود و پنج مصارف یک صد بیش عایدی ندارد و، چنین معدنی چگونه می‌تواند صد ده به دولت بدهد. یا معدنی که از سی چهل خرج صد دخل می‌برد. به چه ملاحظه صد ده به دولت بدهد؟ و حق دولت پایمال شود؟ و چشم شرکت‌های دیگر به تماشا سفید باشد؟ و حق عقد مقاوله بالرقابه نداشته باشد؟ یقین این میزان را دفتر خرج و دخل شرکت خواهد کرد.

۳۳ - مقصود من از حد و پیکره این است که، ناحیه و اراضی (۲۳۵) و اسم و مکان یا شهر و بلدان منحصر و معین باشد و اگر، معدن دریایی و کار غوص دریا و صید بحرات نیز، حد و زرع و اندازه آن موضع‌آ روشن باشد که از حد و سامان خود تجاوز نکند

و، البته هرگاه، عقد مقاوله به طریق اجاره و تخمین و بیع صبره نباید^۱ و از روی میزان مدخل پس از خرج باشد. البته باید وکیل و محاسب دولتی با آن شرکت باشد، و در کار معدن علم وافی و بصیرت کافی داشته باشد؛ نه این‌که، اسمًا «معدن الملک» باشد.

۳۴- این فقره نیز، باید در ضمن العقد مقاوله بانک یا هرگونه شرکت مباحه دارای اجازة ملحوظ شود که هرگاه، دولت و دارالشورای ملی صلاح مملکت را در تجارت آزادانه ندید، به ملاحظه رواج امتعه ایران در خارجه بانک یا شرکت‌های دیگر مجاز و مختار نباشند. در تدارک قالی به رنگ جوهر یا تریاک مخلوط به گنجیده و از این قبیل غل و غش در کلیه بضایع و صنایع به کار برند.

۳۵- مثلاً، جزیره خارک و جزیره خارگو که در خلیج، در مقابل بندر ریگ، واقع است و محاذی سلسله کوه به تنگ است، چندین هزار سال است که، سیلان قرون گذشته رمل و صحاری آن کوه^۲ را که دارای بیضه و تخم صدف مروارید است و، خود آن رمل قابل خوابگاه ایام پرورش آن بیوض است، شکسته و شسته، در هم آمیخته به دریا برد و به ملاحظه میلان و قوت طبیعی مجری المیاه، تماماً، در حوالی آن دو جزیره متراکم - و صدف‌های پراکنده در ایام حرکت و مدت جولان طبیعی خود کرورها در کوش هستند؛ تا این‌که (۲۳۷) عاقبت بالاعاب طبیعی مترشح از جلد خود به ضحور تحت البحر حوالی آن جزیره بچسبند و متحجر شوند. پس امروزه، هرگاه، بانک یا شرکت دیگر بخواهند دارای امتیاز این معدن یا منبع زرخیز متراکم آن ثروت کهن ذخیره بشود، با آن کسی که در محاذی بندر هندجان دارای امتیاز و انحصارنامه است یکی باشد؟ و دارالشورای ملی که برای نجات دولت از مهالک

۱. بیع صبره این است که مثلاً، خرمی از غله با جنس دیگر را بدون وزن وکیل بفروشنند و به قول اصح در اسلام، این‌گونه مبادعه مشروع نیست. (منه)

۲. این کوه که معروف است به کوه بنگ با بسی احتطاط و اختنا و ارتفاع منصل می‌شود به کوه زاگرس که در موامه بندلو است. (منه)

فرض و بی ترتیبی برپا شده هم باید صحه بگذارد؟ به ملاحظه این که اغلب اعضای آن که فروشندۀ این انحصار هستند خود نیز، شریک و خریدارند...!! حاشا!! البته امضا بخواهند فرمود بلکه، بیع صبره حرام است.

۳۶ - جزیرۀ هورمزد، در محاذی بندر عباسی، که سراسر یک پارچه معادن مختلفه است و تمام شدنی نیست و، سال‌هاست جهاز جهاز بدون مخارج اندک فوق العاده بارشده و (۲۳۸) به فرنگ می‌رود و، با سکه طلا در بازار تجارت فرنگستان معاوضه می‌شود و، کرورهای در کیسه فرد واحد رفته. آیا امروز، که دولت و ملت از خواب تاخ بخش بیدار شده‌اند هم، باید مقاولة امتیاز آن با هر شرکتی بلاانتشار مثل و مساوی شرکت معادنی باشد که در کوهستان یزد و کرمان و نیریز فارس جان می‌کند و، خودکشی می‌نماید تا این که، ده یک و ده دو دخل ببرد. معاذالله! البته، اعضای مقدس دارالشورای ملی هرگز، تضییع حق دولت را نمی‌خواهند که درواقع، این گونه ممر مدخل خداداده را مجھول بگذارند و، برای تعادل مخارج دولت از ممر معاش عامه ملت به طریق مردم آزادی راه مدخل بازنمایند و بر بودجه مالیاتی بیفزایند.

۳۷ - آن قدر ممر مدخل طبیعی خدا داده در ذیل این نبذه، (۲۳۹) افتاده و حاضر دارم که ملت بیچاره را ابدأ، حاجت نیست چهارشاهی پول نداشته خود را بدهد و، تفاخر قرض به دولت کند. افسوس که قلم آزاد نیست و، در عدم آزادی ناجارم به کتمان؛ و این گونه، امثال هم که گاهی بر صفحه ریخته می‌شود، میانه و خارج از موضوع است و، ثمرة آن همین است که از گوشۀ و کنار از جانب ژروت ربايندگان سوتی بلند شود که «یار و راباش! چاره نماید متهم شود بلکه، از این بیشتر زبان درازی نکند».

۳۸ - حفر قنوات به حدی که مایه اضرار به دیگران نباشد مباح است. نهر و مشرب از رودخانه بهاره و دائم‌الجريان هرگاه، مضربه جداول و انهار متقدمین نباشد مباح است؛ هم چنین، تعمیر و توسيع آنها به شرط مذکور مباح است. احداث نهر و مشرب از رودخانه که (۲۴۰) قليل الماء است، باید به میزان و مقسم تسهیم شود، مباح

نیست. خاصه، به جهت کسی که تازه از راه رسیده و می‌خواهد اراضی موقتی را احیا کند در زیر آن رودخانه. در اینجا، باید به میزان شرع مقدس قانونی وضع شود.^۱

۳۹ - جنگل‌ها و بیشه‌ها که معدن ذغال و هیزم و چوب و الواح ابینه مایحتاج ملت است و، هم اغلب اثمار و برگ‌های آن جزو مال التجاره است. مثل بادام تلخ و پوست سیاه ثمر بلوط و غیره؛ و هم، مدار کسب بخار و غیره است و هم، به ملاحظة حفظ الصحة عمومی اهالی حوالی آنها از حیث جذب و دفع دو غاز اکسیژن و هیدروژن، که وجود آن اشجار دخالت تامه در حفظ صحت عموم بشر و جنیس حیوان دارد، باید کلاً و طرأً، در تحت نگرانی محافظین و مستحفظین دولت علیه باشد؛ که هر کس نتواند با غایت بی ملاحظه و عدم (۲۴۱) رعایت ترتیب برای چهار بار زغال فرسنگ فرسنگ جنگل، معدن مدد معاش عموم ملت را آتش بزند. یا بدون ملاحظه، درخت پیر و جوان و رسیده و نارسیده چندین درخت بارور در حال ترقی را، برای دسته بیل و کلنگ و میانه غلیان قطع نماید و از پا درآورد، که چنانچه، جنگل و بیشه قریب به شهرها و دهکده‌ها به کلی، از میان رفته، بازهم بی مبالاتی نموده بقیه هم تمام شود. آن‌گاه، از سایر عیوب دیگر گذشته، زغال و هیزم را از کراچی و سایر ممالک خارجه به ایران، مرسله نمایند. جنگل مستحفظ و مستعمر لازم دارد که درخت خشکیده زغال شود و، چوب و ترکه رسیده به اندازه که درخت سبز و خرم از پا بیفتند بریده شود و، غیره. و هر جای آن زمین خالی باشد از همان جنس درخت به جایش غرس شود و، هیزم از شاخه خشک و شاخه (۲۴۲) مانع از رشد درخت که لازم است پیراسته شود، انتخاب نمایند و، نیزارها را به کلی، از پا نیندازند؛ چه که، طرف احتیاج مردم است. ولکن، این گونه معادن را دولت یا ملت

۱. مثلاً که، بکی کرسی اپالاتی ممالک چین آنچه فتوات در جزو مجرای نهراعظم است تماماً، خالصه دولت است واحدی را حق مالکیت نبوده فقط به واسطه غلط دولت سفارفابن در میانه خود تقسیم کرده‌اند و بعد، به هم‌دبگر خربد و فروش کرده‌اند. (منه)

حق انحصار ندارند و مباح است با شرایط محافظه آنها که باید از طرف دولت معین شود و، هرچه و هر کدام در املاک مردم باشد احکامی جداگانه دارد. لکن، در غالب جاها و موضوعات مختلفه، مالک راحق تصرف تمام و انعدام مالاکلام جنگل و بیشه واقع در ملک خود نیست. چه که، شاید مدار سوخت عموم اهالی آن حوالی منحصر باشد به همان جنگل واحد که در ملک فردی واحد واقع است؛ و هرگاه، مالک به ملاحظه زیادتی صرفه از اراضی آن معدومش کند، اهالی آن نقطه، در صورت عدم خط راه آهن، مجبور شوند از بیت منزل راه تحصیل سوخت (۲۴۳) نمایند. برای فایده فردی جمع کثیر و جم غفیری دچار عسر [و] حرج بشوند. یا این که قوای برق تعییم بشود که در ملک ما مفهوم ندارد.

۴۰ - در پاره [ای] از مالک فرنگ تبعیت حاصل می‌شود از شماره [ای] معلوم و مشخص از سینین توقف یا مسقط الرأس هر مهاجری که در آن مملکت باشد اعم از این که تبعه هم نباشد در تحت قانون آن مملکت باشد: مثل ایرانی در فرنگ یا نباشد مثل ایرانی در عثمانی موضوع سخن در تبعیت است. مثل این که سه سال، در مالک امریک توقف کردن دارای تذکره تبعیت شدن است.

پس طول این سخن برای این است که در تمام امتیاز و انحصار نامه‌هایی که بالمره سزاوار نیست به غیر تبعه ایران داد، باید موضحاً قید شود که دارنده این ورقه شرکتیه تا وقتی به مشروعیت تامه، به علاوه قید نفو وختن به خارجه شریک (۲۴۴) و سهیم شرکت است که به استغفا یا کثرت توقف در تبعیت دولت خارجه یا تحت المحافظه او نباشد: و هرگاه، او یا ذریات آینده او با حدی از مناسبات مزبوره یا امتیاز مسقط الرأسی در تحت محافظت یا تبعیت دولت خارجه درآمد، به کلی شراکت او باطل و سهم او اضافه بر سهام سایرین از شرکای تبعه خلص ایران خواهد بود و در کتابچه مقاوله نامه، فیما بین دولت و ملت نیز، باید مشبعاً رعایت این فصل بشود که به هیچ حیله و اتفاق و مناسبتی ناخن خارجه به چنین شرکت مختصه ملی بند نشود.

انتخاب وکلای ملی و حق رای عامه

۱ - در نبذه‌های گذشته، از مشروعیت رأی دادن هر یک از افراد ملت اشاره رفته؛ اکنون، باید گفت که (۲۴۵) ملی آن فردی است که سود و زیان مملکت و فایده و ضرر به جهت جامعه هیئت ملی راجع است به اساس معاد و معاش او. هر جنس خارج از هیئت ملی که در مملکت توطن دارد یا از جای دیگر مهاجرت کرده و اکنون، تبعه دولت علیه ایران است و، به مشروعیت تعیین می‌تواند آب و زمین ملک بخشد - او را وطنی گویند - و فرق میانه ملی و وطنی عموم و خصوصی مطلق است در صورت عدم اتحاد مذهب.

۲ - هیئت جامعه ملی وطنی فردآفرد، دارای حق رأی در انتخاب وکیل ملی هستند به اکثریت آرای عامه و جرح و تعدیل در نامزد کردن ارباب حل و عقد آنها ولا! پشه چو پرشد بکشد پیل را - هر فردی پول کلفت زور هنگفتی از ارباب حل و عقد نیست. هر چاپلوس خوشآمدگویی که، به اصرار و شیادی، خود را در حوزه مردم انداخته باشد در این شمار نیست. هر فضول هرزه (۲۴۶) درآیی که به پرسرویی و حرف چماق گویی و مشت کوبی، خود را بر جمعی مقدم داشته باشد مقصود نیست. هر یادگار از خانواده پوسیده مراد نیست. هر اهل ظاهری مرام نی! بلکه ارباب حل و عقد کسانی هستند که به ریاضت اخلاق دارای ذره [ای] خود غرضی و خودمرضی نباشند و، در مقام محاکمه در آرا و انتخاب، میانه فرزند عزیز خویش و کشنه پدر مغرضانه فرق نگذارند. ارباب حل و عقد کسانی هستند که به علاوه قدس وجود و سعادت هست و بود بصیرت تامة و علم به مایحتاج عامه داشته باشند و، بدانند برای امراض مختلفه درهم بر هم امروزه ملت چگونه وکیل و کفیل ذوقنوی انتخاب می‌شود که ستر عورت ملت و ذریيات آنها را به بهای لحظه خود پسندی نفروشد! والا ممکن است یکی به رو، یکی به پول، یکی به زور و نفوذ سالیان گذشته، یکی به آقازاده محل بودن، (۲۴۷) یکی به کثرت بستگان، یکی به

امروز روز غیرت است؛ هر کس به عنوانی خارج از شایستگی شخصی جماعت کثیری حاضر نماید درباره او رأی بدھند. این است که می‌گوییم، با ملاحظه تامه از مشروعیت اکثریت آرای عامه، اکثریت آرای مقاصه [ای] که از میانه آن، آرای عامه فراهم شده و اغلب و اکثر ارباب حل و عقد بوده‌اند شرط است!!^۱ دریغا که آزادی برای حق گویی نیست؛ افسوس که، علوم و فنون را هنوز، اجازه از طرف اداره معارف نیست. هیهات که، ارباب حل و عقد رأی و فهم خود را آفتابی نمی‌کند!!!... قانوناً مجلس نظاری لازم است و نامزد کردن دانشمندان وطنی و مساوی دو عده، لزوم نمایندگی و مبعوثیت.

۳- در هر مملکتی از ممالک متعدده، فرمان فرمان نشین از نیلات چندنفری با اکثریت آرای عام، از بلوکات و قصبه جات و شهر مرکزی، هر یک به فراخور نفوس انتخاب می‌شود. اینها از میانه (۲۴۸) خود یا از خارج از حوزه خود طبیب ذوقنوی برای امراض خود و از دیاد عظمت دولت انتخاب می‌کنند و، هر گروه ممتاز مخصوصی که هنوز، جهت اختصاصی به خود می‌دهند، مثل شاهزادگان عظام، که تقریباً هفتاد و پنج سال است سلطنت مستقله ایران رسماً بین‌الملل در آن خاندان جلیل است، در هر شهر و مملکتی که آحاد و افراد آنها به کثرت عده و مشاغل و جهات اهمیت ملی ممتاز باشند نیز، برای خود از طرف خود وکیل ملی به جهت مجلس مرکزی انتخاب و گسیل می‌نمایند. لکن، در هر جا که مشتبه محقر باشند و، در مشاغل و وسائل، اهمیت ملی مستهلک باشند؛ حق انتخاب وکیلی جداگانه ندارند. بلکه، با سایر هم‌وطنان خویش هم آواز می‌شوند. بالجمله وکیل ملی به خواهش و مناسب مقاصد

۱. این مراتب ایامی تحریر یافته که نظام نامه انتخابات حنفی بود ابدأ. بشنبد نرسیده بود که فی الحقیقہ عامیانه بود. اگر چه این طرز نگارش شده هم بس عامیانه و خارج از علم است لکن چون وضع جنبن انتخابات و طور غیر مناسب به ایران بس وضع بود محض اینکه شاید بتوان خلاصه دانشمندان این فرن ایران را جمع کرده اختراعاً و اقتراحاً اینگونه تحریر یافت و در مجلات دیگر به غایت ممکن عصر حالیه فرنگ عمل نگارش یافته. (منه)

۱۲۰ / مفهای اسلامی در سیاست اسلام

چهار نفر یا، یک نفر انتخاب نمی‌شود که انگشت‌گردان او باشد و، در جرح و تعدیل مملکت آزاد نباشد. (۲۴۹)

۴- وکیل ملی^۱ به حسن ادراک و بصیرت کامله ارباب حل و عقد از میانه افراد وطنیان انتخاب می‌شود و به علاوه این‌که، به تمام اخلاق حسن‌آراسته و از اختلاق صفات پیراسته است. باید روزنامه اعمال و کتابچه سوانح زندگانی او چنان بین العموم ارباب حل و عقد روشن و نورانی و پر از فداکاری و خیر عموم خواهی باشد و از هرگونه کدورت و سیاهی خالی و صافی باشد که بالمرأه شایعه اکراه در آن نباشد. چه که، امین و محافظ و حامی ناموس دین و دولت و روح مملکت و عصمت و عورت هیئت جامعه مسلمین و بیضه اسلام باشد.

۵- روزنامه معاملات او با مردم باید طوری باشد که به عنوان دولاب و غش در امتعه و املاک رهنی و بی‌عشر طی و تنزیل و ضبط و تقریط اوقاف و، رشو و بازارگرمی و مستمری و مواجب مردم بی‌دست و پا محل برای خود قرارداده، تحصیل ثروت و مکنت (۲۵۰) کرده باشد. بلکه، به طریق حلال کسب معيشت و جمع تمول نموده باشد و، خیرات او به عموم رسیده و اگر، دارای مکنت مالی نبوده به امکان حالی خیرش به مردم رسیده باشد؛ به حد و اندازه [ای] که اگر دارای مال می‌بوده یا بعدها، بشود همان حسن ظن عامه درباره او متاخم به علم باشد.

۶- باید مسلمان پاک ظاهر الصلاح خالص العقیده باشد که، ملت اسلام را اهل و عیال خود بداند و به قوت روح الایمان خویش غیور به اهل خود باشد، نه این‌که، تنها مکه فراری و کربلای به ناجاری خود را دلیل بر اسلامیت خویش بیاورد. یا این‌که، فقط به رفتن فرنگ و سوغات آوردن زبان فرنگی و معاشرت و نوکری فرنگی و دلال

۱. حتا که ارباب حل و عقد دانشمند ایران در تعریف شاپنگان صالح به جهت نسبت‌گذگی به مردم، مضایقه فرمودند و خود نیز، برای اسباب شدن حاضر نشوند و عوام نیز، ندانستند چه کنند و، ناجار، کار به کام مشاور لاتانها شد. (منه)

مظلمه معاملات فرنگی بودن و، ناموس ملت اسلام را به فرنگی فروختن، عمر گذرانیده باشد و، به این حرمت نامشروع، خویشتن را شایسته وکالت ملی بداند. (۲۵۱)

۷ - با این‌که، جرم و سیاست حکام ایام گذشته بی قانون، مناط اعتماد و میزان اعتبار نمی‌شود؛ معهذا، دفتر روزنامه ایام گذشته کسی که شایسته وکالت ملی است باید، از جرم و سیاست حکام نظر به اتهام او از سرقت و تقلب و غل و غش معاملات و ورشکست بدون دلیل و نفاق بین‌الناس و فساد بین الطوایف بری و پاک باشد و، متصرف به اعمال سوء از قبیل فحشا و منکر نباشد که به ملاحظه کافره فرنگی ناموس ملت اسلام از کف بدهد ولکن عداوت حکام گذشته با هر کس نظر به امور سیاسیه و اتهام آن کس به ضدیت به اساس استبداد و زنگ^۱ اخبار زدن، برای بیدارشدن به خواب رفتگان ملت، از مداعیج جوهریه واولین صفات پسندیده خیر اسلام خواهانه او محسوب است. (۲۵۲)

۸ - سواد فارسی و عربی و فقد و مباحث الفاظ و مبادی علم جغرافی و هندسه و نقشه کشی و تجارت و زراعت و بودجه‌بندی و اطلاع کافی به حال مشرب و نفوس و تاب و توان وطنیان و بصیرت و علم وافی از اوضاع حاضرة دول مقتدره و ممالک موجود متمندۀ روی زمین و ترتیب مراودات و معاودات آنها با هم‌دیگر و جهات مناسبات تجاری و سیاسی آنها به ایران، و از عهده نطق‌پردازی و خطابه سازی آمدن و سایر عملیات سیاست مدن و سیاست اقتصاد و حقوق بین‌الملل دانستن و غیره!!! همگی باید در شخص فراهم باشد تا این‌که، شایسته نمایندگی یک مملکت، مثل خراسان، باشد و باشیسته عضویت دارالشورای کبری ملی.

۱. اول کسی که لابه نوشت و عنوان آن را آخرین زنگ اخبار در انقراض سلطنت فاجار نمود، در سال ۱۳۲۱ مجری، در حکومت ملک منصور، به عنوان شماع السلطنه، در شیراز، همانا، مؤلفه این کتابچه بود؛ که عین الدعوه، در نهران و شماع السلطنه، در شیراز، او را سخت تعقیب نمودند. (منه)

۱۲۲ / مفاهیع انتدّان فی سیاست المدن.....

۹- پس فقیه سیاسی مدان و سیاسی دان، نوامیس شرعیه (۲۵۳) مفہم و، تاجر زراعت نشناش و، بودجه بند ناخبره به حال مملکت و، خبره بی نطق و ناطق عربی ناخوانده و عرب مشرب نشناش و تاب و تحمل مردم نشناخته!! هریک کامل‌اند از جهتی، و ناقص‌اند از جهاتی؛ و هیچ‌یک، از عهده وکالت ملی در دارالشورای کبریٰ نخواهند آمد. چه که، ترجمة وکیل ملی سلطنت ساز ملت پرداز است و البته، باید چنین شخصی ذوجوانب باشد و هرگاه، یک نفر که مجموعه صفات لازمه باشد موجود نبینند، ناچار دونفر باشند. والا، سر به بیست سی نفر می‌کشد و از میان یک نفر بگیرند.

۱۰- این وکیل ملی نمی‌رود برای خواستن فلان حاکم یا نخواستن بهمان وزیر یا حفظ نوامیس شریفه به تنها یی، بلکه می‌رود برای عقد معاهدات دولت با دول خارجه از حیث امور سیاسی و گمرگ‌خانه و مال‌التجاره و امتیاز اشیایی که به خارجه داده (۲۵۴) می‌شود و، بودجه بندی داخله و امور معادن و تصفیه راه‌ها و مالیات از اراضی و میاه و یا زراعات و محصولات و انضباط احکام شرعیه و استحکام امور ملیه و قبول و رفض بندها و فصول قانون اساسی. نظر بر رواج و عدم رواج در مشارب مختلفه وطنیان او، و موکلین او، و پس از آنکه، دارای این فنون هم باشد، باید در وطن خویش نافذالکلمه و مسموع القول باشد؛ و البته، همین که به صفات اخلاقیة حسنة ما تقدم آراسته باشد، این صفت اخیره را نیز، دارا خواهد بود؛ بنابراین، صفحه قرطاس را طاقت قیاس نیست. «إنِي لَا كُنْتُ مِنْ عَلَمِي جَوَاهِرَهُ لَيْلَةَ النَّاسِ ذُو جَهَلٍ قَنْفَتْنَا».

۱۱- همین که، امکان ندارد کافه اهالی یک مملکت را با فرد واحد دانشمندی غرض شخصی باشد؛ همین که، نوع مردم دانشمند به نور بزرگواری دانش، مانند آفتاب جهان تاب از فلک عامه (۲۵۵) ملت تابان و نمایان هستند؛ همین که، انتخاب ملی را مغالطه در موضوع ننمایند و نوعی بگیرند و موکول به اکثریت آرای جنس ملت

بدانند، کار تمام است و آغازی به انجام و گرنه، آرای صنف محدود هر حزب و طایفه [ای] بسی شاییه پذیر است و به هرگونه قدس وجود و شرافت هست و بود هم، ظاهراً و باطنآ آراسته باشند!!! جنس ملت حر و آزاد مالیات بده، تحمیل کش به زحمت خویش آبادنمای مملکت را حق اظهار تردید است.

۱۲ - قبول وکالت ملی تنها برای بروز شرافت شخصی است در خدمت به دین و دنیای مسلمین، نه جمع مال و کسب آمال. «رجال لا تلهيهم بحراً و لا بيع عن ذكر الله. ذالك مثلهم في التوراة و مصلهم في الابخل كزرع اخرج شكاه فاستغلوا فاستوى على سرقه ليعجب الزراع و ليفيظ بهم الكفار... الغ». (۲۵۶)

مفتاح التمدن في سياسة المدن

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ مُصْطَفَىٰ

مقدمه اول*

(۱)

هر کس مجھولات را نشناست، نداند چه می خواهد یا چه باید بخواهد، معلومات را
تواند دریابد پس معلومی نخواهد داشت.

(۲)

پیدایش آثار طبیعت مقهور عادات طبیعی است پس خلاف عادت دفعتاً موجب
هلاکت است و نابودی و زیونی در تمام موالید ثلثه!

(۳)

هر چه ظاهر ندارد باطن ندارد پس هر بی ظاهر و باطنی اثر و ثمر ندارد بلکه وجود
ندارد، پس مجھول مطلق است و طالبش محروم و مردود است!

* چکامه صد کلمه یا مقدمه بر وضع اساس معارف و سایر فوایین به موجب فلسفه عملی در ایران مشتمل بر
صد گفتار بطور چکامه. (منه)

(٤)

رشته پایندگی و ترقی بسته به وهم است و جنس حیوان عاشق وهم خویش است و شمشیر برنده مالک او هام خلائق نخواهد شد، پس تا وهم نباشد مقصد معلوم نیست تا به توسط همان وهم اقدام نشود پایندگی و پیشرفت نیست تا با او هام عادی مردم وهم جدید را مناسب نکنند؛ هر اقدامی بی نتیجه است عجبا که معمار عالم وهم است آن بزرگوار که فرمود «رحم الله الواهمه» به چیز عدمی و مجھول مطلقی رحمت نفرستاد بلکه محرك و سببی را قصد فرموده.

(٥)

بی اعتقادترین مردم و رای وهم ریاست علمی و سیاسی که محرك اوست ناچار در ضمیر خود موہوم مجھولی را پرستش می کند که زاجر و محرك او در شر و خیر همان است و بس؛ پس او هام محسوسه ریاست و ترقیات ظاهري را باید با او هام باطنی اخت آورد تا نتیجه گرفته شود و مسلماً هر کس به وهم اول هر اراده و جنبشی می کند قصدش حدث به وهم ثانی است که معبد فواد اوست.

(٦)

هر جایی که بشر از درک و چاره عاجز می ماند همانجا نقطه پرستشگاه موہوم اوست و محل کلی معبد اوست؛ پس از همانجا حس احتیاج او به درک مطالب و چاره کارها بیدار می شود و یا باید بیدارش کرد به موہوم ظاهري که مناسب همان موہوم باطنی اوست، به طوری که اگر نقطه موہومه او خطاست. (۱) موہوم ظاهري به تدریج آن را از لوح ضمیرش سترده خود به جای آن بماند و اگر صواب و با موہومات ظاهري موافق است آن را تقویت کند در صورتی که موہوم ظاهري کلی طبیعی باشد.

(٧)

محرك جنس حیوان در اختیار امور آزادانه خود همان موہوم قلبی است که معشوق اوست و رحمت جان خود را در همان می داند و بس و این موہوم است که به شمشیر

سخّر نشود سلطان را و به تدریج و تدبیر سخّر بکند نادان را.

(۸)

موهوم قلبی جان و جنبانده موهمات ظاهری است و موهمات ظاهری بیدار کنده حس احتیاج است و برآمدن حاجات غایت آمال جنس حیوان و موجب تعمیر و استعکام اساس و پایندگی و تزقی و روح تهدّن است.

(۹)

بس پایندگی و تزقی نتیجه ملایمت و منابت دادن موهم ظاهری با موهم باطنی است، به طوری که مصادمت بر خذ واقع نشود و عموم افراد را در تحت حس واحد نوعی بیاورد و در مقصد ظاهری عموماً همدم است و با موهم و مقصد باطنی آنها در صورتی که مژبّتموهم ظاهری پاشد جان گرفته بک دل کارکند و در صورت خطابودن موهم باطنی به تدریج جان بلطفا کار راستده جان تازه باک در علوم دیده شود.

(۱۰)

اعتقاد به بک وجود ناید قادر قاهری بدون منوب ساختن آن به آراء پیشاپیا رهایت طلب ولو آن وجود را به شکل شتر و گاو بلنگ بدانند مخالف هیچ گونه اساس تزقی و تهدّن و راحت نواع نخواهد بود بلکه به غایت سودمند است چه جای این که عقبه به خدای باک دانا و بیانی در مردم تأیید کرده و از راحتی (۲) از آن جان باک خداشناسی به دست کنند که در قوّة هیچ جاسوس و یلیس مخفی نباشد و بزه آن که آن گونه خداشناسی ها بک شریعت غرای پیغمبری توأم هاشد که اساساً با هیچ گونه تهدّن روحانی و جسمانی مخالف نباشد.

(۱۱)

در روی کره زمین ساعتی کار و دیناری بول فقط محض رضای بیدینی به کس داده نمی شود ا بیدین ترین مردم اگر اماتی دارد معنده به خدا را ترجیح می دهد برعین دینی مانند خودش. چنانکه شرابخوار معحب خود را به شرابخواری مانند خود نمی بارد.

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

(۱۲)

خداشناسی و به اخلاق خدایی خو گرفتن در نزد هر اندک عاقلی مددوه است و باعث رفاه عموم و هرچه نزاع و جدال در میانه بی دینان و با دینان دیده می شود، به واسطه اشخاص است نه به علت خداشناسی مطلق روش خود پسندانه جا هل پرورانه مرید خر بدست آوردن پاره [ای] از پیشوایان هر مذهبی و اجمال و عدم موافقت پاره [ای] از مذاهب با اساس زیست و زندگانی امروزه و آینده مردم اغلبی از دانشمندان ظاهری و اشرار فطری را قهرآ به خداشناسی دعوت کرده و طبیعت عادیة ثانویة آنها گردیده و همان طبیعت عادیة افکاری ایضاً نقطه پرستشگاه و رب اعلا و نقطه اولی و محور دایره بر حول اوست. به حرکت او متحرک و پسکونش ساکن است.

(۱۳)

زیست و ایست هر گونه عمارت بزرگی در جو هوا آسانتر به فرض و تصور می آید تا دولت و ملتی بدون مذهب مخصوص یا وجهه بخصوصی که معشوق و معبد قلوب عامة اهلش باشد اینکه حول عالم به زیور هر گونه قوانین مدنی مناسب اهلش آراسته باشد زوال ناپذیر است مگر دولت خداشناس مورچه میاش شماره سال و ماه و کمیل را ذلیل شمار.

(۱۴)

سخن جهال میزان حق و باطل نمی شود و دانشمندان دیندار و دین ندار اتفاق دارند که نیک نیکوست و زشت زشت و جوهر دیانات همین است و بس و همین عقیده به خوبی خوب و بدی بد آباد کننده عالم است، لکن بسی فرق است میانه دانشمند به این عقیده و متدين به این عقیده زیرا که دانشمند مزبور عالم است و متدين مزبور عبد پرستنده و عاشق جان باز در راه عقیده خویش است البته عاشق جان باز در به دست آوردن محبوبه خویش که فعل نیک و ترك بدی باشد بی مباحثه حاضر و مؤثرتر است اگر چه کلمه نیک نیکو و بد بد است بسی آسان است لکن نیک چیست و بد کدام در این

ورطه کشته فروش هزار که ناید از آن تخته برکنار و در اینجا از بیان حقیقت نیک و بد گذشته و درجه ظهورات آن را قناعت کرده و می‌گوییم همان چیزهایی که عامة عقلای هر قومی نیک بشمارند، نیکو است و بعکسش بد است. (۲)

(۱۵)

نزاع لفظی شخصی دانشمندان با علمای جاہل مذهبی هر جایی علت پا به مذاهب زدن عموم جهال آزادی شهوانی طلب هر جا شده و می‌شود این است که نسبت به شماره نفوس در اقصی جنگل‌های هند در میانه وحشی‌ترین مردمش دزدی و آدم‌کشی کمتر از شهر پاریس می‌شود که مرکز تمدن فرنگ است؛ در صورتی که قوانین قاهره پاریس معده فرض بشود چرا به واسطه اینکه وحشیان جنگلی به سادگی عقیده به موهومی ناپدید باقیند پاریسی از دیاد شده به دونیت نرسیده.

(۱۶)

هر ملتی پیش از عالم شدن بی‌دین شده کارش خراب است با بقال بیدین جاہل ابدأ نمی‌توان معامله و سازش کرد و یا توقع راحت خیال از حیله او داشت لکن با عالم واقعاً دانشمند بیدین به راحت توان زیست و زندگانی کرد عالم محب است علم را برای علم نه به جهات از دیاد راه مکر و فریب.

(۱۷)

اعظم حجاب حیاء و سدّ فساد ضمیر مردم همانا خداشناسی و تدین است و هرچه تدین و خداشناسی در هر جا تقویت شود شرّ و فتنه کمتر است خاصه اگر توام باشد به شریعتی که ابدأ مانع ترقیات معاشی مردم نباشد و یا کمتر باشد.

(۱۸)

بر فرض که پاره [ای] نواقص در مذهبی باشد امکان ندارد یکباره اصلاح شود مگر به حیله تدریجی علمی.

(۱۹)

حتی عادات مردم را نمی‌توان تغییر داد مگر به تدریج زیرا اعظم دینی که به قلب

..... / مفتاح التمذن فی سیاست المدن

مردم جاکرده عادات است که در هیچ قومی مذهب پایدار نمی شود مگر وقتی که عادت و طبیعت ثانیه بشود یا با طبع فطری انسان ها مناسبت پیدا کند یا اسبابی پیش آمده باشد [...] و تا این حال دست ندهد قیدی به مذهب خود ندارد.

(۲۰)

کوته نظر است آن که بگوید فرنگی تا انجیل را کنار نهند ترقی نکند؛ بین چند قرن پس از مشروطیت و جمهوریت چنان کرده و چرا کرده و فساد کشیشان به چه پایه رسیده بود و باز بین ظاهر همان انجیل را چگونه علت ظاهره استقلال خود قرار داده اند و بین چهار مثل و پند و اندرزی که انجیل مشتمل به همان است چه بود و چه فایده داشت و ظاهر فروعاتش چگونه قرن ها سدّ سیل ترقی بود زیرا قرن ها عادت شده بود و به قرن ها باید برود معهذا در نزد هر فلسفی و امری اصولش مقدس است. (۴)

(۲۱)

عقل چیزها را پیش از ایجاد و پیدایش می داند، زیرا که قاضی و متفیز است به توسط معلومات محسوسه از همانها برای همانها چنانچه از چند سبب معلوم مشهود خبر می دهد از حدوث شیء غایب مجھولی که از عرصه غیب به عالم شهاده کسوت وجود شهاوی می شود.

(۲۲)

عاقل هرگز طرف احتمال را از دست نمی دهد و فایده عقل همین است.

(۲۳)

در بیدینی هرگز احتمال فایده نیست امتحان کن روی زمین را به سیاحت بگرد اگر شریترین مردم فقط محض رضای خداشناسی دیناری یا کاری بتواند یا جان و مالت را محافظت کرد بیدین باش.

(۲۴)

مذهب جبلی بشر همان موهوم قلبی اوست و سایر مذاهب شرعیه را هر کدام مناسب همان دید به جان و مال قبول می کند و حسن اول و حسن دوم در ضمیرش

وحدت پیدا می‌کند به عادت.

(۲۵)

این حس وَحدَانی در هر قوم و ملتی به تفاوت و تشکیک است و نخستین فعال بوده و هیچ قُوه [ای] از عهده و تسخیر آن بر نیامده اگرچه امروزه می‌گویند مسخر آن علم است لکن این عقیده اشتباه است زیرا بشر تا ماهیت یک نوع وهمی را در ضمیر خود پرستش خواهد کرد ممتنعا در هر دوره [ای] از گردش عالم و در هر مقامی از گردش حالات طبیعی او صورت وهمش تبدیل می‌شود نه این که اصلاً از میان می‌رود بلکه تا دم مردن جنس حیوان در نزد معبد ضمیرش عبد ذلیل است بلکه از علوم امم اختیار نمی‌کند مگر علمی که مناسب موهوم اوست و روزانه به تغییر تدریجی موهومش مراتب تحصیلش و تبدیل علمی به علم دیگر و شدت وضعف میلش فرق می‌کند.

(۲۶)

در صورتی که در بیدینی ابداً احتمال فایده نیست و همه گونه احتمالات شر و حیله و ضرر در آن موجود است و در صورتی که همگی در نزد حس ضمیر خود عبد و عاشقند و لهذا تعمیر عالم بسته به وجود این حس است برای هیچ عاقلی شایسته نیست علت تعمیر عالم را و بهترین اسباب پیشرفت مقاصد خود را خوار و زبون شمارد.

(۲۷)

در مشرق زمین مخصوصاً بواسطه غرایی فلسفه مذهبی و روحانیت طلبی کاخ دماغ اهلش آخر عادتی که تبدیل می‌شود اخلاق مذهبی است و اول عروة وثقایی که توان تکیه به آن داد به جهت پیشرفت کارها مذهب است و آخر مقام فرار اصول مذهبی هر قومی اول ظهور تیه آن قوم است ولو به قوانین قاهره بشر ساخته آراسته باشند و این گراحتی قلبی روزانه زیاد می‌شود تا اینکه دوباره بواسطه فشار پلیدیهای ساختگی خسته گردیده و بی فایدگی حلق و جلق و دلق بدون عقیده به غیب لا یدرکی بر آنها کشف گردیده از نو موهوم سابقی مغز خویش را جویا شده و به وضع وَحدَانی بهتری

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

بیدار گردیده کل روی زمین به کلمه توحید متربنم آمده لا اله الا الله گویان برخیزند و در رکاب مهدی اعظم که مجدد عالم است جهاد نمایند و مسلماً آن مهدی آخرالزمان به حکم خداوند طبیعت در عصر فرار اصول ادیان و عین قدرت قاهره قوانین مدنی حتماً به برهان سیاسی طبیعی ظهور بسیط خواهد فرمود عجل الله فرجه!(۵)

(۲۸)

هر ملت و مذهبی گویی دارای دو جان و دو بدن است: اول متعلق است به امور عادی شخصی افرادی به اختلاف و مراتب افراد اهلش. دوم حسن عمومی آنهاست. با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است و پیوسته یکی از آن دو جان خواب است و دیگری بیدار است: لکن علاقه روحانی میانه هر دو [۱] است و روز خموشی و هدنه حسن عمومی چنان خواب است که از دیگران گذشته صاحبانش هم گمان می‌کنند مرده است و در روزی که اتفاقی بیفتند و علتی صوری رخ دهد که آن حسن عمومی بیدار شود، حسن عادی شخصی فوراً به خواب رفته کانه مرده و مالک رقاب عموم همان جان یگانگی خواهد شد بطوری که صاحبانش نیز به تعجب درآمده و گویند این ما بودیم که دارای چنین قوّه موجه و تاکنون از آن فایده نمی‌گرفتیم. شیعیان ایرانی در شهر بمبئی با اخوان سنت جماعت منازعه می‌کنند زرده‌شیان به ملاحظه حسن نوعی به ایرانیان کمک می‌کنند در حالتی که نزاع بر سر دسته سینه‌زنان به جهت امام حسین(۶) مسلمین است.

(۲۹)

امثال و مانند این دو جان در تواریخ عالم پراست دیروز را نظر کن که به مجرد بیدار شدن حسن عمومی هر الواد شراب خواری واقعاً شرب تباکو را به شدتی حرام دانست که ناصرالدین شاه قاهر در اندرون خویش نتوانست قلیان بکشد و بلکه امامزاده[ای] را که خود ساخته بود نتوانست به آن قسم نخورد صورت تلگراف را ملک التجار ساخت منتها چون به جا بود و پیشرفت کرد مرحوم میرزا حجۃ الاسلام انکار نفرمود.

(۳۰)

دیشب بود که ملت برّه صفت ایران که خود را مملوک پادشاه می‌دانست بدون مقدمه مضبوطی اساس مالک را به هم زده و بلکه کسانی که با یک گونه اتحاد جوهری نوعی و اختلافی که دارد بر حسب شدت و ضعف است به یک سطر تلگراف فلان وزیر بی‌علم عزل و نصب می‌شدند شخص سلطنت را با یک حسّ عمومی به سهولتی معزول ساختند که نه تنها عالمیان بلکه خود هم به تعجب درآمدند. اگرچه ایادی عماله خارجه بودند و دوباره باید روزی که در لباس قهر شخصی و اگر نشد به قهاریت خارجی مراجعت کنند بواسطه همان بی‌کفایتی که در مردم حضورش بود و علت شر امروز آن در اولیای امور موجود است.

(۳۱)

سیاسی مدان ترین مردم کسی است که به حال هدنّه و خموشی ملت مغروف شده و اساس اقدامات خود را بدون ملاحظه خطرات حسّ عمومی بر ظاهر گذارد؛ مثلًاً خود را و امثال خود را که در خلوت و بلکه جلوت می‌بیند بالمره حسّ عمومی مزبور را مشاهده نمی‌کند. بلکه آن را بکلی معدوم و از موهمات پوسیده می‌شمارد زیرا می‌بیند هرچه برخلاف آن مذهب است مرتكب می‌شود و آسمان به زمین نمی‌افتد و لهذا اقدامات خود را بر ظاهری می‌گذارد حال آن که در موقع جوش عمومی شاید اول کسی که بی‌اختیار جان بازی خواهد کرد خود اوست که بیشتر از همه وادینا - و امدها خواهد کرد.

(۳۲)

نافذترین قوهٔ [ای] که هرگوهر قانون مدنی را به منزلهٔ جان ساری و قوای برقيه است هماناً خست آوردن آن است با حسیّات عمومی ملت و باید طوری اساس ریزی (۶) نمود که پیوسته به مرور زمان عادلهٔ زشت را غافلانه از ضمایر پاک کند و اخلاق نیک را پرورش دهد و نیز طوری باید رنگ ریزی و استخوان بندی کرد که به مرور زمان خود

ملت تغییر و تبدیل قوانین زشت را بخواهد و خوب را پیشنهاد کند؛ یعنی حسن عمومی در طلب باید. کل فیلسوفان عالم از تربیت اهل خانه واحدی عاجزند تا نه اسبابی را به ملایمت طبع عادی آن خانواده فراهم کنند که اهل خانه غافلانه به دام آمده حسن مطلوب در آنها بیدار شود و خانواده را چراغ هدایت شد و تا حسن احتیاج بیدار نشود و بشر را در طلب نیاورد، کاری از پیش نمی‌رود حتی در جماد و نبات حیوانات این مسئله جاری است.

(۳۳)

همین که عادات عمومی و مذهب ملّتی را که شخصیت واحده دارد هیچ قوّة قاهره [ای]، نمی‌تواند دفعتاً واحده تسخیر کند همین که جنس دین و مذهب اصولاً احتمال ضرر ندارد و بلکه دستور پیشرفت خیال هر عاقلی است می‌گوییم ایران هم مملکتی است جداگانه و اهلش تربیت یافته در آن آب و خاک جداگانه‌اند و ناچار اخلاقی عادی عمومی دارند و متدین به دین پاک اسلامند و آن دین تولید اخلاقی مخصوص در آنها کرده، پس سرشت ایرانی و اخلاق عادی عمومی آنها بالبداهه از سایر ملل و ممالک جداگانه خواهد بود و این حسن ایرانیت آنها را مبادا خوار بشماری که خوار می‌شود؛ مغرور مباش به ظاهر رفتار اهلش که به اعمال مذهبی اصلی رفتاری ندارند و یا ظهور پاره [ای] از اختلاف عقاید آن را هم اگر بشکافی باز از فروعات اسلام گرفته‌اند.

(۴۴)

جایی که قوانین مدنی شهر پاریس را نمی‌توان عیناً ترجمه کرد و قوانین مدنی شهر لندن قرار داد در حالتی که قرب جوار و اتحاد اخلاقی در جنس اعمّ دارند چگونه ممکن است به ترجمة عین قوانین فرنگ قناعت کرده و پیشرفت شایان خواست؛ بیچاره ایرانی چه کند جز مترجمین هم کل اهلش از اقتضای امروزه عالم جا هلنند. مترجمینش هم از اقتضای ایران غافلنند؛ خیلی ام که انصاف بدھند مستشار فرنگی می‌طلبند هر یک به جای خود صحیح است لکن چه فرق می‌کند مستشار با اصل کتب قوانین در صورتی

۱۳۷ جلد دوم /

که اقتضا و وقت و حال ملت را غافل باشند خیلی که آتش مغزان امروزه می‌خواهد در صدد اصلاحات باشند فریاد می‌زنند استخوان پوسیده نمی‌خواهیم بچه‌های امروزه باید وزیر بشوند. که دزدی را نمی‌دانند دیگر نمی‌دانند بشر مسلمان دزد است و علم اداره و نظام اداری لازم است که دزد سرگردانه نتواند دزدی کند.

(۳۵)

ره چنان رو که ره روان رفتند، در کلیات به غایت صحیح است و در جزئیات سراسر غلط است مملکت باید در تحت قوانین مدنی حکومت شود باید شورای ملی هیئت وزرای مسئول عاقل حریت کامله عدله عادله تجارت به علم داشته باشد براساس کلیات اقتصادی عالم و سایر مراتب و ادارات (۷) لازمه از آن شمار ممکن صحیح است، لکن حتماً باید اعضاء شورای ملی اگر دو سه کلمه لت پت از السنه فرنگی می‌دانند که حتال فرنگی به مراتب از آنها افصح است لباس فرنگی پوشیده اسم و امضای خود را هم به حروف فرنگی در ذیل نوشه جات رسمی نوشته و غیره و غیره حتی پنیر گندیده پُر کرم فرنگی را طلای ایران داده خریده و بخورد، مسلمان بکلی مانع ترقیات عمومی امروزه است و هکذا سایر اعضاء و رؤسای و مدیران ادارات پس معلوم می‌شود تمدن تقلید اعمال رذیله و از غیرت شرافتمندی افتادن مخصوصاً زبان رسمی وطن را دشنام دادن.

(۳۶)

فوراً مبالغ گزافی اضافه بودجه که طلای خالص داده میز و صندلی خریده که به فاصله چند روزی مستملش جز به کار سوختن و خاکستر شدن نخورد کلیت ندارد و امروزه خلاف عادت عموم است بلکه خلاف طبیعت اولیه است به واسطه اینکه غالباً میز و صندلی را به جهت تحریر است و رسم عادت و خط ایرانی بر میز و صندلی بسی دشوار است به خلاف خطوط فرنگی که مسلمان بر میز نوشت آسانتر است و هکذا سایر اسباب و اطوار زرق و برق غیر لازم در اساس مقصد کلاً از همه گذشته میز و صندلی

..... / مفهای التمدن فی سیاست المدن..... ۱۳۸

مندرس قیمت ندارد و گلیم و قالی ایران هرچه کهنه شود، بر قیمتش می‌افزاید.

(۳۷)

تحصیل علم و نوشتمن و خواندن و گفتن و شنیدن و قانون گذاری و قانون اجراء کردن و تاجر خوب بودن و چاقو بهتر از کار فرنگ ساختن و غیره و غیره ابدآ تغییر لباس دادن و به شعائر عادی و مذهبی مردم بد گفتن و خود را در انتظار ملت لولو ساختن لازم ندارد بلکه طوق کردن مخصوصاً مانع ستة ضروریه است.

(۳۸)

اخلاق عادی ایرانی و مذهب رسمی اسلامی آنها برخلاف کلیات هیچ اصلی از اصول تمدن نورانی روحانی که هنوز در فرنگ هم به خواب ندیده‌اند نخواهد بود در برابر علم می‌گوید بیاموز اگر چه در چین باشد مسلماً مراد جنس علم نافع است نه فقط فقاہت. می‌گوید بنده آموزگار خویشم ولو به تعلیم یک حرف و غیره و غیره.

(۳۹)

در عدليه می‌گويد مأمور محاکمة به عدل کنم و غیره و غیره.

(۴۰)

در تساوی حقوق می‌گوید سید قرشی و غلام حبشه مساوی است مسلماً اغلب ایرانیان حال غلام زرخرید دارند نسبت به مشتبه آدمخوار و متسلماً اگر غلامان دارای (۸) این گونه تساوی حقوق شوند، اساس عدليه را باشیره جان نگاه می‌دارند نه این که از دست رئيس و مرؤس به تنگ آمده عدليه را غارت کنند مسلماً فلان آخوند مکتبی که نام ازلی به خود می‌گذارد سالها پاریس دکان شراب فروشی مرحوم حسنعلیخان نواب شاگرد می‌شود همینکه به فاصله چند ماه سی هزار تومان از ریاست عدليه دخل می‌برد دیناری به اعضا نمی‌دهد باید غارت ش کنند.

(۴۱)

در حربيه می‌گويد قمار اسب سواری و تیراندازی حلال است و مومن باید مجاهد باشد

۱۳۹ / جلد دوم

و اول سهم مالیات بهرهٔ مجاهدین است. «فضل الله مجاهدین علی القاعدين درجات.»

(۴۲)

اصول تمدنیه اسلام شمردن روشن است به اقتضای هر زمانی تمام نشدنی است
«لوکان البحر مداد الکلمات الیه.» الخ

(۴۳)

کسی که فلسفه جنس مذاهب را نمی‌داند کسی که فلسفه خصوصی مذهب سیاست و شریعت قوام اسلام را نمی‌داند کسی که تجدّدات محیر العلوم دوره‌های مذهب اسلام را نفهمیده و امواج اولیه و سرّ مبدأ آن را ندانسته کسی که مراتب و درجات اثر و نفوذ این دین غرّاء را در قلوب ایرانی و عموم ملل شرق نمی‌داند کسی که مناسبات اسلامیه ایران را نسبت به عالم اسلامی از حیث سیاست مدن نمی‌داند، مداخله‌اش در امور ملی و دولتی بالمرّه نافع نیست و یقیناً مضرّ است استحکام ذات ایرانی را در مذهب معینی نمی‌خواهم ثابت کنم که فیلسوفان ایراد بگیرند بلکه می‌خواهم بگوییم ایرانی نوعاً ناچار است بالفطره جوش خود را در زیر لوای یک مذهبی بروز دهد والا هیچ قومی در زیر آفتاب مانند ایرانی حاضر نیست به جهت تغییر مذاهب و مخصوصاً هرچه روحانیت مأواه الطبیعة مذهب بیشتر باشد زودتر به مغز او داخل می‌شود و ذاتاً عاشق مشرب مجھول الکنه است به خلاف عرب.

(۴۴)

چنین کسی از کمال بیخبردی می‌نگرد که هر مسلمان ایرانی در حالت انفراد و روز صلح و صلاح و خموشی بکلی در فکر دین و در مهد آین است، لهذا می‌گوید این دین که بوسیله چرا مuttle باشم زودی ایران را فرنگ کنم تماشاخانه آزاد میخانه آزاد میز و صندلی معمول ریش بر رو تراشیده از پشت سر ریش گذارد و غیره؛ غافل است فلسفه نمی‌داند که این زرق و برق ظاهر و آن جیک و شیک نشتن و پوشیدن از جوهر اصول تمدن است بلکه ذرات مسمومه [ای] است که متراکم شده در یک روزی هنگامه طلبان

..... / مفتاح التندن فی سیاست المدن..... ۱۴۰

را بیانه دست می‌شود و همان بیانه جویان در عین بیدینی در سایه همین دین شورش خواهند کرد و فوراً احداث عقیده واقعی در آنها می‌شود.

(۴۵)

به چنین کسی می‌گوییم فلسفه اسلام و بقای آن و نفوذ جوهریش و رای تصور است بی مبالغاتی مسلمین را به شاعر مذهب خود دلیل بر پوسیدگی آن گرفتن کمال کوتاه نظری است مستعد ثابت هر دوره [ای] را که از حواشی بحر بیکران خود اسلام نمی‌گرفته‌اند دلیل بر فسخ و اضمحلال اسلام گرفتن (۹) بسی بیدانشی است و هن حوزه درس اصول و فقه را دلیل بر وهن اساس اصلی اسلام قرار دادن به غایت مآل اندیشی است و غیره و غیره.

(۴۶)

اگر نظر به این مراتب ظاهره باشد و بگویی اسلام درین عصر پوسیده است بسی نابخردی است بلکه من شبھه را برهاناً قویتر نموده می‌گوییم اسلام در روز رحلت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله مُرُد لکن چنان اساس جوهری داشت که با خصومات شخصی امرای اسلام پاره [ای] نظر به حفظ اصل آن اساس و پاره [ای] به ملاحظه ریاست و حکمرانی دوباره اسلام را تجدید کرده چهار قانمه عرش عظمت دول مقتدر روی زمین را چنان بهم زدند که هنوز کالبد عالم از هیبتیش مرتعش است.

(۴۷)

بنی امیه با آن همه اقتدار ظاهری نظر به عداوت جبلی خود با بنی هاشم اندکی نتوانستند به پاره [ای] از اصول جوهری اسلام دست بزنند در حالتی که پایه سلطنت آنها بر خون خواهی خلیفة ثالث اسلام محکم بود حسین مظلوم نازپروردۀ رسول خدا روحی فداء با تن تک در حالتی که یزید لعین جز خلافت تمام هستی خود را به او بذل می‌کرده چنان در دریای خون غوطه‌ور شد که تا یوم القیامه شرح فدایی شدن آن بزرگوار در هر سنگ دلی مجدد اصول جوهری اسلام است؛ بنی امیه بکلی معدومند و

۱۴۱ جلد دوم

حسین و حسینیان روز بروز می‌افزایند و بنی امیه سیاست‌مدان همین که آن بزرگوار و اصحابش را شهید کردند گمان نمودند کلمه شیعه منقطع شد حال آن که سلطنت کران تا کران هشت‌صد ساله بنی عباس را همان کلمه ایجاد فرمود سلطنت فاطمی مصر را همان کلمه اساس شد. صفویه را تولید کرده وغیره وغیره.

(۴۸)

پسرزاده چنگیز در اندک فاصله [ای] از جدّ خویش بالطبيعه با کل قشون غرق در اسلام می‌شود و با ملت اسلام تملّّ می‌کند و هکذا نظایر او بسیار بوده.

(۴۹)

علمای مسلمین به غفلت و علمای سایر ملل که بواسطه اسلام معذوم شده‌اند به حیله و خون‌خواهی آن‌قدر اصول حکمت یونانی و تصوف هنود را داخل در اسلام کردند که تحصیلات عمومی منحصر شد به همان‌ها و ظاهراً اصول اسلام از میان رفت با وجود کلّ بساط حکمت یونانی و فلسفه مجوسي و تصوف بر چیده شد بطوریکه امروزه اسم آنها هم تنگ و عار است و اسلام (۱۰) و قرآن اسلام و معرفت مسلمان به شاعر جوهريه اسلام در امروزه، توان گفت تازه‌تر و بيشتر از غالب مسلمین در روز رحلت صاحب اسلام است. بهمنيار پسر مرزبان گبر خليفة بوعلی سينا چه شد شیخ اشراق که تفسیر خود را محض اينکه نفوذ کند به اسم محیی الدین کرده و مقصودش جلوه دادن جواهر قرآن مجید به صورت تأویلات دخانی سوفسطائیان بوده کجا رفت.

(۵۰)

هر کس می‌داند که دعاوی حکماء یونانی مشرب اسلام و عرفاء و مراسد صوفیه و اقطاب دراویش کتبًا و لفظًا و عملًا یا دعوی خدایی و بسیط الحقيقة یا نبوت یا ولایت بوده یا مظہریت کلی یا جزیی و مراد مخترعین این طرق مختلفه در نزد فلسفه‌دان مذاهب واضح است که برداشتن اساس اسلام بوده است، معهذا همگی مضمحل شدند و قرآن روز به روز تازه‌تر است باز هم اگر تو نباشی ذیة تو خواهد دید که هزارها مذهب

١٤٢ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

جدید از فروعات مشابه به قرآن بر می خیزد و معصوم می شود و قرآن عظیم الشان الهی طری و تازه به جای خویش است.

(٥١)

عجب اینجاست که با ضعف ظاهری شعائر اسلام در هر دوره [ای] تمام آن مخترعین مجبور بوده‌اند خود را به تأبیت اسلام داخل کرده و از خرمن اسلام خوش‌چینی نموده دلیل دعوی خود قرار دهنده بلکه پاره [ای] جهال می خواهند مذهب را به تقلید از ظاهر سجع قرآن در انتظار عوام به حق جلوه دهند.

(٥٢)

اول درجه ادعای کل آن حکماء فحول و علمای با سواد و بلکه اغلب سلاطین و خلفاء صاحب ریاست مهدویت بود و کرورها مهدی متهدی ظهور کرده که هر یک دارای کتب علمی فراوان بوده‌اند؛ از جمله غلام حیدر پیشاوری یکصد جلد کتاب نوشته. غلام احمد قادریانی که دیروز بود کذلک شیخ سنوسی در افریقا امروزه چهل کرور مرید دارد با وجود این چنانچه سابقین مضحی شدند لاحقین خواهند رفت و اسلام باقی است و اگر بخواهم دو هزار مدعی مهدویت از آغاز ظهور دیانت بر روی زمین خواهم شمرد که ظاهراً احمق هم نبودند حتی سامری در واقع همین دعوی را داشته و مردم را دعوت به خود می‌کرد تو بیچاره مارچوبه را از مار نمی‌دانی و هر گوشه خواری کرده فوراً در عقبیش دوانی میان ماه من تا ماه گردون تقاویت از زمین تا آسمان است.

(٥٣)

اصل قصد واله تعصّب نیست بلکه ترقی وطن را منظور دارم و می‌گوییم از هیاهوی دو روزه مغروف مباش و فلسفه اسلام را در هنگام قانون‌گذاری به جهت ایران خوار و زبون مشمار که خبط عظیم و غلط بزرگ و باعث خسaran دنیای توست اولاً و بالذات ولو در قلب خود بیدین صرف باشی به ادب نافه کشانی کن از آن زلف سیاه جای دلهایی

..... جلد دوم / ۱۴۳

عزیز است بهم بر مزنش ایرانی الاصل در ایران امروزه خیلی کم است اغلب عربند و به اسلام سر شته‌اند.

(۵۴)

بی عصمت ترین مردم خدامشناس است و ازاوبی عصمت تر کسی است که به شعائر مذهب رسمی دولت محبوب خود استخفاف کند و چنین کسی علناً دشمن استقلال وطن است. (۱۱)

(۵۵)

روشن است که علم قانون و علم اقتضای قانون و علم نظام فصول قانون هر سه جداگانه است و تا دو علم سابق با نهایت دقیق در برابر چشم نباشد، علم نظام بند بند قانون به منزله تیر در تاریکی انداختن است و احتمال ظهور همه گونه مخاطرات در آن می‌رود و احدی از عقلاً گمان فایده در آن ندارد و بلکه اقتضاء آت دهربیه گاهی چنان پیش می‌آید که یک بند قانون جاھلانه سبب زیر و زبر شدن ملک و ملت خواهد شد، چنانچه مریض نادیده و حالات ناشنیده را نتوان معالجه کرد و اگر کنند غالباً بیم و بلکه یقین هلاکت است ولو هزار نسخه پوسیده از خالوی درس ناخوانده خود داشته باشی نظام ایران را نتوانی معالجه کنی.

(۵۶)

به یاد دارم وقتی کناره خلیج فارس می‌رفتم به شیب رسیده قایق نشسته بسوی شهر بروم خط راه را رها کرده به میزان خط مستقیم قیاس گرفته نقطه شیب را مد نظر داشته سیر نمودم همراهان گفتند کناره دریا و حل دارد اعتنا نکردم به جزیی شاخه دریا رسیده آب نداشت رویش هم آثار آب نبود اسب سر زد رکاب زدم به مجرد ورود به وحل غرق شد. جستن نمود، دهن را محکم گرفتم که لوله بینی او از لای بیرون باشد و فریاد زدم و به ایماء و اشاره همراهان را که دور شده بودند از گرفتاری خود استحضار داده آمدند پیش از ظهر بود دو میدان به نقطه مقصود باقی بود دوازده نفر مردقوی تا غروب گرفتار

بودند تا مرا و اسب را از وحل نجات دادند عین ترجمة بند بند قوانین هر مملکت نورانی بدون ملاحظه دو علم اول به جهت مملکت دیگر از مخاطرات اضمحلال گذشته خطرات وقت و مال و جان موجودین و آیندگان را مسلماً خواهد داشت همان گونه که مثل آوردم.

(۵۷)

تا اینجا هرچه گفتم کنکانه و هرچه نوشتیم عامیانه بود لکن تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلمل در ایران تاکنون علم قانون نوشته نشده به سبب فلسفه عملی این هم علم قانون نیست بلکه شعبه [ای] بس مختصری از مقدمه علم قانون را اشاره کرده‌ام آن هم به جهت کسانی که بتوانند بدانند و بخواهند بدانند در کلیه قوانین مدنی.

(۵۸)

وزارت معارف از مرکز به نقاط ولایات و ایالات تلگراف می‌کند به نواب خود که هرچه نظرتان می‌رسد در اسلوب معارف جمع آراء نموده کتابچه بفرستید گوینده و شنونده هر دو بدون تعیین موضوع جاهلانه پریشان گویی می‌کنند و بکلی از موضوع خارجند و ابدأ ذکر موضوع در سؤال و جواب نیست همین شنیده می‌شود وزیر معارف اگر علم ندارد دو پسر عالم دارد علم آقا به به لکن بروزی ندارد عملیات نیست فقط مواجب باید نقد بشود او هم چه کند عالم هم باشد مانند صنیع الدوله و بخواهد عمل کند کشته می‌شود همیشه ایرانیان خاصه درین عصر گمان می‌کنند به موت یا قتل یا عزل فلان حاکم یا پادشاه یا وزیر مملکت گلستان می‌شود بعین مانند اطفال که گمان می‌کنند معلم اگر ساعتی خواب رفت یا مریض شد یا مرد یا تبدیل یافت آزاد می‌شوند و آن آزادی باعث راحت آنها و شرف آینده آنهاست و پدران و عده‌ها می‌دهند که اگر این علم نباشد ما خود چنین و چنان می‌کنیم و همین که دو روزی گذشت چوب جاهلانه امثال خود را خوردند با چراغ به طلب معلم اول می‌روند (و خواهی دید که می‌روند). (۱۲)

(۵۹)

در مبحث معارف روشن است که پرسش و پاسخ منحصر است به دو موضوع؛ مختصر و مفید نخستین این است که تکلیف طفل هشت ساله ایرانی مسلمان و غیر مسلمان وطنی به حیث معارف امروزه عالم تمدن با وضع اقتضایات معاشی و معادی وطنی و ملی او چیست و برکدام اساس باید عمارت معارفی آنها را بنا کرد که به مجرای طبیعی عصر حالیه تمدن و اوضاع داخلیه ایران سازش کند و تصادفات عنیفه رخ ندهد و برخلاف جریان سیل تمدن نباشد و به کوه سخت استخوانی شده اخلاق و عادات حالیه هم نخورد و هر عاقلی حکم کند و با چشم دوربین معاينه به بیند که به نقطه مقصود خواهند رسید؛ این موضوع نخستین در مبحث معارف کلی است که در تحت آن افرادی افتاده که آنها را هم روی هم ریخته موضوع دوم گفته و بطور کلیت ذکر می کنم.

(۶۰)

دومین موضوع این است که وزارت معارف تشکیل مجلسی مرکزی مرکب از دانشمندان درس خوانده داده که غالباً از دو علم لازمه قبل از نظام فصول قانون با بهره بوده و آنگاه از آن مجلس و از نقاط ممالک محروسه سؤال کند که مضمونش به طریق ذیل باشد.

درجات و مراتب معارف مدارس و مکاتب ایران از حیث درج و سلم علمی باید به چه میزان و مشتمل بر چه مقیاس بعد مسافت مرتبه علمی و مقدار زمانی سنین و تهور باشد. باید هر درجه و رتبه [ای] دارای چند علم و چه صنعت و کدام لغت از فارسی و عربی والسنّة فرنگی باشد.

باید کدام گونه کتب و چه نمونه علوم را اول و اواسط و آخر و اعلیٰ قرار داده و در مکاسب کدام کسب را مقدم و تالی و آخر و منتهی الیه معین کرد.

باید وضع اساسی مدارس و مکاتب را از حیث بنا و اثاثه و نظام داخلی و حفاظه صحّت و عصمت اطفال چگونه قرار داد که با مجرای طبیعی عصر حالیه و تناسب

عادات ایرانی موافق باشد.

باید وضع تربیت اجباری و اختیاری طفل ایرانی و تکالیف والدین نسبت به مصارف تحصیلات آنها چگونه باشد.

باید مكافایات کامیابی در هر درجه [ای] در نظام فصول قانون معارف به چه ترتیب داده شود که (۱۳) با اصول تمدن راست باید و ملایم طبع محصلین و پدر و مادر آنها باشد که همگی موهم قلبی خود را در آن دیده و عموم از روی عشق با جان و مال معارف را پرستش کنند.

باید میزان همراهی هیئت حاکمه ایران با حال حالیه با معارف عمومی به چه اندازه باشد و تا چه اندازه ملت را در امروزه حساحتیاج معارفی بیدار است و فدایکاری حالی و مالی خواهد کرد بطور تخمین.

(۶۱)

این دو موضوع اساسی معارف کلیه عالم که در ایران هم قطعه [ای] از آن است و ناچار باید از رشتة همین دو موضوع قنات معارف ایران را تعاقب کرد که به سر چشمۀ آب جاوید زی برستند و مزرعه اماک و امانی خود را شاداب و خرم و سرسیز نمایند و ناچار باید تمام آراء مجلس معارف مرکزی و شعبات ممالک آن را با ترتیبات اساسی عصر حالیه تمدن را رویهم ریخته و نیمجه مطلوبه را بگیرند و لهذا نمی شود تمام کلیات و جزئیات را شخصی واحد بندۀ درین کتابچه بس مختصر نگارش دهم که مذهب سهام مقدسین و فرنگی مآبان بشوم؛ فقط باز بطور کلی اشاره به جهت نمونه می کنم که محضاً لله سر کلافه به دست طالبین ریاست بدhem اگر چه پاره [ای] هستند که میل ندارند مطالب را بفهمند، لکن فیلسوفان علوم عملی دان می دانند که چه نوشتمام و هم می دانند که مطالب سیاسی مفتاح دارد و تا مفتاحش به دست نیامده در نزد جهالی که علومشان محدود است، محال و همین که کلید به دست آمد به منزله بدیهی می شود. با عنایت کوتاه نظری خواهند گفت اطفال هم این مطالب را می دانستند.

(اشارات به اصل بهانه موضوع این

چکامه)

(۶۲)

بطور مقدمه عرض می‌کنم چنانچه در مجلد نخستین کتاب مفتاح التّمدن نگارش داده‌ام، از جمله اسباب استقلال ملی هر آینه زبان وطنی است که به سرعت برق بلکه بالاتر هرگونه معانی را به مغز اهلش با نهایت سهولت داخل می‌کند و هرچه آن زبان ساده و موزون‌تر نمایند، معانی مقصوده را مؤثرتر داخل خواهد کرد چنانچه به یک قصيدة بسیار رساله باز باد مولیان آید همی تمام قلوب شاه و سپاه را به حرکت آورد و نظائر آن در عربی و سایر السنه در تواریخ بسیار است که به چند بیت شعر به زبان وطنی جنگها و صلحها و غیر تمدنی‌ها رخ داده که به هیچ وسیله ممکن نبوده است به آن سرعت عقل و هوش عامه را به خود مشغول نماید؛ ایلات ایران هر وقت شاهنامه می‌خوانده‌اند پیش از آغاز اسلحه هم‌دیگر را گرفته در جایی ضبط می‌کرده‌اند که مبادا به هیجان آمده جنگ درگیر شود. تو بچه ایرانی تازه فرنگی انصاف بده مانند کتاب

معروف شکسپیر سر مویی حرکت می‌دهد. (۱۴)

(۶۳)

همانگونه که چاقوی خوب ساختن و مدیر خوب بودن و عضو شورای ملی امین بودن و زارع بصیر بودن شرطش لباس مخصوص داشتن است، آب را هم تجزیه کردن به دو عنصر بخاری بسیط اضافی شرطش زبان فرنگی نخواهد بود از نمک قلیاً و نمک دار تو جوهر جوش ساختن شرطش زبان خارجه نخواهد بود توپ و تفنگ خوب ریختن و به مهارت در کار آوردن و خوب جنگیدن شرطش زبان اجنبی تحصیل نمودن نخواهد بود اگر راست می‌گویی علم او را تحصیل کن معادن ایران را استخراج کن تمام فرنگ را به محصولات معادن تسخیر نموده طلای سکه باج بگیر و تقلید رذیلانه مکن.

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

(٦٤)

کسانیکه حمله به زبان فارسی وطنی خود آورده یا سایر مردم غیر ایرانی و گفته‌اند زبان فارسی دارای تعبیرات عصر مالیه تمدن نیست بکلی از فلسفه لغات عالم و مخصوصاً زبان پهناور دریا موج فارسی بی‌خبرند و نمی‌دانند که اوسع لغات امروزه روی زمین فارسی است؛ نخوانده‌اند که به اقرار کل فیلسوفان لغوی پنهان‌ترین لغاتی که مثلًا برای اقسام اوصاف و حالات و کیفیات برگ گل اگر ضمیر محتاج به یک صد کلمه باشد در زبان عرب تمامًا موجود است و زبان امروزه ایران این دریا دریا لغات را طوری به خود گرفته که جزو زبان مادری اهلش شده و طبیعی آنها گردیده به علاوه بقایای زبان زند و پهلوی و سانسکریت و ترکی رویهم رفته اوسع لغات عالم گردیده است چنانچه برای تعبیر از هر مسمایی و هر گونه وصفی چندین اسم جامد و اسم مشتق و اسم صفت از منصرف و غیر منصرف دارا بوده و هست؛ بسی چاهلنده کسانیکه گاهگاهی زبان فارسی متداول در امروز را هدف ساخته و بواسطه خلطش به زبان عربی قدحش می‌کنند در حالتی که این اختلاط بکلی طبیعی اهلش شده و همین غنیمت ایرانیان از عرب امروزه نظر به توسعه معارف برابری می‌کند از تمام غنائم عرب از عجم زبان عربی را از فارسی خارج کن تمام ایرانیان گنگ خواهند شد و باید به ایماء و اشاره از مقاصد خود تعبیر بیاورند تا اقلًا یکهزار سال که اشارات آنها و استعارات ایشان از سایر لغات اجنبی باز صورت یک زبان عمومی وطنی به خود بگیرد و باز به تکمیل لغت امروزه ایران که در سراسر وجودشان جاگیر شده نخواهد رسید و پس از هزار سال معانی [...] امروزه را درک نخواهند کرد.

(٦٥)

کسانیکه بسی خودکشی نموده و کتاب و کتابچه به گمان خود به زبان فارسی ساده بی‌عربی پرداخته‌اند مانند فروزان و خویشتاب و غیره که از امثال مانکجی فارسی پولی گرفته و برایش نگارش داده‌اند یا مانند نامه خسروان و یا پاره‌[ای] شعراء که

زحمت به خود داده لغات فارسی را بدون خلط با تازی کلام موزون ساخته‌اند بسی از فلسفه لغات و زبان‌دانی دور بوده‌اند زیرا خود می‌دانسته‌اند که به چه تکلفی دچار بوده و چقدر برای تعبیر از ما فی الضمیر خود عاجز بوده‌اند و مخصوصه ضمیر آنها تابع الفاظ بوده و تا هر جا لفظی داشته‌اند ما فی الضمیر را به عسرت اظهار داشته و برای هزارها معانی ضمیر خویش الفاظ نداشته و گنگانه گذشته‌اند و از این زحمت گذشته گمان کرده‌اند که لغت فقط الفاظ و مسلمًا قواعد تعبیریه لغت عجم مثل نامه خسروان و غیره نبوده و اگر امروزه (۱۵) برای صدق گفتار نگارنده زند و پهلوی دانی از عین مردم دوره کیان و ساسانیان زنده نیست کتبیه‌های طاق بستان و عمارت دارا و کول فرهاد امیر در حوالی شهر قدیم ایزدکرد موجود است و در صورتی که لغات فارسی غیر متداوله آنها را هم برایت ترجمه کنند باز مقصود را نخواهی فهمید؛ دیگر آنکه قاعدة تعبیر در آن اعصار آن زبان را بدانی و امروزه قانون تعبیرات زبان فارسی تمامًا عربی است مگر در اقل قلیل تو گمان می‌کنی زبان همان کلمات مرکب از حروف است که اصوات را مجسم می‌کند.

(۶۶)

کتاب و ندیداد از قانون تعبیر لغت پهلوی و نسک‌های باقی مانده از اوستا قواعد تعبیر در لغت زند را به خوبی به تو می‌فهماند که بالمره غیر از طرز تعبیرات امروزه زبان فارسی است؛ چنانچه اگر در زیر لغات غیر مأنسنة آنها ترجمه کلمه به کلمه هر مطلبی را بنویسند باز مطلب را نتوانی فهمید مگر اصول تعبیر آنها را بدانی اگر چه بسی مردم ساختگی بودن دساتیر را به ملا فیروز نسبت می‌دهند و مسلم داشته‌اند که از مجموعات اوست، لکن اگر دانسته باشی درین کلمات قلیله چه گفته‌ام از کلمات متن دساتیر گذشته که بالمره از لغات هیچ جای عالم نبوده و همه را ملا فیروز ساخته حتی پاره [ای]ه جاها قافیه بر او تنگ آمده لفظ هو و عبرانی و صالح عربی را ممزوج کرده از شرحش علمًا توانی دانست که بکلی ساختگی است چنانکه خودش می‌گوید این شرح از ساسانیان پنجم است و همین نسبت شرح به ساسانیان پنجم مشت ملا فیروز را باز

۱۵۰ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

می‌کند بواسطه اینکه شرح دساتیر عیناً طرز تعبیر عصر حاضر زبان فارسی است که از عرب است و از کتیبه‌های موجوده یادگار از دوره ساسانی به خوبی روشن است که وضع تعبیر بالمره مثل طور مذکور در دساتیر نیست و اصطلاحات تعبیریه دوره سasan پنجم بکلی مشابهت با شرح دساتیر ندارد و لهذا برهاناً می‌گوییم دساتیر را ملا فیروز محض ثبوت دستوری خویش و منازعه میانه فارسیان یزدانی و بیدین ساخت.

(۶۷)

ازین مردم گذشته بسی مضحك است کلماتی را که آن جوانک کرمانی^۱ از خود اشتقاق کرده در تاریخ به نام آینه سکندری^۲ درج نموده که اصل آن را از کتابچه جماعت مستشرقین اروپا که برای کوچک شمردن عظمت قدیم ایرانیان نگاشته‌اند دیگران برای او ترجمه نموده و او فقط ترجمه را تهذیب کرده و در آنجا اغلب و بلکه تمام لغات عرب را دزدیده از عجم می‌داند حال او و عداوت غیر فیلسوفانه او مخصوصاً به مذاهب آسمانی خاصه به عرب و اسلام روشن است در حالتی که او و دیگران امروزه نمی‌توانند یک خانواده عجم آلوده نگشته به نسل عرب در کل خطة ایران و بلکه اغلب ترکستان نشان بدند واضح است که عرب عموماً مگر قلیلی زن با خود نیاوردند و با ایرانیان و ایرانیان با آنها تملّک کردند در سایه وحدت مذهبی اسلام با کمال عفّت و شرافتمدی به اصول عقد و نکاح شریعت مقدسه اسلام حتی فارسیان امروزه هندوستان هم در هنگام فرار زن با خود نبردند و در مملکت کجرات از پستین طوایف هندو به شرایط خیلی سختی (۱۶) زن به آنها دادند زردشتیان امروزه ایران مسلمان در قبة قمر مصون مانده‌اند بهره جهت ابدأ حال فیلسوفانه [ای] در تمام نگارشات آن جوانک دیده نمی‌شود عجب است که بلندی و کوتاهی و سیاهی و سفیدی قد و بشره ایرانیان امروزه را حتی اگر عضو ایرانی ورم کند همه را نسبت به عرب می‌دهد و ابدأ

۱. مراد میرزا آفاخان کرمانی است.

۲. نائبی از آفاخان کرمانی از تاریخ باستانی با شبوه تاریخ نگاری جدید.

چیزی برای عجم باقی نمی‌گذارد.^۱ معهذا ایرانیان را دعوت به عداوت با قوم و دین پاک عرب می‌کند اگر از سیف تملل در عرب ایرانی باقی نمانده پس کی را دعوت می‌کند به عداوت باری این جوانک هم یکجور خلقت ناقصی بوده و آمده بوده است که کاملاً بیدار شود و کسوت خلقاً آخر بپوشد افسوس که سقط شده افسوس که بواسطه تقصان فلسفه عملی در ایرانیان امروزه کمالشان این است که منتهای علم را تحریر است آن جنین ساقط می‌دانند شبه ندارم که هر جا خواسته شرح ابتدا را بدهد به شیرین تر عبارتی بیان کرده آنهم بواسطه پرورش او در یزد و کرمان بوده که فشار استبداد بر ضفاء همیشه بیشتر بوده و هر یک از رعایای آنجاها که مستقیماً به فشار گرفتار بوده‌اند اگر دارای اندک سواد و مطلع از وضع روزگار فرنگ بودند می‌خواستند شرح استبداد ایران را بیان کنند مسلماً جانسوزتر می‌نوشتند بسی بی خردی است که این جوانک نا مهذب را قرین فیلسوف عالم و مترجم کامل و منشی قابلی مانند سید جمال الدین و میرزا ملکم خان و میرزا حسن خان بگیرند از سلیقه کج کرده او همین بس که تاریخ ایران را آینه سکندری نامیده است که دشمن قدیمی اساس عظمت ایران بوده است.

(۶۸)

اصول اسماء و افعال لغات فرنگ به اندکی تفاوت بیشتر از ده دوازده هزار کلمه نخواهد بود و باهی تا تقریباً چهل هزار کلمه که امروزه محتاج الیه آنهاست و آلات تعبیریه تمام معانی مافی الضمیر ایشان است از علوم و صنایع و اخلاق و آداب کلأ مرکب و مشتق از همان ده یا دوازده کلمه اصلی است و هر روزی به مناسبت یک حسن جدید و معنی تازه [ای] که در ضمایر آنها پیداشده و در تعبیر از آن معنی محتاج به اسم جامد یا منصرف یا اسم صفت یا فعلی شده‌اند از همان لغت متداوله خود کلمه گرفته و تعبیر آورده و علم کرده‌اند چنانچه نشو و ارتقاء کل لغات هر قومی از نخستین روز تا

۱. اشاره به سخنی از میرزا آفاخان کرمانی از «سه مکتب».

کنون تابع کم و زیادی معانی مافی الضمیر و از دیاد احتیاجات روزانه بوده است منتها گاهگاهی بر حسب تصادف سیاسی و تجاری و معاشرتی پاره [ای] اسماء از دیگران گرفته که خود نداشته‌اند جزو زبان و اصطلاح خود قرار داده‌اند مثل صفر و قلی که فرنگیان از عرب گرفته‌اند و امثالش به غایت فراوان است و هیچ ملتی از این اختلاط جزئی مصون نمانده‌اند حتی عرب لکن به مجرد الف بای فرنگی یاد گرفتن امضای خود را به حروف آنها نوشتند دفاتر رسمی دولتی خود را به کلمات کارتون و دوسيه و غيره موشح نکرده‌اند، در حالتی که از لغت خود در برابر آن الفاظ خشن کلمات سلیس مستعمل فراوان دارند.

(۶۹)

همینکه وسعت زبان امروزه ایران منکر ندارد همینکه زبان هم یکی از موجبات استقلال وطنی است (۱۷) زیرا که ملت را به اتحاد حسّ عمومی نگاه می‌دارد همینکه در امروزه به غایت وقت بر ایرانیان تنگ است همینکه اگر طفل ایرانی چهار سال اوقات تحصیل خود را مرتبًا اگر صرف نماید باز در هنگام محاوره در نزد یک نفر حتماً فرنگی عاجز است و در ضمیر خود با همه تحصیلات چهار ساله از درک حقیقت معنی تعبیری الفاظ فرنگی یا هر لغت اجنبی در مواضع مختلفه شرمنده است همینکه بواسطه همین قصور در فهم معانی تعبیریه پس از چهار سال باز در فهم مطالب علمی کند و دیر وصول است همینکه چندین جهت فلسفی دیگر در آن ملاحظ است علناً می‌گوییم همراه ترتیب و نظام دایرة معارف ایران باید مترجمین عالم اصطلاح‌دانی را توأمًا با یک انجمن دانش پریش و نظام بدنه‌ند که کل علوم و صنایع را به لغت مروجه امروزه ایران درآورده کتب درس ابتدائی تا انتهایی مکاتب و مدارس قرار دهند تا طفل بیچاره دچار مخصوصه لغت اجنبی نشود مدتها و فوراً درک کند که بیست شصت می‌شود به لغت مادری سالمه او که در مغزش جوهریت پیدا کرده والا از دیاد شده و در بین صرصر حوادث مجالش نداده و به دست نخواهد رسید چقدر طفل معصوم مغز خود را خسته

..... جلد دوم / ۱۵۳

نماید تا در فرانسه بداند شاکر به و الکتریسته برق یا در انگلیسی کت و الکتریک و آنگاه الفاظ حملیه را به مغز جا بدهد همینکه گفتند کربه دارای برق است به محض تفرک زبان مادری اوست فوراً درک معنی تعبیری مطلب را طوری می‌کند که فراموش نخواهد کرد.

(۷۰)

اگر عشق ناموس خود را لباس رقصان فرنگی پوشانیده به کوچه و بازار سر بدده مانع دراگه بعضی نباشد این سلیقه بنده منکر نخواهد داشت و بزرگترین خدمتی به وطن خواهد شمرد و اگر ایراد کنندگان از علم هم مختصر باشند در جوابشان حاضر مشکل تر و نادرترین الفاظ اسم و صفتی فرنگی را که در پیش خود گمان وجودش در فارسی ندارند ایراد کنند تا از لغت متداوله فارسی در برابر هر وصف و هر اسمی ده کلمه سالمه مطابق المعنی جواب بگوییم ازین اجتناب نگارنده خواهشمندم تحریم تحصیل لغات اجنبی فهیده نشود بلکه تحصیل لغات فرنگی را در این عصر به جهت ایرانی که مقهور سلطه سیاسی و صنایعی آنهاست واجب می‌دانم و بلکه در هر عصری از اعصار تحصیل زبان اجنبی و تکلم به آن در نزد هیچ پیغمبر و امامی حرام نبوده است و خود نیز گاهی محض ترغیب امت چند کلمه می‌فرموده‌اند چنانچه پیغمبر ما صلی الله علیه و آله به دختری فارسی فرمودند ای کنیزک چه می‌گویی و حضرت صادق علیه السلام اشعار شخص آفریقا یی را که حول کعبه طواف می‌کرده و می‌سرود عیناً فرمودند و ترجمه کردند نظایرش بسیار است در احادیث لکن تحصیل زبان اجنبی هم ترتیبی دارد که خواهد آمد تا اینجا دانسته می‌شود که زبان غیر از علم است و محتاج به علم اگر بتواند به زبان خود تحصیل علم نماید زودتر به منزل خواهد رسید. (۱۸)

(۷۱)

شبه نیست که تعبیرات علم از عین الفاظ وطنی برداشتن هم به آسانی تعبیرات محاورة بازاری نخواهد بود مثلاً هر بازاری می‌گوید ضرب خوردم و ضرب زدم از جمله اول بدون مخصوصه معنی صدمه خوردن از چوب یا سنگ و غیره را اراده دارد و از جمله

..... ١٥٤ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

دوم طعن زدن را مقصود دارد لکن در علم حساب که آمد به مجرّد اینکه استاد بگوید ضرب کن معنی اصطلاحی در علم حساب از آن نتواند فهمید مگر اینکه استاد به او اصطلاح را حالی کند لکن عین کلمة ضرب را می‌داند و از جملة محفوظات اوست بخلاف اینکه عین کلمه هم اجنبی باشد و مدتها مغز خود را خسته کند تا عین کلمه را حفظ کند و بعد اصطلاح آن را دریابد همچنین است الفاظی که جدیداً به جهت تعبیر از علوم جدیده از عین لغت وطنی گرفته و ترجمه لغت فرنگی قرار می‌دهند طفل محتاج به حفظ کردن و معنی لغوی آن دانستن است بلکه، از جملة محفوظات اوست و فقط محتاج است به فهم معنی اصطلاحی و آن هم که کار استاد است و اگر احتیاج به درس دادن اصطلاح نبود که مدرسه لازم نبود.

(٧٢)

وظایف امروزه دولت با حال حاضره [ای] که دارد مخصوصاً و بلکه آتیه آن بهر مقام نورانی که بر سد در باب همراهی با معارف وطنی و مداخله مستقیمه او در امور معارفی ملّی این است که مکاتب و مدارس و کتب و اثاثه درس و معلمین از کیسه دولت فراهم کرده ندای عام بدهد اختیاراً یا اجباراً ملت مشغول تحصیل شوند در تمام درجات علوم یا درجه [ای] از آن هر کس این چنان و اینگونه آمال از دولت بخواهد بالمره از خط سیاست مدن بیرون است و نمی‌داند که در کل اشغال عمومی مداخله مستقیمه دولت به عوض آنکه سودمند باشد زیان دارد و باعث همه گونه تعویق است و درین چکامه جای محاکمه سیاسی نیست و شرح آن محاکمه را در اجلاد کتاب مفتاح التمدن کاملأً داده ام فقط بر دولت است فراهم نمودن بستر میل طرق اشغال عمومی و رفع مانع که ملت آزاد باشد.

(٧٣)

در باب معارف ایران در امروزه وظیفة ملزمی دولت و اندازه مداخله او به نمونه مراتب ذیل است نه عین آن به طور حتم زیرا که جزئیاتش قابل تغییر و تبدیل است

فقط نمونه [ای] از وضع زمینه کار نگارش می‌دهم و پس از طرّاحی یک همچه زمینه [ای] ملت را باید به حال آزادی و حریت خیال واگذاشت که با جریان موج طبیعت پیش برود. (۱۹)

(۷۴)

به استثنای مداری حریتی علمی و عملی که از اعمال مستقیمه دولت است به همان اندازه [ای] که کارخانجات اسلحه‌سازی و خرید و فروش توب و مانند آن از حقوق مختصّه دولت است همراهی با معارف علومی و متاجری و مکاسبی عمومی ملت از آنچه داخل دایرة معارف است ازین قرار است:

۱ - به توسط یک انجمن فضلائی نظام درجات علوم حسّی و عقلی و تجاری و کسبی را طوری بدهد که هم فعلّاً به هر درجه پستی باشد نتیجه و ثمره آن به اندازه خودش حتّاً عاید مُحصّلین شود که نتیجه دیناری مخارج و ساعتی وقت را که ملت جاهل صرف معارف کرد مشهوداً به بیند و حرص او برای درجه بالاتر و تکمیل درجه پستر بیشتر شود و هم اساسی چنان محکم باشد که روزانه برحسب بیداری حسّ ملّی هرگونه بنای عالی بخواهدن بر آن اساس گذارند تاب بیاورد و گنجایش داشته باشد و محتاج به طرد و طرح و اسقاط تحصیلات سابقه نباشد بلکه چنان نقطه مرکزی و سرخط ابتدائی و سرمایه برقی باشد که هرچه و هر قدمی که از آن جنبش‌گاه حرکت کنند و هر وقت بخواهند به مقام بالاتری برسند محتاج نشوند راه رفته را برگردند و دوباره نقطه اول را از سر برگیرند دانشمند می‌داند که چه می‌گوییم و می‌فهمد که زشت و زیبای آینده هر ملتی از نقطه نظرگاه معارف تا یوم القیامه از برداشت همین اساس است.

۲ - به توسط یک همانگونه انجمنی مرکّب از فضلائی علوم اسلامی و عالم به اقتضای وقت و مترجمین عالم دارای ملکه ترجمة مطالب به اصطلاح قوم کتب لازمه هر درجه از درجات را اگر موجود است معین و اگر موجود نیست مدون می‌کند و نشر

می‌دهد و مراتب امتیازات علمی را از روی پیکره تحصیل و امتحان همان کتب قرار می‌دهد و بس و در هر جا که امتیاز علمی ملحوظ است اگر علامه دهر باشد از او نپذیرد جز همان پیکره (دیده‌ام پاره [ای] فضلاء از پیش خود شبه یکی از مکاتب خارجه کتب دوره درسی تلفیق کرده و ملت را دعوت به آن می‌کنند لکن اشتباه است اگر چه به حال خود و به جای خود نیکوست).

۳- هر گروهی از وطنیان بخواهند بنای مکتب یا مدرسه [ای] نمایند بهترین قطعات زمین را باید در حقشان مضایقه نمود بلکه از عمارت‌های دولتی هم اگر ممکن باشد بدنه‌ند مضایقه نباشد و کذلک و تسهیلاتی که از طرف اداره بلدیه لازم است بنمایند و بلکه از رسومات بلدیه که در واقع از کیسه خود ملت است تا هنگامیکه مکاتب و مدارس مخارجشان بیش از مداخل است معاف باشند.

۴- به توسط یک همانگونه انجمن لکن مرکب از چند نفر سیاسی درجات حقوق نقدی و نشانی محصلین کامل‌آماده شده در وقت امتحان عمومی معین نمایند و همچنان حق نقدی امتحان کنندگان هر درجه [ای] را و این مصارف تقدیمات نقدی یا نشانی و حقوق ممتحنین را دولت باید بدون عوض بدهد با حقوق اعضای انجمن اول و لکن حقوق انجمن ثانی از راه دیگر است و گفته خواهد شد. (۲۰)

پیوسته باید دولت بدون انقطاع دارای هیأت مختلفه [ای] در تحت یک هیئت مرکزی باشد که ناظر بر معارف و حافظ شیرازه و تکمیل کننده آن باشد به اقتضای روز به روز و ساعت به ساعت و در واقع این هیئت و هیئات مرکزی و ممالکی خلاصه سه انجمن موقتی مزبور است و انتخاب ممتحنین و سایر مذکورات و غیره در تحت اقتدار آنها است و حقوق تمام این هیأت مستقیماً با دولت است و اگر دولت یک همچه هیئت قابلی داشته باشد به توسط همین یا به توسط انجمن اول نقشه و نمونه کتب و علوم مطلوبه را معین کرده و انتشار می‌دهد که هر فاضلی در ایران یا خارجه بتواند هر قدر از علوم مطلق را مدون کرده به هیئت مرکزی بفرستد

در صورت پسندیدگی حق طبع به صاحبیش داده جزو [...]

۵- پس از پنج سال یا سه سال یا بیشتر از انقضای برداشت این اساس بر دولت است که هیچ پادشاهزاده یا وزیرزاده و امیرزاده و گذاراده و مدام‌العمر وزیر بوده را به سمت شغلی که لازمه آن داشتن علم است به مراتبه و مدراجه نپذیرد مگر به موجب اجازه‌نامه صادره از دایرة معارف و اگر اندکی و سرمویی مسامحه درین باشد امید ترقی معارف ایران مشت بر سندان و آب در غربال است.

۶- انجمن ثانی که گفته شد محل مخارجش معلوم می‌شود این است که چنان انجمنی از سه قسم فضل خارج نیست یا مؤلفند به این معنی که به گنجایش درجات علوم عین عبارات کتب را گلچین و انتخاب کرده در یک مجلد یا چند مجلد مرتب می‌کنند یا مصنفند این طور که از پیش خود به موجب تحصیلات سابقه و قریحة علمیه یا مطالب کتب را برداشته پاکیزه و مناسب مقام کرده مدون می‌کنند یا صرفاً مترجمند و گاهی اصحاب تألیف و اصحاب تدوین و در باب ترجمه در تدوین یک رشته یا چند رشته کتب درسیه شرکت می‌کنند به هر جهت محل مواجب و حقوق تمام اعضاء این انجمن فقط همان حق الطبع کتب مزبوره است که از طرف دولت به آنها اعطاء می‌شود و آنها حق دارند که مستقیماً مباشر طبع شوند یا حق الطبع خود را به مطابع بفروشند و اگر دقت شود از همین راه مدخل کلی به اعضاء این انجمن عاید می‌شود و بلکه به واسطه همین امتیاز آنقدر فضلاء و مترجمین تولید می‌شود که همیشه کفايت حال معارف ملی را بطور دلخواه نمایند و یا مواجب بگیرند و حق الطبع را دولت بیرد.

۷- مخارجی را هم که گفتیم دولت باید مستقیماً بدهد می‌توان غیر مستقیم قرارداد مثلًا در جزو تعرفة گمرکی از هر لنگه باری بدون امتیاز جنس یک چند دینار به اسم معارف صدوراً و دخولاً اضافه نماید و به میزان همان عایدی به دایرة معارف به طرق مزبوره همراهی کند یا از پسخانه یا تلگرافخانه و غیره غرض تمتع نقدی

فوری الوصول معین نماید به طوری که فشار آن محسوس نباشد و همین گفتار هفتگانه تغییرپذیر قابل تبدیل به جهت نمونه مداخله دولت کفایت است و سایر مصارف در عهده محصلین است و اندکی شرح تکلیف طفل وطنی ایران را اشاره می‌کنم و نخست باید زمینه درجات علوم را گفت.

(۷۵)

درجة اول با سوادی است یا ملا بودن است و آن را مثلاً منشی‌گری می‌نامیم. درجه دوم با فضل بودن است و صاحب آن را مثلاً فاضل یا عالم می‌گوییم درجه سوم ذون فنون بودن است و دارای آن را مثلاً حکیم می‌گوییم درجه چهارم مهارت در کل علوم و ملکه اختراع و اجتهاد است و یابنده آن را فیلسوف می‌نامیم و به موجب این ترتیب تغییرپذیر مراتب علوم در دایرة معارف چنین باید گفت (۱) ابتدایی (۲) علمایی (۳) حکمت (۴) فلسفه یا اسمای دیگر به اقتضای سلیقه و زمان. (۲۱)

(۷۶)

میزان تحصیل اجباری که بطور غیر مستقیم دولت باید اقدام کند و عامة اطفال ملت را رو به آن نقطه اجباری و اداشته و مجبور کند همانا درجه اول و نقطه منشیگری است لکن این مقام را هم باید مانند سایر اشغال عمومی از نقطه آزادانه [ای] برداشت کرد نه اینکه دولت مستقیماً می‌تواند یا حق دارد اطفال مردم را قهرآبه مکتبخانه براند بلکه اگر در آغاز جنبش معارف یک همچه سرموی یا شبیه به آن از طرف دولت ناشی شود سرچشمۀ معارف را بکلی کور و مض محل کرده است فقط در این مقام مداخله غیر مستقیم دولت کفایت می‌نماید که در ضمن کتابچه شرایط استخدام را شرح داده و امتیازات صاحب سوادان و علماء و حکما و فیلسوفان را در دوازه اشغال عمومی و خدمات دولتی معین کرده و خود نیز بر آن مراتب و اجرای آنها ثابت و جازم بماند مخصوصاً در اینگونه امور باید طوری برداشت کرد که جامۀ ملت به موجب اندک حسّی که در آنها به تدبیر عملی بیدار شده احتمال اندک سودی در آن کار دیده و خود را آزاد

..... جلد دوم / ۱۵۹

دیده به حریت تامه جنبش نمایند و در هرگونه اشغال عمومی تا دست آزادانه عمومی و شوق اختیاری جمهور با آن نباشد ابدآً امید پیشرفت و رسیدن به تمام مقصود نخواهد بود شبهه داری بکن و بیین وظیفه عقلاء و تکلیف دولت فقط بیدار نمودن حس احتیاج ملت است و بس معنی اجبار این است نه اینکه با چماق قهر ظاهری دولت به مكتب خانه رانده شوند در مثل است خواهش دل زور نیست.

(۷۷)

تكلیف طفل ایرانی از سن هشت سالگی یا نه سالگی یا میانه آن دو مقام است که داخل مکتبخانه ابتدائی بشود در هند با آن هوای ناسازگار تجربه شده است که طفل از سن شش سالگی قابل مکتبخانه است و با هوای جانپرور ایران محض مسامحه میانه هفت و نه را معین نمودم.

(۷۸)

نمونه تحصیلات طفل ایرانی از روز اول تا به مقام منشیگری از قرار ذبل است که قابل همه گونه جرح و تعدیل است.

الف - باء × تجزیه الف باء × ترکیب الف باء در ضمن کتابچه‌هایی از قبیل پند و اندرز و موش و گربه بطرز جدید × مراسلات × مختصر هیئت بدون برهان × مختصر جغرافی کره × جغرافی ایران تماماً × مقدمات اقلیدس × حساب تاشش صفر جمعاً و تفریقاً و ضرباً × حساب عملی به اندازه همان شش صفر که دفتر داری مسیگویند و دریای علم (در مکاریان معرف است چار واداری است و دریای علم نه ملانی و ویرور) مقدمات شیمی بدون برهان کلام الله مجید به جهت مسلمین مختصری از تورات و انجیل به جهت یهود و نصاری.

(۷۹)

مخصوصاً نظر به حال حالیه ایران هیچ مکتبخانه [ای] شایسته نیست منحصر به همین نمونه مذکورات باشد مگر اینکه [دهر] واحد دارای دو دستگاه باشد یکی علمی و

..... ١٦٠ / مفهای اصلی فی سیاست المدن

دیگر فنی نسبی و تقریباً روی هشت ساعتی را [...] نصفی صرف سواد و نصفی را صرف کسب و فن نماید لکن اختیار جنس [...] به سلیقه طفل به تصویر والدین او و مانند نمونه علوم مزبوره است که حتماً باید از معارف معین شود و میزان امتیاز و امتحان منشیگری را از همان قرارداد و بدون [کسی] را دارای مقام منشیگری ندانند و طفل را حق نباشد مثلًا بگوید من مایل به تحصیل حساب امتحانیه سالانه که اداره معارف معین می‌کند طفلی را که یکی از علوم مزبوره را از درس خود ساقط کرده باشد نخواهد پذیرفت به خلاف کسب و فن منحصر به رشته واحدی و فن مخصوصی نیست و طفل آزاد است در رد و قبول کل یا بعض مکاسب. (۲۲)

(٨٠)

گمان من هست که تحصیل فنی از فنون بعلاوه اینکه اختیار مادی با طفل یا والدین باشد باید در جزو درجه ملائی و منشیگری از محتویات باشد و محصل را بدون دارای کسبی که لایق آن مقام باشد اداره امتحانیه قبول نکند و اجازه‌نامه منشیگری ندهد به وضع و شریف (اگر چه این سخن تحکم است)

از آن گذشته که چنین طفلی پس از طی سواد ابتدائی بعلاوه لیاقت او به جهت تجارت و خدمات رسمی و شایستگی دلخوش در مدارس علمی و حربی دارای کسب بودنش او را بی‌نیاز می‌کند از همه حتی از پدر و مادر و به علاوه اینکه مغز غالب جوانان چنان کاخ عالی دارد که ابدآ راضی نمی‌شود نان بلاعوض بخورد ولو حتى از والدین در زمان حیات به تصرف خود بداند و سعادت وقتی رو به ملت می‌نماید که متخلق به علو همت شوند و راهی تهیه از نان از هنر خویش خوردن برای تولید این حسن بزرگوارانه هست محصلین با کسب رفع تکلف بزرگی از دولت و پدر و مادر و امثال و اقران خواهند کرد و منوع از شرارت و تقلب و حیله‌بازی برای نان یومیه خواهند بود با فواید بیشمار دیگر.

هنوز امتحان نکرده در ملتی که اینگونه جوانان دارای اجازه‌نامه درجه منشیگری

فراوان می‌شوند بدون داشتن هنر یدی به علاوه زحماتی که به پدر و مادر و نوع می‌دهند و مرتكب همه گونه جنایات می‌شوند چه علت زحماتی برای دولت خواهند شد بواسطه اینکه در هر جا شماره اینگونه محصلین دارای اجازه به سرعت فراوان خواهند شد و همه روزه غوغاه‌ها برپا کرده و تمنا دارند دولت به جهت همگی آنها محل خدمت و معاش فراهم کند و اجازه خویش را سند شرعی حق این تمنا قرار می‌دهند و یکهزار و دو هزار و ده هزار نفر هم نیستند که دولت محل داشته باشد به خلاف محصلین درجه دوم و سوم و چهارم که اینگونه مخاطرات در آنها ملحوظ است مگر اندکی.

(۸۱)

بهمین ترتیب با اختصار دادن محتویات ملایی که نگارش یافت مکتبخانه فنون و مکاسب به درجه اولی برای انان معین شود خواه دوشیزه و خواه غیر آن لکن آنقدر ملایمت و بخشش حریت و مداخله بسی غیر مستقیمه از طرف دولت بطور استادی درین باب لازم است که بالتره مداخله دولت محسوس نباشد.

چه عیب دارد و چه مانع خواهد داشت که این جنس محترم که معادن بذر و پرورش اساسی بدن و اخلاق اساسی نوع هستند همانگونه که پسر ارث باسادی و کسب و تربیت ابتدائی از والدین می‌برند دختر هم بيرد و دعا و قرآن به جهت صحت حیات و آمرزش والدین خود بخواند از فن یدی خویش جهازی فراهم کند و در خانه شوهر در حساب و دفترداری خیاطی یا درستی و ملک دوزی و غیره از فنون ييشارى که با دست ممکن است شريک معاش شوهر و کمک حال او باشد و برای نان مجبور نباشد بنایسته طبیعت خود شوهر کند یا واسطه و والده را منت بکشد که به فلان آدم شوهر نماید بلکه دارای چنان هنرها باشد که مردم مناسب آرزوی او را داشته باشند.

عيوب اينجاست که برداشت اين جام فغفوری را با ستون فولادی می‌خواهند هنگامه‌ها می‌کنند به جهت تحصیل دوشیزگان مسلمات لکن به برداشت غلط معلمه فرانسویه پوشیدن لباس فرانسوی زبان خارجه و غیره گویی ماشاء الله مردان از عهده

اموریکه زبان فرانسه لازم دارد باز مانده‌اند که زنان را دعوت می‌نمایند عزیزم اساس را طوری برداشت کن که مرد یا زن خودش در طلب بیاید از روی فهمیدگی نه به شوق با فرانسوی‌دان اجنبی معاشرت دادن او که زمین و آسمان تو را بفهماند (۲۲) اینها همه غلط است؛ اول اینکه دختر مسلمان ایرانی امروزه چه لازمش افتاد به زبان اجنبی که فعلاً برای خودش و نوعش جز باز داشتن و سرخوردن عامه مسلمین از دخول در مکاتب ابتدائی که اساس و شالوده معارف است فایده ندارد ثانیاً به دقت ملاحظه کن در سیاست ثروت مفید به امروزه ایران که چقدر اعمال یدی خارجه داخل می‌شود؛ دریغاً که تجدد خواهان ما ترغیباتشان همگی منحصر است به عین ترجمه و عین مشاهدات در فرنگ و عین سمع از آنگونه مردم مختصر بگوییم تمام فلسفه‌شان در هر کاری بسته به خوبی برداشت مطلب است و تمام مأیوسی‌ها و عدم رسیدن به مطلوب دوچار شدن به مخاطرات بزرگ در بدی برداشت است.

(۸۲)

مکاتب مردانه و زنانه ابتدائی دارای سه درجه و رتبه در میانه خود خواهد بود چه دستگاه سواد و چه دستگاه کسب: نخستین الف باه تا حم ملکه خواندن. دومین نوشتن و علامات و درجات حساب دانستن تا شش صفر. سومین قرائت قرآن مجید و علوم مقدماتی مذبوره.

فنون هم در دستگاه خود دارای سه اطاق خواهد بود: نخست اطاق مشاهده است که طفل دختر یا پسر در وقتی که به جهت فنّ از روز او معین است وظيفة او فقط پیش‌دست استاد نشستن و تماساکردن و آشنا شدن و شناختن به فنّ مخصوص و آلات و ادوات و وظایف آنها را دانستن است. دوم دست او را به کار آشنا کردن. سوم کاری شدن است.

امتحان تغییر و تبدیل و لیاقت این سه درجه و از اطاق اول به ثانی و ثانی به ثالث آمدن با معلمین است و جزو نظام داخلی مکاتب است و اداره معارف عمومی رسمی

دولتی را ابدآ مداخله نخواهد بود.

افسوس می خورم که باز مجبورم درین چکامه اساس معارف را به صورت بندبند قانونی تنویسم و اندکی مخلوط به محاکمه کنم پس می گویم زبان خارجه برای با سواد داشتن عامة ملت که ناچار به مقتضای درجه ابتدائی یک لت پت ناقصی خواهد بود که نه به کار انشاء می خورد و نه ترجمه چه فایده خواهد داشت تجدد خواهان امروزه خیلی که می خواهند تقيه و مداران نمایند اول هرچیز می نویسند قرآن درس تجوید عربی حال آنکه هر سه شایسته است پس از الف باز به طفل غیر ممیز بی سواد بیاموزند بلکه قرآن مجید در اطاق سوم مکتب ابتدائی درس داده می شود آنهم ساده و عربی وغیره در مدرسه علمائی از درجه دوم.

(۸۳)

هیچکس را در مدارس حربیه و علمائی نخواهند پذیرفت مگر دارای اجازه نامه درجه منشیگری باشد این مدارس هم دارای سه طبقه و رتبه داخلی برحسب درجات علوم و فنون خواهد بود اگر چه در مالک متمنه مدارس علمائی و حربیه و مافق آن دو دارای بسی درجات است که اگر بخواهند نظام آنها را عیناً نقل نمایند دولت و ملت ایران بالتره از عهده تأسیس آنگونه مدارس عالیه که حاصل یکهزار سال تمدن است برنخواهند آمد و در امروز فقط تکلیف ایران شالوده ریزی و اساس گذاری است لکن بطوریکه بتوان روزانه طبقات عمارت عالیه بر آن بر پا کرد. (۲۴)

(۸۴)

نمونه علوم و فنون متداولة در مدارس حربیه و علماییه امروزه ایران از قرار ذیل است (حربیه) شیمی متعلق به اسباب ناریه، نقشه کشی میادین جنگ، نقشه کشی به نحو اعم، علم مشق و حرکات نظامی، علم برج و باروسازی و پل کشی فوری، علم تمیز نقاط مهمه حربیه، محاکمه تاریخی حروب قدیمه، محاکمه حروب متوسطه، محاکمه حروب اخیره تا هنگام تحصیل، علم شناختن اسلحه و مواد آنها، مشق استعمال اسلحه

..... ١٦٤ / مفتاح التمّذن فی سیاست المدن

مواد ناریه به اندازه گنجانش مدرسه، علم اتصال اسلحه جات در معارک عمومی، علم ساختن و ریختن اسلحه و آلات ناریه، علم قراول و پل از آدم ساختن و سنگر بندی، علم تخریب استحکامات متصرفه واستحکامات دشمن، علم هروانکی و تلگراف با سیم و بی سیم، علم جام جم و مرموزات و علامات مقررة در وقت جنگ، علم راه صافی و بازدید طریق مرور سپاه، علم قوای برقیه به جهت تمیز مقام دشمن، علم بالون، علم جمع ذخیره و ترتیب صف دادن آنها و ذخیره خانه، علم جمع و حفظ سیورسات در وقت ساخلو و در وقت حرکت و در وقتی که به وسعت یکصد و پنجاه فرسنگ سپاه متفرقأ در حال جنگ باشد، علم تقسیم سیورسات، علم تمیز برق های حریبه و صلحیه و صلاح طلبی موقتی، علم موزیک و موسیقی به ندای وطنی مهیج قلوب سپاهیان، علم نقشه مکان یا سپاه کشی به طور چشم اندازی پرنده و غیره و غیره از قبیل پول کاغذی ساختن موقتاً و اعمال صرافی و خزانه جنگ داری و اسیر نگاهداری و مشاوره امور حریبه و نظام و تربیت مخصوص اداره سپهسالاری مرکزی و در وقت جنگ و سایر اموری که به حریبه متعلق است مانند اداره نمودن مریض خانه که در وقت حرب و علم مستخدم مریض خانه حریبه بودن و علم جاسوسی و علم عملیات ورزش.

(علمایی) تاریخ ایران کاملأ، تاریخ دول همچوار قدیمی و حالیه، علم شیمی، عملیات شیمی، علم هیئت برهانی تحریر اقلیدس کاملأ، علم طب، علم جراحی، علم کحالی، علم بیطاری، علم تشریع، علم گیاه شناسی، علم پرورش نباتات، علم ساختن ادویه طبیه و مراهم، علم جغرافی به جزو علم حیل^۱ (میکانیک)، علم قوایی کهرباییه، مقناطیسیه و برقیه، عموم شیمی غیر آلی، علم معادن شناسی، علم معدن شکافی و اخراج معدنیات، علم فناوری، علم بلور سازی، علم چینی سازی، علم فلاحت، علم مفاص شناسی، علم سباحت، و، علم تجارت و غیره، که شایسته مقام است هندسه و مساحت و حساب با برهان و مانند آنها از قبیل صرف و نحو زبان فارسی معمول، صرف و نحو زبان عربی به طور اختصار حتماً اختیار یک زبانی از السنّة فرنگ حتماً روشن

است زبان خارجه دانی ایرانی بدون قدری عربی برای وطن به کلی بسی فایده است و قدرت ترجمه نخواهد داشت (۱) اداره معارف عمومی به توسط همان انجمن‌های فضلایی در هنگامی که نظام‌نامه رسمی معارف صورت قانونی می‌نویسد و نظام‌نامه داخل مدارس را مرتب می‌کند و کتب رسمی مکاتب و مدارس را به اسم و رسم معین می‌نماید، علوم مزبوره مدارس حربیه و علمایی را (یا هرچه بنامند) جرح و تعدیل کرده، درجات ثلاثة دخل را معین می‌دارد؛ چنان‌که در مکاتب کهنه با هرگونه جرح و تعدیل که شایسته بداند، یا کم و زیاد، یا اختصار و تفصیل مناسب ببینند.

(۸۵)

نمونه مدارس حکمتی یا درجه سوم علوم یا هرچه بنامند محتویاتش به گونه ذیل است: تاریخ ملل و دول روی زمین، محاکمة تواریخ از حیث سیاسی و معاشی، علم سیاسی به نحو اعم، علم سیاسی عملی (دیپلماسی) علم سیاسی ثروت، علم تشریح عملی، جراحی و بیطاری و کحالی عملی، علم جراثی‌انتقال، علم عموم ریاضیات مع البرهان، علم کتاب قضا و مکاسب و متاجر و کلیه مواریث و عقود و ایقاعات شریعت مقدسه اسلام، علم عقود و ایقاعات و مواریث معمول یهود و نصارای وطنی ایران، علم تربیت و حوش (مسلم است طلبه در این مدارس یک علمی یا چند علم را که با هم زنجیره و لازم و ملزم است اختیار می‌کند).

(۸۶)

نمونه مدارس انتقالی و فلسفیات از قرار ذیل است:

علم حقوق به نحو اعم، علم شرایع اسلام کلّاً، علم شرایع اهل کتاب و زردشتیان کلّاً، محاکمات تواریخ، تاریخ طبیعی، الهیات، علم مراودات و معاودات، علم سیاست مدن و سیاست ثروت به تفصیل تکمیل، و غیره از علوم مجتهد و فیلسوف پرور.

(۸۷)

اساس تکالیف طفل ایرانی به همین نمونه تفسیر پذیر بود، که نگارش یافت و میزان

تقریبی مداخله دولت نسبت به دایرۀ معارف کذلک و مسلم است درجه ابتدائی ظاهرًا غیرقهری و باطنًا اجباری مطلق است و در درجات سه گانه اخیره، تکالیف دولت رفع موانع و تسهیل پیشرفت است مطلقاً و در تأسیس مدارس خوبیه از ابتدائی تا انتهايی، از وظایف مختصة دولت است و در صورت تعقیب یک همچو اساسی، طولی نخواهد کشید، که آحاد و افراد سپاهیان ایران هم که فعلًا با سوادی آنها تا مدتی به شرط پیش همه با سواد خواهند بود و صاحب منصبان همه عالم و حکیم خواهند شد ولکن بچه غیر مراهق امیر تومان خواهد شد؛ منشی زاده وزیر مالیه نمی شود اشخاص ریاست نداند اداره. مگر اداره [...] (۲)

(۸۸)

هر وقت ذکر علم و صنعت به میان می آید، فوراً فریاد ایرانیان بلند [است که] آخ افسوس علم چلوار بافی و کشتی سازی و کارخانجات لازم است؛ بیچارگان گمان می نمایند کارخانجات بافنده‌گی و چدن ریزی و کشتی سازی مفید به حال امروز ایران است تا صد سال دیگر که به خط تمدن سیر نمایند چیزی شنیده از آلات و فلاتحت فرنگ فوراً همان تمنا را دارد در ساعت واحد روش تمام چرندگان و پرندگان را تمنا می کند و یک باره خسته شده، هیچ یک راهنم نخواهد آموخت.

(۸۹)

روزی ایرانیان می توانند با این گونه آرزوهای به موقع و خبط خود برخورند، که علم سیاست ثروت را به اقتضای آب و خاک و مردم ایران فایز شوند؛ مثلاً روزی خوب است که، کارخانجات بزرگ آهنگری و بافنده‌گی و قند سازی داشته باشند، که فلاتحت و زراعات و فلزات مستخرجه از معادن ایران، به حد تکمیل رسیده و فروش محصولات از آن طرق بدون معمول، بلکه عبیطاً نظر به مصنوعات خارجه که از همان اشیاء ساخته‌اند و ما نیازی نداشتم، صرفه نکند و فایده گرفته نشود و صافی عبیط آن اشیاء بازار نداشتم باشد و در خارجه و داخله و نظر به صرفه مثلاً اگر پنبا ایران در داخله

۱۶۷ / جلد دوم

ایران نساجی شود، فایده‌اش پس از مصارف بیشتر از پنه غیر منسوج فروشی باشد؛ چقدر مضحك است کارخانه اسلحه سازی کابل، که فلز آن را از فرنگ می‌خرند.

(۹۰)

چون در تحصیل السنه خارجه ایرانیان طوری مبالغه کرده و می‌کنند و تمام علم را منحصر می‌نمایند به لات و پت فرانسوی و غیره دوباره توضیح می‌کنم، که عزیز من طفل مکتبی ایرانی، که در اول عنفوان جوانی است و می‌خواهد داخل در دایرة باسوسادی و معارف شود، چرا زنجیر و کندو قفل زبان گنج به حال امروزه بیهوده اجنبی را بر دست و پا و دل او می‌زنی؟ آیا تکلیف کل نوباوگان عالم از هر ملتی جز به خط علم و دانش افتادن چیز دیگر هم است زبان که علم هست آیا یکی از اسباب عمدۀ قومیت و استقلال وطنی جز زبان است آیا برای درجه ابتدایی اجباری جز باید پایه از زبان وطنی محکم شود. آیا با آن مقدار ملایی مختصری که عامة اطفال وطنی مکلفند تحصیل نمایند، در صورتی که فرضًا یک زبان خارجی هم در بین باشد چه خواهد بود؟ نه به کار تحریر می‌خورد نه به کار ترجمه؛ لکن در صورتی که در درجه دوم تحصیلات عمومی یکی از السنه خارجه را حتمی اختیار قرار ندهند، یعنی طفل باسوسادی که داخل درجه دوم می‌شود، مجبور باشد و مختار در میانه زبان روسی، آلمانی، انگلیسی، و فرانسوی که یکی را حتماً اختیار کند و تحصیل کند، البته تحصیل او همه گونه مفید به حال وطن و غیره او خواهد بود. (۲)

(۹۱)

اگر هیئت حاکمة ایران در همین امروز که انجمن دانش ندارد و لزوم آن را به اندازه [ای] که انسان را حیوان ناطق می‌شمارد، واجب نمی‌داند و لااقل ملتفت باشد، که گذشته از اصلاح زبان امروز فارسی را آلوده و ملوث بر زبان خارجه ننماید مانند کارتن، دوسیه، شیو، آرشیو و غیره از الفاظ خشن که باعث نفرت عامه است، بدون سرمویی فایده و در زبان فارسی بهترین الفاظ شیرین در برابر ش آماده است؛ هر آینه

..... ۱۶۸ / مفتاح التیذن فی سیاست المدن

روشن می شود، که هیئت حاکمه در صدد اصلاح قلم دولت است و الله چهار بجهة غیر مراهن خواهند بود که دو سه کلمه فرانسوی ناقص دارند و در هر جا می خواهند اظهار علم و دانش کنند، کسانی که از سن طفولیت امثاله صیغ عربی خوانده‌اند و به محض یادگرفتن ضرب یضرب در هر مجلسی فضای رابر علم و طلب مخل [و] تنگ گرفته‌اند که ضرب چه صیغه است بر جلد کتاب و لوح مشق و آستین پیراهن و درب مبال همان یک کلمه ضرب را می نوشتند؛ می دانند چه عرض می کنم باز ناچارم عرض کنم با بقال بی دین جاهل محال است طرف معامله و با بی دین ترین علماء توان همه گونه معاملات کرده؛ پس بقال بی دین عصمت و عفت حکیمانه یا ماخوذ از حکما و از مشکوه نبوت ندارد و ناچار بی عصمت بی غیرت است و بی غیرت وطن خواه نخواهد بود، بلکه طالب بی عصمتی بی شرفانه است به هر بھانه که باشد؛ وطن خواه کسی است که از سنگ سیاه وطن محبوب خود، شیشه و از شیشه، بلور اخذ کند و به قیمت الماس گلقتنه و کالیفارنیا و ترانسوال بفروشد؛ یعنی زبان دریا موج آسمان اوج فارسی از سنگ سیاه کمتر است، من نمی دانم اسباب تمدن جدید را چنانچه است علم و صنعت دانسته‌اید یا صوت مجسم در حروف اروپایی و در طوق کردن یوز و تازی و صلیب نصاری که برای خوردن غذا و گردن را به آزادی طبیعی حرکت دادن قید بزرگی است؛ نمی نویسم و دوباره می گویم بی دین، بی عصمت و بی عصمت، بی غیرت و بی غیرت، وطن خواه نیست و وطن خواه بی شرف نیست.

(۹۲)

با همین کلام ساده اعیانی و زلف چلیپا با همین عمامه و دستار علمایی، که هر گونه بدنامی به واسطه دخول غیر اهل آلوهه گردیده، اگر تحصیل علم حقوق سیاسی کند چه مانعی از وزیر و سفیر شدن دارد؛ اگر تحصیل علم شرایع کند چه مانعی از وزارت عدله و ریاست و قضاوت دارد. در حالی که حساب را هم کاملاً می داند کدام متفقه حساب مدان می تواند با او طرف بشود در معاریث. (۴) کوشش در علم و صنعت به باید نه تصنع

و خود را عروسک مقوایی و میمون مقلد ساختن؛ از اینجا دانسته می‌شود، که فرق میانه میمون که حیوان صامت و انسان که حیوان ناطق است عقل با استفاده و بالاكتساب است، که فکر حیا و وقار و فایده آینده در آن درج است؛ اگر انصاف بدھی به چشم خود دیده [ای] که میمون هرچه با آدمی انس بگیرد و جز صفات رذیله [ای] که در انسان باشد یاد نخواهد گرفت و مقلدی او فقط در صفات پست است و بالمره در صدد تقلید از صفات حسنی انسانی نخواهد بود و دیده نشده برای همان نقصانی که در مغز و زوایای دماغ است؛ اگر انکار داری می‌گوییم به اصطلاح داروین میمون پیش از پیدایش بشر بوده و پیش از سایر وحوش پس از تنوع خلیقه بشری با انسان انس داشته‌اند، چرا از کل صنایع گذشته محسوس‌ترین صنایع بشر را تقلید نکرده‌اند که، برای خود بنای شهر و دهکده و ترتیب حکمرانی و دعوی غیب گویی و مرید تایی بدهند و بکنند و اهلی‌ترین آنها فقط صفات رذیله بشری و سایر حیوانات را مقلدانند؛ پس به این معنی که انسان دارای عصمت و حیا و عفت ناشی از عقل است، ناطق است نه سخن‌گویی، به اصطلاح ظاهر که، گفت هر قومی در نزد قوم دیگر بعینه مانند همه میمون است نسبت به ما و ما نسبت به آنها، پس چقدر پست است که هیکل انسانی را عادت به اخلاق میمونی بدهد.

(۹۳)

به اصطلاح خودت قدری سخن بگوییم؛ آیا این نیست زردشتی بی‌چاره بی‌صاحب بی‌چماق تکفیر وطنیان امروز ایران که توهم بسی غلو کرده خون خود را از جنس خون آنها گرفته و از تطرق عرب و ترک چنگیزی و غیره دانسته و افتخار می‌کنی، که فرزند یلافصل جمشید موهوم هستی نه به واسطه علم ناقصی که از صرافی به علت فشار احتیاج پیدا کرده‌اند، دارای مانند اداره جمشیدیان و جهانیان شده‌اند، که امروزه طرف حاجت دولت و ملت ایران ما هستند بدون صنایع و هنوز قبای آنها از پشت پا بالاتر نرفته و بلکه هنوز پاره [ای] از آنها قبای بغلی می‌پوشند؛ آیا درازی قبا هرگز دیناری از

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن..... ۱۷۰

صد دینار تنزیل پول آنها را ساییده است یا دولت تاکنون به فکر تمنای ضامن قباد که روزی ملت بره طبیعت غرق نشوند یا اقلًا نظارت داشته باشد کسی که بگوید عمل صرافی این بی آواره پادر هوا و از اعتبار دو روز به خطر نزدیک است بلکه اینها به واسطه جزئی علمی که دارند روزانه در ترقی خواهند بود چه دارند که، ورشکست نشوند حال علم است، که هرچه بدهد و بذل کند ورشکست ندارد دست به سرمایه اش نمی خورد شرکت به نام کمپانی فارس را ملاحظه کن؛ روز اول تقریباً یکصد هزار تومان یا پانصد (۵) هزار تومان آن سهام اشاعه داده و پس از آن بدون نظارت دولت بی علم دو سه کرور اوراق به منزله پول رایج سکه جاری اشاعه داده و می دهد، لایقطع و از پول شاه تاگدا از قرار تومانی یکقران و سی شاهی و دو قران فایده صرافی می برد؛ بدون این که دیناری به دارندگان اوراق مزبور قبض بدهد مختصر تمام کار بانک را می کند با حسن وجهی در حالی که بانک چیزی به دولت می دهد و او دیناری نمی دهد؛ نه میز دارد نه صندلی نه امضا به حروف فرانسوی نه لباس شیک نه گفتار جیک جیک؛ فقط به واسطه نور علم ناقصی که در صرافی دارد و نداشتن تمام دفاتر و اثاثه والبسه مستخدمین بانک شاهنشاهی هم دیناری از فواید شرکت مزبور را نکاسته است و تفکر کن به علاوه فواید صرافی چقدرها از اوراق او تاکنون به حوادث روزانه تلف شده و می شود، که ضرر دارنده است.

(۹۴)

آفرین بر همچه دانشمند ایرانی که رئیس مقابله رئیس بانک است و قبای راستای خود را تغییر نداده و به همین واسطه محبوب و طرف اطمینان عامه است؛ دیناری هم به دولت نمی دهد و شاید تقریباً هشتاد سال عمر دارد و کالت ملت و عضویت انجمن ایالتی را هم دارا می شود؛ البته حاکم قادر ملی و بیداری ملت را هم بنگرید دولت بدارد حقش است عالم به کار خویش است البته همان دیانت او بهترین ضامن است. وطن خواهی ایرانی در هند ملاحظه کرده سالی مبالغ گزاف پول ملت ایران به کیسه

آهنگران فرنگ می‌رود برای اسلحه ناریه؛ دولت ایران هم دخول اسلحه را منوع داشته نه به فرات خود بلکه به صوابدید انگلیس که خائف بود از راه خلیج فارس اسلحه به افغانستان و بلوچستان و طواویف سرحدی هندوستان داخل شود، که فلان یارقلی هم از طهران مأمور می‌شد به خلیج آمده مانع دخول اسلحه بود به محض ورود برادر مستأجر گمرکات شده تجار داخله و خارجه در روز روشن صناديق اسلحه وارد کرده از ده تا سی تومان بخشش گرفته هزارها وارد کرده در مملکت ایران پنهان می‌شد (چنان‌چه تا امروز هم چندان فرقی نشده) فقط وجود مأمور منع اسلحه فایده‌اش آن بود که وجه گمرکی اسلحه‌جات از اجازه گمرک منها و از کیسه دخل دولت‌ها و ملت ناچار گران‌تر خریده، سالی مبالغی طلا به کیسه آهنگران فرنگ می‌رفت.

آن وطن خواه ایرانی بی ملاحظه این‌گونه خسارت فعلی و خطرهای سیاسی دیگر، تمام کارخانجات فرنگ را فریب داده که می‌خواهم امتیاز دخول اسلحه را به شرکت شما از دولت ایران بگیرم و لازم است از روی دفتر خود تاکنون هرچه اسلحه از کارخانه شما به هر اسم و هر واسطه وارد خاک ایران شده صورت بفرستید؛ هر یک باور کرده صورت فرستادند همه را ترجمه و با مطالب لازمه کتابچه نموده به توسط مرحوم سید نصرالله مشیرالدوله برای شخص پادشاه فرستاد و دستور العمل داد که مأمورین امین به جهت ضبط اسلحه از طهران گسیل شوند؛ همین که به تمام نقاط وارد شدند، در روز و ساعت واحده دست به کار شده، آنچه اسلحه موجودی از تبعه داخله و خارجه است ضبط نمایند و بعدها قانون محکمی بگذارند و به دولت هم حالی کرده که، ضبط اسلحه موجوده خارجه را هم بدون تردید و ترس نماید؛ به واسطه این که چون دولت ایران چندین سال است که مأمور منع اسلحه دارد و رسمیاً دخولش منوع است، هیچ دولتی را نخواهد بود که در این موقع از تبعه خود حمایت کند^(۶) به واسطه این که تبعه او به موجب قانون رسمی دولت ایران دزدی کرده است.

تا این‌جا هرچه از طرف آن وطن خواه که، شاید مانند نگارنده بود علمی بود و نقشه

برداشت مطلب درست بود و دریغا که برداشت مطلب از طرف دولت خطاب بود و به توسط وطني بنادر این کار را کرده و ریاست این مأموریت را به حاجی محمد مهدی ملک التجار محول فرمود؛ اگر چه نسبت به خیانت بعد درباریان آن بیچاره تاجر زاده خدمت کرده و ضبط نمود و تقریباً دوازده هزار قبضه تفنگ وارد طهران شد و روزی که بنا بود از لحاظ انور مرحمت پناه مظفرالدین شاه بگذرانند و به ثبت و ضبط ذخیره درآید، هر یک از درباریان در یکی از عمارات و اطاق‌ها با عمله شخصی ایستاده مثلاؤ ده صندوق به ردیف وارد می‌شد، چهار صندوق به حضور همایونی می‌رسید، به علاوه آن‌چه را اعلیحضرت همایونی شخصاً حضوراً به آنها بخشید.

باز تا آنجا هم عیب نداشت، چیزی که وارد ذخیره شد و رعبکی به دل تجار اسلحه داخل شد و آن وطن خواه که محرك اینکار بود تا اندازه [ای] امیدوار گردید و در صدد برآمد که هرگونه مطالب سودمند باشد، دستور العمل بدهد دریغا که شرح ذیل او را و سایر وطن‌خواهان را از همت انداخت.

شخصی از اهالی شبانکاره که بلوکی است دارای پنج شش دهکده محقر در حوالی خلیج در بوشهر سکنا داشت و تجارتش کلاً منحصر بود به اشیا منوعة از قبیل اسلحه و جوهر نمک و مال التجاره از گمرک دزدیدن را سرمشق دیگران کرده، حتی عمدۀ سرقت او از شرکت الضمان فرنگیان بود که کمپنی بیمه می‌نامند و در بوشهر هم شعبه دارند و مال التجاره را ضمانت می‌نمایند، که از لب دریا تا هر جای فرنگ بروند سلامت برسد و حقی بگیرند و در صورت خطر و تلف از عهده عین قیمت تمام تنخواه برآیند.

این آقای شبانکاره مکرر جل کهنه و گونی کهنه درهم پیچیده یکی دو لایی قالی رویش کشیده چهل پنجاه یا صد این‌گونه دفتر به نام قالی بسته از سان شرکت الضمان گذرانیده، سند ردو بدل نموده در قایقی حمل می‌کرده که با صاحب‌ش بنده وبست محramانه داشت و روانه کشتی می‌نمود برای اسلامبول و یا فرنگ؛ همین که قایق از خشکی رد می‌شد قایقچیان ماهر شناور به مهارتی که داشتند قایق را غرق نموده همین

که بارها تماماً به دریا می‌ریخت از حوالی کمک خواسته قایق مذبور را دوباره بر رو گردانیده به یک حال ظاهراً خرابی پس از یک روز مراجعت می‌کند بوشهر و حق صاحب قایق که لب دریا ایستاده منتظر بود بینید قایق غرق شده و مژده به آقا برساند ساعت طلایی بغلی آقا بود.

در ایام ضبط اسلحه از اتفاقات چهل و دو سه قبضه تفنگ بیشتر در حجره آقا موجود نبود و ناچار ضبط شد و چون اصلاً این آقا هرچه مال التجاره و سرمایه در دست داشت مال دیگران بود، مگر آن‌چه به همین شرق دست‌ها مدخل می‌کرده که ناچار پس و شک و پیش و فلك و پیاله غیبی با او شریک بودند و قلیلی پس از بهره یاران عایدش می‌شد خواست، که به بهانه ضبط اسلحه هر چه از هر تاجر داخل و خارجی در نزدش (۷) است بالا بکشد به نام ضبط اسلحه و بهانه مشروع به دست آوردن (چنان‌چه پس از سرکش هنوز ورثه مظلوموش گرفتار دعوی شانزده هزار پوند شرکت دیکسن انگلیسی شد) خود را نعوذ بالله بلاشبیه مثل امام بیمار ساخته در حالتی که همه می‌دانند روزی شش هشت مرغ کباب کرده میل می‌فرمود عصی زنان روانه طهران شد.

شخصی بوشهری که به واسطه نقضت با ملک التجار به حق یا ناحق پیش از آقا مغضوب‌احضار به طهران شده بود و دیده بود طهران بهشت بی‌آزاری است و کسی را با کسی کاری نباشد و عموم عقول درباریان را سنجیده بود، وجود این آقای ژولیده بولیده مؤئیده را غنیمت شمرده عصی کش آقا شد و دربار ایران را تکیه شبیه تعزیه و اتفنگا بدست بند را نموده شاه گریزان از صدای رعد و تابش برق در زیر عبای سید بحرینی انصاف بدھید در این میانه چه کند.

به هر جهت شاه بی‌پول، وزرای بی‌علم خود را تقریباً یک کروز مفروض شرعی آقای شبانکاره دانسته همگی لباس عزا پوشیده با آقا به سینه زدن و محل پیدا کردن، که معمول ایران است مشغول شدند تا اخیراً رند عصی کش گویا تعارفی از دولت گرفت و

محل نشان داد و شاه و صدرات عظمی را از این غصه نجات داد فقط روزی که رفت قم، مشهد علی اصغر خان را بیاورد پنج هزار به او داد.

بلوک نه بلکه ناحیه نه بلکه ابکانه بلکه واقعاً ولايت نه بلکه حقیقتاً مملکت مسنى واقعه در سمت شمالی ایران را که از محالات زرخیز تاریخی ایران بوده (قلعه سفید و شب بوان که از جنات اربعه عالم است برای دونکته تاریخی آن جا بهتر شاهدی است) و سه رود خانه با عظمت به علاوه چشم سار است بی شمار از اول خاک هفتاد در هفتاد فرسنگی آن تا آخرش طوری جریان دارد که بالطبعه بر تمام اراضی سلط است، که ابدأ محتاج به حفر قنات یا بستن بند و سد نخواهد بود مخل قرض دولت بلاغت چهل و دو سه قبضه تفنگ اش اول به شرکت عصی کش و بعد شش دانگه هر گاه همان فالگیره به معمول قدیمی ایران در ثبوت ملکیت این گونه املاک اسم وقف بر حضرت سید الشهدا - علیه السلام - را بر آنها نهاد.

در وصف مسنى بدون سرمویی اغراق همین بس که در صورت نظمی کلی در کلیه خاک فارس و اختیاری تام به رعیت دادن و کوتاه نمودن دست خوانین اشرار از رعیت جوکار بدون هیچ حاجتی به علم و آلات جدید فلاحتی در سال اول یک کرور وجه نقد است، خمس محصولات زراعتی به دولت خواهد داد و از این میزان عایدی زراعات علمی و بیشه و جنگل‌ها و معادن متعددی که دارد، به دست دانشمند غیور وطن خواه می‌آید.

فلسفه باید از محسوسات بگویید. این همه تفصیل که داده شد، برای این بود که، هر اقدامی علمی که تا هذه الساعه در ایران شده آخر دوا و آخر علاج بوده در هر شعبه کاری که بوده است و همان اخri، آخر سم مهلك گردیده مطلب علمی بوده اساسی بوده برداشت غلط بوده اقتضا به دست نبوده فلسفه عملی نبوده (۸) و گرنه نگارنده را به امر دولتی و دشمنی با برنده‌گان و خورنده‌گان مسنى و امثال آن نخواهد بود نه بیم دارم و نه امید، بلکه آنها را تمجید می‌کنم به واسطه این که اگر آنها نبرده بودند دیگران می‌بردند؛

باز اینها که اگر گوشواره می‌برند گریه هم می‌کنند و بانک ملی را که روح ایران بود و باشیاق فوق العاده در اول و هله در هر دهکده پول‌ها مهیا کرده نمی‌گذارند سر بگیرد، در لباس امانت و پیشقدمی در حالی که روح ایران را در ضمن امتیاز نامه غلط آن سپرده بود.

(۹۵)

از گوشه و کناره پاره [ای] دانشمندان کتابچه‌ها ترتیب دادند در باب تعمیر سد اهواز و آن قدر دهان پادشاه را به یاد شکر موسم اهواز به آب انداختند و جرم‌های درباریان را به دییای خوزی که از پنجه قلبی به عمل می‌آوردند، آراستند که شاه بی علم را جدا بر تعمیر سد مهیا کردند؛ او هم اول دانشمند ایران را که میرزا عبدالغفار نجم الدوله بود با چند نفر دیگر به رسم هیئت مهندسین به جهت بازدید فرستاد از طریق بوشهر محموله آمده به لیره شیخ مصلیخان عرب که برای بقای خود راضی بر آبادی آن حدود نبود فریضه شده کتابچه ترتیب دادند مشحون به اشکالاتی و اخیراً ثابت کردند که تعمیرش محال است؛ در حالی که شالوده این سد یک رشته و سلسله کوه طبیعی است و با غایت سهولت تعمیرش ممکن است. دانشمندی صحیحاً گفت می‌شود دانشمند دیگر لیره طلایی احمر چشمش را خیره کرد چاره چه باشد جو بکند و نمک شاه چه کند وزیر بی‌علمی که تمام همش بقای خویش است کجا فرصت تعمیرات دارد.

از آن طرف انگلیس با ملاحظه این که مال التجارة آنها از راه انسزی وارد بوشهر [می‌شود و] دیر به خراسان می‌رسید، محض رقابت با روس دیدند طریق اهواز به اصفهان و غیره اقرب است فشار آورده شط کُرن یا کوه رنگ را به جهت عبور و مرور سفاین خارجه مفتوح کردند و نقطه اقامتگاه کشتنی را که دهکده بود در قرب خرابه شهر اهواز بندر ناصری و آن طرفش را مینه نامیدند به نام ناصرالدین شاه و میرزا علی اصغر خان امین السلطان مرحوم، منافع دولت همین دونام بود.

باز همان عصی کش فرصت را از کف نداد تمام اراضی آن دو بندر را تا مسافت

..... / مفتاح المدن فی سیاست المدن ١٧٦

بعیده قبایله خرید از دولت گرفت از حدی به فلان وحدی به فلان، دولت هم چه می دانست، که محتویات این محدوده چند فرسنگ است و شهدالله و کفی به شهید به شخص او اسباب آبادی اساسی آنجا را فراهم کرد و مخارج نموده و زحمت کشید و آباد کرد در خرید هرچه شد با خواب بودن ملت که احدي اقدام به اين گونه امور نداشت اين آدم با کفايت اقدام کرد فقط مضلعخان به خلاف خبر علیخان سردار ارفع حالیه که پس از برادرش آبادی کرد تا مدتی با بوشهری کشمکش داشتند و مانع از تعمیرات او بودند، تا اخيراً از اين نمد کلاهی هم به آنها داد و بلکه دولت عليه عمارت گمرکات بندر بوشهر و خيلي اراضي ديگر را به اين آدم کافی اعطافرمود که فعلاً هرچه مال التجاره در آن انبارها ضبط گمرک می شود، تجار گمرک و عور پرداز کرایه و حق زمين می دهند. (۹)

ايضاً حاكم بوشهر يكى دوزد و خورد در کناره خليج با طوايف حوالى آنجاها کرده دولت عليه به توسط همان آدم کافی قابل مخارج قشون کشى خوبى به خرج او محسوب داشت و اخيراً همه ساله مخارج قشون کشى محل دخل مخصوص شد و ناچار بهانه هم لازم بود که فلان خان یا شيخ عرب را یاغى قلم بدنهن، تاقرعه فال به نام شيخ بندر لنگه بیفتاد و او را مستأصل کرده، تقریباً پنج کرور ملک دایر معمور خود را گذارده و فرار کرده مخارج قشونی در این نوبت خيلي شد دولت مقروض گردید باز محل لازم شد همان املاک را قبایله کرده به اسم حاکم و همان آدم اعطاكرده و طولی نکشید ميانه اين دو نفر به هم خورد و حاکم مقروض آدم شد و به علاوه نصفه املاک مزبور را که به شريک برگزار کرد خانه نشيمن خود را هم فروخته و به او داد؛ اي کاش تمام ايرانيان امروز به همین کفايت بودند در جلب اشغال عمومي اي کاش همه می توانستند بیست تoman بدنهن کيف کاغذ دریا ييکی بیچاره را سرقت نموده به او بدنهن.

مسئله جزيره هورمزد قرب بندر عباس که کلاً معدن گل روغنی و کبریت و نمک و

غیره است و در اجاره تیولی این آدم است و از منافع سالانه آن که محصولاتش با طلای فرنگ مبادله می‌شود و ممکن است هشت سالانه چنان استحکاماتی در آن تنگه دریا بنابرده که اعظم سد حافظ تمام خلیج باشد به مساوی همان استحکاماتی که انگلیس در جبل الطارق و عثمانی در باسفور دارد گذشته عجب است که در این چند ساله مشروطیت هر وقت در شورای ملی سخنی از آن در میان آمده، آتش خاشاک بوده و فوراً خاموش شده و گویا مقصود فقط به گوش ارباب رسیدن بوده است؛ عجب است از این کفایت که باز این جلب مسروقات در مرکز آنجا و بلکه حاکمی به جایی نمی‌رسید مگر توصیه از او به سر و کلا او بگیرد؛ خواهی فرمود اگر همه سخنانت مانند جزیره هورمزد است فایده ندارد چون که امتحان کردیم صرفه نکرده، می‌گوییم به توسط که امتحان کردی البته اداره گمرک می‌گوییم این همان اداره است که یک کرور پول فقط از فروش تمبر اظهاریه فروخت به خرج تو نیامد از روز تأسیس آن تاکنون به حساب یقین چهار کرور اسلحه از هر قبیل با میلیون‌ها فشنگ اقل کم در خلیج ضبط کرده و عرش عاید دولت نشده، زیر هر کاسه نیم کاسه است.

والله این آدم کافی ابدآً مقصر نیست کدام دانشمند و بلکه جاهلی مانند نگارنده است، که نظایر این مراتب را در حدود وطن خود در کل ممالک ایران سراغ ندارد؛ دریغاً که آزادی قلم در این روزها بسی کمتر از سی سال قبل است، والا از قبیل این گونه غلط کاری که ناشی از عدم فلسفه و عمل بعيد است و بدون هیچ دغدغه و دیناری مخارج است ممکن است همه را بر گردانید از تمام نقاط ایران می‌گفتم انسان وقتی که تصادف می‌کند به این گونه امور ویژه از طرف کسانی که نخستین تربیت یافته و دارای تصنیفات و تأثیفات مهم اند و بلکه پشت و پناه آزادی طلبان به شمار می‌رفته‌اند، هوش از سرش پریدن گرفته و به کلی مبهوت می‌شود، دانشمندی مانند مرحوم نجم الدوله با جامعیت علمی مأمور بازدید سد می‌شود که حیات جنوب متصل به دریای ایران بسته به آن است، آن طور می‌نویسد دهان را باید هزار بار با آب گلاب شست و گفت مورد

میرزا علی خان امین الدوله مرحوم صدراعظم می شود مشتی اشرفی به شاه می دهد، که همان شب صرف شنا و شلنگ کارخانه حریر بافی مردان یهود می شود بلوک دشت لشات رشت را می برد باز هم چاره چه باشد که بکند و نمک آوخ که نمی توان گفت ناگفته و اهرمن مرا گفت والا سراسر اعمال را چنان تشريع می نمودم کانه با همه بوده ام برای نمونه (۱۰) همین دو نکته از شرق و غرب ایران کفايت است و اشاره از وضع حالیه لازم است.

(۹۶)

سالها زحمت‌ها کشیده آزارها دیده از هر کرانه از سمت هر دانشمندی تیر دعا به آسمان عظمت وطن رها شده باشد کزان میانه یکی کارگر شود از زشت‌گو و زیاناویس همگی در آن عهد یگانگی داشته، همتشان بیداری ملت بود، عالمی انقلاب طلب مانند جمال الدین که دارای فلسفه علمی بود فقط مترجمی بی باک مانند ملکم خان ارمنی که تا اندازه بس شایسته بصیر به اقتضای ایران بود و می توانست ترجمه را مناسب حال ایران نموده و از راه فلسفه عملی مقصود را به دست بیاورد، اگر چه تندریس و فحاش بود و مانند مردم خواب هولناک دیده کور و روشن نمی کرد و همین خوی نافیلسوفانه او در آغاز سخنان و مکاتبات عالیه سیاسی او مانع انجام مقاصد خیلی بزرگ شد و اگر نه بسی پیشرفت می کرد، بیشتر از سید که قلم نداشت، منشی غرایی مانند میرزا حسنخان که به ملاحظه خدمت در وزارت امورخارجه در گاه‌گاهی و از قبیل آن کسی بودند که وجودشان به گونه دانه پاش بود، همگی صدمات دیده تا اخیراً سید مسوم و میرزا حسنخان در زیر درخت فندق مقتول و ملکم خان مدقوق به غصه بد برداشتی دوره نخستین مشروطیت در گذشتند؛ نقص سید رد فلسفه عملی برای آن زمان که جز خاکپاشی و بذر ریزی امید مجال عملی نبود با میرزا ملکم خان هر دو محل ایراد نبود تنها؛ علم و ترجمه لازم بود، که کاملاً از عهده برآمدند و دیگران وغیره وغیره همگی تخم افشارند تا مشروطیت ایران به واسطه پوسیدگی کهن زنجیر استبداد به اندک

جنبیشی ملی به دست آمد.

جوانی تربیت یافته پاک سرشت وطن پرست، لکن فلسفه مدن اقتضا و مناسبات مشناس، بدون این که عین نسخه یکی از دول متمنه یا ترکیب کاملی از کل به اقتضا زمان و مکان نموده باشد، که اساس قابل همه گونه جرح و تعدیل و تکمیل باشد، به طور سهولت ترجمه ناقصی کرده، قانون اساسی نامید و به امضای همایونی رسید، در حالی که به استثنای امثال مترجم باقی ملت به کلی از فهم جمله مزبور عاجز بودند؛ عجب است، که بعد هم که سنگر را پیش برده و فرصت اندکی داشتند، متمم آن را به طور تکمیل نتوشتند، که به منزله اصول و امهات و لوده کل قوانین باشد، لکن هرچه بود آیات ابتدایی بود و خوب و گویی صاحب دعویی بر خواست و ادعا کرد و مدعی را ثابت نمود و عامة ملت هم در نخستین ندالیک گویان کتاب قانون اساسی را پذیرفته و همگی مومن به آن شدند با یک قلب پاکی، یک فطرت تابناکی یک صدا خوش و صد دریا جوش کیان و چه نمونه مردم همانها که معدن جواهر ترقی و مفاصل لآلی عمران هستند، یعنی به استثنای عمال پوسیده و اعیان خوسيده^۱ عامة ملت زحمت کش که در جنبش نخستین چنان جوشی زدند، که نفس در گلو وزبان در کام آن عده قلیل خشک شد و گمان کردند اگر فی الجمله جسارت به مشروطیت نمایند، آسمان به زمین می چسبد.

دریغا که نقصان قانون اساسی و نقصان فلسفه عملی و یدی برداشت امور کار را به جایی رسانید که، هر بچه مستبدی ده خلیفة مشروطه را گلیم پیچ کرده و ملاک نمود و دید ابداً آسمان به زمین نیامد و بلکه بالاتر رفت و فضارابرای جولاندن خویش چنان وسیع یافت، که محتاج به گلیم و ملایمت نشد و روزانه آشکارا (۱۱) دار می زنند، می سوزانند، ناموس می برند، بلوکات و شهرها غارت می کنند و بلکه حاکم دوره تجدد شهر، بهبهان را با توب یکسان زمین می کند؛ چرا برای این که مردمش به یک نفر حاکم

۱. خوسيده: خشکیدن، درهم کشیدن (لغت نامه دهخدا، ج ۷).

۱۸۰ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

شیرازی مستبد همان را گفتند که اصفهانی به ظل السلطان گفتند. همان را خواستند، که کل ایران از شاه خواستند سردار اسعد بختیاری مراجعت از فرنگ بر هرمز رسیده تلفون کرده به اهالی بهبهان که برای نجات ملت به طهران می‌روم، شما هم شهر خود را در تحت نظام مشروطه بیاورید، طایفه‌ای قنواتی که دو ثلث سکنه شهر بودند لبیک گفتند و طایفه بهبهانی را از آن تاریخ مرحوم غلام رضا خان آصف الدوله که، شیراز بود به جان قنواتی انداخت، که عموماً ملت واحده بودند؛ یعنی ملاک و زارع و تاجر مملکت هستند و آوازه عدل شنیده بدون علم به امور ساختگی بی ساحته عاشقند و در واقع رجال مرکزی بهبهان را خراب و کوهگلویه قطاع الطريق را آزاد کرده، خداگواه است ده پانزده ایل و طوایف خورد و کلان کوهگلویه آرام‌ترین ایلات ایران بودند و محققًا می‌توان ده هزار قشون پیاده و سواره از آنها گرفت که، با چهل هزار سایر ایرانیان و یکصد هزار خارجه محاربه کنند و فاتح شوند؛ دولت انگلیس دوازده سال با مشتی طوایف افریدی سرحدی هند جنگید و پیش نبرد ما این گونه قشون داریم و خودمان فاسدشان می‌کنیم و هنر را منحصر کرده‌ایم به بدی گوئی.

روزها و ماهها در این دو ساله آب را برا آنها بستند، زن و مرد و طفل در گهواره آنها را هدف گلوله الوار قطاع الطريق که همان حاکم مستبد دعوتشان کرده ساختند؛ هزارها نفر انان و ذکور از بالغ و نابالغ از آنها تا هذه النساعه مقتول و چندین بار محلات شانزده گانه آنها مغلوب شده، بهبهانی هم به همین درد مبتلا بوده.

تمام سیاسی نویسان عالم اقرار کردند، که در هر ملت جاھلی سررشه پیشرفت در امور مملکتی به دست همان گروهی است، که مصدر خدمت و در کار عاملی بوده‌اند و به همین وسیله آن یک نفر حاکم مستبد قنواتی را مصدر شرارت قلم واحد مسلم است سرباز و سوار و توپچی ساخلوبی هرجا هم تابع عامل است از مرکز هم زره و زنجیر نیست نان می‌خواهد رئیس و مروس تلگراف خانه‌ها هم کلاً شغلشان فساد در ملک است، مگر قلیلی رعیت هم وسیله تلگرافی و غیره فریبی را ندارد؛ نان فوج هم به او

محول نیست، اگر خبرنگار یا راهگذر گدا و قلاشی باشد، باز حاشیه نشین بزم میرزا جعفرخان میین السلطنه حاکم نوکر نظام السلطنه است.

به این ترتیب قنواتی را گفتند حامی بختیاری است، قنواتی را گفتند بزرگ جوکار است و حق ندارد حاکم مستبدی را که خون آنها را مکیده است پرستش نکند. عجب است، که عین این عبارات را جریده به نام مقدس درج می‌فرماید و هیچ ملتفت نمی‌شود که بختیاری چه احتیاجی به جوکار دارد. هیچ تفکر نمی‌کند، که عین جوکار بودن وکیل بر حقانیت و مظلومیت آنها است چه بگوییم به روزنامه [ای] که هیچ ندارد. آن حاکم مستبد برای این که ثابت کند بستگی رعیت را به بختیاری خود را آشکارا به قشقائی بست و بر ایالت جلیله وقت به توسط ایلخانی قشقائی امر را مشتبه کرده با سواره قشقائی (۱۲) حاکم بجهان گردید و به محض ورود شانزده محله شهر بجهان را که لاحکومة الا مشروطه گفته بودند، به توب بست و در عقب نهب و غارت کرده و اکنون اگر شل و کوری به جا مانده، به اسم مالیات کل گرفتار شکنجه‌اند؛ خوب هم که بشکافی نه حکومت مقصراست نه ایالت کل، بلکه دراقصی گونه جنوب به دولت و ملت حرمت کرده‌اند، به وظایف انتظامیه خود رفتار نموده‌اند؛ پس از دو سال زد و خورد و ایران را به صدای غوغای پرکردن دولت اسکات شورش خواسته ایالت هم در شهری که قوای دولت مرده بوده، زنده کرده منتهای ملت بی علم است، هیئت حاکمه از هر جا بی اطلاع، لار و محله یهود را چاپید؛ ابدأ هیئت حاکمه تفهمیده محرک کیست بلکه محرک خودشان هستند.

باقي به سمت رامهرمز فرار کرد و از قرار خبر صحیح خیال عماره بغداد و بصره را دادند و اراده بس و خیمه چران نکنند چرا نزوند با صدماتی که والله از صدها یکی را تحریر داده‌ام.

شرح آن اراده و خیمه این است که این طایفه قنواتی و بجهانی از شیعیان مظلوم بوده‌اند، که در کوفه بدواسطه ظلم عبیدالله زیاد تاب نیاورده بصره آمده‌اند، از آن‌جا هم

باز قبول ظلم نکرده در حدود مأیة هشتم هجری پاره [ای] به اهواز و عربستان ایران و جمعی قریه ببهان شهری ساخته، سکونت اختیار کردند و در سلطنت صفویه به واسطه تعصّب در تشیع بسی محترم بوده‌اند؛ در سلطنت قاجاریه دوباره قریب سی هزار نفر آنها به حدود بصره رفته و تا سی سال قبل باز خود را تابع ایران دانسته، با آرزوی و اشتیاق از حد فوه و قصبه و ابوالخصیب بصره آمده‌اند، تذکره می‌گرفتند و همین که هر روزه بچه طماع شه بندرشد و عثمانی خورد خورده قوت سیاسی گرفت، اکنون دست شه بندرهای جاهل ایران به کلی از آن سی هزار نفر تبعه کوتاه است؛ حال آن‌که این سی هزار شیعه در خاک عثمانی در بصره تنها بهترین آلات عماله به جهت این ایام ایران بوده و هستند، هرچه او از طرف شرق می‌کند اینها از طرف غرب کرده و خواهند کرد (بهترین شه بندری مانند حاجی رضاخان نصرة الوزاره را معزول کردن و فرزند رشید تربیت یافته ناگرسنه او را که نام محمد حسنخان دارد بیکار گذاردن همین ملت فروش را ثمره ندارد).

و نیز این طایفه اول کسی بودند که نه ماه با محمود افغانی جنگیدند (با این‌که اصفهان پایتخت و فارس و غیره را تسخیر کرده بودند) و شکستی به آنها دادند که از خجلت شب وارد اصفهان شدند و همین وطن پرستی قنواتی و ببهانی علت بیداری اغلب جاها شد تا ناوری ظهور در جلد دوم تاریخ منظمه ناصری بخوان که همین رعیت جوکار وطن پرست افغان را شکست داد و دیگران افغان را دعوت کرده و اراده تسلیم نداشت. با سابقه وطن پرستی و لاحقة مشروطه خواهی و خواب بودن امنی دولت و آن گونه تلگرافچی و نبودن پست و انقلابات طهران و بدتر بودن حال شیراز که کرسی ایالات و توب بستن به محلات یک همچه طایفه غیور زاده وطن پرست مطیع مشروطیت و آن‌همه قتل و نهب و غارت (۱۳) ناچار شده‌اند اراده وخیمه خود را به فعلیت آورده، به سند عجز هیئت حاکمه ایران نگاهداری جان و مال تبعه به حقیقت واقعی رعیت و همان را به منزله دستخط استعفاء شمرده‌اند و مستمسک تابعیت قدیمه و به عنوان تملل حالیه

قهریه هم طایفه های خود تبعیت عثمانی را قبول نمایند؛ این اخبارات را تک تک از اهالی شیراز می شنوم و به کلی از جزئیات حالات بجهان بی اطلاع. کسی که اطلاع از زاویه جنوب ایران دارد، می داند که عربستان ایران و حومه و شهر بجهان نصف و دو ثلث آن قنواتی بجهانی آب و زمین احیا کرده اند (چه خواهد شد نمی دانم).

حال کل گرمسیرات و سرحدات فارس از شهر لار که دولتخانه ایران و فارس در تواریخ تا شهر شیراز تماماً بدون کم و زیاد درباره رعیت جوکار نسبت به احساسات مشروطیت و حکام و عمال دوره مشروطه اولی و حالیه و مستبدین محلی و بی باکی روسای ایلات و شهری بعین حال پرینشان بجهانی و قنواتی است، بدون کم و زیاد منتها، پاره [ای] در حکیم خبه شده اند، بعضی به شمشیر و آتش آزو حرص و اغتشاش هر روزه و سد طرق لار در استبداد صغیر به توب بسته شد، بجهان در بمحبوحة مشروطیت و نایب السلطنه عالم معهذا حاکم اگر اجرا داشته باشد، بهتر از بی اجرایی است ولو به اشتباه باشد. افسوس که قوانین حکام بیچاره هم اگر صاحب اجرا باشند، به واسطه اشرار عیانی هر شهر و پارتی بازی مرکزی، خنثی می شود والا حاکم با اجرا اگر یکی را اشتباه کند باقی را نمی کند.

انصاف می طلبم رعیت اگر معصوم باشد با این صدمات می تواند نام مشروطه را بشنود مستبد اگر مورچه باشد خوفی از سیاست دولت خواهد داشت نه والله: یک لقمه نانی یا ثبات فلان اداره یا وکیل یا مدیر یا وزیر اهمیتی خاصه اگر دو سه کلمه ترجمة تواریخ انقلابات را هم خوانده باشی، به حال خوش تکیه به صندلی داده با دماغ تر سیگار کشیده صوفیانه می گویی آری وطن خواه باید از جان و مال بگذرد، خبر از عموم رعایای مظلوم معادن زرخیز مملکت نداری، که چگونه در زمستان و تابستان عور شده برای یک لقمه نان کباب است؛ سوزنی به خود فروکن و دشنه [ای] به دیگران و فلسفه صوفیانه برای رعیت جا هل عاشق عدالت صاف اگر غیرت داشته باشی تو که دم از علم

می‌زنی، باید خون گریه کنی. اگر تو را فقط از کار عزل کردند و لو اول جا هل باشی و اول عالم را به جای تو بگذارند، بدون دستبرد به مال و ناموست و اول مستبد نشدی آن گاه می‌توانی عامه رعیت را بی‌حس بگویی و مصادر امور را با حس بشماری و اصلاحات را در عزل حاکم و وزرا را بپندازی تو که آینندگان نداری والا شاه را قربان می‌رفتی مهریان می‌شد همراه می‌شد به فحش که نمی‌شود همراه شود.

سابقاً هر وقت فشاری به ملت می‌آمد، تظلمی به مرکز می‌شد صدر اعظم مطاع الكلمه نوعاً بود که جواب رطب و یابسی می‌داد و اغلب به مقصد می‌رسیدند و رفع ظالم می‌شد و در واقع طبایع ایرانیان به این‌گونه جمهوری شورشیانه عام البلوی خو گرفته بود، حالا به دو هزار اداره پرهیز و صندلی تظلم می‌کند. (۱۴) و مانند کوه هم عیناً صدایی به آنها به جواب بر نمی‌گردد؛ چرا به‌واسطه بی‌علمی مبادی امور، به‌واسطه فلسفه عملی مدانی علمای مصادر امور، به‌واسطه بدی برداشت، به‌واسطه بی‌نظمی کارها، به‌واسطه ترتیب ندانی، به‌واسطه گنگی و نقصان قانون اساسی، به‌واسطه فراموشی اصول مملکت داری، به‌واسطه تمیز ندادن درد کارها و ندانستن علت دردها، به‌واسطه عداوت فطری جا هلانه با علما و دانشمندان و عدم آزادی قلم چیز فهم و آزادی مطلق سنان قلم و شراره لسان فحاشان و هتاکان و تنزه وجود علما از دخول در حوزه بی‌حیا‌هانی که شغلشان فقط نعلبندی است و در محکمة طبابت باطن‌نه جالینوسی جلوس کرده‌اند و مطلقاً به‌واسطه این‌که هیئت حاکمه و کل شعبات ممالکی آن بدون استثناء بدختانه گرفتار دفاع شخصی هستند و پاره [ای] به ناجاری و گروهی عمداً نمی‌خواهند بدانند چه به روز توع می‌گذرد منکری باش دو ساله گذشته یا شش ساله مشروطیت ایران حساب کن، چقدر موجب اعضا و مستخدمین و اثاثه و ترتیبات وزارت معارف به تنها بی‌شده و آیا ترتیب یک مكتب خانه عمومی که میزان باسواندی عموم را سرمشق معین باشد داد، آیا کدام کتاب را به جهت سبق مكتب خانه‌های عمومی معین نموده؛ آیا کسی و کجا اعلان عمومی به علما داد که کتب و نظام درجه را

ابتدایی مواد عمومی محل حاجت است و به هیئت علمایی تعیز که جزو وزارت معارف است مصنفات و آرای خود است بفرستید؛ پس از امتحان و انتخاب فلان مکافات مستقیماً یا به طور غیرمستقیم داده می‌شود خواهی باز صوفی شد و گفت دانشمند باید تکلیف خود را به عمل بیاورد؛ راست می‌گویی لکن تو که پول و ریاست مسی‌بری بخواهی و طلب کنی و خود را محتاج بدانی که صاحب کتاب و صاحب رأی بداند، که نوشتجاتش لفافه سیگار نخواهد شد و زنده است که بخواند تعیز بدده در صورت مناسبت کتاب او را به نام کتاب رسمی مکتب خانه موشح بدارد، که مردم مجبور باشد طبع کنند بخند بخوانند رأی او کذلک والا من هم در قله کوه و شکاف مغاره نشته نام خود را وزیر معارف گذارد، البته گناهم منحصر است به همان نام دروغی و امتصیتاً از نام راست و اعمال سراسر گناه. (۱۵)

(۹۷)

سوار جدید، پیاده جدید، قراسوران جدید، گزمه جدید به نام پولیس، اثاثه جدید به جهت ادارات جدید در هر جا از کم و بیش گرفته شد و همه لازم بود و همه درست بود، البته باید از این بیشتر و بهتر گرفت و کرد، لکن چون کارها از روی نظام هست، هرچه از این گونه تازه‌ها بیشتر شد مستحیل گردید به مواد فاسدۀ دیگر و سرمویی فایده از این پولیس و سوار و غیره عاید نگردیده و با حالت حاضره نخواهد گردید، مگر افزودن خرج بر خرج تا به جایی که سر بهم آوردن بودجه و بلکه ادامه آن از طرف کابینه به مجلس محال است و باعث خجلت؛ عجب اینجاست که پولیس و سوار و اغلب مخارجات جدیده [ای] که برای رفع بدل پوسیده آنها بوده، ابدآ دیناری را از محل‌های سابقه و مخارج گزاف آنها که تیول موروئی گردیده، نکاسته است و همان موجب وجیره و علیق‌ها و مخارج تعمیرات و غیره سابقه را با کمال حیا و عصمت و کرون بلندی می‌گیرند؛ کل اسلحه جات و اثاثه و آلات حریبه سابقه که ذخیره ولایات را برداشت و فروختند و باز ذخیره چیان بی‌همه چیز مانند هر چی در آخر اسم داری مواجب می‌برند.

اساس مالیه تغییری که پیدا کرد همان مواجب گزارف به مستخدمین وزارت مالیه و سایر وزارت خانه‌ها و شعب ادارات فرعیه آنها است در هر ولایت و ایالتی بدون سرموبی حدت مفیدی بلی به عوض این که توجه وزارت مالیه به جلب فواید هنگفت در معادن مسروقه خواهد بود بلکه اشاره شد بنماید بدؤاً مشتی سید و آخوند می‌شوند فقط برای اینکه در فرنگ چنین کرده‌اند راست است هیچ حقوق. [...]

در داخلة خود پیشکار جدید به جهت هر جا معین نموده ولو منشی زاده یا تاجر و دهاتی زاده باشد، از مرکز هم کمال تقویت بدون توام بودنش با مفتشین پی در پی درباره او می‌شود؛ خاصه اگر از بستگانش در انقلابات مرکزی سرخورده عمدتاً خراشیده باشد و بگوید سر مرا مستبدین شکته‌اند و به این بهانه موقع جزو موقع مجاهدین به شمار رفته و به عضویت شورای ملی انتخاب شده باشد و با هر یک هم یکی دو نفر باهم مدیر و معادن مالیه گسیل داشته، فقط به همین دلیل که علامات هندسی و چند صفر مراتب حساب مكتبخانه می‌داند و دفتر دارست و دریایی علم دستور العملی هم چاپ شده همراه دارد که شخص به مجرد قرائت آن گمان می‌نماید این پیشکار مالیه فرشته باید باشد، که قبول این قوانین صحیحه را در حضور خدا در عرش عظمت الهی کرده و فرود آمده و ملایک غلاظ و شداد دربار باری تعالی را رقیب و عقید خود می‌داند اگر چه آن دستورالعمل به اندکی ملاحظه روشن است که سرتاسر ترجمه است، باشد باز قانونی است آدم را خوشحال و امیدوار می‌کند.

به فاصله روزی چند پیشکار می‌بیند باید فکر پیش آمد خود بود که از مقام منشیگری بدون استحقاق حساب دانی و اندک بصیرتی پیشکار مالیه ایالتی شده، ناچار پس از این باید وزیر مستول بشود به تحمل ظاهری هم لازم است و انگهی شاید به کلی دیگر در کار هم نیامد فوراً با مفسدین تملل می‌کند و در اخذ مالیات هیاهویی برقا کرده تا به مقامی، که آن چه کاردش ببرد اخذ عمل نماید، هر ساعت هم احکام جدید از مرکز می‌خواهد و نظام تازه دستور می‌دهد، لکن اجرای هر قانون و هرگونه

نظام نامه به شکل و صورتی می‌دهد که مناسب مقاصد شخصی باشد. (۱۶) همین که دید دیگر چیزی عاید نمی‌شود از در دیگر داخل شده با دهنگان مالیات طرح سازش انداخته، هر روزه تصدیق بر تصدیق است، که برای آنها نوشته به مرکز مخابره می‌شود تا وقتی که حکم مدارا و تخفیف و ملایمت با ملاک غارت شده از مرکز اخذ کند.

در این مقام بازار اجرای حکم مرکزی درباره بعضی دون بعضی رواج پیدا می‌کند، واسطه وسیله دوستان محارم در کار تعیین قیمت و پرداخت مبلغ معین می‌شود، طلا، نقره، مس، آهن پاره، جل اسب، قالیچه، گلیم، سجاده، قلمدان، جلد قلمدان، قلمتراش، کارد مطبخ تا برسد، به جوراب و کفش و کلاه؛ سراغ دارم یک نفر مفسد پولیکی متمول پنجاه هزار تومان از گذشته و حاضره مالیات مفروض بود یک اسب پیر عله بر صی داده مفاسای نیابد و نقصان ندارد گرفت.

حقوق دستور العملی هم بازار ثالث است که باز می‌شود آن هم دو جور متاع دکان است: یکی حقوق سواره و قراسوران و امنیه و نظمیه و پولیس و از آن قبیل است که غالباً وجود ندارد و عدم وجودش از کفر ابلیس و ایمان ادریس آشکارتر است و ناچار برنده و خورنده آن باید در حضور تمنای پیشکار تسليم صرف باشد. دیگری حقوق اصحاب دعا و مستمری خوران است: اینجا هم بهانه بودن و نبودن در دستورالعمل مرکزی است یا اگر مثل وظایف سرکاری است که جزو ندارد در دستورالعمل بهانه بودن و نبودن در ثبت فلان محرر برات نویس است، هرچه صاحب حقوق بگوید ثبت دفترخانه و بروات سنت ماخیه موجود است، پذیرفته نمی‌شود به محرر هم سپرده است که، بگوید هست و این جماعت حقوق خوران اگر ارباب فحش و لعن و تکفیر و مج پاگیر باشند، به حق خود می‌رسند و بلکه بعضی بدون سابقه حقی دارای حق می‌شوند و سایر مردم با عفت اگر چه یگانه دهر و از حیث مجاهدات دوران وطن هستی خود را از کف داده باشند و از هفتاد سال متوالیاً دارای حقوق باشند، به کلی

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ۱۸۸

محروم می‌شوند، زیرا نه قلاشند که فحش بدھند نه گناه عظیم رشوہ را مرتكب می‌شوند، نه تازه از کسب پدری سرمزارها قرآن خوانی به عضویت انجمن ایالتی انتخاب شده و جلوس دارد هر چه ملت فریاد بزنده سوختم محض پنجاه تومان وظیفه جدیدی بدون رأی بدھد که انجمن باید مداخله نکند، در حالتی که حکم صریح وزیر مالیه دست ملت است که حتماً باید به توسط انجمن وظایف سرکاری به عدل راجعه شود چه کند به جای بخیه پیرهن کردن بند اشرفی لازم است.

مستوفیان قدیمه که مسلماً اطلاعات در مالیه وطن خود بیشتر از سایرین دارند، امروزه ما اداره مالیه نداریم به توسط ایشان می‌توان خیلی کسب اطلاع کرده صفات کشیده بی‌کار نشته، هر یک هم به اندازه وسعت به علوم خود دو سه هزار الان حقوق مجانی می‌برند، لکن بی‌کار از آن طرف هر روزه بچه غیر مراهق حساب مدان بیسادی را آورده مواجب ماهوار اداره داده فقط برای این که به همین راضی است که از پشت دکان بقالی برخواسته مستخدم دفتر شده و صرف نظر از وجه مواجب می‌کند و هم چون تازه کار است، سر به اعمال شخصی پیشکار نمی‌برد و نمی‌فهمد. (۱۷)

معاون هم که بچه غیر مراهق و لر چیز ندیده و انگور نورسیده می‌ناب و محبوب بی‌حجاب او را از صحبت صغیر و کبیر کفایت است، مدیر یا معاون دوم که لله درب فلان خانه بوده، چه تقصیر دارد کلیه نمی‌خواهم پست و بلندی نژاد یا دیو سیرتی و فرشته خوبی احمدی را بگویم که محل ایراد آزادی طلبان و تجدد خواهان باشم، بلکه می‌خواهم وضوحاً بگویم، که ترتیب اداره از روی قانون درست و نظام نامه مناسب باید داد، به طوریکه اگر ننسناس فرنگی و خناس زنگی، رئیس و مدیر و معاون بشود، نتواند پشیزی پس و پیش نماید: یا فرزند عالم خود را بر فرزند عالم تر حمالی در موقع رجوع به حدیث ترجیح بدھد و هر اداره دارای چنین اساسی محکم شد، البته آیات کتاب مقدس مشروطیت را به کار بسته و از ناحیه اعمالش نور امانت و دیانت روشن است، والا «والذین خبث لا يخرج الا» فکذا پیشکار هم پس از ختم اعمال شخصی دست

روی دست نهاده، می‌گوید من که سند به دولت نداده ام مالیات دادند می‌گیرم ندادند به... ما هنوز یک کاری را اداره نکرده‌ایم و بلکه نمی‌فهمیم، که اداره کردن یعنی چه و طریق فلسفه عملی آن کدام است، منتها دانسته‌ایم، که پاره‌[ای] کاغذها را باید بر صدورش به کلمات فرانسوی موشح داشته، مدیر هم فقط شأن امضای خود به حروف فرنگی را دارد تنها دانسته‌ایم، که اجاره و استجاره مملکت غلط است، که باید حاکم و پیشکار و رئیس و مروس هر اداره‌[ای] را مواجب داد؛ بله باید مواجب داده درست است، لکن آن وقت یک حاکم بود و یک فراش‌باشی را هزار حاکم است و هزار باشی. لکن هیچ به یاد داری که در ایام استبداد، هر حاکمی پس از راضی داشتن شاه تا قانون چی ملزم و مقروض مالیات مختل می‌شد یا پیشکار مالیه با او بود که او ملزم بود و حاکم ملزم او بود و هر دو خود را مديون و ملزم مالیات دانسته به محل رفته، جان بازی نموده مالیاتی وصول می‌کردند و قبل از روانکی هزار گونه تعهدات و شرایط دولتی را برم ذمه می‌گرفتند و پس از عزل، اگر دیناری باقی مالیاتی داشتند فراشان قرمز پوش درب خانه آنها را نابود کرده و می‌گرفتند.

البته انگار غلط بود ملت و مملکت نباید به مردم شهوانی اجاره و مقاطعه داد، لکن به همان کار غلط همه ساله دولت عایدی معینی داشت و از این کار و دست که واقعاً باید حکام را مواجب داد عایدی مفقود شده.

غجب است که کار به جایی رسیده که دولت مواجب می‌دهد به عکس سابق و به علاوه به عکس سابق، حکام همه گونه تعهدات و التزامنامه از دولت می‌خواهند و می‌گیرند که تمام آن تعهدات به عباره اخیری ابطال کل شرایط مشروطیت در تمام قلمرو آن ولایت و یا ایالت و از روز حرکت حاکم تا دوباره حرکت برای مراجعت همه روزه بر ناز و تدلل خویش افروخته و شرایط و قیودات تازه به دولت پیشنهاد می‌کند؛ هیئت حاکمه اداره مفہم بی اطلاع صرف از هر نقطه هم آن به آن بر ترسشن افزوده است و قبول می‌نماید نه تنها به واسطه آن دولتخواهی بلکه رد و قبول هر پیشنهادی برای (۱۸) قطع

..... ۱۹۰ / مفتاح الثمّن فی سیاست المدن

سؤال و جواب است، که وزیر یا هر کس طرف آن مذاکرات است از این اشغال آزاد شده به فراغ بال مشغول مدافعت شخصی بوده موجبات بقای خویش و اضمحلال طرف خود را فراهم کند.

این حکام مواجب خوار که به صورت ظاهر شرایطی که نموده و سند گرفته‌اند، دولت مسئول آنها نیست و در معنی بر حسب قانون مسئولیت حکام هزارها مسئولیت دارند همین که به نقطه مأموریت می‌رسند خود را امیر و محل را امارت مستقلی شمرده تمام حالات مقاطعه کاران امرا ایام کیان را تمنا دارند، که مرکز در دوره اجاره داری بهره آنها نبوده است، از قید وصول مالیات و سایر مطالب هم آزاد و برکنارند و عزل و نصب آنها هم بر ندار هیچ یک از فضول نظام نامه آنها نیست، بلکه اگر انوشه‌روان عادل یا فیلسوف کاملی باشند، غالباً بی‌موجی قانونی عزل می‌شوند و اگر دشمن ترین مردم به اصول قانونی باشند، فقط سیاستی که درباره آنها جاری می‌شود کلمه عزل دو روزه است و باز همان بر باد داده اصول قانون و خراب کننده مملکت و ملت که قصورش از حیث قانون و از حیث اخلاق بداندازه سوختن است، برخلاف انتظار عارف و عامی حاکم استریاب می‌شود که اصل نقطه توجه سیاسی دولت روس است.

عجب است که با این وضع حکومات که عملاً و ترتیبی امارات مستقله است، قحط الرجال هم شده و اول شخص امروزه هر آن در اول نطق خود در شورای ملی نبودن اشخاص و کناره جویی حکام سابقه را شکایت فرموده، اگر چه تفاوت اشخاص را خاصه امروز نمی‌توان منکر شد تا اندازه لکن ندانستم، که مثلاً اگر فلان شاهزاده که می‌خواهد یک ساله ثروت ظل السلطان فراهم نماید یا بهمان مستبد یا پشمان پوست کن از زوایله مغاره بیرون بیاید با وضع اداره مدانی هیئت حاکمه کارها درست می‌شود، اگر چنین بود که اداره کردن و امور را در تحت اداره آوردن و قانون گذاری لازم نبود غرض از سر تا پای این نطق که دنیای ایران و فرنگ منتظر بود و مناجی شش ماه مدت بود چیزی مادی جز اثبات مقام شخصی تفهمیدیم دیگران اگر فهمیده‌اند [...] لارباب النعیم؟

آنچه اشاره می‌کنم از محسوسات موجوده در برابر نظر است که از کروها اشارات یکی دو مبهماً می‌گوییم و می‌گذرم هر وقت به اندازه سی سال قبل آزادی به قلم داده شد که، بتوان تاریخ انقلابات ایران و مخصوصاً جنوب را نگارش داد، البته می‌توان در ضمن محاكمه تاریخی هم درد را به روشنی نمود و هم علاج را گفت؛ من که هر چه موضوع این چکامه را پریشان می‌کنم و از این جمله معتبرضه به معتبرضه دیگر می‌روم، نمی‌توانم چند یا یک جمله از حقایق عیوب و دقایق علاج را که مسلم کل سیاسیون عالم است بنویسم.

در اغلب ولایات و ایالات کار انتخابات وکلا ملی از اعضای شورای مرکزی و انجمن‌های ایالتی، و بلدیه، و غیره بیشتر محل ملاحظه است؛ در بعضی جاهای انجمن نظار و تعریف فقط برای انتخاب دوازده عضو انجمن ایالتی صورت‌آ و شاید قانوناً فراهم شده و بالمره برای اعضای مبعوث به مرکز تعریف و اخذ رأی و انجمن نظار و انتخاب به درجه اول و ثانی وجود نداشته و مع‌هذا جماعتی به مرکز رفته بر کرسی نطق شورای ملی بالا رفته با کمال کردن بلندی وکیل مبعوث شده‌اند وجود مقدس سردار اسعد را مخاطب داشته بس است بس می‌گویند (۱۹)، در حالی که سوره مفصله [ای] از کتاب مقدس مشروطیت که به نام نظام نامه انتخابات اعضای شورای ملی نازل شده و به کلی غیر از قانون انتخاب اعضای انجمن‌هاست متروک و منسی بوده «تؤمنون بعض و تکفرون بعض الله اذن لكم ام على الله تفترون مالكم كيف تحكمون اف لكم و لا تبعدون».

دیگر این که سن و سواد ابدأ ملحوظ نبوده هشتاد و نود سال عمر داخل شده، ورشکست داخل شده، وکیل بلوک به موجب ورقه دارای چند مر بایاض و سفید گذاردن یکی دو موضع به اسم کل ملت فلان قصبة عضویت دارد وکیل فلان ایل به موجب ایهار چند نفر کلاشران که، جزو عمال ایل هستند و ابدأ حق انتخاب ندارند، داخل شده و غیره و غیره.

این غلط کاری‌ها را اغلب حکماً نسبت به جهالت عامه ملت می‌دهند، حتی در آن نطق و جوهرآ درست است لکن اقتضاءات راهم باید دخیل دانست و از جمله این است که ملت چهار هزار ساله مطیع به یک مرکز استبدادی ملت جاہل به حقوق خویش پذیرفتن مشروطیت را هم نه بواسطه بیداری حس قبول کرد، بلکه به‌واسطه این بود که جوش مشروطیت از همان مرکز شد و از همان مرکز حکم شد او هم ملاحظه عادت سابقه و فشار ظلم لاحق پذیرفت و کار خود را محول دانست به احکام همان مرکز و گمان کرد و می‌کند هنوز که زشت زیبای کل امور به کف کفایت مرکز و مرکزیان و کسانی است که طرف واسطه هستند دیدند، همان چاوشان حریت شبانه و روزانه درب خانه آنها فرستاده و دستور می‌دهند، که فلان تعرفه را بگیر بهمان اسمی را نوشته بسپار او چه می‌داند، که چه می‌خواهد او از کجا سور و آیات صوم و صلوة و احکام کتاب و سنت مشروطیت را خوانده، یا اگر خوانده یا شنیده از کجا فهمیده فقط می‌بیند، که این آقای محترم خود را واسطه رسانیدن آیات و تبلیغ می‌شمارد و گمان می‌کند عدل موعود را به‌واسطه او عایدش می‌شود بره صفت جنبشی می‌کند چه می‌داند، که گرگش همان آقاست که به عضویت انجمان انتخاب می‌شود و به عضویت شورای ملی طهران می‌رود اول حاکم دوره تجدد هم تصدیقش می‌کند؛ عجباً تغییر یکی دو فصل در دوره اولی از قانون می‌خواستند آن‌همه نقوس زکیه را کشتن دادید و چاوشان مشروطه کل قوانین را فراموش می‌کنند خبری نیست.

در این چند گفتار تمام مقصودم علی العجاله این است، که بگوییم در حالی که عامه ملت مظلوم جوهرآ به‌واسطه جهل به حقوق خویش مقصرند محققند زیرا در نخستین وهله مشروطیت را ندای عدالت محضر دانسته و پذیرفت و امروزه که به خاک سیاه نشسته به عادت دیرینه خود تمام تقصیر را به گردن هیئت حاکمه گذارده و آشکارا عن می‌کند کدام عمامه سر است که در بازارچه‌های شهر بزرگی مثل شیراز عبور کند و دو هزار فحش عرض و ناموس از دهان عامه نشنود به مشروطه و به خودش، در حالی که

معاینه می‌بیند قطرات اشک حسرت [...] است که از رخساره فحش دهنگان جاہل می‌بارد.

هر شریعتی هر امر بدعتی، هر کار تازه [ای] اگر در آغاز امرش خواه زشت خواه زیبا (۲۰) به قوانین اساسی آن از طرف مروجین آن تهاون و مسامحه شد به زودی ترقی نخواهد کرد و بلکه برای تنگ دستان تنگ مجالان غافلانی مانند ایرانیان که در تنگنای اژدرهای خارجه گرفتارند موجب خطرات بزرگ است، هرچه به اسم قانون اشاعه شد عیناً باید معمول شود خواه زشت، خواه زیبا اصل اجرا آن کلمه تدریجی الحصول غلط محض است؛ بلی به تدریج باید زشت آن را بر زیبا تبدیل کرد والا در اجرای قانون موجود کلمه تدریج باعث عدم پیشرفت سیاسی است.

مثلاً با عادتی که ایرانیان در انقیاد اوامر مرکزی داشتند، اگر به هر ایالت یا ولایتی یک نفر بصیر قانون دان گشیل شده بود و علاج و اصلاحات لازمه ایران را از مردم کتابچه خواسته بود و از این بهانه درجهات لیاقت مردم را شناخته و از میانه آنها چهل یا کمتر را نامزد نموده و اعلان می‌کرد که ملت آزاد است دوازده یا شش نفر را از میانه آن چهل نفر انتخاب کند، البته بهتر بود و تقریباً شورای ملی و انجمن‌های رسمی مركب می‌شد از بهترین مردم امروز ایران اگر چه این مأمور و این مأموریت خلاف قوانین حریت عالم بود، لکن تا یکی دو دوره به حال ایران مناسب بود و ملت هم ملتفت نبود و به عادت دیرینه قبول می‌کرد و خرابی‌های امروز البته کمتر بود و هر وقت و هر جا ملتفت می‌شدند که هیئت مدیره را چنین حقی نیست، البته ملتفت هم می‌شدند، که وکیل برای چه می‌خواهند و البته قانون انتخاب را چنین گروهی از ملت فهمیده و همانجا حس آزادی بیدار می‌شد و می‌شود معاینه می‌بینم، که همان منتخبین به اشتباه انتخاب گردیده در هر ماده قانونی طوری رأی خواهند داد که بقای خودشان منظور شود و با این که فساد کل ممالک به واسطه خرمای مستبدین، داخلی و خارجی روسی و انگلیسی خوردگی آنها است، مخصوصاً در ادامه واستمرار مدت عضویت خود خواهد

کوشید و... ششمماهه که شش سال اصلاحات عقب بیفتند.

عادات چهار هزار ساله را باید به فلسفه عملی تغییر داده باید خرما نخورده باشی تا بتوانی منع خرما خوردگی باشی، اول قانون پذیر باش بعد قانون گذار والله قسم است اگر شهرستانی های هر شهر و قصبه قانون دزد نباشند، هیچ دزد سرگردنه هیچ سرکش مقدتری نمی تواند دزدی کند یا مرتكب خلاف نظم شود، «فانذر عشير تک الاقربین» حال که شبانه روز قانون دزدی و خلاف قانون می کنی، اگر از روی فلسفه عملی ظاهرآ اندک خلاف قانونی کرده بودی و مأموری به سمت مزبور فرستاده بودی، انصاف بدھید امروزه چقدر فرق رجال داشتیم و تفاوت داشتم و چقدر ملت استاد شده بود که وکیل را برای چه می خواهد و چقدر پرده پوشی شده بود و چقدر کارها بهتر نظام یافته و ملت به روز سیاه نرسیده پرده حیا او ندریده بود که این همه بد بگوید؛ اقلًا اگر خلاف قانون می کنی این طورها باشد که فلسفه عملی گفته می شود و من محض معاشات با تو که مترجم محض هستی آن را خلاف قانون می نامم والا در محل خود عین قانون طبیعی نیست، چه که صورت قانون باید ملایم طبع ملت باشد و معنی آن مناسب مقصود. (۲۱) آن همه زحمات گذشتگان که نگارش یافت، این همه خودکشی و به روز سیاه رسیدگی ملت غیور آذربایجان و غیره برای این بود تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری تو بیچاره هم که سر کلاffe را گم کرده به شکل تمام عجایب المخلوقات خدا درآمده و باز روش هیچ کدام یاد نگرفته پس بفهم عیب کجاست علت کدام است (اگر مایل به فهم باشی چون خیلی ها هستند که مانند کبک مایل نیستند بفهمند) اگر نمی فهمی جویای فهمیده باش دشمن او مباش بدنام کننده دانشمند در پیش مقدسین به بی دین و در پیش بی دینان به دینداری مباش؛ به یاد بیاور که اگر سید و ملکم خان و امثال آنها ریاست ظاهره می خواستند، سلطان وقت قربان آنها می رفت نظر، لکن که دولت هستی خود را به خوانین بختیاری تفویض کرده بود و به مجرد این که استغاثه ملت به اوج گرفت، میان حامیان، خصم او شدند. اینجا است که باید انصاف داد که

مشروطه خواهی بختیاری آزادی طلبی مطلق بی شاییه روی وریا و ترس و عدم اطمینان و غیره وغیره بود، که محرك دیگران بود؛ بختیاری بود که از کل حالات و خیالات مزبوره پاک بود؛ شهدالله ملت هم خوب تلافی کرد و آفاق جنوب را پرازدهان بدگوی به آنها کرد شاه بد بختیاری بد بود، آخر دانسته نشد در ایران خوب یعنی همه خوبان چگونه پریان پرده نشینی هستند که دید

دل بسی خون به کف آورد دلی دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

تا اینجا هرچه مطالب خارج از موضوع نگارش دادم، باز ضمیر را آزاد ندیدم که چند جمله [ای] از حقیقت در دو چند نسخه از علاج واقعی بگویم.

ناچار اندکی از حالات مالیخولیایی که در ملت جنوب احساس می‌شود گفته و می‌گذرم و آن این است که به واسطه همین نمونه فساد درونی و فشار بیرونی که بر مزاج ملک و ملت مستولی شده و حوراء حسناً مشروطیت در مرأت مالیخولیایی آنها با قیم ترین جنبه جلوه نموده، سراسر بیکرانان دولت را مقصراً می‌شمارند، اگر شماره کمی از مردم به پاره جزیيات برخورده فقط ملت را تقصیر کار می‌دانند و همان احساسات و غیوری و جنبش‌های در مائة نوزدهم ملت فرانسه و غیره را از آنها متوقعتند.

لکن اگر ملاحظه اقتضای طبایع عادیه ملت بود و اخلاق و رفتار محسوسه هیئت حاکمه عالماً و عامداً مقصراست (عالم به این که نمی‌دانند و عامد به این که خود خواهند) و عامة ملت جاھلاؤ عادتاً، قاصرند به واسطه اینکه بی‌عملند و چهار هزار سال زشت و زیبای امور سیاسی را از مرکز دیده و هرچه راجع به سیاست مدن بوده، ملک موروئی و حق واقعی هیئت حاکمه می‌دانسته‌اند و مشروطیت را هم که در نخستین و هله با یک عشق پاکی پذیرفتند، به ملاحظه همان عادت تابعیت به مرکز بود و اگر این جنبش (۲۲) اساساً از طهران جوش نزده بود، در هر جای ایران بهتر و قوی تر برخواسته بودند و دولت استبدادی آنها را سراسر معدوم می‌کرد سایه مالک را پشه

..... ١٩٦ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

نمی‌گزید و بلکه می‌گفتند گناه عظیم کرده و مستوجب عقاب مالک الرقاب بودند، لکن چون از مرکز بروز کرده واژه دهان همان جماعتی که در نظر ممالک دور و نزدیک مصدر امور بودند نداشته باشد، همگی به سادگی طبیعت و عادت دیرینه لبیک گفتند و چقدر به موجب فلسفه عملی آسان بود، که این لبیک را غنیمت شمرده و به حسن رفتار اقتصادانی هئیت حاکمه حسن ظن ملت را روزانه به علم اليقین نزدیک نمایند نه به عدم اطمینان فاحش: ملت بیچاره جا هل چه تقصیر دارد گفتند، مشروطه گفت به چشم هرچه تو گویی همان کنم گفتند وکیل و فلان آدم گفت مرا انتخاب کن و پول برای بانک ملی بده گفت سر و جان را بتوان گفت که مقداری است.

یک اساس اصلی یک جان برومندی یک رک و طین یک مغز عقل فزا یک قلب مشروطیت در نخستین و پله در کلمه بانک ملی افتد و به توسط مسترجمین در شورای ملی مذاکره شد که اگر اساساً و عملاً انجام گرفته بود، مسلماً ایران را زنده می‌داشت.

همین ملت عامی جنوب همین ملت بیچاره [ای] که امروز اشقي الاشقياء به شمار می‌رود، در نخستین وله [ای] که در مسجد مشیرالملک در شیراز برای اعانه بانک ملی مجلس فقرايی بدون حضور اعيان و پول کلفت‌ها فراهم کردیم به اندک نطق ناقصی به این که صریحاً گفته شد که پول شما به تجارت می‌رود به فاصله دو ساعت سی هزار تومان دادند از زن و مرد حتی گوشواره وزیور از خود ریخته و در طبق اخلاص نهادند و سپردنده. دیدم یک عامی پیر مرد نماز جماعت‌گذار جو خوشکنی یک عبای شرپاره پاره پوشیده پنج قران و ده شاهی به کف گرفته با چشم گریان به وسط معركه آمده، گفت حضرات به خدا قسم است تمام دارای دنیوی من همین است. چون می‌گویید برای دین است بردارید هرچه به او گفته شد مال تو لازم نیست ما خود به اسم تو پنج هزار می‌گذاریم پول خود را بردار؛ های‌های گریستان آغاز کرد و گفت معلوم می‌شود در دین من شبیه است که پولم قبول نمی‌شود واقعاً تمام اهل مجلس را غرق اشک و عاشقانه

کرد که هنوز هر وقت عشق پاک مردم آن روز را به نظر می‌آورم، اشکم جاری می‌شود و خیال ما پس از آن مجلس این بود که روزانه هیئت خود را در خانه‌های اعیان و پولداران مدعو ساخته بساط طلب پهن کنیم و مسلمًا مبالغ گزار فراهم می‌شد.

دریغا که مرکزیان اصل موضوع را از میان بردنده و سلطنت را فقط وجهه ایرادات قرار داده اصلاحات را منحصر داشتند، به همان پیشرفت کند رفت خود چه کردند نمی‌دانم آری شاه مسلمًا نوکر کافی نداشت و لهذا بایستی حتماً این طور پیش بیاید ناچارم تصدیق کنم همه عیوب موجود بود، لکن صریحاً این را هم باید گفت با بسی نوکری اثاثه خود را فروخت و همسایگان کرورها به او قرض می‌دادند و نگرفت حتی پانصد کرور از بابت استراباد تنها به او می‌دادند و قبول نکرد امتیازی به آنها نداد. این بود که در پارلمان‌های خود او را رأی مشهور می‌کردند و ملت را بیشتر به بدگویی جری نمودند و هرچه شد آنها کردند و باز هم پرده‌های عجیب دیگر دادند تا آخر تبان آنان را برده مسلمًا محمد علی شایسته سلطنت نخواهد بود لکن تو چه داری. (۲۲)

افسوس که مترجمین گفتند و خوب گفتند لکن فلسفه عملی در آنها نبود؛ مستبدین که می‌دانستند بانک ملی تیری است که به قلب استقلال آنها می‌خورد. دزدها دیدند که کارشان خراب است، لکن نمی‌توانند بلوکات را تیول و سیور غال بیرند. دلال‌ها یک دلالی استقراض ایران از خارجه را نخواهند خورد دو دولت همسایه که حق داشتند برای این اساس که خراب‌کننده بنای استبداد و محوكننده نفوذ خارجه بود، با مستبدین هم دست شوند غرض غرس این شجره استقلال ایران که روح بقا و پیشرفت مشروطیت بود به دست اهلش داده نشد، بلکه همان دزدها همان طارها همان دلال‌ها چنان به لباس مشروطیت درآمده و خود را مدیر و پرستنده و اعضای اساسی این کار قرار دادند که اگر یکی دو نفر آدم هم در میانه بود، پایمال شده و خود قبضه دار شده و مطلب را از میان بردنند. مدیران بانک همان کردند، که مدیران مالیه درباره قطع و کسر حقوق مردم نمودند که کمتر از عایدی ده روزه جزیره هورمزد است.

جهل و کلای آن دوره هم از صورت امتیاز نامه بانک ملی که رأی داده و صورت و سمت قانونی و سندیت مشروعه به آن داده‌اند، پیداست (روح رفتگان و زندگان و آیندگان کل ملت ایران را در شیشه کرده، مهر سلیمانی زده به دست صاحب امتیازان بانک ملی سپرده‌اند) و روشن است از یک همچه شورایی، از یک همچه وزرایی چه خواهد برخواست؛ البته هیئت حاکمه اگر مرکب باشد به این نمونه مردم و یک سخن حق هم اگر در میانه آنها انداخته شود، از دهان مترجمی و ملت خارج از هیئت حاکمه هم به کلی ساده و عامی باشد ناچار به منزله موج در حوض اخیراً به آخر رسیده و محو خواهد شد؛ در صورتی که ترشح فسادی نکند و مردم را پلید نماید که ناچار شده به کتاب و سنت مشروطیت سب و لعن نمایند، پس هیئت حاکمه مقصرو ملت قاصر است. (من می‌گوییم شاه مسلمان دارا بود تو چرا با اسکندر یونانی سازش داری و از آسیابان پسری).

به علاوه این مسئله اشاره شده که ملت و دولت به هر جهل و هر درجه علم باشند، پیوسته بصیرت و اطلاعات مردمی که هیئت حاکمه از آنها مرکب در امور سابق مملکتی بیشتر از عامه ملت است و بلکه در اجرا است، مخصوصاً تجربه غالب اعضاء هیئت حاکمه زیاد از هر فیلسوف در کار نیامده بزرگ است، پس با حالات مزبوره که اشاره به یکی از کروها شد و محسوساً دیده شد که هر مأمور و آمری که از مرکز به سمت جنوب گسل گردید، مشتی لجن بود که به دهان پاک مشروطیت خورد و جان دوباره [ای] بود، که به تن مستبدین شهری و صحرایی دمیده شد صریحاً توان گفت عامه ملت فلک زده عاشق عدالت قاصر و هیئت حاکمه مقصرو است. (۲۴)

مفتاح التمدن في سياسة المدن

جلد سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

انا هديناه السبيل اما شاكراً واما كفورا

دو چيز سيره عقل است:

دم فروبيستن به وقت گفتن

و

گفتن به وقت خاموشى

لوازم اساسی مشروطه اسلامیه امروزه ایران

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى، اگرچه روش بنان و کورنش زبان زمرة
دانشمندان و جرگه مشروطه سرشناس ایران ناگفته نگذارده و ناسفته به رشته نیاورده‌اند،
آن‌چه شاید گفته‌اند و هرچه باید ساخته و پرداخته‌اند، ویژه در این چند ماهه آخر سال
دوم خجسته مآل مشروطه که به روشنی مهر و درخشندگی ماه، افکار و سرشناس
اشخاص خطه ایران زیورو و گردیده و غربال شده و زشت از زیبا به منصة شهود و به
عرض بازار نقود و به ملک ممیز صره و ناصره درآمده [است].

لکن این بندۀ شرمنده مفتون عدل و اساس مشروطه، هم نظر به اینکه در هر سری،
سری است و هر کاخ دماغی فکری عاشقانه، وسایل درازی سر زلف محبوبه مشروطه

نام خود را به دست می‌خواهم و در مصر مساوات درآمده، یوسف کنعان آزادی را از زندان جهالت رهایی خواسته به کلامی خریدار دستور و تبیان اساس امور می‌شوم و رشته‌های آن کلاف نبذه‌های ذیل است. (۱)

اول

قدماً حكماً كفته اند طفره در وجود محال است و سنگ به هر بزرگی و سنگینی باشد، اگر از پشت بام صد ذرعی رها شود، بدون این که صد ذرع مسافت را طی نماید به زمین آمدنش محال است؛ ايضاً كفته اند امور عالم تدریجی الحصول است، چنان‌چه امروزه کشف گردیده، هر جانور مسلم النوعی چندین ادوار خلقتی را سیر نموده و به قانون نشو و ارتقا و ترتیب متنازع بقا، تبدلات یا تبدیلات و تکونات یا تکونیات یافته تا به مقام نوعیت ثابت و جنسیت کامله و فردیت مشخصه رسیده، از نقطه نظر گاه ابر دریایی (اسپنجی) و صدفی و جل قرباغه، که تا به مقام «فمنهم منْ يمشي على بطنه و منهِ منْ يمشي على رجليه و منهِ منْ يمشي على اربع و منهِ منْ يطيبي بجنابه». (۲)

دوم

رشته دلایل نبذه نخستین سر دراز دارد و محکم در مقام خود شواهد روشن فطری و براهین محسوس طبیعی است، منکر ندارد و هر سخنی به جای خویش نیکو است؛ امور عالم تدریجی الحصول است برای کسی که روز اول به جوش و جنبش سرگوری آب جوش خود قوه بخاریه را انداخت تفسی کرد و سپس او و جمهوری از حکماء معاصر و پس از او اساس علم چرخ آلات بخاریه را به امتحانات شاقه سر سوزانه به تکمیل امروزه رسانیدند، لکن امروزه هم که کشتی‌های دریانورد بخاریه و قطار آهن صحراء گرد و سیاره بخاریه و برقیه (۲) می‌سازند، آیا به باید گفت امور تدریجی الحصول است و طفره در وجود محال است و باید همان زحمات به شاقه امتحانیه را که در آغاز

کشف برق و بخار متحمل شدند سیر نمایند؟ البته خواهی فرمود سیر به قهقرا نیست و غلط است، چه که، اصول این دو علم خادم احیای عالم مدون است و مدارش حاصل تجربیات ادوار ترقی آن دایر است و کلمه تدریجی الحصول و طفره در وجود در این موقع نظر به آغاز امتحانات غلط است و معنی آن دو جمله و آن چه از این نمونه سخنان ورد زبان است، تغییر کرده است و حد محدودی دارد.

سوم

همان گونه که، ادوار خلقت جانوران و اطوار پیدایش ابتدایه نباتات نوعاً یکی بوده و در تحت قواعد نشو و ارتقا و در ذیل ضوابط نوعی متنازع بقا مندرج و مقهور سلسله واحده آن دو جمله است: صنایع یدی و بدایع فکری، و امور نوظهور نظری نیز در یک خط نوعی واحدی افتاده، چنان‌چه کشتی بخار و ماشین برقی به طرز امروزه سازی در تحت اصول نوعی هندسی و طبیعی واحدی است، که، قواعد مسلمه و ضوابط مشخصه مخصوصی دارد؛ همان نمونه که علم صرف و فن شیمی و صنعت شیشه‌گری و غیره هر یک در تحت قواعد و ضوابطی نوعی مقررات و تعلیم آن مکلف و مقهور است به دریافتن همان اصول جوهری و قواعد مدونه و ضوابط مشق یدی موجوده هر یک و بالمره محتاج نیست (۳) به تحمل زحمات شاقة امتحانیه مختربین و اساتید مبتکرین هر یک از علوم و فنون و صنایع مذکوره و هرگاه چنین کند، به قهقرا سیر کرده و تحصیل حاصل همین است و تا بخواهد به مقام امروزه برسد، اطفال دبستانی و شاگردان مدارسی از او گذشته و راه در نوردیده را از نقطه انتهایی سیر آغاز به دویدن به سوی درجات به ظهور نرسیده، نموده‌اند و محصل تحصیل حاصل به گرد آنها نخواهد رسید.

چهارم

ناچار امثال این سخنان بی‌مدعی در هر یک از رشته‌های ادوار آفرینش عالم طبیعت به

اندک تامل روشن است و بسی بی خردی و زبان درازی است، که متن بکر عرايض محسوسه خود شده، به امثال و شواهد ظاهره هر یک شرح و ترجمه نمایم و ديرتر به مقصود خود برسم. در جانوران و نباتات هم نباید نفس درازی کرده، چه که روشن است اگر امروزه محتاج به حیوانی مانند گاو باشیم برای شیر یا شیار، یا جو و گندم بخواهیم برای قوت لایموت، نباید آغاز تحصیل خود را از نقطه نظرگاه ابردریایی و صدف بحری و نهری و مواد مانند جُل قرباغه قرار دهیم، که شاید پنجاه کرو رسال مدت بخواهد و در کوهستان و بیغوله های آسیای مرکزی و بین النهرين تکاپو نمائیم و پس از عمر پنجاه کرو رسالی شاید به مقصود هم نرسیم، (۴) بلکه دست های طبیعت و پرورش دهور و کرو و تجربیات اهلی و بستانی نمودن پیشینیان گاورا به هیکل امروزه و گندم و جورا به شکل موجود برای ما به ودیعه نهاده و به ارث و میراث گذاشته و رفته اند و تحصیل حاصل به عنایت لغو است؛ متتها وظيفة مخترعاًه امروزه ما این است که در ترقی همین گاو و همین جنس بذر غله موجوده، زایدأً على ماسبق بکوشیم و نتیجه و حاصل بیشتر و بهتر از آن نوع و جنس حیوانی و نباتی بگیریم، نه این که به قهقرا برویم و در هلاک خویش بکوشیم و بکوشیم هر چیزی را باید از نخستین مر طبیعی خودش تحصیل کرده و البته به تدریج خالق گاو و آفریننده غله می شویم، از نقطه ذرات ذی مقاطیسی تا برسمیم به حالت کامله امروزه این تمنا غلط اندر غلط است.

پنجم

همان گونه که، جنبدگان را از آغاز روزگار صدفی و ابردریایی کرو رها سال به مقام چرندگی و برندهگی و روندگی رسانید، آن زمره و نوعی را که آدم و بشر نامیده اند، فراوان سال ها در نوردیده تا از نوع وحوش مفرد ممتاز گردیده و به مشقات خود کشانه و تجربیات سر سوزانه مقهور و ذلیل قواعد اجتماعی و ضوابط انسی با هم کشته و دسته جات کوچک کوچک تشکیل داده، در مغاره های کوهستان و سایه درخت ها و

مغای و شکاف زمین‌ها جا‌گیر شده‌اند (۵) و از این دوره به احشامی شدن واز آن به قرایی گردیدن واز آن به شهرستانی شدن رسیده و تمدن یافته‌اند واز نقطه خاندانی و شیخوخیت طایفه‌گی و خانی کرده، به مقام سلطنت رسیده‌اند و نیمه متمدن گردیده‌اند؛ آیا اگر امروزه گروهی از بچگان شیرخوار به راه افتاده ما بخواهند به مقام تمدن نیمه متمدنانه امروزه عالم برسند، باید حکماً و حتماً امور را تدریجی الحصول دانست و سالیانی دراز تک تک در بیابان‌ها بگردند و به گیاه خوراک نمایند و مردار و جاندار ناپخته بخورند و تمام فلاتکت‌های ادوار بعد مسافت حالت وحشی‌گری را به خود هموار نمایند، تا برسند به وضع نیمه تمدن امروزه پاره [ای] از نوع بشر؛ این که حساً محال است و تدریجی الحصول را در این مورد وظیفه خود قرار داده به نص کتاب آفرینش کفر است.

ششم

از جمله امور نظری جدیداً به بازار تمدن بشری آمده، بزم‌گاه وجود و از زمرة ادوار شوقيه عرصه آيین هست و بود آدمی، که در تحت قواعد جوهری و اصولی اساسی و ضوابط فكريه فطری درآمده، همانا تمدن جدید است و نخستین نقطه آغاز گاه آن را جوهرآ اساس مشروطه نامیده‌اند و فرمان آسمانی آن را نظام اساسی خوانده‌اند. (۶)

هفتم

پیدایش غنچه مشروطه و نمایش آثار عدليه، مساوات و حریت بشری، که از بدايع عصر جدید تمدن عالم است، مانند سایر امور آفرینش از محسوسات حیوانی و نباتی و روحانیات افکار و ملکات انسانی فراوان سال‌ها بر اصل ریشه و پرورش بذر آن گذشته، تا این که به هیکل و پیکر امروزه درآمده است؛ چه که، از روزی که خداوند جهانیان، اسماء مقدسه و شريعت موسسه خود را به آخرین آدم ابوالبشر - عليه السلام -

تعلیم فرموده و قابیل به مجازات قتل هاییل گرفتار همه گونه مذلات و بليات گردید و آدم - عليه السلام - را شیخوخیت و سلطنت بر اولاد خود مسلم شد، در متن واقع بذر قانون مساوات در اراضی قلوب و مزرعه کاخ دماغ بشری پاشیده و کشت گردید و حسن و قبح اشیاء، وجدانآ در میانه فرزندان ابوالبشر هویدا و همگی طبعاً دریافتند، که عدل خوب است و ظلم بد است و این لطیفة الهی هم آشکار شد که خداوند پیش از پیدايش اولاد آدم، قانون شریعتی حریت و مساواتی را که لازمه فطرت بشری بود، نخستین به آدم - عليه السلام - تعلیم فرموده و او را به ریاست اداره اجرای قانون برگزید و سپس ذریه او را از پشت او بیرون کشید؛ چه که اصول حکمت آفرینش لحظه تصویب نمی فرمود، هیئت بشری بر روی زمین باشد و حاکم بر آنها بشری دارای شهرهات و حظوظ بشریه مسلط بر آنها باشد؛ این بود که قانون شریعت فرستاد و آدم را سفیر از جانب خود و خادم اجرای قانون فرمود.

هشتم

مسلم است حس و حرکت این بذر در ایام آدم - علیه السلام - و پس از او به سرپرستی شیط پیغمبر - علیه السلام - در غایت کندی و بطی السیری بوده است و آیاری آن به وسائل جسمانیه می‌شده و چندان از حالت ذره ذی مقراطیسی یا حالت ذرات صلبیه در پشت ذریه فرزندان ابوالبشر، ترقی و پرورش فوق العاده فکر و تا دوره (۷) ریاست تحت قانون به نوح نبی و اولاد امجاد و اهل او رسید؛ و توان گفت ذره مساوات و ذرات حریت از حالت ذی مقراطیسی به مقام نطفه رسید و سپس به اخلاق روحانی ابراهیم خلیل الرحمن قابل آن شد، که واسطه قانون شریعت غرای آسمانی سیر از حبیب عظمت و اقتدار امپراتورانه مطلقاً موسوی در آورده، ممالک طاغیان زمین را مفتوح ساخته طوایف سرکش روی زمین را مانند طایفه عوج بن عناق مقهور قانون مساوات

آسمانی گرداند^۱ و به واسطه داود، مجسمه عدل و پیکر مجازات تمام جهات قانون، به موقع اجرا درآید و شاخ عدل، که اول علامت وجود قانون است، در محکمه داوری سبز شود یا جنین وار سر از جیب قهاریت و عظمت موسوی در آورده، رخساره خویش را بر صدر مستند عدله عصر داود به اولاد ابوالبشر بنماید و سپس حافظ اساس ناموس الهی امپراتوری اعظم یا پیغمبری مهام مانند سلیمان -علیه السلام- باشد و این طفل قانون و شجره طیبه شریعت و درخت بار زندگانی بخش حریت را به اساس جسمانی پرورش دهد، که شایسته تعلیمات روحانی و پرورش اخلاقی و دم عیسوی گردد؛ چنان‌چه تا آن زمان ذکری از ثمرات روحانیه قانون در اولاد آدم نشده بود و اختصاص پرورش اخلاقی و آیاری این شجره طیبه به روحانیات ملکوتی در تعلیمات مسیحی دیده می‌شود و درس الف بای حریت روحانی مخصوص آن بزرگوار است و چون خوی شری بیشتر از الف بای ابتدایی را تاب و تحمل نداشت، به همان اندازه اکتفا گردید.

نهم

طفل ما رخسار مشروطه، که به اتمام پرورش او به جسمانیات پیشینیان فقط دارای پیکری گردیده و درس الف بای عیسوی هم به ملاحظه مجسمه پرستی کافه بنی اسرائیل چندان مهلتی برای رشد در مدرسه عیسوی نیافته و در پرده خنا و اختفای قسیسین و رهبانان مستور و مخفی گردید و دوباره اداره قانون الهی ذلیل مستبدین شده، قریب پانصد سال روز به روز بر خلف آن اداره افزود، کار به جایی رسید که، تن شهوانی بشری دفن و زنده به گور کردن انان اولاد خود را اعظم ثواب زمینی دانسته و افتخار خود را در آن تصور می‌کردند؛ از آن طرف خرقه سلطنتی روم عظمی هر از یک ماه و چهل روز در دربار سلطنت حراج شده و مزیت قیصری و رتبه امپراتوری را پس از وضع مستحکم سوابق اساس سلطنتی به این و آن می‌فروختند و همه روزه هرج و

۱. بجه شبری بنی اسرائیل که بزد جامه فرعون به نبل (منه)

٢٠٨ / مفتاح الشّدّن فی سیاست الشّدّن.....

مرج را در ممالک به آن وسیعی سرمی دادند و از طرف دیگر تن پروری خسرو پرویز و فاحشه بازی او و تمام دل را به محبوبه شیرین خود دادن و از یاد مملکت و رعیت، که وداعی الهی بودند غافل نشستن، همگی سبب آن شد و عالم را مستعد آن گردانید، که مربی اعظم و معلم اول و مهندس اقوم بنای عالم مشروطه و ولایت عهد الهی را متكلف شده و طفل قانون را از پرده خفای رهبانان و مكتب ابتدایی عیسوی بیرون آورده، بر صدر مدرسه انسانیت پرورش (۹) اسلامی به نشاند و در لباس قرآن عظیم الشان جلوه‌گر آید.

دهم

این بود که، از شبیه جزیره عربستان و پاک ترین خون مصون از تطرق غیر و موصوف به شہامت و بزرگواری، رخساره تابناک محمد بن عبدالله - صلی الله علیه و آله - را نمایان ساخت و آب دریاچه استبداد خشکیده و طاق کسرای غفلت راشکست و قوایم عرش عظمت قیاصره را به لرزه درآورد و ندای «و من يتبع دنیاً غير الإسلام فلن يقبل عنه» مانند روغن داغ در انک زمانی بر صفحه قرطاس کره زمین پنهن گردید و مزایای طفل مشروطه و ثمرة مساوات با سيف توام به اخلاق روحانیه قرآن مجید بر عالیان هويدا گردیده، «و رأيت الناس يدخلون في دين الله افواجا». ^۱ سید قریشی با غلام حبشی در مقام مجازات و مكافات برابر شده، انساب مستبدانه و القاب جابرانه بر طرف گردیده، امر به معروف و نهى از منکر و اصول جوهریه عدلیه اعظم الهی از خصایص زیست و زندگانی امنیت جامعه بشری بشمار رفت؛ چنان‌چه در ختام این جامه، بایی مخصوص در تطبیق اصول مشروطه امروزه با جواهر اصول اسلامیه عصر اول اسلام انشاء الله تعالى خواهم نگاشت.

یازدهم (۱۰)

به فاصله کمی از پشت دیوار چین و بلکه اندکی داخله چین تا اقصی بلاد افريقا و سواحل بحر متوسط و دریای روم ندای «اشهدا لاله الا الله و ان محمدًا رسول الله» به فلک اعظم رسید و با تمام جنگ‌های داخلی مسلمین و خودکشی سلاطین اسلام و اغراض شخصی و امراض جبلی، متصدیان اداره ظاهره قانون شریعتی و روسای اعظم ادارجات اجراییه قرآن مجید، آن قدر روحانیت و جوهریت حریت و مساوات و تربیت و آیین زیست و زندگانی به عظمت روحانی پیوسته، در آن شریعت غرای توام به اداره اجرا مندرج بود، که پس از چندین سال محاربات تحت صلیب، تمام پادشاهان فرنگ با سلاطین اسلام تنها فتح و فیروزی، که برای فرنگیان دست داده، همانا اصول تمدن اسلامی بود، که به مالک خود ارمغان برده و با حس احتیاج و حس اقرار به فقر دیانت و اساس مملکتی خویش از حیث قانون تمدن سرمدی بیدار گردیده، جواهر زواهر اصول تمدن اسلامی را از تاویلات صوفیانه حسن بصری و سفیان ثوری پاک و تمیز نموده و هر ملتی از فرنگ، که طبایع آنها با اصول اقتصادی و بیداری حس احتیاج نزدیک تر بود، پیش‌تر از سایرین دست به کار شدند و اصول جوهری هر یک از بدایع روزگار مانند سیف برنده و قواعد علمیه مدونه است در دست هر کس باشد. (۱۱) اثری که لازمه وجود اوست از او ظاهر خواهد شد؛ چنان‌چه شمشیر برنده در دست پیغمبر زاده باشد می‌برد، در دست وحشی لامذهب باشد می‌برد؛ پیر سالخوردۀ معلم مکاتب می‌گوید سه سه عدد نه عدد می‌شود. بقال بازاری هم همین را خواهد گفت و حسأ روشن است، که اصول تمدن اسلامی چنان قواعد منضبطة علمی و شمشیر برنده بود، که در دست هر کس در می‌آید و به مقتضای آن عمل می‌کرد، ثمره و اثر خودش را به او داده و می‌داد و می‌دهد، مسلمین از دست دادند ذلیل شدند، فرنگان گرفتند و به مقتضای آن رفتار کردند، عزیز شدند سم و نوشدار در عالم طبیعت بالمرّه امتیازی در میانه افراد بشر نمی‌شناشد، فقط مقهور اثر خویش است که، به مرتكب خود افاضه نماید، مشرقی و مغربی در نزد او یکسان است.

دوازدهم

ملت انگلیس و جزایر بریتانیا، که سالیان دراز گرفتار سلطنت روم عظما بودند و پس از اختلال روم و خروج آنها از جزایر بریتانیا دچار فتوحات نورمندیان گردیده و از طرف دیگر جنگ داخلی اغلب طوایف و خاندان‌های آنها را معدوم ساخته بود، چنان‌چه طایفة اسکاتلند، طایفة پیکت را به کلی از روی زمین برداشتند و ناچار گردیده عاقبت الامر به رشتة مواصلت و خستگی از (۱۲) تطرق خارجه و محاربات داخله امرا مملکتی، پادشاه پرستی و قشون حاضر رکابی را از خصایص مملکتی خود قرار داده و از میانه این گونه اساس دارایی امرای سرعسکری مانند مونک و کرامویل شده، از آن طرف استبداد و اقتداری، که شایسته فطرت بشری است، در کانون دماغ شهوانی پادشاهان آنها طوری تجسم پیدا کرده که، به کلی ضد و برخلاف حسیات ملت بیدار به اصول اسلامیه دانشمندانه دانش آموزانه انگلیس گردیده، طبیعت کلیه عالم به دستیاری حرارت آفتاب دانش عمومی و پیدایش علم حقوق بشری غنچه تمدن اسلامی را به هیکل مشروطه در وسط جزایر بریتانیا شگفتۀ دماغ جهانیان را برابر آن‌چه طبیه خود معطر ساخت و گمشده فطرت پاک عامله بشر را نخستین ملت انگلیس رهنمای گردید.

بوی خوش توهם که زباد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید
این بود، که نظامنامه اساسی و قانون اساسی را خواهی نخواهی از سلطنت گرفته،
سایر دول فرنگ و ملل آنها بدون درنگ دست به همین کار زده، صدر مسند عزت را
گدایان راه نشین عالم تصرف کردند. (۱۳)

سیزدهم

کلیه در این جامه‌نمی خواهم سوانح تاریخی مشروطه را توضیح نمایم یا بگویم پس از انگلیس، ملت فرانسه به فشار دانش سرشار، که از اصول جوهری اسلامی است، از آن

غنجه شگفته و گل خوشبوی مشروطه عطر کشی کردند و ملت امریک، زنجیرهای قید و بندگی را به یک جنبش غیورانه ملی گسته و عطر فرانسه را ثانیاً جوهر کشی و تصفیه نموده و پختند؛ بلکه می‌خواهم عرض کنم و ادای فرض نسایم و بگویم، که امروزه به حکم اصول جوهری اسلام و فضول اتفاقیه متحداهه دانشمندان عالم مدنیت، این مطلب از مسلمات بدیهیه علم زیست و زندگانی بشر گردیده، که بدون اخذ و عمل به اصول مشروطه مشروعة عصر حاضر و عالم تمدن، حریت و استقلال و بقا و زیست و ایست برای هیچ ملت قارون تمول عمومی و نادر شجاعت عمومی ممکن نیست، بلکه محال و ممتنع است و تا یوم القیامه اگر چنان‌چه پرسند سه تا چند می‌شود، هر آینه جواب نه است و به همین بداهت مشروعتی تامه مشروطه ثابت و محقق است.

در جمله مساوات هر کس که شک نماید بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی و هم می‌خواهم بگویم همان طور که در ادوار و اطوار آفرینش از نقطه نظر گاه ذرات ذی‌مقراطیسی تا تعین و تشخیص تام برای هر یک از انواع مخلوقات، حالات مشخصه بوده است که ثانیاً رجوع به آن حالات سیر قهقرایی خواهد بود و همان طور که در کنیفیات (۱۴) علمی و صنایعی و فنی امتحانات شاقه به کار رفته، تا این که هر شعبه در تحت قواعدی ضبط شده، که تحصیل وضع حاضر موجود آن حتماً باید به وسیله اخذ همان قواعد باشد و هرگاه بخواهید ثانیاً به امتحانات شاقه در نور دیده سابقین متسل شوند سیر قهقرایی است و تدریجی الحصول در این مورد نص کتاب دانش کفر است مشروطه را هم باید یکی از انواع آفرینش تصور کرده، خواه حیوانی خواه نباتی خواه نظری خواه فنی خواه صنعت یدی، البته دست قدرت و اجزا طبیعت و هوش بشریت هر یک در امتحان یا پرورش این مولود جسمانی یا روحانی متحمل زحمات شاقه شده، شرف‌ها بر باد، خون‌ها به هدر، ناموس‌ها به هتك، اموال به تلف رفته، تا این که این علم یا صنعت به هیکل امروزه عصر تمدن جدید مجسم شده یا مدون گردیده و اصول علمی و قواعد مسلمی آن به بانگ بلند در مدارس عالم کتاب درس بقای بنی آدم است.

چهاردهم

پس انصاف می خواهم و اعتراف می جویم اگر امروز، که اقلًاً چهل بلکه پنجاه دولت مشروطه و جمهوری بر روی زمین است و اصول علمی و فصول عملی آن را در مدارس بزرگ روی زمین بدون مضایقه درس می دهند، یک دولت مطلقه و ملت نیمه متبدنی بخواهند مشروطه یا جمهوری بشوند، آیا شایسته است جا هلانه بگویند طفره در وجود محال است و امور عالم تدریجی الحصول است و حتماً به باید درجات خون ریزانه از قتل قابیل مر هابیل را بسیر کرده و جدال زمان شیث و قتال میانه اولاد نوح و محاربات موسی و مشقات عیسی را تجدید نمود و مخاطرات و تحملات حضرت رسول و شهادت حضرت امیر و فدویت حضرت سید الشهداء و ائمه هدی - السلام الله عليهم - را همگی به جهت اعلا کلمه مساوات به جان خرید و قتل نقوس و نهب اموال و فلاکت و پادشاه و امراکشی فرنگستان را خاصه فرانسه و انگلستان را حکما باید دچار شد و ناچار باید متحمل شد؛ چرا که درجات ایام پیداش و فرجام نمایش قانون مساوات و حریت مشروعه تمام این فلاکتها و خون (۱۵) ریزی ها را داشته است و حکماً مشروطه درختی است که باید با خون جوانان مشروطه خواه ملت آبیاری شود و با خون پادشاه و امرای مملکت بارور گردد و عجبًا قدر جهالت و بی خردی می خواهد که، در بحبوحة ترقی عالم در وسط دنیای قدیم و معموره زمین، یک ملت چهار هزار ساله به این عناوین غلط بر هلاک تن خویشتن عجول باشد و از خط طبیعت کلیه دهرو فطرت صافیه عصر منحرف بشود و روزگار خود و ذریيات آینده ملت خود را سیاه بخواهد.

پانزدهم

این مسئله روشن است، که بر علم بنایی و هندسه طراحی و عمارت و پل و بندسازی فراوان سالها گذشت تا زمان و بنای گنبدهای هرمان مصر و بعد قصر سدیر و

طاق کسری به ظهور رسید و بسی سالیان دراز از آن طرز و طور هندسه منقضی گردید تا این که نقشه جات امروزه مهندسین، ابینیه محیر العقول را به نظر دقت درآمده و از قوه به مقام فعلیت درآورده اند؛ از کی و کجا وقتی که حالت این علم و طرز این عمل در کاخ و کنج دماغ وحشیان ذریه آدم در شکاف کوهستانها و گوشه مغان و مفاکها و زاویه جنگل و بادیه بیابانها مانند ذرات ذیمقراطیسی موالید جسمانی منحلاً ذایباً پوشیده و پنهان بود؛ آیا انصافاً امروزه اگر یک فامیل و اولاد یک خاندانی بخواهد تحصیل علم و عمل بنایی و هندسه و طراحی نمایند، باید آنها را اغوا کرده و ملالت نمود به تمام زحمات و مشقات امتحانیه که چندین هزار سال بر علم و عمل آن گذشته به همان دلیل، که معماران اعصار قدیمه شکل مکه و کوفه روزگار توحش را ذریه بعد ذریه به حالت تکمیل امروزه رسانیده اند، ناچار دچار زحمات امتحانیه شده اند؛ این سخن که به عرف عقلاً، جهل است و غلط محض است، تنها در باب جرانقال مسلم است، که چه زحماتی در سوابق ایام دچار بوده اند، تا این که اختراع اهرم از ارشمیدس شد و بعدها بر تکمیل آن افزوده اند تا به مقام امروزه رسیده و مانند سایر اختراعات و فنون مسلمه در تحت قواعد و قوانین تکمیل یافته درآمده است و مدرسه دارد و کتاب درس دارد؛ آیا همین یک فن معین جرانقال را اگر امروز بخواهیم دریابیم، باید گفت حتماً امتحانات قبل از ارشمیدس و پس از او را ممکن بباید متتحمل شده و سیر نماییم، این که معقول نیست این که محسوس است، که چنین طالب علم و عمل به غایت محروم خواهد شد.

شانزدهم

آن قدر از این گونه دلایل محسوسه که گفته شد کفايت می کند و دیگر در ازای سخن بیش از این شایسته و سزاوار نخواهد بود؛ پس اگر در ایران و حوزه اسلام (۱۶) دلی بیدار و سری هشیار است و عاقل فرزانه و دانشمندی آزاد یافت می شود، چرا بانگ بلند فریاد به این جهال قوم نمی زند و آنها را به راه علم و خط عمل به مشروطه وانمی دارند،

٢١٤ / مفناح التمّدن فی سیاسته المدن.....

که از روز بیان اسم مشروطه، ورد زیان آنها شاه کشتن و وزیر سوزانیدن بوده است و هر کس کشته شد گفتند خبری نشده، در مشروطه باید خون ریزی بشود؛ فلان امیر مستبد بود خوب شد که کشته شد؛ بهمان وزیر منافق بود خوب شد که کشته شد؛ کوه استبداد بود شاه تا کشته نشود مشروطه انجام نمی‌گیرد؛ اگر یک نفر هنگامه طلب خودش را با او بیاش مشاور کرد و پولی برای گروهی خوره و سبزی؛ داده و اسم مشروطه را برابر او گذاردند، بالمره خبری نیست هر جا را بسوزاند هر کس را بکشد اگر پول نداد، سگ مستبد است و بلند است هرچه می‌گویی ملت از دست رفت دولت از شرف افتاد، جواب می‌دهند تا چند سال حتماً باید همین طور باشد؛ از خون مستبدین باید کوچه و بزرگ پر بشود؛ از این گونه پرسش و پاسخ فراوان مبادله می‌شود که دیده و شنیده شده و به کار بسته‌اند.

هفدهم

طوری اصل موضوع مسئله از میان رفته که، هوش از سر هشیار پریده است؛ چه که استبداد و مشروطه خواهی ملت بی دانش بیچاره ایران امری معنوی و موهومی قلبی شده است؛ زیرا تقریباً دو سال تمام است هرچه دانشمندان خواسته‌اند صفات مشروطه خواهی ایرانیان را بفهمند، که به آن صفات مشروطه طلب را از مستبد تمیز بدھند، به جز حرف و تهمت لفظی بر جمعی نهادن، خدا یا تو می‌دانی صفتی عمل‌آزادی دیده نشده، چه که در مملکتی که چهار هزار سال است ذرات وجودی آنها در بحبوحة استبداد و سلطنت مطلقه پرورش یافته و امروز که به اسمی بدون مسمی تغییر وضع را خواستگار شده‌اند، ابدأً عملی که بتوان گفت از صفات خالصه مشروطه و ثمر مختصه مساوات بالمره دیده نمی‌شود به جز فحاشی به همدیگر و خون شرف و ناموس نوع خود را به هدر دادن؛ خدا یا تو می‌دانی ما چیزی ندیده و نشنیده‌ایم؛ فقط الفاظ غیورانه والفاظ فدایکارانه چیزی به گوش و چشم احادی نرسیده و نخورده است، که خدا یا تو می‌دانی

امروزه در ایران این نکته بسی دشوار است، که بتوان مشروطه طلب را از مستبد به یکی از دلایل حقه حسی تمیز و تشخیص داده؛ از الوان که نیست که با چشم به رنگ مخصوص مشروطه طلب را از مستبد ممتاز بدانیم؛ از مذوقات هم نیست؛ از ملموسات هم نیست. مختصر از دراکه حواس خمسه خارج است؛ یک امر موهم موقتی قلبی شده و کار را بر تمام دانشمندان و ذی حسان گوشه نشین بسی دشوار نموده است؛ در هر شهری جماعتی (۱۷) به جمع یکی از نوع خودشان می‌گویند مستبدین آن جماعت هم برگشته به آنها می‌گویند بابی؛ عقل عقلا، مات و حیران است، که چرا این مشت ملت بدبخت ایرانی این طور در عین خواب غفلت، دو اسبه تخت و تاج سلطنت خود را به جهنم ابدی می‌دواند و چه بسیار اشخاص است که از قول انجمان‌ها و مندرجات روزنامجات بی‌سواد و بی‌اطلاع، تاکنون چندین بار مشروطه خواه پاک و مستبد نجس به قلم رفته‌اند؛ مخصوصاً از احدها ذکر اسمی نمی‌کنم، مطالب معروضه مانند آفتاب روشن است، کفر ابليس و ایمان ادریس پنهان نیست؛ مملکت ایران هم آن قدرها وسعت و پهناوری ندارد، مسلماً از ملت چهار هزار سال به استبداد زندگانی کرده. فعلأً که حسن عملی از مشروطه طلبان ظاهر نیست به جز فحاشی و طیاشی، اغلب مردم به صرافت طبع قدیمه خود باقی و برقرارند و حرکات آنها در صورت فقدان عمل نیک از جماعت طرف مقابل در صورت عدم وضع و نشر قوانین جدیده، به همان صرافت قدیمه باقی خواهد بود؛ این است، که هیاهو بلند کرده بکشید مستبد است. بکشید مستبد است. گوش جهال قوم را پر نموده است؛ هرج و مرج شیوع یافته است. قانون نبوده، راه صاف نشده جمعی محل ایراد هستند نعلبند را به ساعت سازی و ساعت ساز را به نعل بندی آورده‌اند، در خاک و خون خود می‌غلطند؛ یک نفر فریاد رسی هم نیست که رقتی به حال مردم بیاورد.

هجهم

آخر برادران جانی، برادران ایمانی، برادران وطني؛ عزیزان من به

هوش بیاید؛ ادوار و امواج آغاز و انجامی آفرینش را از موالید و صنایع و علوم و فنون و رسوم به نظر عترت و بصیرت سرسوزانه ملاحظه فرماید؛ آن روزی که مشروطه و تأسیس شورای ملی موجب هرج و مرچ و خون ریزی و پادشاه کشی بوده در فرنگ بوده، آن هم اول کشت و آبیاری بذر مشروطه و جمهوری بوده، البته امتحانات شاقه و مخاطرات عظیمه داشت، لکن خوب دقت نمایید، همین که این جامه کوییده شد و حکمای عصر احوال عظیمه را بر خود هموار کردند، این مولد متولد شد و به زحمات فراوان به همان خون ریزی‌ها، که مدعی هستید پرورش یافت؛ یا این علم و فن و اختراع جدید به همان آب و تاب که می‌گویید درجهات امتحانات شاقة خود را سیر کرده و امروز اصول اصلیه آن مدون شده و ساخته و پرداخته در تحت درس مدارس عالیه است؛ سیر قهقرا چرا طفره در وجود محال است؛ کدام است تدریجی الحصول؛ یعنی چه دمی به حال فرار امروزه خود گریه نمایید، مویه کنید و الله قسم است این راه نیست این چاه هلاکت سرمدی است؛ خدایا تو می‌دانی در ایران مستبد واقعی نیست. حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست، ایرانی بالفطره مشروطه خواه است. مشروطه و عدالت خواهی از اصول اسلام است (۱۸) نور مشروطه جهان را روشن کرده کیست، که امروزه فطرتاً مایل به استبداد باشد. کدام پادشاه است، که امروزه نخواهد در شمار و عدد شرافت و عظمت پادشاه انگلیس باشد. کدام امیر متمول است که فقط به ملاحظه تمول خودش مایل به مشروطه نباشد. هیچ در کتب تواریخ غور نکرده‌اید، که پس از پیدایش غوغای اصول مشروطه در فرنگ که با همه مخاطرات و خسارات ملی یکی پس از دیگری همین که مشروطه را تکمیل کردند، همین که جمهوری را جاده کویی نمودند، همین که اصول و فصول تمدن و ترقی که ثمره شجرة مباركة مشروطه بوده کتاب سبق مدارس شد، دیگر در خصوص نفس جمهوری دول متعدده امریک دچار خون ریزی و هرج و مرچ عمومی نشدند؛ چه که فرانسه متحمل آن خسارات امتحانیه شده بود. هیچ ملاحظه نمی‌نماید چه واقع شده بود، که دولت ژاپون با آن فقروفاقه و بسی

علمی عمومی ملی و عدم رسمیت حقوق بین المللی، همین که خواست مشروطه بشود به اندک زمانی شد و هرج و مرج و خون ریزی نشد؛ چرا و برای چه؛ آیا فرشته بودند؛ آیا امکان تازه از زمین روییده و گیاه عصر جدید عالم نباتات بودند؛ آیا همگی واشنگتن و مونتیسیکوی عصر بودند؛ همگی رفسو و میل و سیجویک بودند، آیا پیغمبر زاده بودند نه والله؛ هیچ‌کدام نبودند، مشتی ملت بیچاره بی اسباب فقیر بدبخت بودند، که حس احتیاج و حس مشرف به هلاکت خود شدن آنها بیدار شده بود، طالب درخت حیات خود شدند و دانستند طلب این درخت از ذرات ذیمقراطیسی ابتدایی خطأ و محال است؛ شاخه [ای] از مدارس مفتوح بر عموم عالمیان فرنگ را آماده و آراسته است؛ به دست آورده در بستان ملت و مملکت خود غرس کردند و به اصول علمی و فصول عملی که در مدارس خوانده بودند آبیاری کردند، هشت قایمه تحت روس مستبد را به لرزو در آوردند؛ نه پادشاه آنها فرشته بود، نه ملت آنها پیغمبر زاده بودند؛ شکر همه را از سر و [...] آراسته را از خطأ طلب کردند، خداگواه است این گونه حرکات مشروطه خواهان بی عمل امروزه ایران از آن گذشته که، سر خیل آزادی طلبان عالم را از روی اجبار مستبد می‌نماید، انسان پاک اعتقاد را از دین و ایمان بری می‌کند.

مفتاح التمدن في سياسة المدن

جلد چهارم

میزان مُداخله دولت در حدودِ آزادی ملت*

- ۱- الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى - میزان این که، هیئت حاکمه با امتیازات مشروعه حکمرانی که دارد؛ در چه امری از امور ملی حق مداخله دارد؛ و از چگونه باید اجتناب کند و اندازه مداخله او چیست؟ در این عصر جدید، بیشتر از اعصار گذشته، هوش سرشار و قلم پُرکار نویسنده‌گان سیاسی را به خود جذب کرده و، دانشمندان پُرهوش و هنگ و تیزفهم و فرهنگ را در هنگام تجزیه اصول جوهری و فضول اساسی سیاسی، متوجه خویش ساخته و همگی را دریک بادیه پهناور و منظر بس معمتدی داخل نموده که، با (۲) دورنمای بینش و ذرّه‌بین دانش، یک فضای بس جانفزاً خصوصی را که تاکنون، بر عموم مکشف نیست و در بعد شاسعی افتاده است به ما نشان می‌دهد! که در جنب آن عرصه پهناور، اصول مکشفه ایام رفته، از مبادی عالم سیاسی و خطایر معالم دیپلوماسی به شمار می‌رود.
- ۲- در کهن روزهای گذشته، دولت یونان و روم و بهترین ایام اقتدار و خوش ترین اعوام اعتبار حوزه حکمرانی و بلکه، عصر سعادت حصر نیکوترين فلاسفه دانشمند

*. دکتر حسین مفتح به تاریخ غرّه شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۷ شروع به استناخ این نسخه شربیة نمود .
حسب الامر مُؤلف مُعَظَّم و قد الفُت في سنة ۱۳۲۴ مجرية.

سیاسی پسند یونان و روم که، منحصر بوده است در شخص ارسطو^۱ و خطیب بزرگ امید جواهر روزگار روم، سیسرو[ن]^۲، شیبهه[ای]^۳ نیست که یکی از مسائل بزرگی که هوش و حواس دانشمندان را مانند مغناطیس اثر بر جیس به سوی خویش می‌کشیده! همانا، میزان مداخله و مقام معاملة دولت بوده است، در امور آزادانه ملت، مگراین که (۳) امتیاز دول در آن ایام و اندازه حقوق آزادی ملل به معنی امروزه عصر تمدن و حصر حریت نبوده است، و لهذا، عنوان آن میزان نیز، با عنوانی که امروزه، از قلم نگارنده می‌ریزد، امتیاز کلی داشته است. ولکن، در مقام انصاف توان گفت که با ضعف حقوق هیئت جامعه ملی عنوان تعیین مقام دولت در دو ایر معاشی و معادی ملت در میان بوده است.

۳ - در آغاز نمایش، وایام پرورش هیئت‌جمهورانه ایطالیا، و سقوط بنیان حکومات اقطاعی فرنگ که مبدأ دول موجوده بوده است؛ و دوباره، تصور قضایای سیاسی و اخذ نظامنامه اساسی در مغز پُرنغز دانشمندان جهش‌زده و خروش در مردم افکنده؛ چیزنویسان فرنگ را مانند میچیاولی^۴ [فرانسیس آبنکن،^۵ مونتسکیو،^۶ هرینگتن، [توماس] هابس،^۷ [جان] لاک^۸ ناظر این قضیه و حاضر در حل این معضله ساخته، تنها از راه قواعد علمی، نه کشف (۴) اصول عملی، و همین قدر تا این اندازه، راهنمایی کرده‌اند که دولت به هرگونه اسلوب عادلانه و حکومت منصفانه تصور شود، حدود ممتاز مخصوص برای مداخله آزادانه و حق معامله منصفانه او تاکنون، مقرر نیست که در بادی نظر مثل این که، حدود جمع با تفریق برای هر مبتدی در علم

۱. Arestu، فیلسوف بونانی فرن چهارم ق . م (حدود ۳۲۳ - ۳۴۸).

۲. Siseron، خطیب و سیاستمدار رومی فرن اول ق . م (۱۰۶ - ۴۲).

۳. مراد نیکولا ماکیاولی است؛ فیلسوف سیاسی ایتالیایی (۱۴۶۹ - ۱۵۲۷ . م).

۴. Francis Bacon ، فیلسوف انگلیسی (۱۵۶۱ - ۱۶۲۴ . م).

۵. Monteskio، فیلسوف فرانسوی (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵ . م).

۶. Thomas Hobbes، فیلسوف انگلیسی (۱۵۸۸ - ۱۶۷۹ . م).

۷. John Locke ، فیلسوف انگلیسی (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴ . م).

حساب مکشوف است، میزان مداخله دولت در حدود آزادانه ملت ممتاز و روشن باشد.

۴- اکنون، که مسائل مشکله مبدأ و شکل حکومت و حکمرانی قریب به انحلال است؛ این پرسش جوهری به میان می آید که تاکنون، بلاپاسخ در حاشیه کتب مانده و جوابی عملی، که کاشف اشکال فعلی آن باشد داده نشده، و تحریر پرسش مزبور، به طوری ساده و طرزی ناساخته چنان است، که تا کی حدود مانعane دولت روشن نگردیده و مبرهن نشده باید در بوته اجمال و حیطة اغفال بماند؟

۵- ویلهلم نام آلمانی چکامه[ای] در غایت سیر و نهایت اندازه (۵) تداخل دولت در امور ملت نگاشته و، از چندین سال به این طرف، در دوایر معارف سیاسی معروف است؛ و هم‌چنین جان استورت میل^۱ در کتاب اصول اقتصاد خویش و، هاربر^۲ اشپنیز^۳ در تعداد موازین حسیات طبقات مژده‌کی مشرب ملل و، کتاب خود، در حکایات مداخله دولت فوق حق و اندازه مشروع آن، سخنانی جوهری و بیاناتی اساسی به رشتة تحریر درآورده‌اند که همگی شاخ و برگ همین عنوان است؛ و شایسته دیدن و باسته خواندن است.

۶- با وجود آن همه چکامه‌های شیرین و سخنان نمکین، خوب که نظر می‌شود، حل عنوان و شکل نتیجه را تکمیل نکرده‌اند؛ بلکه، غایت فایده آن کشیده بیان اشکال و تبیان صعوبت موضوع است. مخصوصاً، میل در «اصول سیاست اقتصاد» خویش، سخن خود را منحصر می‌کند به نمودن ناراحتی که در توسعه، حق مداخله دولت (۶) در پاره[ای] امور و سختگیری ملت، در جلوگیری او، در پاره[ای] امور دیگر، تولید می‌شود و، خود را کمتر متوجه اصول فتوایی و فصول حکمی این عنوان می‌کند، که معین نماید حد واضح میزان مداخله دولت را و این‌که، از چه عملی به باید احتساب

.۱ John Stuart Mill ، فلسف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳ م).

.۲ John Stuart Mill ، فلسف و اقتصاددان انگلیسی (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳ م).

..... ۲۲۴ / مفتاح الشیّد فی سیاست المدن

کند و از کدام دوری نماید و در چه حدی توقف نموده باز ایستد که، شهر او به آتش خروش ملی نسوزد؛ و در چه میزان، در امور مقررہ ملی مداخله نماید که، سرمویی از حریت عمومی را دچار صرصر جابرانه ننماید، و به باد هوا و هوس ندهد. و هاربرت اسپنسر با آن همه فصاحت بیان و طلاقت تبیانی که دارد تنها خود را مشغول نموده است به توضیح ناکامی و سستی و ناتوانی که در اتکال به دولت، از قدیم الیام برای ملت دست داده و می دهد؛ بدون این که، متعرض اسباب تاریخی آن اتکال شده و توضیح بدهد یا راه و رویه نجات از آن عادت خام را آشکار نماید. (۷)

۷- از جمله اسبابی که در انگلستان و ممالک دیگر، که نمونه موروثی یا تقليیدی از آن به شمار می رود و، باعث ظهور مسئله تحدید حدود واقعی دولت شده است؛ نخست، استقلال هُویت و حریت افرادی عمومی ملت است که، نفس نظام اساسی انگلستان بلاواسطه، سبب و اثر و صورت و معنی آن است؛ و دوم، تعلیمات سیاسیانه علم اقتصاد و سیاست ثروت است که، از پس از آدم اسمیت اسکاتلندي، روزانه، در وفرت و تزايد بوده است.

۸- استقلال و حریت مذهبی و آزادی ضمیر و عقیده که از آغاز عصر شارل اول^۱ در انگلستان، ظهور نموده، و تمام حوادث شورش اصلاح خواهانه ۱۶۸۸ را دربرداشت، و به واسطه ولسلی، ویت فیلدجان، دوباره، به اساس آن حُریت داده شد، همگی فضای پهناور مذاکره در حدود مداخله دولت را بیشتر از پیش تر، قریب به انتظار دانشمندان نمود! و مسلم شد که (۸) دولت هم دستگاهی بشرساخته است، برای فواید عامه بشری و، همان گونه که به جهت غایت مقاصد معاشی تحصیل اسبابی مفید و موصل به سوی مقاصد فوایدی لازم است! دولت را هم باید مناسب مقصد و موافق حصول مطلوب بسازند که، حافظ اساس حُریت خداداد و طبیعی نهاد ملی باشد؛ نه این که، جوهریت آزادی طبیعی مردم را در همیانه جادوگری

۱. Charles، پادشاه انگلستان و اسکاتلندر (۱۶۰۰ - ۱۶۴۹ م).

اغراض شهوانی اعضای اداره جات اجراییه خویش نموده، مهربان «سلیمان زمانی» و «اعلیحضرت خاقانی» زده، حیازه اداره اجرا را، یا عضویت در مجلس وضع قوانین را، ولو در ممالک به صورت ظاهر جمهوری، موهبتی موروثی و آسمانی بشمارد. بلکه، با این که هیئت حاکمه مملکت از ملت و برای ملت است و حدود مداخله او را به طوری واضح و روشن بباید مقرر داشت که سرمویی حقوق آزادانه مشروع طبیعی ملی را، غصب ننماید یا، نتواند غصب کند.

۹ - در ممالک امریک، به واسطه هیئت سفرای سیاسی ممتازه [ای] [که (۹) از جانب سیزده ایالت مستعمره به مرکز جدید اُطرز بدیع التمدن دولت آمد و شد می‌کرد، خیالات تازه و حسیات سیاسی جدیدی در داخله هریک از آن ممالک سیزده‌گانه مستعمره بروز و ظهور نمود؛ به طوریکه، خردگیری از دولت و از اعمال و مداخله او با معین داشتن حقوق ممتازه دولت و وظایف ملزمی او از مذاکرات بدیهی و طبیعی به شمار رفته. چنانچه، قدیماً، تسلیم برای دولت را طبیعی می‌دانستند و سخن در آن نمی‌رفت، اکنون، تعیین حدود و، لزوم روشن داشتن اندازه مداخله او را طبیعی دانسته و می‌دانند.

۱۰ - آغاز رشته سخن و مبدأ ریشه این درخت کهن - که، مشروعیت جوهری می‌دهد به ملت، که از دولت جلوگیری و خُردگی نماید - و او را ممانعت کند از مداخله و انجام اموری که هیچ میزان مشروعی سوای «صلوح وقت» ندارد - در سبب نخست از اسباب مذبور در نبذه هشتم است و هیئت جامعه سیاسی موضوع به طرز جدید در مغرب زمین، مانند یونان و (۱۰) روم قدیم و دول مشرق زمین نبوده و نیست بلکه، بنایی عالی است که از مصالح بازمانده خرابه و آوار قانون حکومت اقطاعی^۱ و سیور غالی به شرایط مسلم تجدید شده است؛ و قانون مذبور و نظام حکمرانی مذکور در ممالک مغربی قاره فرنگ، علی‌العلوم سریان و جریان پیدا کرد؛ ولیکن، به درجات مختلفه.

۱. اشاره به بخشیدن پاره‌ای از زمین خراج برای تأمین معاش.

٢٢٦ / مفتاح الشّدّن فی سیاست المدن

۱۱- در فرانسه، دیرتر از انگلستان، حیازه تام و تسلط مالاکلام برای پادشاه دست داد، بر علوم خوانین و بیگ‌ها و امرای سیور غال خورِ مملکت، به مقاطعه به شرایط سپاهی و مالی. ولکن، همین که سلطه مزبور برای پادشاه فرانسه فراهم می‌شد و به دست می‌آمد، یک گونه استبداد و مطلق‌العنانی پیدا می‌کرد و، موانع پیش‌رفت خود را همان امراض اقطاعی دانسته و در هنگام اهلاک یا تسلیم آنها پادشاه مملکت بکلی خود را بی‌طرف و بدون زاجر و مانع تصور می‌کرده ولهذا، استبداد را سرمی‌داده و به خلاف این، در انگلستان مشهود بوده است - چه که پادشاه را با وجود (۱۱) نظام اساسی، در هنگام تسلیم امراض اقطاعی، مجال استبداد نبوده است و پادشاه و ارکان حوزه سلطنت، پیوسته، برای بقای مقام سلطنتی خویش و جذب دولت‌خواهی ملتی که دارای حقوق حریت بوده‌اند، کشمکش داشته‌اند ولهذا، از دیرزمانی، در انگلستان، ~~أخذ~~^{اخذ} حقوق افرادی عمومی ملی بر ضد و به خلاف استبداد پادشاه و ارکان دولت از تعلیمات اولیه بوده است و، سرعت پیدایش و پیش‌رفت روزانه شورای ملی عمومی در لندن، از دیرزمانی به این طرف، سال به سال، در توسعه حقوق ملی و تحدید مداخله دولت به غاییت، مؤثر افتاد.

۱۲- اگرچه در ایام سلطنت خاندان ادوارد^۱ و اوایل خاندان تیو^۲ در دارالشورای عمومی انگلستان، تا اندازه [ای] بس مهم آلت پیش‌رفت مقاصد متقلبانه پادشاه و نفوذ امر شهوانی او و صدر اعظم، بر ملت بیچاره، بوده است ولکن، به خلاف آن وضع وخیم، از عصر سلطنت خاندان استوارت، شورای ملی آلت فعاله پیش‌رفت مقاصد ملت و (۱۲) جلوگیری از پادشاه و ارکان مملکت بود؛ و از آن تاریخ، خط ترقی و اتخاذ وسیله پیش‌رفتی، که در انگلستان سرمشق گردیده، این است که

۱. اشاره به سلسله پادشاهی که از ۱۲۷۲، تا چندین قرن، به انگلستان حکومت می‌کرد و مراد مژلف، دوران ادوارد اول است که، آزادی پارلمان تأمین می‌شده است (۱۲۷۲ - ۱۳۰۷ م).

۲. خاندان سلطنتی انگلستان (۱۴۸۵ - ۱۶۰۳ م).

روزانه موانع توضیح و پرده خفای اصول حقوق حریت ملی را از میان برداشته و وجهه نظر شورای ملی همانا، توضیح تمدنیات ملت و مؤثر داشتن و به کاربستن خواهش آزادانه مشروع اهالی است. و روشن است که در هرجا، که حسیات مردم این طور بیدار شود و، زبان و قلم آزاد مردمان دانشمند را مانع نباشد و بی محابا از وضع مداخله دولت و وظایف و امتیازات حاکمانه هیئت حاکمه خرده چینی نمایند، هر آینه، مردمی که از نفس ملت به امتیاز حکمرانی و عضویت در حوزه هیئت حاکمه مفتخرند!! آیا نباید در مقام انصاف تأملی نموده و، از خود پرسش نمایند که اکنون که قوای حکمرانی در کف کفایت آنها است، ملت را عموماً این حق است که از آن هیئت نیز، خرده چینی نمایند و اندازه مداخله او را مقرر کنند؛ چنانچه از سلطنت و ارکان دربار سلطنتی جلوگیری می‌کردند (۱۳) و آیا حد و پیکره برای هیئت حاکمه ملی، ولو جمهوری باشد، هست؟ که ورای آن مداخله در امور آزادانه عامه ننماید؟

۱۳ - این گونه طرز مقرر و طور مُدبر حکومات متبدنه و روشن داشتن وضع مداخله آنها و عنوان تعیین حدود امتیازیه دول و مشروعیت مباشرت به امور مملکتی به حد مخصوص و پیکره معینی، از آغاز قرن نوزدهم مسیحی، به واسطه تعلیمات فن سیاست اقتصادی و اصول سیاسی ثروت، از زمان مصنف کتاب مسمی به تمول ملل آدم اسمیت و پیروان او - تا ظهور مصنف بزرگ سیاسی و اقتصادی جان استورث میل، در انگلستان، روزانه مقبولیت عامه و مؤثریت تامه داشته است؛ و بلکه، توان گفت فن سیاست ثروت، مدت‌ها پیش از اشاعه کتاب تمول ملل، در فرانسه و انگلستان، بذرکاری و آبیاری می‌شده است و اثر مناسب و ثمر موحدت آن با اصول علم سیاست مُدُن تا اندازه [ای] به نظر اهمیت مشاهده (۱۴) می‌گردیده. ولکن، در مدت میانه نشر کتاب تمول ملل تا اشاعه کتاب اصول سیاست ثروت میل، حوادثی در فرنگ رخ داد که به میزان بس مهمی و اندازه به غایت بلندی، هوش و

حوال عومی را به طرف مناسبات جوهری موجوده میانه سیاست مُدُنْ و سیاست ثروت متوجه ساخت ولهذا پرسش مهم و سنوال بس به جای تحدید حدود و اندازه مداخله دولت را در عامه امور جوهریت علمی بخشدید.

۱۴ - در امریک و انگلستان، مسئله حق مالیات از ممالک مستعمره برای آنها و به توسط آنها، طوری تصفیه گردید، که تمام قوای موشکافانه دو مصنف بزرگ مانند آدم اسپیت و ادموند بُرک^۱ را در کار آورد، که تجزیه علمی نمایند امتیازات حدودی فن سیاست ثروت و حقوق اخلاقی نوعی و نظام سیاستی مملکتی را، همچنین سقوط تمام و هبوط مقام مراتب اهلی ملی و شغلی (۱۵) و مالیه فرانسه که از آن به بعد زمینه شورش نخستین فرانسه به شمار رفت، همگی موجب آن گردید که اصول قدیمه و اساس پوسیده، که دلایل مشروعة سلطه حکمرانی و مداخله دولتی بود از میان برداشته شده و، به دلایلی روشن و براهینی بس واضح، اساس هیئت حاکمه را بر اصول سیاست اقتصادی و شرایطی که لازمه آنها است نهاده‌اند، که حکومات در آن اصول و شرایط سیر کرده، تسلط مشروع و امتنال تمام برای آن اصول داشته و نتوانند به گمان عدم مؤاخذه و فقدان مسئولیت، مراتب مزبوره را فراموش نمایند و یا استخفاف کنند.

۱۵ - در انگلستان نیز، همین که، به واسطه جنگ با فرانسه حسیات ملت به جوش آمد و صرف آن محاربه گردید و، به وسایلی چند، به کلی، آن حسیات و قوای مؤثره از کار افتاد، که، از جمله فساد و اختلال امر زراعت بود، که دنباله آن کشید به گرانی ارزاق در ایام صلح (۱۶) و اشتغال به امور حفاظه مملکت با نهایت مجاهده و لزوم اقدامات کافیه و همچنین اشتغال حواس به ترتیب قانون اعانه مساکین که از لوازم آن ایام بود، که علم سیاست ثروت در سن طفولیت بود، و همان قانون اعانه در واقع کارخانه سریع‌العملی بود برای ساختن مساکین و تکثیر فقرا، همگی سبب شد که

برای حل تمام آن گونه قضایای لازمه عملی، چیزنویسان از درجه آدم اسمیت و [دیوید] ریکاردو^۱ و میل، هم خود را مصروف داشتند به تحقیق مسایلی جدید و اصولی نادید که عملاً مؤثر باشد و مصلح مفاسد موجود و، تنها قناعت به ترتیب قضایای منطقی و اصول الفاظ نکردند، بلکه در جستجو و کاوش قوانین طبیعی و اصول دهری برای جمع ثروت و خرج و تقسیم آن برآمدند، و آن گونه قوانین مشروع طبیعی را حکم قرار دادند، که هیچ هیئت حکومتی بدون یقین به مخاطره نتواند آن اصول جوهری و قوانین مشروعه را بازیچه پندارد. (۱۷)

۱۶ - قضیه صادقه و مقصد بس مُهم بزرگی را که دانشمندان سیاسی موضوع گفتار و وجهه همت خود ساخته‌اند، و اکنون به اسم فن سیاستِ ثروت معروف است، پاره [ای] به غرض و جمعی به مرض در اصل موضوع و با پاره [ای] از اجله آن چیزنویسان بزرگ در پاره [ای] مواد به شکل قضیه کاذبه، و مقصد خود مغرضانه جلوه داده‌اند و گفته‌اند، که آن چیزنویسان معروف به صداقت موصوف وجهه نظر و مد بصر خود را در تعیین اصول موجده و شرایط مؤثره مولده تمول ملی و ثروت مملکتی قرار نداده‌اند، بلکه تمام هم خویش را در تولید و تکثیر ثروت صرف فشار بر حکومات و افرادی چند از اشخاص ملت نموده‌اند و ایجاد تمول را در عهده آنها نهاده‌اند، و ارجحیت آن را نسبت به سایر مواد ممتازه که از ملزمیات هیئت حاکمه و اشخاص مهم‌الحیثیه ملت است، موضوع سخن خویش قرار داده‌اند، حال آنکه از روی انصاف شرایط عملی و اصول فعلی تابع قوانین (۱۸) مشروعه طبیعی علم سیاست ثروت را کاشف حقیقت‌اند و هادی طریقت.

۱۷ - ایراد مغرضانه و نهاد محرضانه پاره [ای] از آن گونه مردم و آن نمونه جانوران بی شاخ و دُم موجب آن گردید که [توماس روبرت] مالتوس^۲ نام ایجاد قاعده و قانونی

۱. David Ricardo، اقتصاددان کلاسیک انگلیسی صاحب کتاب اصول اقتصاد سیاسی و مالیات سنانی.

۲. Thomas Robert Malthus، اقتصاددان انگلیسی (۱۷۶۶ - ۱۸۳۴ م).

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ۲۳۰

اقتصادی کرد و گفت، در پاره [ای] ممالک و در پاره [ای] شرایط وضعیه ملی شماره اهالی روزانه به سرعت مخصوصی بیشتر از اسباب مؤنه و مواد موجوده زیست و زندگانی است، و به واسطه پاره [ای] جلوگیری ها در پاره [ای] از اوقات مُعینه و به پاره [ای] از مداخلات رسمی در اسباب و مواد ارزاق و مؤنه و مداخل تمول هر آینه فقر و فاقه و عسرت و مسکنت عمومی را نتیجه خواهد بخشید، این است که نام مالتوس مرادف است با این قاعده، که از وظایف واجبه و قضایای موجبه ملزمی تمام مردم و هیئت حاکمه در هرجا باشند، این است که هرگونه (۱۹) تدابیر مصنوعه و حیل محموده می توانند تحصیل نمایند که، از ازدیاد و تجمع اهالی جلوگیری نماید، ولو به اهلاک!!

۱۸ - همچنین دانشمندان و علماء فن سیاسی ثروت را هدف ملامت ساخته اند، که کاملاً اثر و تأثیر اعانه مساکین را از طرف دولت یا مردمی از ملت توضیح نموده اند، که تولید مساکین است و تکثیر فقراء تبلی طلب، و همین مطلب حق و مشرب صدق را بهانه ساخته، علمامزبوره را ضد صفت سخاوت لازمه افراد بشری و دشمن به گروه مساکین مملکت و انموده اند.

و نیز، دانشمندان دیگر را که برای کمک و همراهی با مزدوران و طبقات مشتغلین امت زحمت کشیده اند، تأثیرات تجارات مرکبه و هیئت متحده مشترکه تجارته را و اثر و تأثیر کارشنکنی و دست از کارکشی را برای میزان مُزد و اجرت بیان کرده اند، نظر به این که به دست بیاید اصولی مقرر، که بتوان در موقع باریک (۲۰) و حوادث تاریک دانسته شود، که آن تجارات مشترکه و یا کارشنکنی های مُوقتی مفید به حال عایدی، و نافع به مآل فوایدی مزدوران هست یا خیر!!! همه را ملامت کرده اند و هدف تیر ملالت ساخته اند، و به جای اینکه نیک خواه مزدورانشان محسوب دارند! بدخواه به شمار رفته اند، و تصور کرده اند جود در هرجا ممدوح است و کارشنکنی برای اضافه طلبی در هر مقام مطلوب، حال آن که نخستین موجب تولید فقرا است، و

دومین، باعث تعطیل سرمايه در کار آوردن اغنياست.

۱۹- اين نكته را هم تسلیم دارم که تا اندازه [ای] بس قلیل ملامت‌کنندگان سطحی دانش را حق است!!

چه که عالم به کتب والسنہ فرنگ وضوحاً مشاهده می‌کند، که به واسطه تندقلمی و سخت‌قدمی و پافشاری که اغلب دانشمندان چیزنویس در تحدید و ممتاز داشتن موضوعات مزبوره به کار برده‌اند، رنگی و (۲۱) روغنی به صورت سخنان ملامتگران داده می‌شود.

ولکن، موضوع علم سیاست ثروت، که سخن نمی‌گوید مگر در بیان تولید تمول و اصول تقسیم آن به مقتضای نظام طبیعی بشر و قانون ذاتی دهر، در هر محل و مقام تمام حشو و زوايد مشتبه را به مرور از خود دور کرده و به صورت و معنی اصول جوهری طبیعی خویش جلوه گر است، و از مطلع کتب معلمان عصر خود کارنس و جیونس در پیکری علمی و هیکلی فنی با موضوع و محمول لائح واضح، هویدا و آشکار است.

۲۰- کشفیات بدیعه و توضیحات حسن، که متجاوز از حد سال قبل تاکنون در علم سیاست ثروت دست داده و بالمره منکر ندارد، تماماً برخلاف موضوع مداخله دولت در امور و اشغال ملت است، مثل کشف عقیده [ای] که مناسب بود با دعاوى ممالک مستعمره در دخل و خرج ماليات خویش به دست (۲۲) خودشان برای مملکت خودشان، و نيز، مانند راه و رویه [ای] که تمام موائع تجارتی را برانداخت و تجارت و معامله را آزاد ساخت از قید و فشار دولت در تعیین میزان اسعار و تفرقه اجناس، به بهانه حفظ جانب شغل تجارت، و نيز قوانین قدیمه مستبدانه دول در امور کشتی رانی و دریاپیمایی، و هم برانداختن قانون اعانه به مساکین و ظهور تعليماتی در فن سیاست ثروت، که طبقات مزدوران را حق اجتماعات و هيئات مرکبه آزادانه می‌دهد،!!! همگی موجب آن گردیده است، که حدود مداخله نافعه

دولت را، که محل سخن نبوده است، ممتاز و روشن نماید، و روزانه از توسعه آن ولو به عنوان مشروعيات بوده باشد بکاهد.

۲۱-نتیجه تام و ثمره تمامی، که در ظهور فن سیاست تمول نظر به حیث مداخلة دولت در امور ملت دست داده، این است، که یک‌گونه حسیات جدیدی داخل در قوای مدرکه عموم اهالی اروپا درخصوص (۲۳) مقام دولت و افعال او شده که مؤثریت تامه و مشروعيت عندالعامه دارد، و امتیاز مرشدانه را که دولت در اختیارات و حدود اجراییه خود داشت، و «افعال مرشد رانباید قیاس به عقل ناقص خود کرد» به کلی از میان برداشته شده، تنها در نظام سیاسی پیش از این عصر در دول متمدنه سخنی که در میان بود، از جلوگیری مداخله دولت همانا منحصر بود در امور اشخاص وطنی و هیئت‌مشترکه، دارای انحصارنامه و امتیازات تجاری، و در عصر امروزه به ملاحظات مزبوره و تعلیمات علم سیاست ثروت باشخ و برگی که جدیداً کشف گردیده، فشار قوای مستقل آزادانه سیاسی در مدرکه و اذهان ملل متمدنه افتاده است که به کلی متفاوت است با حسیات جلوگیرانه که مرکز و موضوع آن اشخاصی چند یا جمعی شرکا بودند، و فشار قوای مزبوره عصر حاضر با آن تفاوت کلی و امتیاز جُلی که نگارش یافت (۲۴) با ترتیب منتظم واستقلال جوهری و تأثیر عملی که دارد، در عالم تمدن چیزی را که برای دولت باقی می‌دارد، در آینده همانا به سیاست رسانیدن اتفاقی مجرمین است و محافظت املاک و عقار و جمع کردن مالیات مملکت و به کار بُردن و سرپرستی در حفظ روابط سیاسی و مناسبات دیپلماسی وطن و هیئت حاکمه با دول خارجه.

۲۲-زايش عقاید و فزایش حسیات تازه [ای] که عموماً به نام مشرب «مزدکی» موسوم است (سویالیزم) پاره [ای] ثمر و برخی علامت و اثر همان عقیده جدید است در جلوگیری از اختیارات دولت در حدود آزادی ملت و سرایت آتش سوزان و اخگر فروزان مشرب «مزدکی» در ممالک مختلفه فرنگ به اسمی مختلفه مانند

«نیهیلیزم»،^۱ «ایتیرنشنالیزم»^۲ و «کامونیزم»،^۳ که در هریک از ممالک مزبوره مستقیماً به واسطه استبداد حکمرانی حکومت، و عدم رضایت مشروع موجه و یا غیرموجه (۲۵) از هیئت حاکمه حاضره بوده است، در حق واقع مایه آن آتش و صرصر افزونه آن اخگر، در همان تنور و از همان دبور مغزهای بانگز (جمهوری به استقلال عموم افراد) طلبان انگلستان زبانه می‌کشیده، که پیوسته فایده وجود، و عایدۀ هست و بود پیکر حکومت و هیکل دولت را به نظر حقارت و بصر شماتت می‌نگریسته‌اند.

۲۳- در پاره [ای] از ممالک فرنگ به واسطه مردم آزادی خواه تیزفرهنگ مطالب ذیل که از کشفیات بزرگ عالم سیاسی به شمار می‌رود، با یک گونه اخطار ناهنگامی ظهوری دفعه نموده و آن این است که: «دولت یک همیانه غیبی و صندوقچه لاریبی مستحق برای پرستش واجب التعظیمی نیست!! که فهم و دراکه ملت را از آغاز زندگانی تا هنگام مرگ محبوس سحر و اسیر جادوی خود قرار دهد. و به علاوه این که بگوید «کورشو!» دانا را بگوید «خرشو! نافهم» (۲۶) باش! بالای سخن پادشاه سخن مگو!! کلام الملوك ملوک الكلام!»، و نیز دولت هم مانند سایر صنایع یدی و قوانین موجوده به حوادث زمانی دستگاه و نظامی بشرساخته است که پیوسته به مرور ایام و اقتضای زمان به توسط سازندگان آن بسی حک و اصلاح شده است.

وایضاً! دولت ممکن است خوب باشد یا بد! و بسی از دول بد بوده‌اند! و بسی دیگر هنوز بدندا!

و هم این که دول را بالنسبه به یکدیگر موازن و خرد و چینی نمایند و نسبت زشت و زیبای هریک را با دیگری بستجند، شایسته تغیر است و بایسته حک و اصلاح.

۲. جهان‌گرایی سرسالبستنی.

۱. برج‌گرایی.

۳. اشتراک‌گرایی بس از سرمایه‌داری.

و هم عامه ملت هریک از ممالک عالم را یک گونه نظر جلب فواید عمومی با هم دیگر است، که دولت و هیئت حاکمه نباید مزاحم وقت و مانع پیش رفت آنها بشود، در هریک از آن شعب (۲۷) فواید عمومی امانه این که ملت کاملاً قوای خود را صرف آن شعبه معینه نماید، و ادارجات دولت نیز بذل تمام همراهی خیرخواهانه خود را نیز بنماید، خواه اخیراً مشمر ثمر مطلوب باشد یا نباشد.

و نیز چون غالباً این است که اکثر شماره نفوس ملت فقرای مُزدور و مساکین گنجشک روزی بلاعقار و املاکند، نظر به هیئت آنها و رفاه عامه فقر! «املاک» و مواد تمویی قابل انتقال و غیرقابل انتقال را باید پس از ملاحظه رفاه عمومی به چشم اهمیت نگریست، و فواید آن مواد تمویی را نیز باید پس از ملاحظه فواید جوهری عمومی محفوظ و ملحوظ داشت.

۲۴ - این بود مفروضات مژدکیانه [ای] که اصول شورش‌های اخگر اثیر، شماره فراوانی از مردم جرمن،^۱ و روس، و ایطالیا، و فرانسه است، و عدد مژدکی مشربان ممالک انگلستان، امریک، بلژیک،^۲ هولاند،^۳ سویترنلند، و (۲۸) یونان تقریباً از ممالک سابقه کمتر است، چه که نظام دولت و ترکیب هیئت حاکمه مملکتی ممالک اخیره علماء! ولو این که کاملاً فعلیت ندارد، به وضع جمهورانه ملی و از ملت برای ملت نزدیک تر است، و زمینه خصومت و ریشه عداوت میانه دولت و ملت کمتر یافت می‌شود.

۲۵ - و همین که اثر و نفوذ مشرب مژدکی به وسایطی چند در ممالک دیگر که بلاواسطه مُبتلای به آن نیست و آلوده نگردیده سرایت نمود! و مانند: «زنگ اخبار و بانگ هشیار»^۴ به گوش گرفتاران تنگنای زندان تسلیم و بُردباری رسید، نظام موجود و

۱. بلژیک.

۲. آلمان.

۳. هلند.

۴. زنگ اخباری که در سال ۱۳۲۱ در شیراز نگارش یافت، اگرچه اثر فوری در عامه ملت نکرده، چه نسخه

انتظام وجود دولت را با ترتیبات ممتازانه و نظام اختیاری ملتی، که خارج از اداره دولت و عاری از مداخله در هیئت حکومت به شمار می‌رفتند، در تمام اقسام امور رو به رو کرده و طرفین را در عرصه منازعه در دو موضوع ممتاز متباین داخل می‌کند، (۲۹) و روزانه طرفیت جانبین به اندازه شدت و ضعف اثر آن قوای نافذة مژده کی می‌کاهد و یا می‌افراشد، و نتایج اصول سیاست ثروت به مقتضای عصر جدید نیز همان اثر را دارد و روزانه اسلحه مشروعه و السنه فصیحانه مؤثره به ملت می‌دهد و زبان دولت را در کام فرو می‌برد.

واکنون با اكمال آن حسیات استبداد سوزانه توان گفت نخستین و هله است، که پیکر پیل هیکل دولت را در عدالت خانه عالم به مقام محاکمه و اداشته، و قاضی و جدان و مفتی انصاف از او پرسش نموده و برهانی مشروع در اثبات حق مداخله او در هریک از افعال آزادانه ملت و حدود حریت جماعت از وی طلب می‌کنند، و مجازات او را در زمینه خوسيده و ریشه مستبدانه پوسیده برای غصب و اعتصاب ذرات حقوق مشروعه آزادی ملت مقرر می‌فرماید، و به خروش جُلی و جوش ملي می‌گوید، (۳۰) «وَ مَا كُنَّا مَتْخِذَ الْمُضْلِبِينَ عُضُدًا».

۲۶ - کنجکاوی و موشکافی مسئله جلوگیری و لزوم قرار حدی معین برای مداخله حکومت از چندین سال پیش از این از قلم هنرپیزت اشپیزیز که یابنده این احتیاج و تابنده در آن لیله داح است ریخته شده، و این نکته را دریافت و آن رشته را این گونه بافته است که:

۴۰

واحده بود ولر این که پاره‌ای از اجزا حکومت استثنای نموده و برای تعجب به اوطان خود فرستادند. لکن اخبراً به فاصله اندکی شورش عام هجده ماهه شیراز را بر پانمود و همان اساس شورش مردم طهران گردید و عدالت خانه خواستن آنها و اخيراً مشروطت را با این که گوبنده زنگ اخبار مزبور ابدأ جزو شورشان نبود و فقط از استعداد و فوه فرعی طبیعت خبری داده بود و به جای این که او را نوازش کنند عمل مخصوص با او رفتار شد و پوست از نن او کنند. (منه)

۲۳۶ / مفاتح التمدن فی سیاست المدن.....

در جماعت‌های ملی و اجتماعات اهالی به وضع تمدن حالي عادت چنان جاری شده، که تمام حوایج اجتماعیه خود را از دولت طلب کنند، و از خسارت معامله و وحامت مداخله او غافل باشند، و همچنین عادت نموده‌اند که یک نوع اطمینان خاطر و تسلیم برای سرکردگان دولت ساز حکومت پرداز داشته و با خاطر جمع به خواب رفته و از اثر وخیم و شر رجیم نفوذ باطنی مداخله آن دست استبدادپرست فطری مستبد غفال روز و نوام شب باشند. (۳۱)

۲۷ - اثر آن غفلت و ثمر چنان عادت، زایش و نمایش دستگاهی بزرگ و خرگاهی سترگ است که تمام آلات و عصی و حبال جاودانه آن مرکب است از فصول قوانین مشروعه و انتظامیه روزانه که دولت بر حسب مواد پیشرفتانه مکنونه خاطر خود و جلب سکوت غفال ملت پیشنهاد کرده، و به مجرد این که اکثريت آرا به دست آمد، به وسیله انباعات اشاعه داده و دست و دهان هوشیاران طرف اقل را بسته، و در همسایه اغراض او طوری محبوس می‌شوند، که راه نجاتی برای آنها نیست، چه که برابر قانون مشروع و نظام انتظامات کسی را خاصه طرف اقل را زهره سخن گفتن نخواهد بود، و همین که قوانین موضوعة مزبوره سمت رسمیت واجب الاجرايی به خود گرفت، فوراً تولید جهات فواید و استعمال بروز حسیاتی می‌دهد، که رفض و تقص آن دشوار می‌شود، چه که هر قانون جدیدی وزاکون (۳۲) نادیدی روزانه شماره پلیس و اداره جواسیس و عده صاحب منصبان اداره اجراییه را زیاد می‌کند، و به توسط عده زایده و گروهی دیگر ناچار حسیات مکنونه پادشاه‌پرستی و سلطنت طلبی محافظین، که به آن قانون جدید نسبت پیدا می‌کند، مؤثرانه در کار می‌آید.

۲۸ - و به ملاحظه این راه باریک و چاه تاریک که ظاهراً به صورت قانون مشروع برادرانه وزاکون مطبوع سابقانه در دست دولت است! عقیده اغلب دانشمندان آزاد قلم این است، که تاکنون حدی مقرر که حافظ یوسف حریت و آزادی پیغمبرزادگان

بشری باشد و از چنگ گرگ آدمخوار دولت برکنار بمانند، به دست نشده است و فساد امر و خرابی کار در آن است که در حین پیشنهاد کردن دولت لوائح قانونی و طلب تشریع و خود را به آن واسطه حامل و حایز وظایفی بیشتر و ملزمیات و امتیازاتی (۳۳) بالاتر در انتظار ملت جلوه دادن، و باطنًا راه جدید پیدانمودن برای مکیدن خون ملت!! آن علم کافی و فکر شافی در مردمی که اساس وضع قانون و آلات ترتیب آن نظام جدید هستند نیست، و بلکه عموم ملت را هم به ملاحظه تکیه و اطمینان کورکورانه که از دولت دارد نخواهد بود، ولهذا به مجرد اشاعه قانون مزبور به وسیله انطباعات مطبوعیت عمومی پیدا می کند، تا هنگامی که یکی پس از دیگری روی هم ریخته حالت استخوانی و طبع نیشتی پیدا می کند و به جگر عموم سرایت کرده و اگر خونی در بدن داشته باشد، به حالت شورش و بلوا بیدار شوند، و حال آن که اگر در موقع هرگونه تدبیر لازمی و تصویب امور انتظامی جازمی به نظام آزادانه ملی در لباس قانون درآورده شود، بعدها بالمره دچار وسوسه حک و اصلاح و مخصوصه جرح و تعديل نخواهند شد.

۲۹- به خسارات مزبوره و احتمالات وخیمه مذکوره در مداخله (۳۴) دولت و افزودن وظایف او، و تکثیر عده و عده ادارجات و مستخدمین او نظر به احداث هر قانون جدیدی و ایجاد برگذاری و تفویض هر امر تازه به او، علاوه می شود میزان تفاوت زایدی در هرگونه مصارف و مخارجی که در امور مملکتی به توسط اداره دولت تصویب و محول و موکول می شود، چه که حکومت جوهرآ خود را مزدور می شمارد، و تنها نظر به مال است و به جهات باطنی دیگر که کمک و همراه لازم دارد، و از آن گذشته، که مُزدور فطره بیشتری می طلبد هرگونه خرجی را به دست او بدھند، ناچار تفاوت به عکسی خواهد داشت، و در این موقع جلوگیری از او و از تراکم و استخوانی شدن ادارجات و مستخدمین او نظر به رفاه عموم و صلاح آسایش جمهور به غایت مشکل است.

۳۰- چیز نویسان دانشمندی که نخستین نماینده برومند انگلیسی جنس آنها هژیرت اشپنیز است، از جمله قوانین وخیمه و (۳۵) نظامات مضرانه که دولت را قوت می‌دهد، و حکومت را قادر می‌بخشد، «قانون المساکین» را شمرده‌اند، و فصول قانونی که گاه‌گاه برای جلوگیری از امراض معین و مخصوصی به توسط دولت به موقع اجرا گذارده می‌شود.

چه که در جای خود روشن گردیده و مبرهن شده، که هرگونه اقدامی دولتی در اعانت مساکین و مؤنه فقرا بشود، موجب و فرت مسکین و کثرت فقیر است، زیرا که مداخله دولت در این موضوع باعث اطمینان و تامین خیال تهییدستان است، و عادتاً برنخواهند خورد به علت فقر و سرفاقه خویش که آیا عدم علم یا تنبیلی و کسالت و یا خبیث ذات و فطرت است.

۳۱- و نیز به ملاحظه دیگر وضع هرگونه قانون مخصوصی برای جلوگیری از مرض یا امراضی چند که فعلًاً محظوظ نظر و مطعم بصر است، و به توسط گروهی از ارباب فن آن مرض و یا امراض، که توجه حکومت را در آن (۳۶) حین به طرف خویش معطوف ساخته‌اند جاری می‌شود! اگرچه به صورت ظاهر مشروع است و معنی لازم المداخله را دارد، لکن کون همان قانون محدود منحصر و لوازمی اداره و مستخدمین و صاحب منصبانی را که به وجود خود تولید کرده است، سد راه جدید و رویه تازه این است که در صورت آزادی عموم ارباب فنون طبی ممکن است، که به معالجات مختلفه و مجاهدات آزادانه داخله، و کشفیات ممالک خارجه دیگر به دست بیاید، و به این ملاحظه دقیق و محافظه عمیق جعل قانونی در سد سرایت یا کشف معالجه مرضی که موقتاً جالب توجه است به توسط حکومت، هرآینه سد بسی از طرق کشفیات آزادانه را می‌کند، که احتمال دارد به مراتب بهتر از کشفیات و مجاهدات اداره باشد، که از طرف دولت تولید و توالد یافته است، و در واقع توان گفت مداخله دولت در این هنگام اگرچه به صورت محمود است و به قانون مشروع است، لکن در

معنی سد راه آزادانه عموم ارباب (۳۷) فنون ملت است، و در حقیقت جهات حریت ملی را غصب می کند.

۳۲ - برخلاف آن گونه مداخله فوق العاده دولت و معاملة مختارانه به بهانه امتیاز قانونی حکومت، که وضوحاً نموده شد، فواید عامه و عواید جمهه است، که از راه استقلال آزادانه عمومی در امور شخصی و ملی به دست می آید، و مردم دانشمند و علماء برومند این مسئله را شکافته و آن سررشنطه را بافتهدند و توضیح کردند، که آزادی کامل و حریت تمام مادامی که از اندازه اصول عدل بین العموم تخطی و تجاوز نکند و از میزان لا ضرر و لا ضرار^۱ خارج نشود، فایده اش بیشتر و عایده اش بهتر است، مثلًا، قوت فایده زحمات مشترکه طبقات زحمت فروش ملت وقتی به دلخواه تولید می شود، که آزادانه به توسط اشخاص آن هیئت مشترکه جاری باشد، و با کمال حریت و جمال آزادی مختار در ترکیب هیأت و اجتماعات خویش باشند، نه این که (۳۸) جمع و تفریق شغلی آنها در تحت مداخله فوق الحریه دولت باشد، چه که جعل و اجراء، قوانین اجباری در آن گونه مواد آزادانه شغلی به غایت مضر است و برخلاف عقیده عمومی است.

۳۳ - و از طرف دیگر، روشن است که آزادانه در کار آوردن قوای زحماتی کاسبانه مختارانه عمومی به مراتب دلخواه، و درجات مفید به راه رفاه، طریق کشفیات جدید، ترک صعوبات، اخذ احسن، تبدیل نظام اسهله، اختراع تازه، ایجاد راه و رویه بهتری را در تمام امور برای ملت بازمی کند، و عادت به داشتن اداره جواسیس برداشته می شود، و به آن واسطه دست تعدی پلیس بسته می شود، و به آن وسیله عموم را احتیاج به تحصیل حیل برای سد سعایت و امل اداره مزبوره نخواهد بود، و مخارج سالانه و مصارف بودجه دولتی کمتر خواهد شد، و شغل به طوری در گروه زحمتکش و از جماعت سرمایه دار بخش می شود، که (۳۹) میزان تمول ملی و

۱. قاعده‌ای در اصول فقه شبهه.

ثروت مملکتی روزانه به مرتبه دلخواه ترقی می‌کند و دوام و برومندی پیدا می‌نماید. و پاره [ای] از چیزنویسان آزادی خیال حریت آمال فرنگ را تیزی فرهنگ برآن داشته است که می‌گویند در برابر فواید جوهری که از آزادی ید فعاله عمومی ملّی می‌ریزد، هرآینه مناسب چنان است و موافق چنین، که اغلب اختیارات امور انتظامیه صرفه را که فعلاً در تصرف اداره اجراست، مانند ترتیب اداره پست و حیازه نظام تلگراف از او بباید سلب نمود و آزادانه به عموم ملت برگذار کرد، که به طوری آزاد جمیعیات مشترکه تشکیل داده و حیازه نموده و اداره کنند، مانند این که برای حمل و نقل مال التجاره و مسافرین از طرف خود تشکیل شرکت‌های جهازات بحری و خط آهن بری داده‌اند، و چیزنویسان مزبور حدی را که برای مداخله دولت، و اندازه [ای] را که به جهت معاملت (۴۰) حکومت باقی می‌گذارند، همان فرمابری احکام اداره عدليه و حیازه سپاه بریه و بحریه است.

۳۴ - ملاحظه برخلاف توسعه دایره مداخله و اعتساف دولت در ممالک بزرگ فرنگ عملاً موجود است اگرچه علماء مقرر نیست، مانند فرانسه و جرمن که توان گفت به تازگی سر از موج بلند اوچ حکومت اقطاعی بیرون کرده و هیئت حاکمه مرکب از ملت و برای ملت دارند، و همچنین در مستعمرات استرالیایی بریتانیا اگرچه زمینه مذاکره این مبحث در ممالک فرنگ با استرالیا تفاوت موضوعی دارد.

۳۵ - در فرانسه و جرمن با وجود طوفان‌های ظهور مشرب مژدکانه، و موج‌های کوه پیکر بر زمینه حقوق بشریت و امتیازات آدمیت که به اشکال مختلفه و اطوار مؤتلفه در قرن گذشته کران تاکران آن دو مملکت بزرگ را فراگرفته، آن گونه اختلاف (۴۱) و آن نمونه مخالفتی که زمینه جوهری آن نفس قانون و نظام نامه مملکتی باشد در میانه ملت و هیئت حاکمه نبوده است!، چنانچه از سه چهار قرن پیش از این در انگلستان ظهور تام و نمود اتم نموده، و از آن به بعد برهان دعوی و دلیل مدعی در

میانه حاکم و محکوم انگلیسی همانا نفس نظامنامه^۱ بوده است، حتی در شورش نخستین فرانسه موضوع عش آن گونه منازعه ملی بر نظام حکمرانی و جلوگیری از مداخله فوق العاده دولت نبوده است، بلکه موضوع شورش در آن بوده که چه اشخاصی زمام حکمرانی را باید قبضه نموده و هیئت حاکمه دولت عبارت از آنها باشد؟؟

حرکات مزدکیانه سویالیزی و کامونیر می اخیره فرانسه نیز براساس دیگر بوده است، چنان چه اشاره به آن کردہ‌ام، ولکن کلیتاً، که ملاحظه می‌شود حس جلوگیری ملت از مداخله (۴۲) فوق العاده دولت که بر زمینه اصول نظامنامه اساسی باشد، آغاز به جنبش و شروع به غرش نموده است.

۳۶ - در آخر قرن هجدهم و از نصف قرن نوزدهم مسیحی اساس نقشه و طرح خریطه دانشمندان سیاسی و مصلحان نجات دهنده‌گان مملکتی فرانسه و جرمن، که هیکل حاضره حکومت به جماعت آن دو قاره بزرگ مصنوع حیات آنها است، تماماً براین بوده است، که به واسطه دولت و به وسیله حکومت پیش‌رفت نمایند نه بر زمینه استقلال شخصی ملی و برخلاف اصول مداخله دولتی، و در هیچ یک از آن دو مملکت بزرگ عنوان جلوگیری از اجحافات در لباس قوانین مشروعه دولت، بر زمینه حقوق نامحصور پهناور بی‌شعار آزادانه بشر، که از مادر حر و آزاد زاییده شده‌اند، و یا بر زمینه حقوق اخلاقی و یا به بهانه اصول (۴۳) جوهری قانون اساسی، به‌طوری ممتاز و روشن در میان نبوده است! ولو این که از هرگونه شورش و هر نمونه جوشش در متن واقع چیزی از اندازه مداخله دولت کاهیده باشند، و حقی مغضوب از حقوق حریت را از زندان همیانه مشروعیات آزاد کرده‌اند،!!! تنها انگلیس است که در وطن خویش و در ممالک امریک در ربودن این گوی رخساره مشکین بوی آزادی ممتاز و سرافراز است.

۱. قانون اساسی.

۳۷- با این که موضوع حکومت در زمینه مشروعیت دولت در فرانسه و جرمن شکل‌آور وضعیاً بر جماعت ملی است، ویژه در فرانسه که به ملاحظه اصلاحات مستمره تغییر و تبدیل بسیار دست داده و عظمت قدر و جلالت منزله هیئت جامعه ملی نمودار گردیده، باز که ملاحظه می‌شود اعمال دولت و حدود مداخله او با حدود آزادی مادرزادی ملی ممتاز نگردیده و توجه خاطر (۴۴) عموم را به طرف خود نکشیده!! بلکه وقوع جنگی مقام امتحان است و تنها در مصنفات دو نفر چیزنویس هوش برجیس آنها توضیحاتی علمی دیده می‌شود، مانند *ویلهلم و اگست کونت*.

۳۸- نیز با این که در فرانسه و جرمن تمام آثار دولت به نمایندگان ملی و اوصاف هیئت حاکمه به نمایندگی، که غایت مرام و نهایت انجام است وجود دارد، و مخصوصاً در فرانسه نظام اساسی تام و اتم جمهوری نمودار است،!! باز که نظر می‌شود در هر دو مملکت مزبور قدرت قاهره و قوت ماهره اداره اجراییه در لباس بنای بس عالی و نظام مدیریت پلپس^۱ چنان آزادی هویت و حریت شخصیت ملت را جوهرآ جلوگیر و جلوخیز است، که در نظر دانشمند آزادی مشروع طلب، به چنگ هیئتی مستبد و حاکمی مستبدالفطره گرفتارند، تنها امتیاز و فرقی که در میان است، امکان ظهور خیانتی بزرگ و هتك احترامی سُرگ به مراتب (۴۵) حریت جوهری ملی است، به واسطه تقلب پلپس که به وسیله انبیاءات به گوش شورای ملی مؤسس به نمایندگی گاه‌گاهی می‌رسد ولکن این گونه اعانه و این نمونه حمایه به جهات حریت غالباً این است که منحصر و محصور خواهد بود به اعمال و افعال ناگوار استثنایی در واقع غیر مهم الجوهری، و بالمره جلوگیر دهنده اسب سرکش و عقال شتر مست در واقع غیر مسئولی که همه جا حاضر است و همه وقت ناظر است در شراشر وجود مردم جادار، و نام آن جنود ابلیس و یا جواسیس پلپس است، و آیه خوف و سوره یاس و عدم اطمینان محکومین است، یعنی طبقات بی‌شمار محتاج ملت نخواهد

۱. مراد شهر به معنای یونانی است.

بود، چنان‌چه در مجلد ثالث این چگامه به شرحی بیشتر اشاره به این موضوع مداخله دولت در لباس پلیس و اساس تدلیس او کرده‌ام.

۳۹- اگرچه سخن نگارنده این چگامه در این گونه موضوعات (۴۶) آزادانه، که به ظاهر از ارباب انواع آزادی خردگیری و نکته‌چینی می‌کنم، برای فارسی زبان ایرانی مغز مانند «سخنان ارسطوی یونانی است در علم ماوراء الطبيعه برای مردم آن وقت یونان زمین» و بلکه مخصوصاً برای گروهی از ملت که نسبت ظلم نعوذ بالله به خدا!! و کذب به جبریل می‌دهند و حاضر نمی‌شوند و به خود هموار نمی‌کنند، که فرنگی را ظالم یا کاذب بدانند سخنانم مضحکه است،!! ولکن م Hispan خوشنودی دل آنها می‌گوییم، که من هم از خود نمی‌گوییم، دوایر فتون و معارف امروزه ما اصطلاحات سیاسی ندارد، و آنچه از شریعت کامله اسلام در این موضوعات داشتیم، غرق دریای مباحث الفاظ و اصل استصحاب و اصل عدم شد و فرنگیان دزدیدند و بردند و اکنون، دوباره، می‌خواهیم مال مسروق خود را به چنگ بیاوریم و از جمله مضامین همین چگامه است، که به نظر (۴۷) تو پریشان نامه است، پس همین که تن به فهمیدن دادی و مطمئن شدی که عقیده بزرگان همت عالی فرنگ است، اینک می‌نگارم.

۴۰- بدان که در فرانسه و جرمن نظام لشگری و اخلاق سابقی ملی طوری مرگب عامه امروزه ملت را عادت به این داده است، که هرگونه امر بزرگ و هر نمونه کار سترگی را که در دایره صغیره نیفتاده، از هیئت حاکمه وقت آغازش بخواهد و انجامش طلب کنند، ولهذا مداخله دولت و توسعه معامله حکومت در تمام امور معاشی مردم و حق ملحوظ و محفوظ او در خطوط آهنی مملکت و سختگیری در امور آزادانه اخلاقی ملت و سرپرستی و حیازه دولت در تمام جهات معارف و دوایر علوم عمومی، و اداره جات حفظ الصّحه و کافه امور نواحی و اهلی و مضافات، کمتر وقتی، موجب بروز عدم رضایت و بلکه، خردچینی آشکار و هویدایی شده است، که بر

زمینه جوهری اصول حریت بشری باشند، بلکه حق (۴۸) دولت و مداخلة او در تمام مراتب مزبوره عملأً اساس وجود و لباس هست و بود دول تصور شده است. و هریک از اداره جات مذکوره را بخواهند از حدود مداخله و بازار معامله او خارج کنند، یک قوه بس نافذه و اقدام به غایت کافی باید پیش از وقت تدارک نمود نه مثل نفس مشروطه ایران، که بدون تدارک جوهری دست به کار محاربه با گرگان آدمی خوار شدند و دچار همه گونه زحمات شدایم؛ لکن چاره نیست این اسم برداشتی نخواهد بود، استبداد مسلمًاً مهلك و مشروطه جان باقی است، و به شرف اخذ حقوق و در حالت بوده محاربه برای اخذ حقوق مردن ملامت ندارد.

۴۱ - توسعه دایره مداخلة حکومت در ممالک مستعمره استرالیا بر زمینه دیگر و طوری جداگانه از فرانسه و جرمن است و غایت محکومیت برای هیئت حاکمه در قدیمی ترین مملکت مستعمری آن قاره، از (۴۹) دیروزمانی باقی مانده، چه که - نیویورک و لس در واقع، در آغاز، استعمار مرکزی و مستعملکی از مجرمین منفی به شمار می‌رفت؛ و در آن ایام، تمام آن مملکت زندانی پنهانور محسوب بود و مهاجرین آزادی که در آن جا، سکونت اختیار کرده بودند، به طور غیر مجموع و به نحو تفریق در میانه اهالی آن جا که زندانیانی متوطن بودند توطن داشتند، و کلیه ملت آنجا همان گونه مهاجرین و مجرمین و لشکری و صاحب منصبان سیفی و قلمی و قصاصات محکمه اهلی و ارباب محبس و زندان بان بودند.

۴۲ - با این گونه وضع امور و حالت جمهور طبعاً تمام کارهای عمومی و لوازم مملکتی مستقیماً به توسط حکومت فیصله و انجام می‌گرفت و تماماً و بلااستثناء به وسیله زحمات مجرمین به اتمام می‌رسید، عمارت‌های قدیمه حکومتی، و کارهای هموارسازی، و راه صافی، و تسهیل حمل و نقل لنگرگاه مملکتی، و تصفیه طرق و (۵۰) شوارع که صدها میل بر کناره جبل اخضر تا به داخله مملکت کشیده شده و از اول اراضی وان دیین تا آخر آن تماماً به همان وسیله ایجاد گردیده و نظام ترتیبات

مذهبی و عبادت روحانی عمومی و اداره معارف اهلی همگی بر حسب مداخله هیئت حاکمه بوده است، و نظام مالی و ترتیبات اقتصادی مملکتی مستقیماً و بلاواسطه مانند مستعمرات مجرمی پارتلند و دارتمور در مرکز دولت یعنی انگلستان فیصله می شده.

۴۳ - به مجرد این که در سال هزار و هشتصد و پنجاه و پنج نیوسوت ولس و مستعمر خواهرخوانده او ویکتوریا تحصیل سند پارلمان داری آزاد و تشکیل حکومت به نمایندگی عموم ملت خویش از دولت انگلیس نمودند و سلطنت بریتانیا تمام حقوق ممتازه خود را در اراضی آن جا به خودشان اعطای فرمود، ملت آن جا نیز که در هیئت نمایندگان خویش در مجلس وضع قانون به نام شورای (۵۱) ملی رسمیت حکمرانی به خود گرفت، در تمام امور پای خود را جای قدم انگلیس نهاد، و در مقام تقلید و پیروی به مُرشد و معلم خود درآمد!!، و به مجرد این که از مقام محکومیت به رتبه حاکمیت فایز شدند، تمام حقوق و امتیازات و اختیارات موروثی سابقی هیئت حاکمه انگلیس را که در آن جا داشت برای خود منظور داشتند، و به همان نقشجات سابقه انگلیس کار نمودند، در حالتی که هنوز نظام اساسی آنها نهایت خامی و غایت ناکامی داشت.

۴۴ - به واسطه فروش هر روزه اراضی دولتی و مال المراع، که از دارندگان رمه و گله در خزانه هیئت حاکمه وارد می شد، در آغاز قبضه زمام مملکت محتاج به استقراض نشده و در راه ترقی و طرق معموریت و آبادی نیز به مصرف می رسانیده اند، و اثر وسعت مالیه و آن وضع حالیه همانا زد و خورد روزانه نمایندگان (۵۲) و مبعوثین ناحیه با ناحیه یا شهری با شهری بوده است، برای ساختن راهها، و لنگرگاهها و خطوط آهنی از کیسه مملکت مستعمره مرکزی، و ناجار ایام وفور و کثیر میزان مداخلول مالیه ملی از مصارف و آزادی از قرض در تمام آن مستعمرات در گذراست و شاید اثر آن گونه قلت روزانه مدخل و مدخل از خرج و مصارف اتخاذ نظام

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ٢٤٦

جدیدی خواهد بود در حدود مداخله هیئت حاکمه.

۴۵ - از کاوش در حدود مداخله دولت و معاملة حکومت در امور ملت نظر به ملل و حکومات قدیمی و جدیده نتیجه [ای] که گرفته می شود، این است که هیئت حاکمه دول در امور و اشغال^۱ کثیره مداخله می نماید، که ممکن است از طرف اشخاصی از ملت بالانفراد یا به وسیله شرکت های آزادانه انجام بگیرد بدون احتیاج به مداخله حکومت.

۴۶ - ولهذا نمی توان گفت که موضوع لزوم جلوگیری (۵۳) از اغلب اموری را که حکومت مداخله می کند، مولودی جدید و چیزی نادید است و امروزه به تازگی مطرح مذاکره واقع است، بلکه تا اندازه [ای] بس ممتد قدامت دارد، و عملاً هم جوابی در آن داده شده است و عالم سیاسی و دوایر جماعتات ملل را به مرور ایام عادات و حسیاتی از شرایط و قوانین آن (ولو این که اصل نظام آن گونه مداخله مصنوعی بوده) کسب گردیده، مانند این که اعانه و کمک به مساکین را به توسط دولت مشروع می شمرده اند و سپس یافتنند که این گونه مداخله حکومت و جعل قانون برای اعانه فقرا و مداخله اداره اجرا، جوهرآ به حال رفاه و ترقی ملت ترقی خواه مضر است، چه که هرگاه مشروعیت این گونه حق اعانه درباره مساکین و رعایت جانب آن به چندین پشت آنها بگردد و موروشی شود، و ترتیب مالیه مملکتی و حالت حالیه ملی نیز رعایت آن گونه اثبات و ملاحظه حق الاعانه را (۵۴) جایز بشمارد، هر آینه پس از مدتی، که گذشت ابطال آن نمونه وظایف مقرره موروشی، و مستمریات مستمره آبایی و اجدادی به غایت مشکل است، و کذالک قرار حدی، و میزان جوازی، برای آن دادن و نهادن و یا شرایطی معین نمودن، که در صورت وجود آن گونه شرایط جوهری آن نمونه وظائف برای مساکین مشروعیت داشته باشد هم در کمال صعوبت بلکه محال است.

۱. صحیح «اشکال» است.

۴۷ - هم چنین مشروعيت حق مؤثر دانستن و پيش بردن جوهریت ثابته تمام مقاولات و معاملات است در لباس قانون عدليه و به واسطه عدليه که از طرق مداخله دولت شمرده می شود. و گفته اند که معلوم نیست که اين گونه محصور و منحصر داشتن تمام مقاولات را در لباس قانون مُضر به حالات اخلاقی عمومی نباشد، و جوهراً موجب آن نشود که در لباس قانون ظاهري بهره از اخلاق حریت بشری را حکومت به مراد باطنی خود ماخوذ نماید!!! ولكن نظر به اصول پیدایش (۵۵) و فصول نمایش دول موجوده فرنگ قانون مقاولات جزو اعظم قوانین مشروعه مملکت به شمار رفته، و هیئت جماعت و تجارت و مکاسب و مناسبات و مراودات داخلی اهلی از هر قبیل، بر فرض و عادت عمومی به مشروعيت مقاولات در محاکم عدليه قرار و استقرار یافته است، ولهذا تصور مداخله دولت برای حفظ جانب مشروعيت مقاولات را دانشمند سیاسي بباید ناشی از طبیعت ثانويه بشری و عادت دیرینه اخلاقی ملي بداند و بس، ولو اين که منشاء آن در نخست روز مصنوعی بوده است، و البته اثبات اين گونه مداخله را به ملاحظه مزبوره بباید از حقوق مشروعة دولت تصور کند، منتها هر وقت بتواند و مقتضيات زمان با او همراه باشد در اختصار و اجمال آن نيز بباید بکوشد.

۴۸ - برای دانستن این که چگونه ممکن است، که به مرور دوران تاریخ هریک از ملل زنده به جان سیاسی، حدود و مداخله هیئت حاکمه آنها (۵۶) حک و اصلاح پذیر می شود، و جرح و تعديل می گردد، بلکه پاره [ای] از آن به کلی منسخ می شود، و دایره بعضی تصغر پیدا می کند، رجوع مختصری به تاریخ گذشته اوضاع ممالک و ملل لازم است، که ذیلانگاشته می آید.

۴۹ - در آغاز پیدایش و ابتدای نمایش روح سیاسی در هیئت هر ملتی، در هنگامی که دایره وطن و خاک انجمن مجموعی آنها محصور و منحصر است به حدودی معین و معلوم و مختصر و محقر، و هنگامی که حالت زراعی و زراعت پیشگی به جای وضع

وحشیانه احشامی و رمه چرانی در آن ملت ظاهر می‌شود، در هنگامی که به واسطه تصادف و تصادم آنها با طوایف دیگر موجب تولید هیئت حاکمه در تحت اقتدار پادشاه و یا خان و بیگ و شیخ و میر و امیری می‌شود، در هنگامی که حالات مدنیت آنها به واسطه تمرکز در شهرها و اجتماع در قصبات تصفیه و تعدیل مسی گردد!!! پاره [ای] شرایط سیاسیه (۵۷) و عادات و اخلاق اساسیه در آن ملت وجود دارد، که به مرور پیشرفت آنها قدم به قدم در راه و طریق ترقی روزانه می‌کاهد و اخیراً همان اصول سیاسی و فضول اساسی که پایه قدیم حیات ملت بر آن استوار بود مانند موج به محیط حوض رسیده محو و نابود می‌شود، و از جمله آن گونه شرایط، نخستین وفور اراضی زرخیز قابل الزرع مملکت است نسبت به میزان نفوس ملت، و دوم وضع همانا تعدیل در تقسیم آن گونه مواد تمویی است، که تنها در آغاز تمدن جشن هر ملتی اهمیت ثروتی دارد، ولهذا موجب آن خواهد بود، که طبقه بزرگی از آن ملت در شمار مساکین محتاج به اعانه و محافظت نباشند، سوم حالت سیاسی برتری و دانشمندتری گروه قلیل هیئت حاکمه و دولتیان است از حیث دانش و کارآمدی و ملاحظات در آینده امور مملکتی از تمام ملت و برکافه جماعت، (۵۸) چهارم نظام جاھلانه و طور بی خبرانه عمومی است از اصول علمی قانون سیاست ثروت و تمام فضول فن حکومت و حکمرانی، که حاصل نمی‌شود مگر به تجربیات فراوان و دریافت نکات تاریخی هر دودمان.

۵۰ - همین که روزانه هیئت ملی رو به ترقی نهاد، این گونه شرایط موجوده و حالات حاضره جوهریه نیز به طوری غیر مستشعر علی الدوام با دوران تاریخ ملت تغییر و تبدیل و جرح و تعديل پیدامی کند تا این که اخیراً پاره [ای] معدوم می‌شود و بعضی به عکس موجود می‌گردد، مگر در حالات نادره و اوضاع عدیمة الوجود، به دست آوردن مملکتی استعماری، یا خاکی بکر، یا استملاک مستملکی تازه، ملت بتواند زمینی جدید و اراضی وافری تحصیل نماید، در حالتی که نظام ترقیات روزانه ملی

و اصول پیشقدمانه دوران تاریخ اهالی به مراتب بی‌شمار، احتیاجش به اراضی معموره بیشتر از وضع ابتدایی (۵۹) ظهور و ترکیب جماعت ملی خواهد بود، و تمول عمومی و ثروت مملکتی بیشتر از پیشتر غیر عادلانه تقسیم می‌شود، و اصول سیاسی و فضول دیپلماسی دولت و حکومت نیز روزانه نظام اولیه [ای] که داشت تغییر کرده و تبدیل می‌یابد، تا این‌که به ملاحظات مذبوره از حیث مواد تمولی و خردخُرد زمام ثروت جوهری، که زمین باشد، و تمول اشغالی و تجاری و غیره از دست عموم به قبضه افرادی چند درآمده، کثرت طبقات محتاج و دستجات مساکین ملی از مشکلات فن سیاست مُدُن به شمار می‌رود، و قانون اعانه مساکین به توسط دولت و مداخله او در این موضوع مشروعیت پیدا می‌کند، و بعد به ملاحظه مدون شدن و در تحت قواعد علمی درآمدن سیاست ثروت آن گونه قانون اعانه نیز که موجب تولید فقیر و تکثیر مسکین بود قبحش ظاهر شده و منسوخ می‌شود. (۶۰)

۵۱ - روزانه دانش جماعت ملی و بینش عمومی اهالی حتی در امور سیاسی طوری فزایش پذیر است، که به مراتب بی‌شمار مهارت آنها از شماره مردمی چند که در امور دولتی و هیئت حکمرانی مداخله دارند، بیشتر می‌شود!، و به جای این‌که افکار پوسیده و خیالات خوسيده خود را کمافى السابق به گردن ملت بگذارند، باید به مقتضای فوایدی که در نظر ملت اهمیت دارد، و صلاح عموم است درس و تعلیم و دستورالعمل از دانشمندان ملت اخذ کنند، و اخیراً از نقطه جنبش‌گاه وحشیانه خویش به مقامی می‌رسند، که اصول سیاسی علم سیاست ثروت کشف می‌شود بر آنها، و قوانین کهنه و قواعد پوسیده [ای] که از اثر آن مداخله دولت در (اعانه دستی) به مردم بی‌کار تبلیغ بود به کلی محو خواهد شد، و به بانگ جلی از دهان سروش آسمانی به گوش نوع بشر خوانده می‌شود، که «لِلْرَجَالِ نصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ»^۱ حتی ترقی حسیات (۶۱) مردم و نمو اخلاق ملی به جایی

..... ٢٥٠ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

می‌رسد که کلیه تقلبات در لباس قانون مشروع به نام شورای ملی، مثل آنچه متعلق است به جنایات، و مالیات، و حفظ الصّحّه، و مداخله در ارزاق، و نفقة و معونات مرتفع خواهد شد و بار دگر روزگار چون شکر آید - «يَمْلَأُ اللَّأْرَضُ ظِلْمًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتِ الْأَرْضُ ظُلْمًا وَ جُورًا».^۱

۵۲ - آنچه در گرانی زمین و قدر و قیمت پیدا کردن آن گفته شد، در واقع نظر به تمام دول حاضره فرنگ بالمره اغراق و اغلaci ندارد، چه که در مملکت انگلستان، فرانسه، ایطالیا مقدار عزت زمین و قیمت اراضی به وفور بیکران نظر به عموم ملتی که در آن خاک توطن دارند، و از آن خاک بباید زیست و زندگانی نمایند بیشتر است، ولو این که از دیرزمانی به همین ملاحظه ایجاد رسم مهاجرت و کشف استعمار اراضی قابل زرع و سکونت را کرده‌اند. (۶۲)

۵۳ - حالات ضد و ترتیبات مخالفانه [ای]، که در میانه طبقات هر ملت است مانند شرایط متضاده میانه چند نفر معدودی که در هر ملتی به غاییت متمولند، و گروهی که چندان اهتمامی در جمع ثروت و اسباب زیست و زندگانی ندارند، و طبقه بسیار بی‌شماری از ملت، که به نهایت فقیرند و گنجشگ روزی همگی موجب تولید مسایل سیاسی مشکله و قضایای اهلی جمهورانه معضله می‌کند!! که در عصر حاضر حل و کشف تدبیر آنها برای مردم سیاسی و دانشمند عضو هیئت حاکمه و ادارجات دیپلوماسی دولت علم سرشار و مغز پرکار و هوش فراوان و هنگ و توش بیکران لازم دارد، و به علاوه این که متصدیان امور دولتی به جای آن که کمافی سابق هرگونه رأی و عقیده [ای] را در پیش خود جعل کرده و به مردم تحمیل می‌کردند و امروزه بباید از حسیات جمهور ملت اخذ تکلیف نمایند، خود را (۶۳) نوکر ملت و مزدور باشرف جمهور و اجیر فرمایشات عموم هیئت جامعه می‌شمارند، و از این به بعد دعوی فرمان آقایی موروثی نخواهند کرد، چه که ملل

متمن عالم یا زار عند یا تاجر یا کاسب یا نوکر؛ یکی از این سه گروه از پادشاه خرقه‌پوش تا گدای ژنده‌بدوش، و نیز در اثنای حرکت ملت از نقطه آغاز گاه خود رو به راه ترقی و شهرستان تمدن علم سیاست ثروت، در حالتی که در اغلب اقطار عالم کاملاً از روی اصول جوهری آن رفتار نمی‌شود، و در کار نمی‌آید، باز که ملاحظه می‌شود اصول قانونی و فضول زاکونی وضع به ظاهر، و در پاره [ای] جاها به باطن، نظام مالیات گذاری و مالیات بگیری و سکه رایجه نقدی و پول کاغذی و کلیه میزان مبادلات و تجارت آزادانه و حریت تجاری و اعانه مزدورانه به مساقین و غیره را طوری تکمیل کرده و اهمیت داده و (۶۴) بدیهی ساخته، که هیچ دانشمند سیاسی و یا شورای ملی نمی‌تواند از این به بعد خود را از علم آن مسایل جا هل بدارد، و یا در هنگام عملیات سیاست مُدُن و سیاست ثروت غافل از آن امور مهمه باشد.

۵۴- نتیجه سخن در تولید حقایق سیاسی امروزه عالم از اوضاع تدریجی ترقیات بنی آدم این است که:

در حالتی که گزارش گذشته و اوضاع رفته مایه دانش عملی و پایه بینش رجال دول و دانشمندان ملل است که به همان گونه کار کنند و به همان نمونه رفتار نمایند و برهان خویش قرار دهند و بگویند وضع حاضر مطابق همان نظام و موافق همان انتظامی است، که در قرنی گذشته و حالت غیروضع امروزه جمهور رواج داشته و مناسب بوده، و امروزه بسی لازم است و بسیار جازم که در هنگام طرح نقشه هریک (۶۵) از امور حکومتی این نکته را کاملاً در نظر و برابر بصر داشته باشند، چه که وضع هر دوره اگرچه سرمشق دوره بعد است، لکن عیناً اعاده نمی‌شود، و این نکته مخصوص و ملاحظه بهخصوص از اهم امور سیاسی است، و از نکات باریک اساس حکومتی و طرح اداره دولتی است، حتی این که نظام حاضره هر دولت معاصری ممکن نیست عیناً در دولت دیگر که از حیث مکان و موقع و ترتیبات اهلی

و ملی متفاوت است اعاده شود، بلکه با این که وضع دولت مسترقی را برای دولت طالب تمدن بباید دستور و سرمشق قرار داد، جرح و تعدیل و ایجاد قواعد متناسبه و قوانین مطابق با وضع ملت و مملکت از اهم لوازم است.

مثل این که امروزه در طرح اساس هیئت حاکمه ایران نظام ایام گذشته و یا انتظام موجوده هیچ یک از دول متمدن را نمی توان عیناً نقل نمود و تقليید کرد، بلکه در حالتی که تقليید از هیچ کدام (۶۴) نشاید آن‌مودجی از تمام بباید با حفظ جواهر اصول تمدن اسلامی که اول جوهر نافذ در عموم است.

۵۵ - و هم مانند این که در انگلستان عذری که برای عصر سلطنت خاندان پلاتناچنْت و تیودر تراشیده‌اند، در وضع قوانین مشروعه که در باب نفقات و امور معاشیه و اندازه مُزد طبقه مزدوران و نظام اعانه مساکین قرار داده بوده‌اند این است که:

در آن عصر هیئت حاکمه [ای] که قوانین مزبوره را ساخته و بافتہ و سِمت مشروعیت به آنها داده به مراتب علم و اطلاعش به حال مردمی که آن قوانین راجع به آنها می‌شده بیشتر بوده است، چه که بهتر می‌دانسته مصارف لباس و خوراک هر فرد معیتی چه اندازه بوده و میزان عادلانه مزد و أجرت هر اجیر و مزدوری چیست!، و بهترین جلوگیری از فقر عمومی و فاقه اهالی کدام است! (۶۷) و اکنون به قواعد علمی و قوانین فن سیاست مُدُن ثابت و روشن شده است، که دولت انگلیس در آن عصر در امور مزبوره هم از حیث علم سیاست ثروت، و هم از حیث دعوی حق مداخله در امور مذکوره تماماً در غلط بوده، چه که مداخله در اموری می‌کرده، که جوهرآً غلط بوده، هم نظر به اثبات حق مداخله و هم نظر به غلط بودن نفس پاره [ای] از آن امور.

۵۶ - اداره اجرائیه و شورای ملی هیچ یک از ممالک امروزه فرنگ را حق آن نیست که بدون ملاحظه اصول سیاست ثروتی که در جای دیگر تاسیس یافته مستقلأً کار کنند، و خود را تا اندازه [ای] بس محسوس بی‌نیاز از رعایت جانب آن بدانند، چه که

مشهود است سلسلة مراودات تجاری و اهلی هرجا بهم بسته و پیوسته است، ولو این که در پاره [ای] جاها در نفس آن اصول به غلط رفته باشند یا به غلط و انموده شده باشد، و هم چنین (۶۸) هریک از دواداره معظمه هیئت حاکمه هر دولتی را حق آن نیست که تمام دانشمندی و علم و اطلاعات مملکتی را خاصه و خلاصه خویش دانسته، و به این خیال کج و آمال مُعوج چنان تصور کند، که انحصار و امتیازنامه اطلاعات را فرمان آسمانی دارند، و حتماً بهتر از آنها کسی چیزی نمی‌داند و حاجتی به کسی ندارند، یا این که مرشد کامل‌اند و بالای سخن مرشد نباید سخن گفت!! خیر بلکه باید هم برسند و هم گوش بدند به خردۀ چینان، و هم تحریکی نمایند، که غور خیالات و افکار بدیع مردم خارج از ادارجات هیئت حاکمه آشکار شود، و از ایشان فایده عاید گردد، چه که روشن است همین که روزانه شکل و طرز هیئت حاکمه به دلخواه عموم بشود، و تربیت و تعلیمات و نشر فنون بیشتر شود، آحاد و افراد بیشتری در ملت وفور به هم می‌رساند، که در برابر علم و اطلاعشان افراد هیئت حاکمه را که به عادت (۶۹) امتیاز نمایندگی و ریاست خدمات به دست آمده! ابداً حق دعوی امتیاز و انحصار دانش نخواهد ماند، اگرچه کسانی که پیوسته در شغل خدمات هیئت حاکمه‌اند و به وجود ایشان هیئت حاکمه برپاست، در دانش آن امور تکمیل می‌شوند، و ترتیب علوم آنها در آن موضوع تمرکز و تجمع پیدا می‌کند، لکن به همین دلیل می‌گوییم که به کلی از دانش سایر موضوعات علمیه بسیاری که همه گونه فواید عمومی در آنها ملحوظ است باز خواهند ماند، و برای به دست آوردن آن فواید البته محتاج خواهند بود به اطلاعات خارجیه و استخبار از اهلش!

۵۷ - از این سپس روشن است که اعضاء هیئت حاکمه دول متمدنۀ عالم به کلی خیال نخواهند نمود که از دیگران بهترند یا بیشتر می‌دانند، بلکه ترتیب روشن در برابر نظرشان این جمله خود بود که: افرادی هستند، که دارای امتیاز خدمت و نوکری به هیئت جامعه (۷۰) ملی و شوکت جماعت اهلی خویشند به طریق امتیاز انکاری که

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ٢٥٤

مشتمل است بر حفظ حقوق جماعتی بس کثیره مهمه از ملت که به واسطه عدم تساوی ثروت فقیرند، در حالتی که بسی آشکار است که اگر وجود آن جماعات، که درخت جواهر و غنچه زواهر مملکت اند از میان برود، هر آینه نفس هیئت حاکمه و عموم افراد قلیله متمويلین آناً هلاک می شوند، و اگر ضعیف شوند به همان اندازه قوای جوهریه ملکی و روح اهلی و استقلال وطنی متزلزل می شود.

اندکی به دیده دانش و چکیدگی آزمایش و رسیدگی بینش به صفحه عالم تماشا کرده، جوهریت استقلال و اساس دوام آن را و علت نقصان و فزایش آن را از همین جمله های عامیانه دریافت کرده و بدان که اگر خوب به قهقرا بروی، اصول مواعظ انبیا و مصلحین بزرگ عالم توصیه درباره ضعفا و حفظ آنان از سطوت متمويلین (٧١) پیلپایان عالم بوده است، خوب بنگر، که هر وقت هم در عالم زیورویی شده و امور عمدۀ اصلاحیه از پیش رفته به واسطه دست طلب همان مسکین و اواسط ناسی محروم و مطرود از حقوق مادرزادی وطنی بوده، و نه تنها می گوییم که اخلاقاً آنها را حق حمایت است و همراهی ایادي هیئت حاکمه، بلکه سخن من این است که باید رؤسای ادارجات دولتی و بلکه عقلای متمويلین نیز پرهیزند از فشار فوق العادة بر اواسط ناس، به واسطه این که هیئت حاکمه به هر دلخواهی و پسندیدگی باشد باید به اسلوب نیک خویش مغور بماند، و از ملت بره صفت و صنف ساده لوح مزدور زحمت کش مملکت غافل بماند، و تصور کنند که اگر شورشی نمایند یا در صدد برآیند به راه دانش پی به حقوق جوهری خویش برند، و تمناهای نوظهور سخت کنند، همانا اسلوب محکم آنها که هیئت حاکمه به وجودشان برپاست (٧٢) جلوگیری خواهد کرد، بلکه گاهی می شود که گره با دست بازنمی شود و دندان لازم است. و گاهی می شود که حل عُقده ناشده دندان می شکند «لَا كُلُّ مَرَةٍ تَسْلِيمُ الْجُرْهِ».

۵۸ - رؤس مسایلی، که امروز تا اندازه [ای] بس مُهم در دوایر سیاسیه فرنگ علت آن گونه خطرات و آن نمونه زحمات شمرده شده از قرار تفصیل است.

۱) استملاک اراضی و خاک زرخیز مملکت است به واسطه چند نفری متمول و سایر زارعین غلام و کنیز آنها گردیدن و فشار آنها در میانه سنگ‌های کوه پیکر سرمایه آن متمولین که هرچه فکر کنی راه چاره بر مسکین گنجشک روزی به کلی مسدود است. و هرگز بهره مالکیت و سهم هم بهرگی نصیب آنها نخواهد شد و اراضی به حال‌ها در تصرف متمول است و هرچه هم اتفاقاً پراکنده شود، باز از دست متمولی به دست متمول دیگر خواهد (۷۳) رفت، هرچه هم دولت اگر دارای خالصه باشد و محض آبادانی و رفاه عمومی بفروشد باز صاحب ثروت خریدار است و زارع و کاسب زرخید اویند.

۲) بدون ملاحظه و یا اتفاقاً به فور اثر و تأثیر تحمیل مالیات و رسومات و کلیه بارهای مملکتی نارسیده و یا به ترتیب عادلانه تقسیم نمودن آنها است که ظاهراً دو روزی به مراد هیئت حاکمه می‌گذرد، و احتمال همه‌گونه خسارات سیاسی و اساسی در آن می‌رود، و روزی بیاید که هریک از آن مردم بره صفت، شیری ژیان و پلنگی درنده بشوند.

۳) انحصارات و امتیازات اسباب مراودات و مخابرات است که هریک دولتی مستقل و امارتی قوی و هیئتی سیاسی خواهند بود که کارکنان آنها ناچار در شمار عبید و اماء زرخیدند.

۴) مراقب رفتار گروهی بس کم نبودن، که در امور صحیه مملکتی (۷۴) علت شیوع پاره‌[ای] امراض منشره مهلکه و یا مزمنه در شماره بسیاری از مردم خواهد شد، و در این موقع حقیرترین مسائل را در نظر آورده ملاحظه کن که هنوز بازار زنان آزاد

۱. عجباکه ما در ایرانیم و به کلی به خواب غفلت و چرخ مرگ اندریم و هیچ ملتفت نکات جانکاه خانگی نمی‌شویم، که هیئت حاکمه و اقتدارات سلطنتی دولت ایران در تمام ممالک محروسه منحصر و نافذ و مژنر است، فقط درباره شماره کمی از سکنه شهرها و در تمام املاک اربابی گردیده همانا مالک سلطان فاهر و عدایه و نظمیه و غیره است و هر وقت دولت خالصه فروخته فدرت فاهر سلطنت را نیز فروخته است، و احدی ملتفت نیست که پادشاه و هیئت حاکمه ایران فقط سلطان یئه دوزان شهرهاست. (منه)

٢٥٦ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

فرنگ در ایران باز ناشده سراسر مملکت را «مرض کوفت» فراگرفته، و حیث اعلای آن را ملاحظه کن که هند با همه وسعت طاعون ملعون نخست از یک محله بمبنی که ماندیوی نام داشت ظهرور، و تا مدتی بس طولانی به محلات دیگر نشر کرد و سپس تمام سواحل عُمان و خلیج فارس را کاملاً به طور دوره سنوی آلوده ساخته، با آن همه اهتمامات اداره حفظ الصحّه هند.

(۵) حفظ اواسط ناس است از فشار انجمن‌ها و شرکت‌های تجاری که سرمایه گزافی در دست دارند، و در هر کار و هر موقع دارای همه گونه پیشرفت‌های بس مهم خواهند بود. (۷۵)

(۶) نگاهداری و نگهبانی مردم است از پاره [ای] تشکیلات مذهبی مضره به حال آزادی مشروع افراد مردم.

۵۹- مراتب فوق را که از جمله امور ممکنه حتمی المداخلیه هیئت حاکمه است به شکل مداخله انکاری در مملکتی که اساساً رو به ترقی و تمدن است برای محافظه از طبقاتی که مقهوراند، از سطوت پاره [ای] که رسماً در ممالک متقدمه دارای نفوذ و استقلال هستند، و روزانه به واسطه قوای جوهری بر استقلال آنها می‌افزاید، تا اندازه [ای] که در این کتابچه عامیانه گنجایش داده به طریق اختصار در ذیل چند عنوان معین که سزاوار است توضیح می‌شود.

پس گوییم مداخله انکاری دولت در حفظ و حمایت گروه‌ها گروهی از ملت که در تنگنای فشار ثروت ممولین خواهند بود، اختصاراً بدین موجب است. (۷۶)

(۱) مجموعه گردیدن آب و خاک مملکت است در دست تصرف شماره [ای] بس کم در حالتی که ارث طبیعی عامه است.

(۲) تقسیم غیرمتساوی تحمیلات اهلی مَدَنی.

(۳) انحصار اسباب مراودات و مخابرات.

(۴) حفظ الصحّه عمومی.

- ۵) قوای سرشار و نفوذ غیر لازم شرکت‌های تجاری و تشکیلات کارخانه‌های صنایعی، و قدرت نافذة سرمایه‌داران بزرگ.
- ۶) قوای قاهره مذهبی در صورت‌های معین. (۷۷)

خاک ملی

۱- پیش گفته شده، که در صورت عدم فزایش آب و خاک به واسطه تصرف ممالکی تازه و یا ترتیب مملکتی استعماری، هر آینه روشن است که نفس ترقی و تمدن هر مملکت و اهالی هر دولتی موجب آن خواهد شد، که روزانه قیمت آب و زمین بالا رفته و اندازه درآمد و برآمد آن کمتر از حوایج عمومی و کفاف ملی باشد، چه که روشن است ترتیبات معاشی فوق العاده ملت مترقی، و بنای شهرهای تازه که به واسطه اهلی شدن پاره [ای] نیلات و هجوم مردم پراکنده ساده مؤنثه از اطراف مملکت، خطوط مجرای دوران تجارت و بازار خریدار زحمت و طرزهای نوظهور زراعتی که کار صد نفر را منحصر می‌کند به یک نفر مثلاً و زیاد بر همه تجارات آزادانه میانه مملکتی با مملکت دیگر خصوصاً در اجناس لوازم زندگانی و قوت روزانه همگی، حکم می‌کند (۷۸) که، باید بسی پیش از ورود عامّ البلوای عظیم در تدارک برآمد.

۲- به مرور ظهور یک همچه سلسله امور مهمه که سود و زیان آن راجع است به جمهور، کار سرمایه و ثروت روزانه به جایی می‌رسد که تمام خاک طبیعی مملکت می‌رود در دست جماعتی که به خلاف درجات عمومی ملت که به این نظر در فزایش است، شماره ایشان در کاهش است، اگرچه در نخست وله [ای] که ملت جنبش می‌کند برای ترقی، یک گونه تازگی و بهتری به حال عموم دست می‌دهد، و به طوری پراکنده در هرجا زمین داران کوچک کوچک نسبت به شماره ملاک بزرگ و فور اعدادی دارند، لکن اخیراً نهنگان بزرگ ماهیان خرد را خواهند بلعید؛ این نکته نیز

روشن است که در معالکی از فرنگ که هنوز تا اندازه [ای] نظام اقطاعی موجود است مانند انگلستان قوانین (۷۹) حاضره اش با وضع توارث همراه است، و بازار نقل و انتقال اراضی در تحت قیود ناملایم ساختگی است، ولهذا در چین جایی نتوان گفت حتماً تجمع املاک و اراضی موجبه کلیه تجمع و تراکم تمول نقدی خواهد بود.

۳- در مشرق زمین روشن است، که اساس اقطاعی تنها مشتمل بر املاک و اراضی نبوده است که به امراء و سرکردگان و بستگان پادشاه داده می شده، و آنها ملتزم و متعهد می بوده اند، که در ازاء آن فلان مبلغ وجه نقد یا لشکری بدنهند یا در سزای خدمات گذشته خویش تیول و سیور غال می بردند، بلکه معامله ایشان طاس^۱، با ماست بوده است و مملکت را با اهلش می بخشیده اند، چنان چه عین همین قضایای دهشتناک که امروزه تمام جواس سیاسیون فرنگ را به خود متوجه ساخته و مصلحین آن را بالاتر از مصلحین سایر امور (۸۰) سیاسی مقام می دهند. در زمان قباد ساسانی علت ظهر شورش عام و بلوای خانه برانداز مژدکی^۲ گردید، به واسطه این که اراضی زرخیز سراسر در تصرف شماره [ای] کم از مستفذین مملکت درآمده انبارها پر از غله و مردم از طبقات اواسط دچار اشکالات بودند برای نان روزانه، و مسلم است حال گنجشک روزیان چه بوده است، حتی کارهای زرخیز و خدمات مفیده را به قطر شکم و پهنه سینه و آقازادگی محض احتکار نعده راه گذرانی به هیچ دانشمند هم نمی دادند، و روشن است ناچار کلمه «مژدک» مؤثر افتاد، سایر افسانه ها که درباره او گفته و به وی بسته اند سراسر دروغ است، (ایران

۱. در نام بلوکات خالصه [ای] که در ایران در عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین به فروش رفته و با مانند کشت نشا وغیره در عوض مشتی اشرفی نادیده بختیده شده با مجانی به تحریک فلان دولت خارجه فرمان ملکت صادر شده مثل جزبره خضر او نمام اسلام اربابی قدبمه کل رعایا حتی حرف حکومتی و سلطنتی را مالک در فپمه دارد. و با لمبه عده رعایا درباره جان و مال و ناموس خرد هیچ وقت احساس وجود پادشاه با ملت حاکمه مرکزی نمی کنند. (منه)

۲. مراد جنبش اشتراکی مژدکیان در دوران باستانی ایران است.

٢٦٠ / مفهای اسلامی سیاست المدن

بزرگوار را معین کند، به موجب تراکم مفاسد و غایت تشنگی بشر مظلوم و ظالم به نفس خود شاید به تأیید باری تعالی بتواند! فقط ظهورش مقارن است با بیداری حس عمومی.

۴- در اسلام با تمام فتوحاتی که در ایام خلیفه اول و ثانی دست داد، ابدًا احتکار کار و تیول و سیور غال وجود نداشت تا در روزگار خلیفه سوم که قضیه مقاطعات اقطاعی به میان آمد و شروع کرد به دادن املاک زرخیز به امراء بنی امية از قبیل مروان وغیره که کمک استقلال خلافت او بودند، حتی اشغال عاملی و خدمات سیاسی وغیره را آنها احتکار کردند و آنقدر (۸۳) این مسئله در انتظار مسلمین منکر و بدعت بود که اخیراً نه تنها حاضرین در مدینه طبیه از او خردگیری نمودند، بلکه از ممالک بس بعيده هیئت‌های اخطاری چند نوبت برای منع او از این بدعت به مدینه آمدند، مانند هیئت مصری، کوفی، یمنی، وغیره، چنانچه به همین دست آویز خون اوریخته شد، لکن امر اصلاح نگردید، به واسطه این که محتکرین اقطاعات و اشغال و حکومات بسی قوی‌تر از شخص خلیفه ثالث بودند و به آسانی دست بردار نمی‌شدند چنان‌چه نشدنند، و هرچه خون در اسلام در میانه مسلمین ریخته شد، از نقطه نظر سیاسی در این موضوع به واسطه همان شالده کج بود که هواپرستان بنی امية به توسط خلیفه ثالث بی‌اراده گذاردند.

کج هوشی نگوید فدیک نیز همین حال را داشت به واسطه این که از نقطه نظر دینی ما مسلمین (که سراسر امور نبوت را به وحی مخصوص (۸۴) و برای حکمت بخصوصی می‌دانیم)^۱ گذشته فدک را علی‌الظاهر رسول الله - صلعم - برای خرج سفره خلفای

←

چرسی و بنگی مصلح باشد، در حالی که نمام توب‌ها و تفنج‌های امروزه فرنگ، که فقط به جهت خون‌ریزی است ریخته افکار همان فلسفه است و به درود شرف و شهروات آزادی از همان حکمات و کمال و نبلی از همان آثار چرس و بنگ است. (منه)

^۱. کل مسلمین را آبه مبارکه «و ما بنطق عن الهوى» کفایت است. (منه)

برگزیده خویش قرار داده بود با سهام و شرایطی که در جای خودش ثبت است و فیء بود نه غنیمت که بهره عموم مسلمین باشد، و ظاهر حکمتش امتحان و اختبار پاره [ای] نفوس بود و باطنش را هنوز کل عالم قابلیت شنیدن نیست.

۵- نتایج منطقیه [ای] که از این صُغری و کُبُری پیدا می‌شود این است، که روزگار مردم به جایی می‌رسد که دست عموم و عِده [ای] که کلمه عموم بر آنها صدق می‌شود بکُلی از تملک اراضی کوتاه می‌گردد و به واسطه حاجت آنان برای نان روزانه و مجبوریت ایشان به تسليم به رأی زمین داران ایضاً در زراعت اراضی، در خطر فلاکت عظیم خواهند بود، و مُزد زحمت آنها بسته شهوت زمین دار خواهد بود، و تا آن روز که دست طلب عمومی آنها بلند (۸۵) شود و خانه ظلم را خراب کند، دچار همه گونه تلفات می‌شوند و شاید در پاره [ای] اوقات پاره [ای] اقدامات ناقصه کرده اند کی به حالتان مفید یا مضر بوده و موجب تزلزل اساسی و ثلمه سیاسی بشود! که سد آن برای هیئت حاکمه بکُلی خارج از قوه باشد. این نکته را هم باید ملتفت بود، که در ممالک متربقه مانند فرنگ این گونه قضیه بیشتر به واسطه سطوت صرفه منحصره در تمول حاصل می‌شود، نه به علت مالکی و رعیتی و دهقانگیری که در آغاز احوال هر ملتی به اسباب مشخص پیش می‌آید، که معنی تحتاللفظی آن گونه رعایا عبید و اماء موروثی زرخرید است، (حتی هیئت حاکمه را در املاک مزبوره حکمی نیست).

۶- خالصه فروشی دوره اخیر ایران بالمره برای سد این سیل فساد نبوده است، بلکه به طوری که از دهان چاؤش این کار که مرحوم حسینقلیخان نظامالسلطنه^۱ شنیدم که یا هزاران آب و تاب (۸۶) دانشمندی می‌فرمود این است که «من به شاه مرحوم (ناصرالدین شاه) گفتم املاک خالصه مخربه است به واسطه عدم مراقبت آنها را بفروشید هم آباد می‌شود و هم پولی عاید می‌شود هم مالیات دفتری آنها مرتباً به

۱. از حکمرانان و شاهزادگان قاجاریه (۱۲۴۸ - ۱۳۲۶ ق).

خزانه می‌رسد» (در حالتی که عین این کار عزل شاه است از آنها) اندکی دقت به کلمات این وزیر عاقل ایران بفرمایید روشن است، که این تکلیف او به شاه ایران به کلی از موضوع سیاسی که در تحت نگارش است از حیث نقطه نظر اصلاحی خارج است!، بلکه عین مفاسدی است که نگارش رفته، به واسطه این که خالصه را سراسر سرمایه‌داران مالک شدند نه این که به رعیت برگذار گردید، حال آن که حالت خالصگی بسی به اصلاحات نزدیک‌تر بود به واسطه این که در واقع عموم رعایای زارع مالک بودند فقط منال و خراجی مختصر به عمال و حکام می‌دادند، از همه گذشته در کل ایران نتوان گفت خالصه به معنی تام لغوی وجود داشته (۸۷) چه که قطعه زمینی در همان خالصه‌جات کمتر یافت می‌شد، که در میانه رعایای آن محل دارای قبالجات و بنایجیق بس قدیمه نبوده، که در میانه خود بیع و شرا می‌گرداند.^۱ منتها ایرانی خاصه دهقانی عادتش این بوده که بگوید «چه فرمان یزدان چه فرمان شاه»، از همه گذشته دیگری در وقتی از همان وزیر دانشمند پرسید «املاک ماتند اهرم و خاویز تنگستان کناره خلیج فارس را که چندان اهمیت ندارد چرا خریده‌اید؟» جواب گفت «در نزد من روشن است که ایران به دست خارجه می‌رود و حدود خلیج آماده می‌شود ولذا این املاک به غایت بافایده خواهد بود» (شاید تدبیر اول که ذکر فرمود بوده این ملاحظه بوده و بس) از همه گذشته فایده این شخص در فروش خالصه‌جات از شخص شاه بیشتر بود چه که ایشان و سایر همکارانی که بودند در این کار دلالی‌ها کردند، از دولت خریده بلا فاصله یا (۸۸) به اندک فاصله بال مضاعف به سرمایه‌داران می‌فروختند مانند بلوک رام هُرْمُز که

۱. در تمام جزیره‌الخضرا قطعه زمین با اصلهٔ نخلی نیست که خورده اریاب شرعی نداشته و حالیه نماماً در تصرف صاحب فرمان است حتی جان و ناموس صاحبان املاک مزبوره و ابدأ بہتی و اندک حرارت و گرمی از وجود شاه و هبنت حاکمه در آن حدود و سایر املاک دیگر محسوس نیست و این معدومیت سلطه سلطنتی در یک بندگاو زراعت فلان عجز شایع است تامتصروفات و مستعملکات تمام امرا عجب فصهای است که ما تشکیلات اداری را فقط میز و صندلی و فکل دانسته‌ایم و از حبازه امور به کلی غافلیم. (منه)

ملکت پادشاهی مانند هر مزان بوده او فروخت! مانند بلوک زیدون در جوار بهبهان، که به حال مخربکی شست پارچه دهکده داشت، دیگری خرید و به دیگران فروخت و آنها با دیگری مساهمه فرمودند و غیره که در همان گوشه جنوب توان گفت مشتمل است بر کل بهبهان که شهر نوارجان، پایتخت هر مزان نهر هاشم، زراضی بنی طرف، بلوک جراحیه، و بلوک هندجان الی ماشاء الله تا آخر خاک عربستان که وصل است به اول خاک عماره بغداد، و در تمام این ممالک زرخیز دولت را حکمی نیست.

۷- گل تازه غریب دیگر که از همه مهمتر است پروانه‌های شمع سلطنت مظفری به آب دادند که کل املاک اهواز شکرستان قدیم ایران را با تمام فلاحیه و جزیره‌الخضرا و عبادان تا آخر خاک (۸۹) وصل به خاک عثمانی ایران را، که سراسر ملک خرده ارباب اهالی بود و به استثنای اراضی کشتزار اهواز باقی تمام مغروس به نخلات طلای احمرخیز بود به ملکیت تامه برگذار فرمودند به...، که به علاوه تصرف اراضی ارباب داران محلی، غرس و بهره مغارسه رعایا نیز به تصرف مالک محترم دارای فرمان درآمد، حتی فرمان مزبور را شاید به امضای اغلب سُفرای مقیم طهران هم رسانیدند!، حالا تحریک را به خریدارکی نمود؟ و به فروشنده کی اغفال کرد؟ بماند!!! (اگرچه فروشnde را حاجت به اغفال نبود) اگر جلسات سیاسی شانزده هفده سال قبل در بندر (کویت) را دانسته، می‌دانی!! حاجت به کشف اسرار نیست مسائل سیاسی آن گوشه ایران با حدود بصره و اتصال به دریای هند یکی است!!! (۹۰)

از این زاویه، که به خط پشت از شمال رو به جنوب به شیراز و کلیه فارس حرکت کنی و پشت به غرب رو به شرق شمالی به اصفهان بروی، هر گوشه کتابی جداگانه بیان دارد، و هر گوشه ایران همین حال را دارد، و سرمویی خریداران را ادباً و اخلاقاً نتوان ملامت کرد! به دولتیان باید گفت اطفال جاهم پیران گمراه ملت خواب را

..... ٢٦٤ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن

افسانه کردند.^۱

۸- در آن گونه علاقه مالکی و رعیتی که علت آن غرق اراضی طبیعی مملکت است به دریای سرمایه تقدی گروهی بس کم، هرگز معامله اخلاق عادلانه نخواهد بود، که میانه مالک و رعیت و مزد بده و مزدور را نظر بنگاهداری عموم تصفیه نموده و محافظت کند که در آن نمونه رقابت مالی دچار اشکالات حالی نباشد، در حالتی که عموماً تفاوت اهلی و امتیاز درجه خاندانی و فرق معارفی نیز نتوان میانه مالکین اراضی و سایر طبقات (۹۱) ملت ثابت نمود! که بگوییم به آن واسطه طبیعی حتماً باید آن شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد!!!^۲

۹- گذشته از قوانین ساختگی که تاکنون در مالک فرنگ برای سد این عام البلوی به چنگ است، کمتر قاعده و قانونی در منع مالک از این که هر زارع یا مُزدوری را خود بخواهد اختیار کند، یا هر میزان مزد و اجری را خود بخواهد معین دارد! به دست است، چه که تعیین این مرتب و اختیار این موازین در بازاری می‌شود، که رقبای مالک ملکی هستند مانند خودش که سود و زیان همگی واحد است، و در هر حال به علاوه این که شماره ایشان که خریدارانند بسی کمتر از فروشنده‌گان زحمت است، به آسانی ممکن است باهم صلاح بروند، و مزدوران زحمت و یا خریداران قوت را به هرچه بخواهند مجبور قدرت جوهر تمول خویش نمایند. (۹۲)

این است که در اسلام می‌فرماید (**المُحتَكِرُ ملعون**) سه بار مکرر فرموده، حتی خلیفه ثانی که قریب العهد به رسول الله بوده آن طرف احتیاط افتاده و یکی از عمال خود را

۱. اگر درست دقت کنی یک ثلت تمام خاک زرخیز دارای فرا، ایران خاصه سمت جنوب در دفتر دولت ابدأ اسم و صورت ندارد، باز در نظر ثانی فلان ایل و طابقه بعنی نقوص بشری در نظر فلان قطعه زمین از دولت فرمان صادر شده حال آنکه مرتبع ایل فروشی نیست، باز در نظر ثالث اغلب املاک معروفة به اربابی فلان به ناحق آن قباله‌جات ساختگی، که فلان امیر خورده ارباب آن زمین را اغفال کرده نوکران خورد را خریدار و فروشنده فلمداد و بعد خودش خریده و به دولت ارباب داده و فرمان صادر کرده. (منه)

۲. این است اولاد او سلط ناس و نن بپوران ذریبه مُلّاکِ ایران. (منه)

نظر به این که خیلی عاقل بوده بدون خلافی معزول می‌کند و می‌گوید، «به جهت این که نخواستم فشار عقل تو از این بیشتر بر مردم باشد» کلمه (اَنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ) در قرآن مجید دارای همه گونه اهمیت است در این موضوع، و نیز جمله (خلق لَكُم مافِي الْأَرْضِ جَمِيعاً)^۱ اگر به یکی از تفاسیر جمیعاً را برای تاکید از جمع مخاطبین و یا برای هردو بگیریم، جوهریت اسلام را در این گونه موارد ثابت می‌کند.

۱۰ - در اغلب ممالک فرنگ این نمونه اشکال و این گونه عقال را موجب همانا تراکم و فزایش شماره نقوص عموم ملت و سطوت سرمایه داران است، و تمرکز تمول که تا (۹۳) کنون نتوان گفت قاعده عام و قانون کلی که مانند صورت جمع (سه چهار دوازده است) ایجاد کرده اند، بلکه هر گونه قواعد موجوده آنها فایده ااش مثل این است، که حمال خسته درب شاهنشین خانه متمولی رسیده بار خود را از دوش به زمین نهاده اند کی نفس خود را تجدید کند، لکن دوباره مجبور می شود همان بار را بدون ذره [ای] سبکی به دوش بکشد و به راه بیافتد.

۱۱ - در پاره [ای] از ممالک متمدنه امروزه مانند فرانسه پیش از شورش نخست آنها، و در جرمن قبل از اصلاحاتی که سراسر به شخص استین اختصاص دارد، مفاسد نیمه استخوانی شده مزبوره در کالبد قواعد و مناسبات اقطاعی و مقاطعات امراضی تا اندازه [ای] بس روشن خود را هویدا و آشکار کرده و زمزمه بازار شده، و رفته رفته پاره [ای] در صدد اظهارش بودند، (۹۴) و حال آن که اگر از همان اوقات مفاسد مزبوره مانند سایر مفاسد اساسی خود را ظاهر نمی ساخت، هر آینه ظهور اوضاع تجارات عمومی برای چاوش و رو دش کافی بود.

۱۲ - در پاره [ای] از ممالک هندی انگلیس، نفس مداخله دولت ولو این که نظر به پاره [ای] ملاحظات خیریه بوده، مورث شکایات و آه و ناله مردم گردیده، چه که آن گونه مداخله و آن نمونه و کالت اخلاقی برای محافظه عموم اهالی بر اساس

هزایش شماره ملت به واسطه عدم وقوع جنگ‌ها و سایر حوادثی که هلاکت عامی را شامل هست نبوده است، که دولت بگوید عده اهالی بر مقدار اراضی لازمه افزوده است. بلکه دولت انگلیس ماده نارسیده قانون موجود دهقانی را قبل از وقت منفجر ساخته و دچار اشکالات گردیده، چه که نفس واسطگانِ عملی که در امور مزارعه ایجاد نموده، معنی آن این است که مثلاً یک نفر (۹۵) از زارعین که از طرفی در شمار زراع است، از طرف دیگر به واسطه وجه تقاوی که به تنزیل فوق العاده دلخواه خویش به زارعین می‌دهد، رفته رفته یکی از سرمایه‌دارانی است، که وجود او مانع لازم دارد. این است که چند سالی است که دولت انگلیس خود را حاضر کرده است برای اصلاحاتی درخصوص اراضی مستملکات هندی خویش، که موجب آسایش و رفاه رعایا و زارعین حقیقی باشد نه صرافان تقاوی نقدی.^۱

این جمله را شیلدن اموز معلم سیاسی انگلیس به ما امید می‌دهد، و از آن‌چه در چند ساله گذشته در اصلاحات و تجدید قوانین اصلاحیه اراضی هند در صوبه بنگال و پنجاب دیده شده، غالب به اساس از دیاد مالیات اراضی بوده است، چنان‌چه اهالی بنگال از دیر زمانی سند ابدی (۹۶) مقاطعه مالیاتی از حکام انگلیس داشتند، و به خلاف سایر جاهای دیگر هند که هر از چند سال تجدید بالاضافه شده و می‌شد و به نان شب محتاجند! ملاک بنگالی غرق نعمت عایدی املاک خویش بودند. ولهذا آن شورش‌ها سرگرفت، که ایجاد حسیات سیاسی و دعوی حقوق مستقله ملی کرد، و ناچار اگر اندکی به دولت کامیابی دست داد، در بسی جاهای دیگر برای هندیان خاضع شد. و اگر سود و زیان را موازن کنیم نتوان گفت فایده گرفت، و شرح این مقام در اینجا که موضوعمان صرفاً میزان مداخله انکاری دولت است، برای حفظ

۱. در ایران غالباً مالک نقاوی می‌دهد لکن به قواعد خانمان رعیت سوز مثلًاً جو می‌دهد بهای گندم با زره می‌دهد عوض غله با گندم می‌دهد به جای پولی به پول با منی دو من مختصر روزی که خرمن برداشته می‌شود رعیت بیجاوه با دست خالی می‌رود به خانه خود بلکه باز مذبون مالک است و اگر بخواهد شب تار فرار کند ماذبون و آزاد نیست و اگر فرضًا پرورد با مأمور دیوان مراجعتش می‌دهند به بهانه طلب مالک. (منه)

اخلاقی طبقات کثیره ملت شایسته نیست، چه که صرفاً سیاسی متعلق به استملاک به ضرب سیف است، که موضوعش پیوسته نیمه جان داشتن ملت است. (۹۷)

۱۳ - قضیه اراضی در آیرلند^۱ جزیی از قضیه کلیه خاک طبیعی کل ممالک است، دیگر آن که مناسبات قدیمة تاریخی آن مملکت و اوضاع اهلی ایشان نسبت به انگلند اقتضارات غیر مترقبه را در بردارد، که مُسلماً انفجار قبل از نضج ماده است، و دارای اهمیت بس خطرناکی خواهد بود، و هر سیاسی حکمت عملی دانی به جرأت نمی‌تواند دامن اصلاحات آن جا را به کمر بزند، تا نه این که دارای بسی آلات و ادوات طبیعی خارجی و داخلی باشد.

۱۴ - در آیرلند، تمام علل و موجباتی که در سایر ممالک برای عدم تناسب میانه شماره اهالی و مقدار معین اراضی موجود بوده آماده است، و یکی یا دو یا سه از آن موجبات پیوسته همراه و به اتفاق سایر ممالک کارگر بوده و خواهد بود، ویژه این که به واسطه وضع طبیعی آن جا مقدار زمین (۹۸) قلیل است و میزان زرخیزی آن نیز محدود است برای کشت‌های معیتی و ترقی آن نیز تا اندازه مسلمی ممکن است نسبت به اراضی سایر ممالک در حالتی که در یک درجه تمدن هستند با ایشان.

۱۵ - در پاره [ای] اوقات مناسبات اقطاعی که به واسطه مزارعه موروثی فراهم می‌شود و اراضی موفوره [ای] در تصرف دارند با قوای تعولی تجاری هر دو به هم‌دیگر فشار مخصوصی کمک می‌نمایند، و اراضی مملکت را از عامه ملت و کلیه زارعین سلب کرده به گروهی قلیل العدد می‌دهد، و نیز ترتیبات سرطانفگی غیرقابل انحلال و پیشه‌وری گروهی از مردم که موروناً شغل کشت و زرع را از میانه سایر امور اختیار کرده‌اند، همگی موجب گرانی زمین و بلندی دست طلب سایرین خواهد شد. چنان‌چه همین ملاحظات در نفس ملت ایرلند موجود است و علت هنگامه بس مهمی گردیده و در سایر ممالک روی زمین نیز دیر یا زود خواهد (۹۹) آمد! قیامت

گرچه دیر آید بیاید!!! «إِذَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالُهَا، وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالُهَا، يوْمَئِذٍ تَحَدُّثُ اخْبَارُهَا». ^۱

اگرچه مصرف زحمت در بازار کارخانجات و توسعه شهرهای تازه و ترتیب آزادانه مهاجرت برای تحصیل معاش به مصدق «فامشوا فی مَنَاكِبِهَا وَكُلُّوا مِنْ طَيَّابَتِهَا»^۲ و طلب جدید برای زحمت در موقعی، که خط آهن تازه ایجاد می‌شود یا معادن طلای تازه در بلوکی کشف می‌گردد! ورود آن حاجت عام را برای زمین به میزان ضعف و شدت خود مؤخر می‌دارد. اگرچه در نفس همان قوای مؤخر کننده قوای مُحرکه موجود است به اشدّ اثر!!^۳

۱۶ - سلاطین اروپا بسی کوشش جاهلانه در عدم اطاعت به آیه مبارکه «فامشوا فی مَنَاكِبِهَا» نمودند و مردم خود را در تحت فشار سخت نگاهداشت و نمی‌گذارند مهاجرت کنند و از (۱۰۰) طبیات زمین بخورند و «جَائُو اِخْلَالَ الدِّيَادِ» باشند، عاقبت چون احکام باری تعالیٰ عام است و حالت «وَدَخَلُوا الْقَرِيَّةَ عَلَىٰ هِيَنِ غَفَلَةٍ مِنْ أَهْلِهِمَا» دارد با کمال عجز و انکسار مجبور شدنده به ملل خویش اجازه مهاجرت دهند.

و اگر در عصری که امریکا کشف گردید عایقی رُخ داده بود، که تا این ایام مستور می‌ماند هر آینه سیل مهاجرت اروپاییان سرتاسر مشرق زمین را گرفته، و با عدم تکمیل آنها در قوای عقلی و آلات حربی و عظمت کالبد سلاطین مشرقی در آن اعصار مسلماً با ملل مشرقی مجبور می‌شدند تملل نمایند و بلکه بیشتر از راه مذهب، چه که در آن ایام هنوز مغز آنها آلوده به عقاید مذهبی بود، و دعوت معتقد به جنس مذهب بسی آسان‌تر از لامذهب است، و روشن است که مسلمان می‌شدند

۲. برگرفته از طه / ۸۱

.۱. زلزله / ۳ - ۱

۳. بهواسطه ابن که هرچه عمرم ملت و طبقه کارکنان و زحمت فروشان در آن گونه اشغال مزدوری اغفال شوند دست نصرف سرمایه‌داران در اراضی ثابت و جازم‌تر و فوی‌تر می‌شود و قدامت بسی‌کند و مزمن می‌شود و علاجش مشکل‌تر خواهد شد. (منه)

به واسطه این که سایر ادیان مشرق زمین (۱۰۱) مانع از دخول غیر است، مانند مذاهب هندو و زرده‌شی و شعب آنها، و مخصوصاً اوضاع طبیعی و غرایی فلسفه ادیان مشرقی طوری است، که هر قوم خارجی را فرضًا اگر با قوه قاهره مالک باشد می‌تواند به خود متملل کند خاصه اگر نسبت به ملوکین بدوى باشند، چنان‌چه ایران به تنهائی اولاد و اردوی چنگیز خانی را غرق تملل نمود، دریغا که آن موقع از کف برفت و تسلط امروزه اروپاییان بر مشرق مانند چنگال و دیو سفید است به گردن بره مظلوم، و قرن‌ها قاعده کلیه مالتوس.^۱ فیلسوف خود را که در این موضوع نهاد درباره آنها معمول می‌دارند، و قرون نامعلومی باید سپری شود تا دوباره از در از خون منجمد حلقوم مظلومین تکون پذیرد «فاغتبر وايا اولى الا بصار».

۱۷ - چون قضیه کلیه خاک طبیعی هر مملکتی از نقطه نظر تحقیق و نکته بصر تدقیق مثل و مانند مسایل تمولات منقوله نخواهد بود (۱۰۲) لهذا دولتیان نمی‌توانند حقوق مداخله و ملزمیات معاملة خود را در اراضی مانند و به مشابهت منقولات تمولی قرار دهند و یا تجربیات تاریخی گذشته را دستور عملیات خویش بدانند و به آن نمونه‌ها رفتار نمایند، بلکه اکتشاف بس بکر و فکر بدیعی در این موضوع لازم است، که مثل و مانند آن را تاریخ به یاد ندارد و در واقع بزرگ‌ترین کشفیات سیاسی در اعصار تمدن آینده همانا ایجاد قاعده کلیه ضرب و تقسیم اراضی خواهد بود و آن‌چه تاکنون شده همانا دفع الوقت بوده است. اگر مرد میدانی بگو! و اگر گفتی بکن! تا بدانی که در غایت اشکال است.

۱۸ - حسیات زمین‌داری و بلکه مستاجری و مزارعه اراضی که با ذاکره اهلش در تمام عمر خود و آباء خویش توأم است و نیز قوه قاهره توارث و حُب امتداد آن که بروی

۱. مالتوس بس از آن که تمام مفاسد نمرکز اراضی را در دست عده قبله متمولین کاملاً سنجده و سپس صلح عمری موهوم و ترک محاریات را مسلم داشته ولذا وفور شماره بشر را نسبت به اراضی کل روی زمین موازن‌کرده و دبدده، باز محصولات زمین کفاف اهلش نیست جاهلانه ناجار شده بگوید در هر عصری باید شماره زایده بشر را هلاک نمایند یا به طریق جلوگیری از زایش نگذارند زیاد شوند. (منه)

افزوده می شود (۱۰۳) طوری است که هیچ هیئت حاکمه [ای] نمی تواند آنها را سهل پنداشته و در موقع وضع قوانین در اراضی غافل از آن حسیات باشد، و بی مبالاتی کند.^۱ چه که همین گونه حسیات جاریه در مردم مملکت عیناً نیز سرمایه یک نمونه وطن خواهی و دولت ستایی بس مؤثری است، که وجود دولت و زندگانی آن در هر دوره و عصری جوهرآ بسته به همان اشخاص است، و ادراک سایر گنجشک روزیان در همیانه جادوی ایشان محبوس است و تا آن نافذین زنده‌اند باقی همگی بنده‌اند و قیام هیئت حاکمه به آنها است^۲ و هیئت‌ش مرکب از آنها است و اشکالی که در پیش است توان گفت عین وجود هیئت است در اغلب ممالک، بهواسطه این که تا یک بچه کفش دوز یا بزرگ بخواهد به رتبه دانش شایسته عضویت و اجرائیت هیئت حاکمه بشود، هزارها بچه ملاک از او سبقت دارند، و انگهی قدحی آب (۱۰۴) پاک با حوضی متغیر چکند؟؟!^۳ این است که جوهرآ این کار در هیچ جای فرنگ اصلاح تام نشده و هر وقت هم اندکی پیشرفت دیده‌اند بهواسطه دست طلب اخطاری عامه بوده است نه اراده ابتدایی دولتیان.

۱۹ - عین حسیات مزبور و جوهریت اساس مذکوره برهان قوی است بر این که نباید گذارد کما فی الساقی اراضی حاصل‌خیز در دست گروهی قلیل بماند، و عامه خوش‌چین خرمن هوا و هوس ایشان باشند، بلکه حتماً باید کاری کرد که زمین بهره عموم باشد و در میانه همگی تقسیم عادلانه شود. این مسئله نیز روشن است، که هر وقت هر گونه اصلاح موقتی بخواهند ناچار بهواسطه یک نمونه سیاسی و روش

۱. اگر قدرت قاهره در میان بود در مدت هفتاد و پنج سال به کلی این بساط برچبده می شد به امثال قانون فدبم و ظایف و منمریات که ثلت وظیفه هر مستوفیابی بهره دولت بوده و کسر می شد. (منه)

۲. بهواسطه این که اعتبار ظاهری هر دولتی ظاهراً بسته به وجود امراء و اعیان آن سرزین است. که عادنا مالک اراضی می شد و دولت همیشه همراهی مادی از آنها چشمداشت دارد و بلکه دولت را هیئت حاکمه خارج از آنها نیست. (منه)

۳. همان طفل فلاخ و زارع نیز به مجرد این که قابل عضوبت در هیئت حاکمه شد فوراً در صدد آن می شود که تنقیل از سایر ملاک کند تا این که در شماره اعیان شمرده آبد. (منه)

اساسی بس سختی خواهد بود، که صدای مالکین را به اغتصاب! اغتصاب! بلند می‌کند، لکن علاج نیست. چاره منحصر است و هرچه دیرتر برای (۱۰۵) اصلاح اراضی بجنبند سخت‌تر دچار اشکالات چاره‌ناپذیر خواهد شد و شاید به جایی برسد که حل قضیه جز به انحلال اساس دولت میسر نباشد. و شاید همه وقت عمارتی را که خراب می‌کنند، ممکن نباشد دوباره مانند آن را ساخت، چنان‌چه هر زمانی اساس سیاسی ایران را مثلاً مردم حق ناشناسی به زیر بیاورند، شاید حقوق داخلی و خارجی را که ایران امروزه علی‌الظاهر دارد از دست بدهند، و جوهریت استقلال بین‌المللی آن از میان برود، پس بسی خوشبخت است دولتی که این قضیه هولناک را از دور دیده و در صدد اصلاحش برآمده یا بربیاید، و دولتش دارای مدیریت اراضی بشود هم برای سود استقلالی جمهوریت عمومی خویش و هم نظر به محافظه کافه ملت، لکن صریحاً باید دانست که مدیریت نظارتی است نه مالکانه.

۲۰ - مثلاً دولت بریتانیا در مستعمرات خویش در تمام قاره (۱۰۶) استرالیا درخصوص اراضی بسی مساهله و نقصان سیاسی عادله تجربه داد، چه که به خوبی می‌توانست دارای مدیریت تامه عامه اراضی بشود، بدون این‌که در مثل امروزه معارضه با فواید نوظهور تمولی و تمدنی کند، فقط سیاسی عملی او این بوده که اراضی را به قیمت ارزان فروخته و در ادای وجه‌المبایعه بسی مساهله و مدارا مقرر داشته. و نتایج این کار این است که به مرور زمان در صورتی که دست قوی مصلحانه جوهری به میان نیاید، کل اراضی شایسته زراعت و بایسته عمارت به تصرف گروهی محدود خواهد درآمد، که به واسطه ترکز و تجمع علل طبیعی، به جای این‌که شماره آنها بیافزاید می‌کاهد.

۲۱ - قضیه اراضی در مستعمرات استرالیایی بریتانیا به انضمام (نیوسوت ولس) و خواهرخوانده او (ویکتوریا) مغز و ادراک کل سیاسیون فرنگ را خسته و مدهوش ساخته (۱۰۷) و مسلم‌اروزی می‌آید، که مطرح انتظار عمومی گردیده یا به اغتصاب

یا به شورش یا به هر دو باید اصلاح کرد و در صدد حل قضیه برآمد! مثلاً ممکن بود در ایامی که عمدۀ اراضی به تصرف دولت و تحت مدیریت او بود به جای فروش به بیع لازم و بیع قطع، قواعد و قوانین مشروعی گذارد، و زمین‌داران موقتی مقرر داشت، یا حق تجدید مبایعه و تجدید قیمت منظور نمود به هر طریقه که در آن زمان جواز شرعی داشت و صدای مردم را مانند امروزه بلند نمی‌کرد و راه اعتراضات مشروعة قانونی را بر آنها می‌بست، و تا دیرزمانی به آسودگی هرچه تمام‌تر هیئت حاکمه از این اشکالات برکنار و مشغول سایر اصلاحات می‌شد.

۲۲ - برای دستورالعمل و نمونه قضیه اراضی که امروزه در عامل متمدن فرنگ به مطرح مذاکره گذارده می‌شود، و مداخلة دولت رادر حل آن جازمیت تامه و حتمیت عامه می‌دهند.^۱ (۱۰۸) رجوع به تاریخ روم عُظما در باب مزارعه اراضی و کشت زمین‌های دولتی و ملکی نیز! که به ملاحظة شبیه قضایای امروزه و به نظری ناشیبه است، خالی از فایده نخواهد بود.

۲۳ - از آن‌چه روشن است در ایام اخیره دولت جمهوری روم عظما، اغلب اراضی زرخیز دولت غالباً در تصرف سرمایه دارانی بوده که وجهی به عنوان مال‌الاجاره ابدی یا سالی یا چند ساله می‌داده‌اند، و پاره‌[ای] نیز که ناز آنها بر دولت ترکتاز داشته هیچ وجهی نمی‌داده‌اند، مثلاً پنجاه سوار دهقانی در مرکز داشتن کفایت می‌کرده، که فلان بلوک بیست فرسنگ عرض و طولی را در عوض مواجب سوار^۲

۱. و در پاره‌[ای] اوقات به بهانه اختلاف سامان و غیره فرامین یک در میان موضوعات صادر کرده‌اند به اسم ملک اربابی. (منه)

۲. مانند بلوک مزد جار محل اصفهانی و بلوک بند فبر عربستان که مالیات و دفتری آن دو بلوک در عوض موجب پنجاه سوار حاضر رکاب در طهران و پنجاه سوار حاضر رکاب در عربستان داده شده و حالا در نمام آن دو بلوک زرخیز عمل اربابی می‌شود و مالیات محل موجب بهانه مالکیت شده دکل خورده ارباب آن‌جا و تفاوت عمل قطعات خالصه آنها عابد منصرف صاحب فرمان می‌شود و فرامین نمونه خالصه‌جات و املاک

تملک نمایند، شاید بلوک مزبور ملک اربابی عموم رعایا نیز بوده، و صاحب سوار فرمان بُردن مالیات آن جا را به اسم مواجب صادر کرده، لکن به مجرد صدور فرمان عمل اربابی می‌کرده (۱۰۹) و زارعین ساکنین آنجا را که با دست و پنجه خود و پدران خویش زمین را قابل زراعت کرده به کلی بی‌بهره می‌داشته و به منزله غلام زرخرد می‌انگاشتند!!!

به هرجهت آن‌گونه اراضی در روم عُظماً که به تصرف سرمایه‌داران می‌آمده به توسط بَرَدگان کِشت می‌شد، چنان‌چه رفته رفته مردم آزاد (روم) از مالکیت و متصرفیت کل اراضی ایطالیا محروم ماندند، و حوادثی که در موضوع مزارعه اراضی رُخ داده و بروز نادولت‌خواهی‌های پی در پی که پیوسته از طرف عامه ظهور نمود در نظر اهل تاریخ روشن است، و همه می‌دانند پاره‌[ای] اصلاحات موقتی غیر دائمی مانند به دست آوردن مستعمراتی جدیده، یا غصب املاک پاره‌[ای] مقصرين و تقسیم آنها به خواهندگان زمین، و به وسیله طبیعی مانند تقلیل شماره نفوس ملت در جنگ‌های بزرگ، داده شد، حتی فتوحات و اخذ (۱۱۰) غنایم نیز موقتاً ملت را ساخت می‌داشت. لکن تمام این اصلاحات قاعده تکمیلیه نبود که ابدیت داشته باشد، چنان‌چه فساد آن در محاربات (سِزویل) در وقتی که دولت مجبور شد خزانه خود را برای رسانیدن غله به مردم خالی کند، ظاهر شد، و بلکه طوری پیش آمد که نفس معامله خاموشانه دولت در اول وهله در جمع اراضی به

←

اربابی رعیت در ایران بسیار است و همین که از قلم و فشر به عنوان عرض مواجب سوار با مواجب شخصی افتاده عمل اربابی در آنها می‌شود ملک زرخرد صاحب فرمان است. به عرض مواجب اغلب افواج منحله ایران و صاحب منصب آنها بلوکات زرخیزی تبولاً محل داده شده که مالیات و عشری آنها نیز باشد و به علاوه این که دارندگان فرمان نیزی عمل اربابی کرده‌اند؛ امروزه که افواج قدیمی منحل شده‌اند و دولت سخت محتاج بول است بک نفر به این خیال نیست، که آن بلوکات در عرض مواجب افواج منحله به دولت برگرد چرا به واسطه این که اغلب رجال امروزه دارندگان این‌گونه املاک می‌شدو با این صفت هرگز امید اصلاح نخواهد بود.

دست مختصری از مردم، و محرومیت عامه، و سپس اصلاحات مجبورانه او عین بهم خوردگی جمهوریت و علت حل عقده ملیت روم گردید. (۴۴)

۲۴ - از ایرانیان داشتمند تحقیقی فلسفی در باب اراضی دیده نشده. با مرحوم سید جمال الدین^۱ مدتی در هند مذاکرات در هر باب فراوان دست می‌داد، از آن بزرگوار جز دشنام به هیئت استبدادی در این موضوع چیزی ذخیره نشد، آخر مشرب خود را که در زیر جامه ظاهری خویش به عنوان شریعت اسلام (۱۱۱) پنهان می‌داشت ترجمه یکی از قوانین مدنی دول فرنگ بود در هر باب، با این‌که نخست مترجم ایران در دوره ما ملکم خان ارمنی است، فلسفه عملی او از مرحوم سید بسی هموارتر است، لکن با مکاتبات عالیه [ای] که در میان است و اگر غفلت شود او ابتدا می‌کند باز نظر تام خُجسته با فرهنگی آزاد نیز به دست نیست، از پاره [ای] دوستان شنیده می‌شود (دهخدا) حليف باستان ما سخنانی در نامه اسرافیل و خامه عزرائیل که به تازگی می‌رسد، نشر می‌دهد که حاصلش فروختن اراضی به رعایا و شراکت زراع است در آب و زمین به ترتیبات بیع قطع اگرچه ترجمه است لکن کافی نیست. چنان‌چه خواهد آمد.

۲۵ - این رشته از دیرهنگامی روشن است که به هم پیوسته است که: دارایان آب و زمین از نخست روز تمرکز نداشته و املاک بسیاری روی هم نه انباشته‌اند، بلکه تک تک (۱۱۲) قطعات کوچک کوچکی از زمین را شایسته زراعت و کشت یا عمارت و خشت نموده‌اند، و سپس به مرور روزگار و کرور ادوار سهام هم‌بیگر را خریده یا باگاو و گوسفند مبادله کرده‌اند، یا در ایامی که فلز میزان مبادله بوده بیع و شری نموده‌اند، یا یکی از میانه خان و بیگ و دارنده چریک بوده آب و زمین

۱. مراجعت سبد از حیدرآباد دکن و منزل گزبدن در خدمت مرحوم میرزا مصطفی شیخ‌الاسلام بهمان، مدیر روزنامه کوکب ناصری، نعره وجود سبد محضر رساله رد بر نیجریان بود که با فلم شیخ‌الاسلام تصفیه شد و از اخلاق نوبسی که شبوه سبد بود به سادگی نگارش بافته به خواهش دوستانه سبد. (منه)

دیگران را متصرف گردیده و همین که کار یکی از آن گونه مردم به کشورستانی و پادشاهمنشی رسیده، اراضی مملکت و نواحی را که می‌گرفته منسوب خویش و امرای شمشیرزن خود قرار می‌داده و مالکان آن را به کلی بی‌بهره می‌داشته مگر در تقاطعی که قابل توجه نبوده، پس از آن که امور سلطنتی تا به اندازه‌ای مدون می‌شده همان امرا یا سرمایه‌داران باقی مانده سهام رعایا را بلعیده و بلکه هم‌دیگر را جابه جا کرده و از میانه آنها اشخاصی بس کم دارای اراضی فراوانی شده‌اند (۱۱۳)، پس به آسانی نتوان گفت که: سهام ملکی رعایا برای افراد رعایا خواهد ماند! بلکه ممکن است آن مارها نیز خُردخُرد هم‌دیگر را خورده روزی بیاید که اژدرها دوباره از آنها تولید شود.

۲۶ - این از نقطه نظر تاریخ گردش بشری است، و از نقطه نظر اقتصادی و سیاست ثروت که بانک زراعت باید برای انجام این کار تاسیس نمود روشن است، که مصارف تاسیس و خدمه این گونه بانک و تحمیل سود قرضه از آن تا دیرزمانی به گردن زارعین بس قلیل المؤنه است که برای اشتراک یک بندگاو از فلان مزرعه که پس از مخارج ملکی از گاو، آلات زراعتی، کوت، رشوه، تنقیه قنات، بذر، و غیره حتی عمله حصاد و نان خود و عیالش چیزی برای او باقی نخواهد ماند، که مال‌المبایعه سهم اشتراکی خود را به طریق استهلاک اصل و فرع بپردازد! بلکه ناچار است برای نان روزانه خویش از صرافان جزیی (۱۱۴) نیز استقراضی کند، و همین که روز برداشتن خرمن می‌رسد همه را که به طلبکاران بدهد و حبه [ای] به خانه نبرد باز باقی کار است، به واسطه این که به علاوه مصالح الاملاک سهمی مالیات خویش را هم باید بدهد، و امروزه با این که زارع مالیات نمی‌دهد و در بیشتر جاهای ثلث تمام محصول را می‌برد، نان یومیه ندارد! شبهه این کار در هند امتحان شده و غلط افتاد.

۲۷ - از نقطه نظر علمی و بصر عملی، که ملاحظه شود این قضیه آنها که می‌گویند «زارع مستقیم اراضی اگر شریک شد در آبادی آن جانسوزانه کوشش می‌کند» سراسر

غیر صادقانه است؛ چه که رعیت مستقیم زارع ایران جز کشت و زرع سوروثی از دوره سنگ و ترتیب آبیاری روزگار تاریک پدران خویش چیزی نمی داند، و هرگز به خاطر خویش نمی گذارند، که ترتیب دیگر هم امکان دارد، از همه گذشته وزارت مالیه دچار (۱۱۵) ادارات جزیی جزیی بس پهناوری می شود، که مصارف فوق العاده دارد برای جمع آوری حقوق جزیی جزیی!

کارها در روی قرطاس و به خوی قیاس بس ارزان و آسان است، لکن همین که داخل شدی در تمام این گونه امور به غایت دشوار و گران قیمت است. مثلاً امروزه ما در انجمان اسلامی گفتگوی خط آهن از خلیج به شیراز و بالاتر داریم که نگذاریم از ناصری یا بندر عباسی آغاز شود که شیراز بایر گردد! خوب سخنی است! زهی شرف؛ لکن هیچ فکر نموده اند که برای امروزه تا دیرزمانی این خط یا آن جهت دیناری عایدی دارد که فقط به خرج آن تکافون نماید یا نه؟ آیا شرکت نفت خارجه در ایران به این خیال نبود؟ که آن همه طلای احمر حاضر دارد! آیا نمی توانست به اندک اقدامی امتیاز بگیرد؟ آیا دولت عظیمه انگلیس با دانشی که از پیشرفت حریف خود در آینده به سمت (۱۱۶) شمال دارد با عظمت تمول ملتش که پوشان برای خط آهن کره قمر اگر بدانتند صدیک فایده دارد آماده است به اندازه ماهم نمی داند؟ آری می داند! خط غیر مرکزی بیفایده است و مانعش تنها خسارت و بی فایدگی است و با این که بر هیئت حاکمه آنها روشن است که حیازه جنوب و اسباب قبضه آن به غایت از حیث سیاست مدون واجب است، پارلمان ایشان تا این اندازه اجازه خسارت مالی به حکومت اجراییه نمی دهد، ملت نیز با وفور سرمایه اقدام ندارد مگر این که ایرانیان اقدامی بالشراکه کنند دانسته یا ندانسته! برای خارجه.

۲۷ - پس هرگونه از آن نمونه افکار به بازار تنقید بباید ارزش فلسفی نخواهد داشت، هرچه هم زیورو شود خط کچ در همه جا کچ است. از سه خط غیر متساوی مثلث متساوی الزوايا نتوان ساخت ولو تا صبح قیامت جای هریک را تبدیل کنی! (۱۱۷)

بهترین امثال زراعت در مانند شیراز قانون موجود امروزه دور شهر شیراز است، که نسبت به بلوکات، متمن زارعین به شمار می‌روند و محصول را از قرار ذیل تقسیم می‌نمایند، بهره زمین یک سهم، بهره آب یک سهم، بهره بذر یک سهم، بهره گاو نیم سهم، بهره زارع مستقیم نیم سهم. (بذرگر) یعنی گاو و آدم، یک سهم، مالک یعنی متصرف زمین یک سهم، آب یکی بذر یکی و اگر بذرگر گاو و بذر از خود آماده کند نصف می‌برد، مالک آب و زمین اگر یکی باشد نیز نصف می‌برد - و اگر دو مالک باشند هریک ربع می‌برند، وكله خشک و خالی بذرگر فقط ثمنی از بابت قیمت زحمت بدنی خود می‌برد، پاره [ای] مخارج جزیی دیگر نیز مانند مُزد حصاد و شب پایی از میانه برداشته می‌شود، و در این صورت اگر حساب گاو و بذر و قیمت آب به درستی (۱۱۸) بشود، مالک هم از بابت زمین بیشتر از قیمت زحمت بدنی بذرگر نبرده است مالیات هم باید بدهد، پس اگر فرض کنیم یک همچو زارع مستقیمی که امروزه با این ترتیب نان شب ندارد، اگر دارای یک بندگاو زمین گردد، با مصارف مصالح الاملاک، و مالیات، و اقساط اصل و فرع مال‌البایعه ملک مزبور، چه می‌نماید برای قوت و معاش او؟؛ به وجود آن موکول است!

۲۸ - در بلوکات فاریابی شیراز مالک، بذر و خرج قنات و مالیات و قیمت گاو به مساعده می‌دهد، و در واقع مساعده قیمت گاو هیچ وقت دوباره برای مالک پول نمی‌شود، بلکه در پاره [ای] اوقات و اغلب جاها به علاوه وجه تقاضای نیز می‌دهد، و محصول آن‌جا پس از حق کدخدا، از بابت مخارج سرراهی و آهنگر و نجار و غیره از قبیل دشت‌بان که از کل خرمن برداشته (۱۱۹) می‌شود، دو ثلث بهره مالک و ثلثی به رعیت می‌رسد، در این‌جا هم با این‌که به این ترتیب گداترین مردم رعیت است حساب مالیات و خرج قنات و بذر و گاو که بشود در پاره [ای] جاها رعیت و مالک مساوی‌اند، و اگر فرض‌آهنگ در هر بندگاوی مالکانه شریک و در مخارج نیز رفیق بشوند با تحمیلات تنزیل و اصل قرضه رعیت بابت مال‌البایعه ملک و به علاوه

ممیزی علمی درخصوص خراج دیوانی که حتماً می‌رسد پیوسته رعیت باید فرسته باشد و به هیچ وجه محتاج نان هم نباشد، بلکه وجه مال‌المراع رانیز نخواهد داشت، که مانند بره به گیاه تر و خشک صحراء زنده بماند!!!

پس سراسر این گونه چیزنویسان و پژیزگویان همان را ریخته و به میان آویخته‌اند که سزاوار زمین است، لکن شایسته حفظ و حمایت عامه بشر که موضوع سخن ماست هرگز نخواهد بود، چیزی از مترجمین شنیده و به کنه آن نارسیده‌اند! و بلکه مطلب را (۱۲۰) دشوارتر نموده‌اند، از همه گذشته نقطه نظر اغلب آنها زارعین مستقیم اراضی و حمایت این گروه از سلطه ملاک بزرگ سلیطه بوده است. نه عموم جماعت‌های ملت که پینه‌دوز و پادشاه رانیز شامل است و در واقع ایجاد حس رقابتی برخلاف ملاک رقاب کرده‌اند، و در پرده ترحم مشروع به خرد رعایا! گویم زهی شرف! لکن راهش را باید پیدا نمود: که اولاً بشود و ثانياً به مقصد برساند.^۱

۲۹ - گروهی دیگر چنین گویند که: «حاله‌جات را که فروخته‌اند دوباره باید دولت به مشروعیت خیار رویت، و مشروعیت غبن فاحش بل افحش که در کل آنها از آفتاب روشن‌تر است اغتصاب کرده و به طوری که گفته شد به خُرد رعایای مملکت برگذار کند!»

گروه دیگر بر این رفته‌اند که: «لاقل، حاله‌جات موجود فروش (۱۲۱) نارفته را چنان کنند».^۲.

۱. حقاً که معنی شرکت ملت را در آب و زمین نفهمیده‌اند که تنها برای زارعین سبیه می‌زنند. چه ما اصلاح عالی مشترکانه می‌خواهیم که پسنه خواران هم بهره مشروع خود را ببرند، زیرا آنها امم خادم وطنند و مالیات غیرمستقیم گوناگون می‌دهند و منحصر نیست به زارعین مستقیم و این گونه اصلاح است، که به غایت دشوار است و فلاسفه حاکم از یافتن و بافت رشته آن درمانده نه فصول مرام احزاب جدید. (منه)

۲. به خدای قرآن فسم است که به بدافت سه چهار که دوازده می‌شود اصلاح قضیه زمین داری آن طوری که عین ناموس و نظام طبیعی باشد در قرآن موجود است و عمداً بُخل دارم از کشف آن و مطالب را بطور ضرب المثل می‌گذرانم چه ابرانیان هرگز در صدد اصلاحات اساسی نخواهند بود و خارجه خواهد شدند و به کار بست و البته باید بخیل شود تا مدعی بمیرد در عین خود پرسنی. (منه)

در اول نظر سخن این دو گروه بوى گفتار مردم دانش پژوه مى دهد، به واسطه اين که دولت هرگز نقشه زراعى خالصه جات فروخته شده را نداشته چنان‌چه امروز هم ندارد، و غبن افخش نيز دارد، اگرچه غبن مبایعه را فسخ نمى کند، لکن اگر امروزه غبن دولت به قانون علمی مميزی شود هر آينه به اندازه [اي] خواهد، بود که هیچ زمين دار باسرمايه [اي] از عهده مال‌الغبن مسلمی که باید به دولت بدهد، برخواهد آمد، (این است که نگارنده می‌گويد هرچه اصول قضای اسلامی بیشتر جزو قوانین عدليه ايران بشود، برای دولت مفیدتر خواهد بود، چه بهتر که قانونی جزو محاكمات شود، که بدون چmac حکومت اجراییه پسند ملت است! ما قانون را برای ملتی می‌خواهیم که اسلام را می‌خواهد، و دیگر چه لزومی دارد که از هر بند قانون بشرساخته بند دل او متفرق باشد) (۱۲۲) لکن پيش از اين نگارش يافت، که مالکان خالصه فروخته شده و اربابان سرمایه‌دار متصرفین زمین همان‌هايند که پسيوسته هيئت مؤسسه دولت‌آن، و حزب ياوران جمهور ملت را (ديمكرات) با همه گونه سرنیزه استبدادی از در دولت خواهند راند، و همراهی آن‌گونه هيئت حاکمه نمونه ترحم خواستن بره از قصاب است، و اگر اصول شراكت زارعین را با آنها معمول بدارند در حالتی که به غایت مشکل است، باز مقصد جوهری به دست نتوان کرد چنان‌چه گفته شد!.

نکته: اين پيش‌بياني غريبی بود، که در دوره دوم مجلس شورای ملي واقع شد. آن سال که اين چکامه نگارش يافت حزبي در ايران تولد نياfته بود که امتحاني با مر امنامه بي عمل بدهند و مقلد خارجه باشند بلکه هر آزادی طلبی ديموکرات و حامي رنجبر بشمار مى‌رفت، به طور طبیعی و ناساختگی با حفظ جامعه ملي و جامعه اسلامی که يگانه دست عمومی بود برای امور اساسی و در موضع احزاب فرنگ در مجلد دوم اين كتاب کامل‌آسخن گفته شده.

و اما در باب خالصه جات فروش نارفته که به رعيت برگذار شود اگرچه روشن

است، که این کار مخالف خارجی ندارد، لکن اگر به ملکیت داده شود مفاسد سابقه را در باب سهام همیگر را خوردن خواهد داشت، از همه گذشته بلا قیمت یا با قیمت، اگر با قیمت است تحمیلات استقراض علاوه ذمہ داری (۱۲۳) رعیت می شود، و اگر بدون قیمت است که تحصیل حاصل است، و با این که در واقع زارعین خالصجات موجوده مالکان جوهری اراضی خویش اند، بازکه ملاحظه می شود، در عین جاهایی که سلوک حکام و مبادرین در غایت اعتدال است، رعایای آن سیر تر و بانان تر از سایر املاک اربابی همان نواحی نخواهند بود، و بلکه رعایای املاک اربابی در سال های گرانی و کم محصولی مالکی دارند که تقاوی به آنها بدهد، و این بیچارگان فریادرسی نخواهند داشت.

۳۰ - و اگر بگوییم آنچه از شلن اموس معلم سیاسی انگلیس باز نمودیم در مواد اصلاحیه موقتی (استرالیا) که گفته است «بیع شرط»، و یا «تجددی قیمت» نیز همان ملاحظات وارد است، به واسطه این که تحمیلی زیاد برگذشته به رعیت مستقیم می شود، در صورتی که امید به ارث گذاردن یا ابدی به تصرف (۱۲۴) او ماندن یا اختیار فروش آن را ندارد، فقط اگر هم در تحت قواعد مخصوصی بتواند انتقال دهد، در واقع حق شرطی را می فروشد، و سراسر این اعتراضات علاوه می شود بر ایراداتی که در نفس مالکیت رعیت موجود بود.

۳۱ - این گفتار نسبت به مقصد عالی که در نظر است جزئی از کلی و فرعی از اصلی است، چه که موضوع سخن را باید از دست داد و پیوسته باید بر سادگی و روشنی آن افزود و دستور پیشرفت مقصدش قرار داد، ولذا با کمال بسی پرداگی روشن و آشکار نگارش می رود، که: معدن قوت لا یموت عامه باشندگان هر سرزمینی را باید طوری قبضه نمود و اداره کرد، که نه ملک احدي از آحاد باشد و نه خالصه دولت باشد - در حالتی که در همان حین باید زمین را ملک طلق کل آحاد ملت دانست و خالصه دولت (۱۲۵) تصور کرد. و اگر در کل قضایا سلب و ایجاد توام نمی شود،

این جا ممکن است، اگر کوسه ریش پهن ندیده اینجا خواهی دید!!!

۳۲ - قضیه خرد ارباب که غایت اصلاحات موجوده فرنگ و ریخته قلم دانشمندان با فرهنگ است، و اخیراً ایرانیان همان را زمزمه می‌نمایند و دو دلیل قوی بر آن اقامه کرده‌اند یکی، مجبور بودن زارع به فروش محصول مختص‌تری که دارد، دیگری امید متمادی او به قبضه زمین به سمت مالکیت! با اعتراضات واردہ که نگارش یافت و تسلیم به رأی آن معطی حقوق عامه نخواهد بود چه که عامه زارع نمی‌شوند، و بلکه روزانه که اهالی هر سرزمین روبه تمدن می‌روند امکان دارد از شماره زارعین بکاهد، لکن محال است که بیفزاید، و از آن گذشته اگر آلات و ادوات زراعتی جدید به میان آمد (۱۲۶) که کار دو هزار گاو و یک هزار آدم را در یک روز کرد چه خواهند نمود؟

۳۳ - باز نظری مختصر به اوضاع موجوده زراعت در حدود جنوب تا اندازه [ای] که پیکره به دست بیاید خالی از اهمیت نخواهد بود!

در پاره [ای] جاها که زراعت منحصر است به یک کشت شتوی، و سراسر اراضی دیمزارات و آب آنجاها منحصر است به قیض بلاواسطه آسمان رحمت باریتعالی مانند کل اراضی کناره خلیج فارس از حدود بلوچستان گرفته تا بدنه (فوه) که مصب شط‌العرب به دریاست الی اتصال خاک ایران به عماره بغداد، به استثنای پاره [ای] جاها که در حوالی مصب بعضی رودخانه‌ها که می‌ریزد به خلیج یا به دجله که فاریاب است (مانند هندجان، فلاحیه، کارون در حدود جزیره‌الخضرا، سواحل شط بهمن‌شیر، نهر هاشم، وغیره) و ترتیب (۱۲۷) زراعت در تمام بلوکات متعدده که در آن اراضی دیمزار افتاد، با اندکی تفاوت این است که سالی یک کشت شتوی که عبارت از جو و گندم باشد زارع مستقیم می‌کند و تمام مصالح‌الاملاک و حیوان شیار و زحمت درد و حصاد با اوست و منال دیوان را که به مالک زمین یا خان‌بلوک می‌دهد و مالیات دولت عبارت از همان است؛ فقط وجهی نقد است که به

طور مقاطعه در یک یا دو قسط می‌بردازد، و زیاد بر آن حیه جنس در اغلب جاها نخواهد داد، و اندازه بذر نیز نظر به مال‌المقاطعه معین نیست، فقط شماره گاو یا الاغ و آدم برای شیار معین است، که یک نفر یا یک جفت حیوان میزان یک خیش یا حرانه یا فدن است، و به خلاف سردسیرها که ریع زراعات از یک الی شانزده بیشتر نمی‌شود، در شتوى، در گرمسیرها از یک الی هفتاد حد وسط است و به صد و بیست و صد و پنجاه نیز (۱۲۸) می‌رسد، و رعیت گرمسیری مثلًاً ده تومان الی سی تومان به مالک یا حاکم بلوک داده از یک بند الاغ خود تخمی هفتاد برداشته و از آن طرف چون غالباً همچوار دریاست، جنس عایدی او در وسط بازار خریداران واقع است و پیول موجود است.

۳۴- لکن این رعیت اگرچه در واقع مالک حقیقی زمین است و از تمام رسومات دیگر سوای وجه المقاطعه آزاد است، و در موقع خرمن دارای پول موجود است باز که مشاهده می شود چندان صرفه ندارد! چه که سوای جو و گندم، از سایر حبوبات و صیفی کاری ها و عایدی از بیشه ها و جنگل ها به کلی محروم است و معاش سال و نان خورش و لباس و ذخیره او را باید یک خرمن بدهد، حالا اگر این گروه را خرده ارباب قرار بدهیم، در صورتی که تحصیل حاصل است! آیا پس از معیزی علمی اراضی ایران توان گفت راحت شده اند؟؟؟ گمان نمی کنم !! (۱۲۹)

۳۵- در مثل ببهان چون اصلاً خالصه نبوده است و جدیداً پاره [ای] جاها را مانند بلوک (زیدون) و (حومه) به اشتباه فروخته‌اند، خصوصاً اراضی دور شهر ببهان که تا یومنا‌هذا خرده ارباب شناخته می‌شود، در مثل بخوس و جداول رسم این است، که هر قطعه از اراضی مُشاعِّاً یا مفروزاً متعلق است به مالک مخصوصی که در میانه عموم قابل خرید و فروش است، و می‌شود و همه‌جا زارع آن مالک نیست، بلکه زارع کسی است که گاو و بذر و تمام مصالح الاملاک و حق الزحمة بذرگر را نقداً می‌دهد، و بذرگر که زارع مستقیم است هیچ خرجی را در عهد نمی‌گیرد جز زحمت

شیار و آبیاری و حصاد را به اندازه تن واحد خود، و به علاوه وجه تقاضی که در موقع شیار برای معاش خود می‌گیرد در موقع خرمن نیز بهره جنسی می‌برد، و مالک به علاوه مخارج مزبوره مالیات را در فاریابی رُبع از کُل جنَّا به دیوان و حالیه به مالکین (۱۳۰) خالصه داده و می‌دهد، و به مسلک اسلامیتی که در مالک است یعنی زارع به واسطه غیرمستقیم هنوز اندکی جنس به مالکین شرعی اراضی می‌دهند، و در اراضی دیم‌زار، خُمس از محصول بهره دیوان بوده و حالیه مقاطعه شده به یک خروار غله و دو خروار کاه و پاره [ای] رسومات به تازگی نیز افزوده‌اند، و در این جاها نیز روشن است ترتیب خرده اربابی درباره زارعین مستقیم دچار همان دشواری‌ها می‌شود که نگارش یافت! و صاحبان زراعت کسانی هستند که غالباً دست آنها به آلات زراعت آشنا نمی‌شود، و زارعین مستقیم فعلًاً فقط زحمت بدنی را ملزم می‌شوند، و عایدی آنها سلماً بیشتر از وقتی است که خُردۀ ارباب باشند، خواه فاریاباً خواه بخساً، اگرچه بخس را نتوان گفت قابل ترقی است که خرده مالک موجب ترقی آن بشود.

۳۶- در اغلب حدود احشام‌نشین اراضی جنوب ویژه کوهستان‌ها (۱۳۱) کشت زمین غالباً تابع یورت و سهم گروه و طانقه‌ای است که در موقع سرحد و گرم‌سیر بهره آنهاست، و مالیات زراعت تابع مالیات و حق‌المراعی است، که رئیس طایفه بابت گوسفند و دواب می‌گیرد، و در واقع زمین را رعیت مالک است و دیناری تقد وجه جنس به اسم منال زراعت نمی‌دهد، و در این گونه جاها مسئله خُردۀ مالکی به وجه اتم رواج دارد، لکن نتوان گفت زراعت به وجه اتم رواج دارد بلکه کشت ناقص می‌شود، و اراضی زرخیز و آب‌های جاریه بدون کلفت سراسر بایر و لگدکوب رمه دواب و گوسفند و مغضوب از سایرین است که اصلاح این گونه موضوعات در تحت اصلاح موضوع (احشامیان) مندرج است، و با وضع حالیه برای به دست آوردن مقاصد عالیه مالیه درسی مفید به ما نمی‌دهد که برای حل قضیه جوهریت صغراًی یا کبراًی و یا بداحت مقدمه برهان را دارا باشد. (۱۳۲)

۳۷ - تاکنون نبذه بس مختصر از نقطه نظر اقتصادي و زراعي گفته شد که اثر و تأثير اصلاحاتي که از آن راه به وسائل (خورده اربابي) یا (بيع شرطی) و (مقاطعه سنواتي) به دست می شد چه خواهد بود؛ نظر به نفس زارعين مستقيم و عايدی آنها و به حجت تبعي ميزان عايدی دولت، و اکنون پاره [ای] مفاسد را که در هرجا در برابر چشم همه هويداست، اشاره کرده و اگر بتوانيم به عون يزدان و حمايت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه، پس از آن نمونه اصلاحات جوهری به طور مثل بيان نموده و اين باب از چگامه را که جوهراً موضوع مجلد چهارم است ختامه دهيم.

۳۸ - تاکنون هرچه اشاره شد نظر به خطاب و صواب اوضاع حاضره بود، که توان گفت علقة مالكي و عروه زارعى آزادانه در ميان است یا توان به طور مسامحه اين نام را به هر دو طرف داد و گفت مالك سرمایه در کار دارد و زارع زحمت خويش را (۱۳۳) تا به اندازه می فروشد، و اگر غرق قرضه مالك نباشد می تواند زحمت خود را به دیگري بفروشد و از اينجا سبک به جاي دیگر ببرود! یا اگر مالك بخواهد از قرارداد سنواتي خويش نکول کند می تواند زمزمه ولو زيرلب بكند و سرباز زند! یا حق العماره خانه خويش را به دیگري بفروشد، یا چهارريشه چوب و درخت که در زمين دارد به دیگري بفروشد، یا در پاره [ای] جاها که به نام خالصگي فروخته شده و در واقع خرده ارباب بوده هنوز می توانند رعایای مالك قطعات اراضي و به ساتین خويش را به همدگر یا به خارجي انتقال دهند، و یا می توانند خوش نشين بوده به معاش طبيعي گذران نموده پيرامون زراعت نباشند، و در واقع سراسر اين آزادی های جزئی جزئی از مرحوم ناصرالدين شاه به يادگار است که در فصل مخصوصی از اصلاحات فروعاتي خويش آزادی رعيت را مقرر داشت، اگرچه بوجه اتم جاري (۱۳۴) نشود و در همه جا پذيرفته نگردید، لكن به نمونه جزئياتي که مندرج شد اثراتي نمود، و به اندازه محسوس شكل زرخريدي رعيت را در پاره [ای] جاها تغيير داد.

۳۹- لکن اوضاع غلامانه منفوری که پیوسته موضوع لعن و توبیخ بوده از لسان پاک انبیا و تمام کتب آسمانی و قلم چیزنویسان این جهانی، هنوز در اغلب جاهای ایران به منزله استخوان سنگ شده فراوان موجود است، و هر کس از هرجای ایران به وضوح لکه مهر و خال سیاه رخساره ماه مشاهده می کند که خان یا بیگ یا میر یا شیخ یا قائد فلان طایفه مالک آب، زمین، جان، ناموس طایفه خویش است، و سراسر محصول زحمات آنها به خزانه رئیس می رود و افراد طایفه باید از علف صحراء بلوط جنگل و پوست بُز و پازن کوهی و آهون داشت معاش کنند، در صورتی که رئیس مهربان و با ترحم باشد! والا بایست (۱۳۵) تن به هزارها بلا بدهد تاریخ را از خویش راضی بدارد!! مثلاً مالیات سری، که همه می دانند اصل آن مراد سر گوسفند و دواب بود پدر بزرگ فلان رعیت گوسفند یا گاوی دارا بوده به شماره معینی، حالا چند پشت رعیت امروزه یا فلان بیوه زن در یوزه گرد است، که به اصطلاح خودش دمیل زنده ندارد (یعنی حیوانی که دارای مویی از زندگی باشد) معهداً موافق ثبت مباشر طایفه مالیات پنجاه سر باید بدهد، این گونه مالیات در تمام نیلات به غایت مشروع است! و به اسمی دیگر رسوماتی باید بدهند که بی شمار است، (در یکی از طوایف بختیاری مالیات بغل خوابی با منکوحه خویش هنوز جاری است که آن را مالیات «لحاف جنبان» می گویند).

طرح و تحمل نیز تابع میزان همان شماره سرهای مالیاتی است، با متعدد ترین رؤسای ایلات جنوب مسافت می کردم پیرزن (۱۳۶) بیوه [ای] در یکی از منازل از چماق محصل مباشر فرار کرده خود را به خیمه خان رسانید گفت: «برخی جانت باشم، سه گاو مالیات سری هر ساله می دهم در حالتی که موی جنبنده ندارم، حالا این چماقدار که در حضورت مرا رها نمی کند شش من برنج چنپا برای سفره شما از من می خواهد نه فرزندی دارم که در موقع زراعت کشت کند و به موقع بیکاری مانند مردم خوشبخت دزدی کند، نه دختری دارم باشلُق بگیرم، من کجا برنج چنپا کجا! مالیات سه گاو را به گدانی می دهم..»

به حق خدا قسم است تمام مویه سرایی آن پیرزن سرمویی ایجاد حس انسانیت در آن اول خان متمدن نکرد و با کمال وقارت گفت «رد شو!» چماقدار منظر همین بود، آه که چه کرد!!!

۴۰- این حال افراد ایلات جوهری فلان خان بهمان محل است، امان از وقتی که آن خان طوری قوی شده باشد، که خان و طایفه (۱۳۷) محل دیگر را تسخیر کند، در آن جا بدون وقه و درنگ تمام معاملات آغامحمدخان قاجار با ورثه کریمخان زند پیوسته در کار است، حتی دیدم چهار پُشت از غلبه غالبین و مغلوبین گذشته بود و بر شدت معامله افزوده بود، و تمام آب و زمین مغلوبین را اغتصاب کرده به بستگان خویش بخشیده مزارعه اراضی را نیز به مالکین شرعی نمی دادند! از همه گذشته پست ترین نوکران خان غالب (در یکی از مسافت‌ها دیدم) و عده زنان طایفه مغلوب را در منزل پیش به همدگر می دادند، باریک شده ترتیب را پرسیدم گفتند نوکران که وارد هر خانه می شوند، شوهرزن صاحب خانه تکلیفش سکوت مطلق و از خانه بیرون شدن است! به هر نجابت و خانوادگی باشد!!، این است نمونه قدیمه و حالیه پاره [ای] جاها که اسباب خارجی تازه ندارد. (۱۳۸)

۴۱- مسئله بردگی کُل مردم بلوچستان باقی مانده ایران، که همین جزیی هم از نقطه نظر اقتصادی زراعی شایسته همه گونه زرخیزی است، بر اهلش پوشیده نیست که دو ثلث از شماره کنیزان و غلامان امروزه ایران از دیرزمانی تاکنون مستقیماً نفوس پاکیزه ایرانیان آزاد بلوچستان بوده و هستند، که حکام کرمان آن مردم مظلوم را همساله یاغی قلم داده و خرج تراشی کرده و به بلوچستان رفته از تلید و طارف همه را غارت کرده فوج فوج پسران و دختران را از پدران و مادران پیر جدا ساخته می آوردند، و اگر ایرانیان تا یوم القیامه مملوک پست ترین مردم عالم شوند، در مجازات این گونه اعمال آنها هنوز کم است (بدبخت فرنگی ماب ایرانی گمراه، این مجازات ایرانیان به حکم قرآن آزاد کننده عالم است نه به واسطه نعوذ بالله نقصان احکام آن از تساوی حقوق بشری. (۱۳۹)

۴۲ - فروش خالصه جات علاوه بر نمونه مفاسد موجوده موروثی گردیده، رعایای محالات خالصه را که خرده ارباب آزاد طبیعی بودند به علاوه این که سلوک ارباب و زارع مستقیم به آنها بشود دچار فلاکت ابدی کرده و تمام هستی آنها را که عبارت از قطعه زمین حاصلخیزی یا چند درخت میوه و یا خرما بوده، حتی اینکه مانند آسیاها را ضبط نموده و به کلی سهم بذرگری و با غبانی و فلاحت نیز به آنها نمی دهند، و سراسر آن آسمان و زمین و نفوس آن خالصه را ریس طایفه می گوید مالکم به موجب گفته (چه فرمان یزدان چه فرمان شاه) بعدها آن بچه تازه فرنگی شده ایرانی که با هزاران فلسفه عملی مدانی امروزه از زیر مقننه مادر عصمت فرار کند یکی از اصول مرام نامه خود را انفکاک قوه روحانی شمرد، در حالتی که لفظ و معنی و قول و عمل آن حالاها انجام نخواهد داد جز اشمنزاز وجودش آن طورها جوهریت مانعane ندارد.^۱ (۱۴۰) در مثل این گونه مقامات خالصه جات و مالکی و بذرگری چه خواهد گفت و چه خواهد کرد؟ جز همان که بگوید (خرده ارباب و) نخواهد شد و نتواند کرد! بر کف نهاد به جز بادش، بر هان تناهی ابعادش! انفکاک حق است لکن نه دفع فاسد به افسد!

۴۳ - تا این اندازه اشاره به اندکی از مفاسد بی شمار و اصلاحات بس دشوار، که به خوش ترین بیانی از خامه دانش و آمه بینش مردم خارجه و ایرانیان ریخته شده کفاایت است، و خرده گیری از آرای هر مصلحان فرنگ و ایران نمونه را به دست می دهد و روشن می دارد که از نقطه نظر آن که می گوید.

«بنی آدم اندر زمین پدر چو اخوان شریک اند در خشک و تر» و نیز دعوی می کند که هیئت حاکمه از جماعت برای جماعت در جماعت است

۱. فرمانی به تعریک همسایه جنوبی به سرحد دار عربستان در سلطنت مظفری داده، که اهواز مرکز یک سلطنت قدیمی و جزیره الخضرا و عباران و خاک محمره ملک اربابی موروثی سرحد دار است دارای میلیون ها نخلبات خورده ارباب بود و همه را صاحب فرمان ضبط نمود برای این که به فشار و تصدیق همسایه جنوبی عربستان از ایران مجری و امارت مستفله شود و ما در خواب غفلت اندر بیم. (منه)

(دیمکرات) اصلاحات امور اراضی از مشکلات حل ناشده تاکنون عالم سیاسی است، و هر مصلحی (۱۴۱) تاکنون به قوت دست طلب عمومی هر اصلاحی کرده همانا جوهریت ابدی، مانند قضایای تحریر اقلیدسی ندارد و نداشته و هر دانشمندی هرچه گفته یا به همان نمونه بوده یا اگر دارای جوهریت علمی و موجبه کلیه بوده مسلماً به جُزیه منعکس گردیده!!

بچه سخن گو در شب تاریک بر دوش غلامی سیاه که لله او بوده زیر طاقی عبور داده می شد، یک بار فریادش بلند شد، غلام پرسید چرا؟ گفت می ترسم! گفت با این که بر دوش منی از چه می ترسی گفت همین بر دوش تو بودن ما یه اصلی حرف من است!!!

پس نظری بس ساده به تمام ممالک فرنگ افکنده انصاف را پیشه کن، آیا جز همانا که سد راه آزادی خواهند متصدی امری و دارای شغلی در کل هیئت حاکمه هستند؟ و کسانی که می گویند بهره غلام جبسی و سید قرشی در هرجا و هرچیز برابر است و برتری منحصر است به پرهیزکاری مخدول و منکوب (۱۴۲) و رانده شده از هرجایnde در هر مملکتی به نامی بد و منفور مسمی هستند؟ علی امیر المؤمنین^۱، را تصور می کنی به اندازه شعبه ابن مُغیره، و امثال او نمی دانست؟ آیا در جواب پسر مغیره نفرمود «دیروز نصیحت کردی و امروز غش، لکن من نمی توانم آنی ظالم را تجویز کنم حاکم باشد؟» آیا نفرمود «علی چگونه آرام باشد که گوشواره یا گردن بند زنی یهودیه را که در ذمه اسلام است ببرند؟» آیا نفرمود «اگر در تمام قلمرو من یک نفر پیدا شود که شکم او از من گرسنه تر باشد مرا برابر او امیری نیست؟» آیا موافق این گونه فرمایش ها نفرمود و اندکی در تزلزل اساس سلطنت خویش و زندگانی

۱. شک نیست که عزل معاویه از مسائل سیاسی بوده است و مسائل مانند قضایای اقلیدسی نیست که بی اختلاف باشد و این که از دیرزمانی در افواه است که اگر حکم به عزل معاویه در آغاز خلافت نمی شد حرب صفين واقع نمی گردید، اصلاً تبری در تاریکی و قبایی مع الفارق است چه احفاد بنی امیه هرگز خاموش شدنی نبود و محقق نیست که اگر علی او را عزل نمی فرمود معاویه نسلیم می گردید. (منه)

خود و پیر و انش باک داشت؟ و سر مویی برای طول سلطنت خویش یا جان خود در موارد حریت عمومی مسامحه فرمود؟ آیا سید الشهداء - علیه السلام - که یزید تمام امتی خود را سوای خلافت باد می‌داد، (۱۴۳) و تا دقیقه آخر که محاط قشون یزید بود و بقایای عصمت رسول الله - صلعم - را همراه داشت، مگر نه پسر سعد طلب اصلاح می‌کرد و آن بزرگوار می‌دید، که کشته می‌شود و ناموسش اسیر می‌گردد، معهذا به مال دنیا تسلیم و تجویز نفرمود که ظالمی بر ملت آزاد حکومت کند،^۱ پس مصلحین برای موضوع ما نیز گروهی بس کم خواهند بود، و به نمونه اصحاب آن‌گونه بزرگواران، و اگر در وقت گفتن و یا دست عموم را به طلب آوردن کشته نشدنند، ابدأ آثار نمونگی به اصحاب آن بزرگواران دنیا و آخرت را خواهند داشت.

۴۴ - در اینجا که نزدیک به رسیدن به اصل موضوع است به طور مقدمه بیاناتی عامیانه بس مختصر که فهرست عنوانات به غایت منفصله باشد لازم است نگارش داده و دستور نهاده، (۱۴۴) آن‌گاه آغاز به جوهر مقصد و گوهر مطلوب می‌شود، نخست فرق میانه دانشمند و جعبه ناقل الصوت است! در میانه فقهای شریعت اسلام روش است، که راوی مجتهد نیست، یعنی حافظ احادیث و کل کتب فتاوی استباطیه علمای سلف در صورتی که معانی و مقاصد همگی را هم بداند، مجتهد نیست! فقط راوی است و مقلد دیگران، و ابدأ در زمرة من جَازَّةُ الْحُكْمِ نخواهد بود، مگر این که شخصاً احکام را از ادله اربعه به قوانین اصولیه مقرر استباط کرده باشد.

۴۵ - مثال جمع و تقسیمی را که دبستانی در هنگام تعلم حساب از کتاب یا املاء معلم حفظ کرده باشد بدون این که عمل کند در عین آن مثال، بر دانش او چیزی جوهرآ

۱. چنان‌چه در سال ۱۲۲۱ هجری فقط گفته شد در شبراز که با این گونه فشار ظلم عما فریب ملت ایران بیدار می‌شوند و آزادی می‌خواهند و خبر داده شد به آن‌جهه در اندک زمانی واقع گردید و یا مظلوم را در معرض قتل درآورده و با مظلوم را غارت نمودند و زنده باد شاهزاده محمد حسین میرزا مژبدالدوله که ملت خواهی فرمود و نجات داده و امروزه همان عبدالغفار خان امیر نظام که با قرآن خلاف کرد و ما را شکنجه نمود نماینده ملت و عضر مجلس است عین گفته در ضبط است. (منه)

نیفروزده است، و هرگاه نفس قواعد جمع و تقسیم را به طور اطلاق تعقل نکرده باشد، که بتواند در امثله حسابیه عالم در آن موضوع جاری کند نیز (۱۴۵) جامع و قاسم نخواهد بود، چنان‌چه بر صفحه ناقل الصوتی که هنگ مرکب از دو سبب خفیف و یک ثقيل و یک و تد خفیف خوانده باشند، در هنگام نقل! اگر تا صبح قیامت مکرر گذارده شود آوازی جز همان اجزا مرکب پس نخواهد داد و ماهور او چکاوک نخواهد شد!! به خلاف آن که علم بر کتب هنگ‌ها را به اصول خط و نقطه داراست که هم متصرف است و هم ممیزه.

۴۶- طبیب هرچه به مهارت تامه درس خوانده باشد، تا این‌که خادم طبیعت شده باشد در همه‌جا به یک روش و مسلک خدمات او مفید نخواهد بود، مگر این‌که در کل امور جزئیه مجتهد باشد و بتواند به خوبی جرح و تعديل کند، حتی آن‌قدر دقیق باشد که بداند مقدار نمک تلخ در بلادی که مثلاً در عرض جغرافیایی لندن واقعند در مرضای به یک درجه (۱۴۶) نوعی، محتاج به آن سهل با مرضای شهر لندن غالباً یک وزن نخواهد بود.

۴۷- در صورتی که در علوم راجعه به مواد و موضوعات خارجی امر چنین است و عین امثله حسابیه در معلم خانه در جمع و خرج یک دکان بقالی اعاده نمی‌شود! در سایر علوم عقلی عملی چه خواهد بود؟

پس دانشمند کسی است که نخست فرق بداند میانه زبان‌دانی و اصطلاحات علمی! نه این‌که هر عربی دانی را مفسر قرآن بشمارد یا هر درشكه‌چی فرنگی را که لزوماً شاید چندین زبان می‌داند طبیب یا ساعت‌ساز بخواند، بلکه مقدمتاً بداند که زبان‌دان عالم نیست و هر فارسی‌زبانی کتاب فارسی هیئت رانمی فهمد.

دوم بداند که اصطلاح دانی همان نسبت را به علم دارد که زبان (۱۴۷) به اصطلاح به واسطه این‌که همان‌گونه که زبان لغت اصطلاح است، اصطلاح نیز لغت علم است، که به واسطه آن شخص عالم تعبیر از قواعد کلیه می‌آورد، که مجرد است و

اصطلاحات قالب آن روح مجرد است.

سوم بداند که وقتی عالم است که به توسط امثلة اصطلاحیه بتواند مقدار سطح مثلث سه فرسنگی را از ضرب ضعیلین آن به دست بیاورد، همان گونه که در مدرسه در مثلث سه گرهی عمل می‌کرد.

۴۸ - در امور محسوسه و موضوعات مادیه اگر کلیات اصطلاحات علمی را درست فهمیده و عمل کرده باشند، به واسطه جسمانیت موضوع کمتر خطا می‌شود، و در سایر موضوعات آنی التغیر و فوری التبدیل و کلیه موضوعات عقلی بسی خطا می‌رود، و به واسطه تغییرات موضوع بوده است، که در حکمت چنین اقتضا (۱۴۸) کرده که در احکام روزانه انبیا ناسخ و منسخ باشد، و حتی یکی شخصاً ناسخ شریعت پیغمبر سابق باشد، و اگر چنین نبود کلمه «اصلاح» و کلمات مترادفة آن در لغت هیچ قومی وجود نداشت، و به همین دلیل طبیعی می‌گوییم مصلح و متسم هر امری باید حتماً دارای ملکه اجتهاد و متعلم از شدید القوای فوق خویش باشد، این است که شاه بیت مذهب اثنا عشری عقیده به عصمت انبیا و لزوم به حافظ دین که با قرآن پیوسته توأم باشد و عصمت کل ائمه - علیہم السلام - است.

۴۹ - بیشتر مردم را خوی سرشت و عادت سرنوشت هنوز این است، که عادت کرده‌اند به پذیرش نقوش علمی و تصدیق به اصول فنی بدون امتحان عملی، حتی در اغلب امور محسوسه؛ مثلاً قرون بس متمامی گذشت که کتب ارسطو دروس کل مدارس شرق و غرب بود و یکی از نخستین روز در این جمله امتحان نکرد، که می‌گوید (سرعت حرکت (۱۴۹) به اندازه حجم متحرک است) و شارحین کتب او تیرها در تاریکی انداخته و دلایل بی‌شمار بر آن اقامه کردند، تا در قرون اخیره که آن مرد فرنگی بالای مناره رفته امتحان کرد؛ و فریادش بلند شد، معهذا مردم عمل مدان او را اخراج بلد کردند، هارون الرشید، خلیفه عباسی، محض بیدار نمودن علمای عصر خویش جعل قضیه کرده و گفت علت این که ما هی مُرده وزنش از زنده تفاوت دارد

..... / مفاتح التمدن فی سیاست المدن ٢٩٢

چیست؟ علما هزارها کتاب تالیف نموده و هزارها کتاب بر ردم دگر نوشته‌ند، در حالتی که یکی از آنها برخورده براین که امتحان کند و ببیند واقعاً اصل موضوع حقیقت دارد یا نه؟

۵۰- از این گونه امثلة عاميانه کشف این حقیقت را خواهانم که: زبان علم نیست! و علم عمل نیست! و عمل در هرجا یکسان نخواهد بود! و عالم عاقل کسی است که به هر موضوعی رسید، که (۱۵۰) دیگران تنقیح نکرده‌اند، نخست در تحت محاکمه و امتحانات آورده و با قواعد مسلم علمیه که دارد موازن کرده دریابد که از ممکنات است یا نه؟ قضیه صادقه است یا در اجزاء، برهان آن سفسطه است؟ دوم این که اگر فلاسفه گذشته یا امروزه بر صدق آن صحه نهاده‌اند کورکورانه مجدوب عظمت اشخاص نشود، و در تمام بدیهیات مقدمه برهان ایشان تشکیک کند. سوم پس از امتحانات مذبوره اجتهاد کند و ببیند که آن موضوع عام است در همه‌جا بدون تفاوت یا جرح و تعدیل می‌شود به مناسبات خارجی؟ یا خاص است، آیا انار را با شُرم خُوردن برای کسی که معده او به غایت قبض است نیز توان تجویز کرد؟ چنان‌چه شیخ مفید رحمه‌الله در بسی از این گونه اخبار دقیق نفرموده، و امر در (کل‌المَّانَ بشحن) و (صوموا صوم شهر رمضان را یکسان) گرفته، یا عام مطلق استحبابی یا این که در رد خبر در باب (۱۵۱) انار با شرم برای کسی بود که زلق امعاء داشته؟

۵۱- در کل قوانین اساسی دول مشروطه، جمهوری، مقنه امروزه فرنگ اندک نظری افکنده، با این که توان گفت مجسمه الفبای لغات آن موضوعات است و باید یکسان باشد خواهی یافت که در نفس آن حروف تهجی مشروطیت و جمهوریت اختلاف است، و بدواسطه همان اختلاف پاره [ای] از آن حروف هجاییه که ام آن لغات و ام القوانین است، کل قوانین مدونی هریک از آن دُول که ذریات زاییده از آن مادر است از هم‌دگر در بسی مواد اصلی و فرعی ممتاز است، به میزان اختلاف هرچند حرفي از آن الف باها، پس بدون ملاحظه مناسبات خارجی و داخلی و اجتهاد در

آنها در صورتی که در موضوع هر امری شبیه نباشد، و قضیه صادقه کلیه هم باشد نتوان تصدیق کرد و دستور قرار داد، بترس از این که (۱۵۲) منعکس به جزییه بود!!!

۵۲ - عاقل عالم کسی است، که ناچشیده تصدیق نکند که تریاک تلغخ است و شکر شیرین، بلکه در صورتی که در عرض عامه باشد و دارای نفس قادر قاهر مختار نباشد، مجبور است به امتحان چشیدن، و اگر دیگری آمد و گفت من هر دو را می خورم و ابداً احساس طعم نمی کنم، در صورتی که از علمای مقهور به عادت در عرض مجبوب اول باشد، نیز فوراً او را تکذیب نکند شاید فاقد قوّه ذایقه باشد چنان‌چه هستند، یا شاید قبل از خوردن تریاک و شکر برگ عناب جویده باشد چنان‌چه چنین است.

۵۳ - عاقل عالم کسی است که به حُسن عملیات فلسفیه بتواند ملکه عادات را چنان‌چه به عادت آمده و رنگ بخشیده به عادات دیگر بستردد، و تبدیل به ضد کند، به واسطه این که (۱۵۳) عقول و حواس و مدارک کل بشر سوای معصومین دارای رنگ عادت است، و از نخستین روز پرورش نطفه آنها تا دم مرگ تمام معلومات معقوله و محسوسه بشری منصبغ به رنگ عادت است، این است که اخلاق آنها به واسطه اختلاف عادات مختلف است، و این است که تاکنون حس و قبح ذاتی را هیچ‌یک از فلاسفه شرق و غرب نتوانسته‌اند معین کرد و ممتاز بدارند، بلکه حاصل سخن عموم ایشان این است که (محاسن قوم عینِ قومِ معائب) جز پاره [ای] از علمای رباني اسلام که از مشکوه نبوت محمدی اقتباس نور کرده باشند.

۵۴ - آن‌چه گفته‌اند (حد وسط در هر چیز خیر است) معنی خیر را نفهمیده‌اند، آن‌چه گفته‌اند (عدل حسن است و ظلم قبح) معنی دو کلمه اخیره را ندانسته‌اند، به واسطه این که عقل آنها که ممیز معانی است (۱۵۴) و مدرک حقایق، ساده از رنگ عادت نیست، و پیوسته هر ملايم به طبع عادی خود را نیک دهر منافر را بد می‌داند، حتی حس او خطای کند به واسطه رنگ عادت، مثلًاً تریاک خور به مرور زمان به جایی

می‌رسد ذاته او که ابدًاً احساس تلخی از آن نمی‌کند و بلکه یک طعم بسیار خوش مطبوع ملایم مخصوصی از آن درک می‌کند و به این عادت سترده می‌شود، رنگ عادت قبل از تریاک در مرور زمان، پس در حالتی که عادات جسمانی ممکن است سترده یا تبدیل شود به ضد آنها گوییم «فیلسوف دارای روحیات عملیات می‌تواند ایجاد ملکه در مردم کند، که مواد شکری و تریاکی ذایقه آنها را اصلاً منفعل نتواند کند.»

۵۵ - حالا که رشته سخن به حُسن و قبح ذاتی و عقل بسیط رسید، اندکی در کشف آن سخن گفتن خارج از موضوع نخواهد بود، پس گوییم که: کُل کائنات، که اشرف درجه آنها را گویند (۱۵۵) بشر است، محب ذات خویش و مجاهد بقای خویش اند، که محرك آن جهاد همان (حب ذات) است. و در این دو جمله مختصر شکی نیست که کروها کتاب در انبات آن از رشته هرگونه موضوعی نگاشته اند. و باز می‌گوییم شک نیست که آن چه از کمیات و کیفیات موجب بقا است در نظر کل کائنات حُسن ذاتی دارد و آن چه موجب عدم است قبح ذاتی! و در این دو جمله حتی (داروین) و ارباب معتقد به ذرات جوهریه زده و قدم آنها و اصول، انتخاب طبیعی، و قواعد تنازع بقا و اصل نشو و ارتقا مصدق نگارنده است، لکن در صُغری همگی باهم رفته‌ایم و در کبری به غلط افتاده‌اند، چنان‌چه قرآن مجید اول را تصدیق می‌فرماید به قول - «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». ^۱ و ثانی را تکذیب می‌فرماید به: «وَهُم عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» ^۲ به واسطه این که مسلمًاً موجبات (۱۵۶) بقا خیر و موجبات عدم، شر است، لکن فرق است میانه بقای ابدی و بقای موقتی، به واسطه این که اگر بقا بسیطاً حسن ذاتی دارد، توقیت در آن مسلمًاً قبح ذاتی دارد، چه که منتهی به عدم می‌شود، پس وضوحاً با این عبارات عامیانه که دارای همه گونه براهین است ثابت است که خیر محض و حُسن ذاتی، بقای ابدی و عکس آن به عکس است، و عاقل

کسی است، که مجاهده کند به وسائل بقای ابدی به دست آوردن، چنان‌چه خداوند علم اخلاق علی امیر المؤمنین،^۱ کلمه [ای] در این باب فرموده که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق است «العقلُ ما عِبْدٌ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ.»

۵۶ - از این‌جا روشن می‌شود، که هرگونه اقدامی سیاسی یا معاشی یا مذهبی که براساس دوام و بقاء و موجب دوام و بقا و موصل به سوی دوام و بقا باشد، حتی شبیه به آنها (۱۵۷) باشد، دارای حسن ذاتی بوده و خیر محض است، و اشیاء آن نیز حُسن و خیر ظلّی و تبعی خواهد داشت، چنان‌چه روی و موی خوشگل آدمی را خوش می‌دارد، صورت مجسمه و بر روی کاغذ آن نیز بی‌اثر نخواهد بود! پس اگر به مطلبی رسیدی پس از امتحانات ابتدایی آن و به این نکته اخیره نیز فائز شدی خواه دنیا یعنی و خواه آخرتی و خواه اشیاء آنها، دیگر هیچ معطلی در به چنگ آوردن مقصد از موضوع قضیه نخواهی داشت، جَمْ و قَتْ خودی ارندست به جامی داری! و تا این‌جا اشاره شد به مبادی فلسفه علمی مناسب ظهور در کالبد فلسفه عملی و از این به بعد اندکی به سبک و طرز عملیات نیز باید اشاره کرد.

۵۷ - برداشت هر امری بدعی و کار تازه، یا اصلاح معمول در جای دیگری در صورتی که همه‌گونه موانع داخلی و خارجی موجود (۱۵۸) است دارای سهولت نخواهد بود، چنان‌چه هیچ پیغمبری تمام تکالیف دین خود را یک باره به امت خویش نفرموده و هیچ معلم مکتب خانه [ای] همراه درس الف با بچه را به قرائت کُل کتب و علوم تکلیف نکرده و اگر چنین کنند، احتمال اقدام نخواهد کرد به واسطه موانع داخلی و خارجی که به عادت در مرور زمان آمده، در میدان جنگ هرگز لشکر وطنی نمی‌تواند قشون یا غی خارجی را در همه وقت از نقشه جنگ خویش آگاه کند، و

۱. بردار کل کتب اخلاقی مشرق و مغرب را و جستجو کن و انصاف بده که ابداً مسئلله حسن و فیح و خیر و شر حقيقی را نباشه‌اند، که بقای مطلق ابدی و عدم مطلق ابدی است و هرجه گفته‌اند خارج از دایره نسبت نیست. (منه)

..... / مفناح التمدن فی سیاست المدن..... ٢٩٦

بگوید از کجا و به چه راه فرار را بر تو سد کرده یا چنین و چنان خواهم کرد، شترنج باز نمی تواند پیش از حرکت مهرها به حریف خود نقشه بازی خویش را بگوید، وکیل خصم ترتیب محاکمة خود را در اثبات یا انکار دعوی به وکیل حریف خویش قبل از محاکمه رسمی در عدليه نخواهد گفت، حتی دزد کیسه بُر ممکن است به صاحب کیسه بگوید خود را به پا که کیسه ات را خواهم برید! لکن راه و رسم آن را (١٥٩) نخواهد گفت، فلان دولت می خواهد بهمان مملکت را تسخیر کند چگونه می گوید به چه تدابیر!

فلان مصلح منحصر به فرد یا افرادی بس قلیل است می خواهد از ملتی خواب یا نیمه خواب یا بی حس یا نیمه متمدن حمایت کند و موافع خیلی بزرگ را دفع نماید، یا دشمنانی بس قوی را اخراج کند، چگونه می تواند حکمت سیر مهرهای خود را آفتابی کند، یا طوری وانمود نماید، که حریف او به علاوه مستوری به لفظ احیاناً بتواند از حالات طبیعی و جنات او چیزی بفهمد، در این نبذه همه گونه امثال عامیانه آوردم که کلیاتی باشد دستورالعمل برای اغلب امور، از پریشانی آن خواهد گیری شایسته نیست!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجلد.

۵۸- اصلاح اراضی، و حفظ عامه ملت که در آن ذی حقند مانند تنفس در هوای مجاور هرجا که شاه و گدا باید نفس خود را (١٦٠) بالمساوی از آن تازه کرده و روح حیوانی خویش را نگاهدارند، از نقطه نظر اصل موضوع، پس گفته می شود که آیا جوهرًا اصلاح ممکن است یا نه؟

جواب داده می شود، آری! به دلیل وجود نفس کلمه اصلاح! و این که به واسطه اصلاحات موقتی که در ممالک فرنگ و اوایل اسلام داده شده در نفس این موضوع، و به دلیل این که چاؤشان آزادی بشر از آغاز مواعظ انبیا -سلام الله عليهم -، و در هر دوره مصلحین امور سیاسی پیشرفتهای بس بزرگ نموده و جبال عظيمة استبداد پادشاهان را که مجالس بشر بوده تا درجه بس کاملی زیر آورده اند، ولو این که

دوباره همان مجالس با خشت و سنگ بندبند قوانین به طوری ساخته شده و شرایع قوانین بشرساخته برای هر ذی حیوتی قفس‌ها و مجلس‌های تاریک تکالیف فوق العاده (۱۶۱) به اندازه [ای] ترتیب داده، که در مجلس مستبدترین سلاطین هزاریک آن تکالیف را نداشت و نجات امروزه مردم به غایت مشکل افتاد! جز به جنبک عمومی اندکی یا ظهور مهدی بالیسف کاملاً لکن همین که بشر دید و فهمید، که در تخریب اساس استبداد ذی حق بود و توانا شد واز پیش بُرد، و همین که نه این نگارنده جا هل بلکه ذوات بس پاکی از دیر زمانی به این نکته برخورده‌اند و تولید هزارها گفتار (مزدکی) و انجمن‌های سری و آشکار فدایی فرموده‌اند، و از رفتار همگی روشن شده که پیشرفت‌ها در همین گونه موضوعات مژدکیانه کرده‌اند، و ثابت شده که خیر بشر مندرج است در شرایع آسمانی کامله! البته روزی باید که این قفس‌ها و زندان‌های کوچک کوچک نیز در هم خُرد شود.

و از نقطه نظر موضوع آزادی بشر به علاوه آنچه در باب (۱۶۲) اراضی و خاک طبیعی هر سرزمین اصلاحات گاه گاهی به نظر رسیده، هرچه از تاریخ ایجاد قانون اساسی هر شریعتی آسمانی یا قانون اساسی هر دولتی سیاسی تا هذه الساعه در تحت عنوان حریت هُویت و تساوی حقوق بشری گفته شده و به کار بسته‌اند، همگی موضوعات خواهرخوانده اصلاح اراضی است، چنان‌چه در هر مملکتی از ممالک فرنگ ملاحظه کنی و تاریخ گذشته و امروزه آنها را موازن نمایی خواهی یافت، که مسئله اراضی نیز همراه سایر مسائل سیاسیه از قعر چاه به اوچ ماه رسیده است، برای مثال بخوان اصلاحات اُشتین را در ممالک جرمن و جفرسن را در ممالک امریک که هریک در وطن خویش بیرق دار اصلاحات اراضی بوده‌اند، و با کفات رجال مصلحین امور سیاسی پیوسته توأم بوده‌اند.

۵۹ - علمای سیاسی نروت کوشش‌ها در تعیین ماهیت و مادیت (۱۶۳) آن به کار بوده، که آیا واقعاً نروت چیست؟ و مواد و ماهیات آن کدام است؟

اول کسی که در فرنگ این علم را مدون ساخت (آدم اسمپت) از اهالی اسکاتلند بود و از آن زمان تاکنون فلاسفه خبره در آن باب سخن گفته‌اند، و پاره [ای] اصول آن را مشخص نموده، گروهی فلزات نفیسه را هم که میزان مبادلات است در جزو ثروت شمرده‌اند، ولهذا فروعات تابعه را کلا جدا جدا نام بُرده و به شمار آورده‌اند، که در جای خود مندرج است.

لکن اگر به زمین بروند یا آسمان و شق شعر نمایند، در تعیین ماده تعول زاید بر این دو کلمه جامعه که زایش آمده نگارنده این چکامه است نخواهند یافت.

زحمت - زمین -

آن‌چه در عالم تصور شود در تحت این دو کلمه افتاد، حتی آن‌جا که (۱۶۴) سیجوپیک بزرگ دانشمند آلمانی در مقام اغراق می‌گوید «شاعری نیز در شمار ثروت است در ذیل زحمت افتاد.» پس خوب که دقت شود نگارنده نیز در مقام اغراق برآمده می‌گوید «ثروت مادی عالم همانا فقط زمین است و زحمت از خاصیات یکی از موالید اوست که حیوان باشد به انضمام بشر.»

و با این تعیین موضوع حاصل تحقیقات کل ارباب ادیان قشرأ و تاویلأ و روحانیة و فلاسفه سیاسی عالم بالطبيعه همراه است، پس این نبذه را این گونه ختامه می‌دهم که: «کل بشر که بالمساوي در نظر طبیعت بدون امتیاز فرزندان مادری هستند که نام آن زمین است، بالمساوي ذی حقند که از پستان مادر خویش معاش کنند که عبارت است از آن‌چه محصول زمین گفته می‌شود که زحمات نیز در نظر عالی جزو همان محصولات است.» (۱۶۵)

۶۰- چیزی که در فلسفه عملی به غایت موجب دشواری و علت سختی پیشرفت است و باعث کل خون‌های پاک و پلید ریخته بر روی زمین است، همانا اصول جمع و تقسیم ثروت است به طور تساوی و در عالم فرزندان مادر عزیز ایشان عملانه

علماء، چه که از راه علم تا اندازه [ای] روش نگردیده!
 اگرچه اغلب گفتار سیاسیون اعصار تمدن فرنگ به منزله بیان درد است نه دوای بهبودی، لکن همان بیداری حس برای احساس درد نخستین نقطه آغاز علاج است.
 و اگرچه پاره [ای] مردم همین که می خواهند بیان ترقی بشر کنند، می گویند تمدن و شهری شدن است، لکن من پیوسته می گویم «بیداری حس احتیاج» است؛ پس اصلاحات خاک طبیعی ما را زوبُرو می کند به موضوع مادی کل تمولات عالم، و با این عظمت موضوعیت کُلی، که هزارها تجزیه و تجدیدات شده و گروه‌ها گروه مردم دانشمند و (۱۶۶) فدائیان بشری اجزا مختلفه بسی شمار آن را چاوشان اصلاحات علمی و عملی هردو بودند، ولو این که در ذیل عنوانِ کُلی، محصل زمین، و نیز، زحمت، هم مستقیماً نبوده، لکن آنها که دانسته و نگفته‌اند! کرده‌اند، و آنها که ندانسته‌اند نیز کرده‌اند، یعنی همگی خدمت به همین موضوع کلی نموده‌اند.

مثل این که طبیبی بگوید «من دست شل را خوب می کنم». دیگری بگوید «پا را معالجه می کنم» دیگری «چشم را» و چهارمی بگوید «من آدم را معالجم» و هکذا، همگی درست گفته‌اند تماماً خادم آدمند، که موضوع کلی است و با این که مشاهده می کنی، که تا امروزه هرگونه اصلاح یا شبه اصلاحی در امور عامه بشر داده شده و سراسر اجزا و اعضا جوهری پیکر موضوع کلی که زمین است بود، باز که ملاحظه می شود گونی سد یا جوج و ماجوج است و سرمویی از جا جنبش نکرده و پیشرفت نگردیده، و هر وقت و هر جا که هر (۱۶۷) دانشمند دریا علمی، یا وطن خواه بشرستایی می خواهد در آن باب چیزی بنویسد یا اصلاحی عملی کند، گویی فتنی بکر است و او مبتکر و باید سراسر هوش و حواس خود را جمع کرده و از کل اجزا طبیعت استمداد جُسته و کمک بخواهد، شاید کلمه جامعه موری از عالم لاهوت برای اصلاح امر ملکه ناسوت به او الهام شود، که قاعده کلیه بدست بدده!
 و حق این است که ورای شریعت غرای محمد (ص) که بدون تعصب (به طوری که ما

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ۳۰۰

می دانیم! نه غاصبین آن سند مقدس! تاکنون آن ارشمیدس عوالم سیاسی که بتواند اختراع اهرم خادم جراثقال این موضوع کند یا ترازوی موازنه این فلزنفیس را در مانند خرانه حمام گرمی بازار تمدن نماید، به وجود نیامده! و مادر دهر تاکنون از زایش یک هم چو فرزند رشیدی عقیم بوده!

۶۱- کوته نظر مباش! به گیرد الفاظ مگرد! صفائ خیابان‌های (۱۶۸) شهر پاریس، و یا شورای ملی حکومت از جماعت برای جماعت در لندن را دلیل میاورا! چشم بازکن بیین که در همان لندن و پاریس امروزه و شهرها و ممالک خواهد خوانده شده آن دو شهر، آن دو مملکت، فقط چند نفری اعیان دارای زمین اند و بس. باقی همه غلامان جو خرید آنها یند، ای کاش بھای همه بندگان را جو هم می دادند به اندازه [ای]، که در هفته یک روز شکمی سیر از خود بیینند، نه غلط کردم ماهی یک بار! آخر افسوس که بازهم غلط گفتم سالی یک بار، آه آه چقدر در اشتباهم، ای کاش عمری یک بار شکم این فرزندان زمین را بالمساوی از جو برشته سیر می نمودند!!!
خدا لعنت کند مشرب لامذهبی را که عالم را تماماً آتش زده! آیا کدام راحت دنیا و آخرت در شرایع آسمانی درج نبود؟ (۱۶۹)

۶۲- با حال حاضرة روی زمین سراسر، نه تنها ایران که همگی دشمن نجات دهنده خویش و جانسپار و ماهیار سکندر پروانه! هرگز تمنا مکن از فیلسوفان حقیقت‌ستای عالم که در کشف حقایق اشیا پرده‌دری کنند. به واسطه این که باید بدانی حقیقت یعنی حال نه اقوال، رفتار نه گفتار، این همه که هیا هو در گنبد دوار عالم از کل ذرات کاینات بالسنّه شتی بلند است، و افراد کامل بشری با دهان‌های بس پاک جبروتی مترجم آن زبان حال طبیعی بوده و خواهند بود، برای این است که به توحالی کنند، که حالی پیدا کنی و جست و خیزی نمایی، که گفته‌اند «البرکاتُ فِي الحركات!»

هرگز از نادانی مانند این نگارنده بیابانی نباید منتظر باشی قاعده و قانونی به قيد

الفاظ درآورده مانند گفتار «سه چهار = دوازده» که در کل روی زمین خطاطبذیر نیست بنگارم! (۱۷۰)

زیرا حقیقت لفظ ندارد و باید از فحوای سخن درک کنی! مثلاً آن جا را که می‌گوییم سد یاجوج و ماجوج است با آن جا که بیان غلامان جو خریده شده توأم نموده و علت اشکال و سختی موضوع را بدان! ما برای بیهوشان پیوسته عقب مانده به خواب رفته گروهی که عبارت از کل بشر بلکه اغلب حیوانات هوشدار و می‌خواهیم از عین مواد جوهریه دهنیه چرس و بنگ عالم طبیعت و ریشه شجره زقوم اصل حجیم، که شکوفه آن عین رؤس شیاطین است، با این موائع جوهری کدام دانشمند می‌تواند کلمه موثره بگوید، با همیشه خواب بودن طبقات عمومی بشر گفتن کلمات چگونه سودمند می‌شود، بلکه مضر است به واسطه این که هرچه بیشتر بگویی در خواب اثر نمی‌کند، لکن دُزد بیدار بر اجزا خواب کتنده خود احتیاطاً می‌افزاید. (۱۷۱)

کلام بزرگی در احادیث مسلمین است می‌فرماید «شیطان جهل بسیط است و هیچ نمی‌داند و انسان هر فعل نیکی نمود فوراً شیطان عالم به ضد آن می‌شود.» پس امری به این عظمت و کثرت موائع با قدرت مُسلماً از حقایق است نه در رتبه سجع و قافیه یا کلمات تازه به بازار فارس زبانان آمده، مانند شرف (بدروود عصمت). اداره بُرم جدید (محل دخل قیمت فکل). وجودان (مرگ حتی انسانیت) و غیره! پس آن‌جهه گفته‌اند و هرچه کرده‌اند و هرچه گفته شود ضرب المثل است، لکن اگر درست در سخنان عامیانه گذشته غورنمایی انصاف این است، که اگر فرض نماییم که بیان این حقیقت را مانند صورت جمع اعداد به قید الفاظ بیاوریم و فرض محال کنیم سر جوی مؤثر نخواهد بود، زیرا ما مردم کاردان طبیعت (۱۷۲) که یقین داریم دُزد راهمان همین تفنگچیان قراسوران راهند و قوه قاهره، که بتوانیم آشکارا با آنها طرف بشویم نداریم، باید زبان پرخاش بسته دل تدبیر عملی بازنموده بر اغفال آنها

افزوده بلکه به خواب راحت بروند و یا در حال چُرُت گاه‌گاهی بغل آنها را با ریسمان مرگ ابدی بیندیم، آیا می‌شود؟ نه والله. پیوسته شکم مادر تمدن جدید توأم شیاطین می‌زاید، و مادر انسان حقیقت طلب عقیم می‌شود و اگر احیاناً آبستن شود نازاده سقط می‌شود!

۶۳ - خطاب به زمین داران امروزه عالم نموده پوزش می‌نماید که از این گونه سخنان پُشتِ رف افتاده نگارنده نهراستند، و ناپاییده چماق دفع بلند نکنند و نخست بدانند که امثال نگارنده را هراسی از بندۀ نیست، و این که می‌گوییم حقایق لفظ ندارد نه این است، که فوراً از شما باک داریم بلکه همین گونه افراد (۱۷۳) بوده‌اند، که با قیاصره مُستبد روی زمین طرف شده‌اند و پیوسته مادر طبیعت آنها را در خانه فرعون، موسی تربیت می‌کند، و ریشه و رشتۀ ایشان پیوسته است، تخم کوچک حجم نارنج مدامی که در لفظ و لباسِ آب و زمین پنهان نشود و آب و هوا در آن اثر نکند، می‌گوییم حقیقت مطلوبه که درخت بزرگ نارنج است لفظ ندارد. قضیه زمین نیز حقیقتی است، که عالم و آدم باید مستعد ظهور آن شده و همان مُعدات طبیعیه الفاظ اوست، چنان‌چه در هر دوره از قدیم و جدید به هر میزانی مُعداتش فراهم گردیده حقیقتش نیز بلاذرنگ جلوه‌گر آمده.

باز خطاب نموده پوزش می‌رود، که خاطر خویش را تا بسی قرون آینده خوش بدارند که هنوز اجل زمین داری باقی است و عزرا نیل کلی مامور اخذ ارواح بلعیده بشری از کالبد چند نفری (۱۷۴) نگردیده، و اسرافیل و هردم به صور آشنا نفرموده، و برای هزارها اعقاب زمین داران فرصت است إلی یومِ الوقت المعلوم، هنوز کجا که قوانین بشر ساخته بهره تنفس هوای مجاور را از عموم گرفته خاصه متمولین قرار دهد، وكلیه روی زمین را مستعد ظهور جمال عالم آرای مهدی خارج بالسیف کند. باز خطاب نموده ناصحانه می‌گوید درست از حوادث زندگانی خویش پند گرفته بدانید، که حیازه تمول و حفاظه ثروت به طور ابدی در خانواده احدي امکان نداشته،

و قاعده کلیه برای امتداد ابدی ثروت در ذریه شخص واحدی به دست نیامده، بلکه به علاوه حوادث روزمره آسمانی قانون ارث و توارث اغلب مذاهب، خاصه واجبات و مستحبات مؤکده در شریعت غرای اسلام که توأم است با هزارگونه اميد دنیا يي (۱۷۵) و آخرتی، (در صورتی که به آنها رفتار شود!) و نیز قوانین موجود مدونی (در صورتی که تکمیل شود) سراسر در سه یا چهار پشت تمام هستی پدر سوم را بخش کرده و می کند، و از میان می رود از خُمس و زکوة، ترتیبات نصیبه بر، فریضه پُر و حج، و صوم و رد مظالم، و غیره گذشته تعیین ثلث از مالیه در مصارف خیریه تا پشت سوم سه ثُلث تمام کُل است.

باز خطاب نموده تجدیدنظر می طلبید در کل حوادث روزگار و آنچه در باب ارث گفته شد و به طور عامیانه به یاد می آورد که غنى و گدای افراد بشر از یک ریشه و تخمه اند و مانند جو و گندم تخم جدا گانه ندارند و تخم گدا را کشت نکرده اند، بلکه حکمت عادله دهر برای تکافو گدا را از همین اغنية تولید می کند و غنى را از همین گداها، پس اگر ذریه دوست و فرزند خواه هستید، لازم است امروزه به سختی هرچه تمام تر در سد این راه بکوشید، مبادا روزی بباید (۱۷۶) و خواهد آمد، که ذریات آینده شما نیز دچار اشکالات قحط ماده قوت لا یموت بشوند.

۶۴ - خطابات فوق به کسانی بُود که هنوز مسکة مذهبی در مغز آنها اندک تسلطی دارد، و به نمونه غیر آنها نیز لازم است بگوییم «اگر در کلمات نوع پرستانه که می گویی، یک از هزار دارای عقیده هستی که بشر به منزله یک خاندان بزرگی هستند و قانون معاش آنها بباید به منزله شرکت کلیه باشد، (زنِ من، فرزند من) غلط است. همه افراد شرکتیم بسم الله تو که عبارت هستی از سه ربع کل بشر منتها در پاره [ای] جاها و پاره [ای] اوقات مجبوراً لباس فلان دین را پوشیده دست جوانمردی را از آستین شرکت عمومی خود بیرون آورده روی زمین را راحت کُن! تو اگر در شرکت خود خائن نباشی باید اقدام کنی، انصاف هم می دهم که شماره افراد این شرکت (۱۷۷)

بیشتر از کل جماعات مذهبی عالم است. حال آن که نخواهی کرد به واسطه این که در لامذهبی هم دروغگویی و اگر راستی در تو بود، لامذهب نمی شدی، و روشن است که پیشرفت این امر مقدس در آینده عالم به طور کلیت به وجود مهدی خارج بالسیف است و بس، عجل لله فرجه، و آنچه ما بگوییم فرضیات است و موقتیات، فترتیب!

۶۵- این نکته را نیز فراموش نکرده‌ام، که تاسیس و ایجاد هر اداره [ای] برای اشغال عمومی به طرز جدید خاصه اگر تقليد صرف باشد از دیگران و رعایت مناسبات داخله خارجه، و سیاست اقتصادی نشده باشد، تولید یک تحمل مالی بس گزافی برای مصارف اداری می‌کند، که فشار ثقل آن با عمر آن اداره شریک عمر ملت است. و هر هنگامی هم که عدل صرف اقتضای رفع و ابطال آن اداره کند همان اجزا و اتباع و معاملین (۱۷۸) با آن اداره طرفداران بقای آن خواهند بود، چه که محل معاش آنهاست و روزانه بر حجم و قطر استخوان بقای آن می‌افزایند، و صورت الرأی آنها و اتابع و بستگان ایشان در هر مرکز مؤثری به طور مستقیم و غیرمستقیم بلند است، در حالتی که گروه گرفتار به فشار آن در کل ملت پراکنده‌اند و تمرکز جماعتی ندارند و محتاجند به سرشت وکلای پیغمبرزادگانی که در هیئت حاکمه‌اند آن هم به نُدرت است.

ای عجب که اعدی عدو بشر به نص حدیث قدسی «نفسی بین الجنین» اوست. هر پاک دین خداشناسی هر نوع پرست وطن خواهی هر عدل جوی دادستایی را که در غیر داشتن کرسی خدمتی از خدمات هیئت حاکمه مشاهده می‌کنیم شایسته (ابوالملّه)، (ام الرعیه)، (اخ المظلومین) است، و همین که در شلوار این گونه الفاظ دلربا خودی را جلوه داد و به کرسی ریاست رسید از حلقوم ملت بره صفت (۱۷۹) بیچاره آواز (چو دیدم عاقبت گرگم توبودی) بلند است!!

ما ایرانیان هنوز تجربه این احوال را نکرده‌ایم، لکن نزدیک است برسمی و خواهیم

رسید، در تواریخ گذشته و حالات حالية فرنگ امثال فراوان دارد، و آواز مزبور از اوج حصار و عراق گذشته و ضربان قلب مظلومین از حد خرک حنجره آنها بالا گرفته، و با این سمتیت مسلمی موجود در هر وقت و هر مقام که حریبی از بشر کارد متولین و ظالمین، در هر دوره تا امروزه، به مغز استخوانشان رسیده و در صدد اصلاح امری برآمده‌اند، ناچار بوده‌اند ایجاد اداره برای اصلاح آن کار نموده و سمتی مشروعیت قانونی به آن و اجزا آن بدھند و لو این که دوباره پس از مدتی محتاج به ابطال آن گردیده دچار زحمات عنیفه بشوند.

۶۶ - با همه گونه فساد موجوده در کترت شماره ادارجات عصر تمدن امروزه و فساد تکالیف بی‌شمار قوانین مشروعه بشرساخته (۱۸۰) و تجویزات جدیده که از این سپس برای اصلاحات نوظهور در مشروعیت ادارجات تازه‌تری در کار می‌آید، و مخارج فوق العاده [ای] که در ظهور هریک تحمیل بر عامه یا گروه مخصوصی که مستقیماً منظور نظر می‌شود، که برای منافع آنها و یا دفع دیگران است و استخوانی شدن نفس اداره نه به توسط کسانی که ناچارند مواجبی نقد کنند از وجود اداره، باز که دقت می‌شود تا همین اندازه که لخت کوهی را از ریشه جدا کرده، پاره پاره نموده و از بالای کمر سازیز کرده‌ایم، ولو این که فرش معبر نشده و هنوز وزن هر پاره [ای] از آن بیش از روز یک نفر آدم معتدل البته است بس کار کرده و از پیش بُرده و به مقصود نزدیک شده‌ایم، و فشار و قوت نخستین را دیگر به پایه و مایه اول لازم نخواهیم داشت! همین که تاسیس عدله کردیم اصلاح فلان اطاق بسی آسان است! پس اگر در اصلاح خاک طبیعی ناچار شدیم از ایجاد اداره یا ادارجاتی و شبه آن نباید مورد خردگیران (۱۸۱) بشود.^۱

۱. روشن است که این گونه نحربرات برای فرائت کسانی است که الفبای سیاسی را درس خوانده نه این که روزنامه خوان یا زبان‌دان است و مثلاً متولین سیاسی از کلمه اداره و تشکیلات اداری نظامی می‌خواهد که انتظام تمام اصول و فروع مقصد از آن به دست باشد مثلاً مانند دستگاه جراج بر قیا غاز که علامت خنت

..... / مفتاح الشدّن فی سیاست المدن

۶۷ - اصلاح و طریق آن که با دلایل سلبی و ایجابی مزبوره گفته شد که نمونه است نه کشف حقیقت، و چون در ایران زود باشد، که مردمش را مقام و محل مراع گوسفند هم ندهند که از علف خود رو زندگی کنند ولهذا هرچه زودتر لازم است دست به کار زند، که اشکالات بیشتر بارنياورد، به طور مثل گفته می گذرد، لکن در اغلب جاها سخن نگارنده عام است و بلکه هرجا نام ایران بُرده شود برای مثل است چه که چگامه فارسی است، ولهذا می گوییم خواننده نظر خود را تعمیم بدهد شاید بیشتر فایده بگیرد، و چون براهین و زشت و زیبای آنچه متعلق به این موضوع است تا اندازه [ای] که صلاح وقت بود نگارش یافته، لهذا از این به بعد آنچه نوشته شود به طور خطابه و ساده خواهد بود! به منزله نسخه طبیب که ذکر دلایل مرض و مناسبات (۱۸۲) هر دوایی و علت مقادیردواها نیست، و در هرجا محل توقف ذهن شد، به براهین اصل موضوع رجوع کند، و ترتیبات فلسفه عملی را که قلم قادر نیست شرح دهد به نظر آورد هم رفع اشکال کند.

۶۸ - مثال! دولت تشکیل می دهد (وزارت خانه زراعت) به جای وزارت پست و تلگراف که جزو مالیه است یا این که علاوه می کند، پس این وزارت خانه زراعت بدون درنگ کارش این است، که به توسط هیئت مخصوصی ترتیب کتب علمی برای زراعت از درجه اول، دوم، سوم داده به وزارت معارف می فرستد، که اگر نظر به معارف عمومی حک و اصلاحی دارد نیز نموده، جزو کتب رسمی معارف عمومی کرده اشاعه بدهد برای شاخه های مدارس زراعی و مخصوصاً یک گونه امتیاز و انعامی بخصوص برای شاگردان کامیاب در آن علم قرار می دهد، که موجب جلب خاطر ایرانیان به طرف تحصیل فن زراعت باشد، چه که (۱۸۳) نخستین سرچشمه



تشکیل اداره آن رسیدن نور است به تمام شعب آن، بدون کم و کاست و بربدگی و ناپیوستگی به طوری که همان گونه که مشغله طاف دستگاه اخذ نور می کند سایر چراغها کند همان طور که صوت پادشاه یا وزیر در اطاق خلوت او مؤثر است در اقصی بلادش جهان باشد. (منه)

تمول آن همانا (زراعت) است.

۶۹ - همراه ترتیب کتاب‌های علم زراعت که حتماً باید فارسی باشد (به واسطه این که بسیاری را امروزه ترجمه شده داریم و هرچه نداریم از عربی مصریان که عمدۀ تمولش از راه کشت است به آسانی ترجمه می‌شود، از لغات فرنگ نیز به زودی امکان ترجمه هست و اگر بخواهیم در زبان فرنگ تحصیل این علم یا سایر علوم کنیم مدت تحصیل زبانی که شایسته تدریس علوم باشد طولانی خواهد بود، و موجب چندین سال به عقب ماندگی، و هیچ ملتی این کار را نکرده است که یکی از موجبات استقلال خویش را از کف بدده)، وزارت خانه اگر فعلًاً تا اطفال مدارس ایران شایسته خدمت نباشند یک مستشار خارجی با چندین معاون خارجی تدارک می‌کند و خاک ایران را بر حسب هندسه جغرافی عمومی طوری تقسیم می‌نماید به کلیت و جزئیت که (۱۸۴) دارای چندین مرکز مناسب باشد. به طریقی که به سهولت آشنایی دست به دهان شاخه‌های هر مرکزی با آن وصله و پیوسته باشد، و مستشار خارجی برای زراعت بهتر از مصری نخواهد بود.

۷۰ - همین که ترتیب یک همچو اطلس ساله کلی علی العجاله داده شد، بلادرنگ ترتیب هینات ممیزه کلی و جزیی داده می‌شود و به مراکز و شعبات معینه می‌فرستد، به این ترتیب یک نفر جغرافی دان قادر بر تعیین قطعات اراضی زراعتی بر صفحه اطلس به طوری که یک وجب زمین در نظر عالم به آن گونه اطلس مجھول نماند و علامت دیم‌زار، فاریاب، شتوی‌زار، صیفی‌زار، دایر، بایر، مشروب از رودخانه، چشم، قنات، و غیره بر هر قطعه باشد که حالت حاضرة آن قطعه را کاملاً ناطقاً بگوید.

یک نفر دیگر عالم به فنون زراعت که از شیمی گرفته تا علم (حوادث الجو) متعلق به زراعت و شایستگی زمین باشد، و این (۱۸۵) آدم با آدم دیگر که مهندس اجرای میاه، قنوات، سد، و سلحنج است در باب قطعات اراضی که بر اطلس خط کشی گردیده

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ٣٠٨

همان علامات را مشاره الیها قرار داده به استعانت ثالثی که ممیز میزان محصولات موجوده هرجاست و با وزارت مالیه مربوط است، ترتیب کتاب ثانی را که شارح کتاب اطلس اول است می‌دهند، که عینک دوربین و مکبره حقایق نمای کل اراضی، میاه، بیشه‌ها، و جنگل‌های صفحه ایران باشد. و حالت حاضره هر قطعه زمین را با شایستگی آن از راه زراعت علمی همگی در آن کتب مندرج می‌دارند.

یک نفر دیگر که دارای علم کامل وبصیرت تامه به احوال قدیمه و جدیده ترتیب خالصه‌جات و خرده ارباب و اسناد عُرفی و شرعی شناس باشد، ایضاً جزو هیئت ممیزه است و به میزان همان اشارات اطلسی ترتیب کتاب ثالث می‌دهد در کل موضوعات خالصگی (۱۸۶) و خرده ارباب مخصوصه و مقتضبه و موقوفات حقیقی و ساختگی و اراضی مواد و غیره در تحت آن موضوعات.

یک نفر دیگر آدم معدن‌شناس نیز جزو هیئت ممیزه است برای ترتیب کتاب چهارم، این شعبه خزانه تمول ایران با یک نفر دیگر نقوس‌شمار و بستان‌شناس حتی زنبور عسل، که کجا بهتر پرورش می‌دهد، یک نفر دیگر از اهل بصیرت متوطن در هر بلوکی نیز در جزو هیئت ممیزه هر بلوک است، که نماینده از کم و کیف حالات طبیعی اراضی و تملکی و سایر مناسبات محلی آن بلوک باشد بقیه التزام در راستگویی.

۷۱ - این کتب اربعه یا خمسه، که نماینده خزانین طبیعی تمول حالیه و آینده ایران است، دستورالعمل و معدن علمی (وزارت زراعت)، (وزارت مالیه) و (وزارت معارف) خواهد بود، به طرزی که سرمویی از شرق و غرب ایران بر آنها پوشیده نمی‌ماند، و در واقع هریک از این هیئت‌ها کار پنج هیئت لازمه کرده‌اند (در کم و زیاد (۱۸۷) نفرات آنها و منشیان و مترجمان هرگونه تغییر شود چه باک است) و این کتب ممیزی نامه‌ای است برای وزارت مالیه و مفتاح الکنوز و کاشف المرموز است برای مالیه، اساس عملیات است برای وزارت زراعت، فصول اساسی تجربی عملی است

برای مدارس زراعی، که به اندک مدتی اطفال ایرانی را به تمام فواید جوهری و نواقص فعلی خاک وطن عزیز خویش طوری عالم می‌کند، که بزرگ‌ترین مُعلمین خارجی در برابر او نسبت به خاک ایران حقیر است، این کتاب‌ها برای بصیرت قضاة محاکم عدليه در محاکمات ملکی و حدود آن به غایت مفید است، این کتاب‌ها و آن‌چه در هر سالی از روی آنها اعلان برآمد و درآمد محصول می‌دهد، هیئت حاکمه را کاملاً از میزان محصولات و ارزاق و میزان قحط و غلا و زیادی از قوت ملت با خبر می‌کند.

۷۲ - مدت مأموریت هر هیئت ممیزه کلی و جزیی از روز ورود به مرکز و محل خدمت یک سال تمام خواهد بود، که اقلأً چهار فصل سال را (۱۸۸) ممیزی کرده باشند، و پس از آن وزارت زراعت و مالیه داخل در عملیات مقتضیه می‌شوند. به موجب فصول مندرجہ در آن کتب، و البته در هنگام ترتیب عملیات در افراد اعضاء هر هیئتی به مناسبت هر عملی جرح و تعديل می‌شود، و هیئت‌های ممیزه تبدیل می‌شوند مثلاً به سه هیئت کلی دیگر که در تحت هریک چند هیئت شعبی افتاده است به نام مدیریت.

۷۳ - یک هیئت از طرف وزارت زراعت مأمور ترتیبات زراعتی علمی است، به هر اندازه که در هرجا و هر وقت ممکن باشد علم را به عمل آورد، و کلیه خدمت این هیئت که جمع و تفريق آحاد آنها منوع نیست، نسق املاک خالصه و اربابی و اراضی موّات است به وجه آتم اکمل و در واقع متصدیان و ناسقین املاک ملاک و املاک دولت که ملک طبیعی و رانه عموم است خواهند بود، که همین اراضی موجوده دایره را (۱۸۹) کاملاً زراعت کنند و بايره را شایسته نمایند، و خاليه از بذرگر را به اندازه گنجایش از جاهای پر جمعیت دایر کنند، با تقاوی و مصالح الاملاکی، که به توسط هیئت دیگر به آنها داده می‌شود و نیز حافظین جمع محصولات باشند.

..... / مفهای التعدّن في سياسة المدن

٧٤ - هیئت دوم در واقع سراسر اقتصادی خواهد بود، یعنی مالک مصالح الاملاک موجود در هرجا می شود، مجانی به واسطه این که هرچه هست در هرجا برای همان جاست و از آن ملک خارج نمی شود، و آنچه در هرجا نواقص در مصالح الاملاک هست حتی در بذر و گاو و غیره این هیئت از سرمایه بانک خود تدارک می کند، و در واقع دست و سرمایه پیشرفت جوهری هیئت اول، همانا هیئت دوم است، و از تاریخ مداخله هیئت دوم دیگر مالکین فعلی مسئول مصالح الاملاک وكل ما يحتاج مادی زراعت نخواهند بود، حتی اجرا جریان میاه و کود و رشوه هر گیاه. (١٩٠)

٧٥ - هیئت سوم مستقیماً از طرف مالیه است برای ضبط منال بهره دیوان، که جوهرآ عایدی خزانه عامره است.

٧٦ - آنچه محصولات در هرجا به عمل می آید در موقع قابل بازار شدن، در کُل جاها بی که فعلاً مالک مشروع کُلی و خُرد ارباب دارد تا مدت هفتاد و پنج سال که به هر مالک بیست و پنج ساله که اول رُشد و کارآمدی او است مهلت سه پشت می دهد که تولید کند، و شایسته خدمات به نوع و سرمایه تحصیل معاش (از راه زحمت به دست آوردن) شود از کُل ده من، یا، پیمانه وکیل عایدی، دو سهم داده می شود، و به زارع مستقیم آن ملک اربابی از ده، سه سهم می رسد، و به هیئت معلمین و متصدیان عملی آن ملک از ده دو سهم و به هیئت اقتصادی از ده دو سهم و به هیئت مامورین مالیه از ده، یک سهم و در واقع پنج سهم به مالک و رعیت می رسد و پنج دیگر به دولت (١٩١) می رسد،^۱ چه که مواجب سه هیئت رسمی نقداً از دولت داده می شود و سهام به اسم آنها عایدی خزانه است، و مالک هم اگر سهم حساب عایدی خود را با ایامی که خودش مُلزم مخارج ملکی بُود بنماید زیادتر بُرده، و روشن است که مالک

۱. آنچه در این جاها دولت گفته می شود با خزانه مراد همان هیئت نظام و استظام مدیریت املاک ملی است و فقط حق دولت و خزانه عامره که مراد هیئت سیاسی قالب مملکت است همان عنده است که منال و مال دبوان و مالبات گفته می شود و باقی پس از مخارج نشکیلات اداری مال عموم حاضرین و آیندگان ملت است. (منه)

دو سهم از کل هرچه بندگاو است می‌برد، و رعیت سه سهم را از یک بندگاو می‌برد، و در واقع خوب که ملاحظه شود از مالک ملاحظه شده و از رعیت کاسته گردیده.

۷۷ - پس از هفتاد و پنج سال دیگر یک سهم به مالک داده می‌شود و سهم دیگر که فاضل می‌آید نیمة آن بر سهام رعیت افزوده می‌شود، و نیمة دیگرش برای ترقیات زراعتی منظور می‌شود، و باز هم مالک فایده بُرده به واسطه این که یک سهم او پس از هفتاد و پنج سال با ترقیات نظم و نسق زراعتی چند برابر سنتات قبل شده و بر عایدی سایر سهام برنده‌گان که به نام (۱۹۲) سه هیئت داده می‌شود نیز طبعاً افزوده است.

۷۸ - در موقوفات خیریه،^۱ امثال مدارس علمی اسلامی و اعانة مساکین، که به توسط مجالس تعزیه‌داری سیدالشهداء صرف می‌شود و نه وقف اولاد است به تنها یی و سایر شرایط امور خیریه که محض بقای ملک است باید دو سهم را ابدی به تمولی شرعی موقوفات خیریه بدهند، که به مصرف برسد و آن‌چه ملاحظات ذریات شخصی بوده تفکیک نموده سهام خیریه به توسط متولی شرعی ابدی برسانند که به مصرف برسد و باقی را به طور اربابی عمل نمایند که گفته شد، با حفظ جهات وقف.

۷۹ - تا دو هفتاد و پنج سال این‌گونه معامله با مالکین می‌شود و موقوفات ابدی داده می‌شود، و سپس ملت می‌داند چه کند و دولت می‌داند چه دارد و خادم ملت است از پینه دوز تا بذرگر یا نه؟ و در خالصه جات از روز مداخله هیئت مذبوره (۱۹۳) در عملیات دو سهمی را که مالک می‌برد سه قسمت کرده، یکی در کار مصارف لازمه برای ترقی زراعی بیاورند، یکی بر رعیت افزوده شود، سوم به مصرف مکاتب اطفال بذرگران برسانند، و در املاک اربابی مصارف مکاتب دهقانی از عُشر عایدی مالک

۱. کسانی که حمله به موقوفات اسلامیه آورده‌اند از ملاحظه دینی گذشته بر نظر آزادانه، جبت اعلای حریت خواهانه نیز به خطا رفته‌اند به واسطه این که عایدی هر موقوفه را اگر به طوری که واقع معین فرموده به مصرف برسانند عین آمال و حریت خون حمات رنجبر است. (منه)

و دولت و مواجب یا سهام سه هیئت داده می شود و به رعیت دیناری تحمیل نمی شود، و ترتیب اراضی موات پس از احیا همان ترتیب خالصه جات خواهد بود.

۸۰- اصلاحات هر ماده، و هر دخل و خرجی، و هر حرج و تعدیل اشخاصی در هریک از موضوعات مذبوره البته جایز است!

غرض نگارنده ضرب المثل است و ناقل ضرب المثل، کافر یا ملوم نیست، مقصود ما به دست آوردن قواعدی است، که موضوع چگامه را اگر بتواند، اشاره و تلویحی عملی نموده باشیم! (۱۹۴)

۸۱- شرایط به دست آمدن این موضوع کلی به این نمونه ها و ضرب الامثال از قرار ذیل است:

دولت از یک عشر به عنوان منال مستقیم خود، متکفل و ملزم می شود قوت دو سال قشون حاضر رکاب خود را و علیق الدواب آن را که کاه را به همان میزان می برد و زاید را مختار است به هر قیمت بخواهد بفروشد، در صورتی که مخالف شرایط شرایط آتیه نباشد.

وزارت زراعت، چهار سهم خود را به شرکت عمومی ارزاق می فروشد، به این میزان که معاش پست ترین کارگران گنجشک روزی مزدور را به میزان مُزد معمول روزانه معین کرده که بتواند از مُزد روز خویش نان خورش ساده معمول طبقه خود را تدارک نموده پوشاند خریده اندکی هم وجه نقد ذخیره ایام پیری کند، و این شرکت نیز پیوسته باید کفاف دو سال ذخیره (۱۹۵) داشته باشد، و زاید بر این دو سال را وزارت زراعت برای حمل به خارجه اجازه می دهد، به فروش به تجار یا حمل مستقیم مالک نیز تکلیفش با جنس سهمی خود همان تکالیف دولت.^۱ خواهد بود، و

۱. آن چه در این موقع کلمه دولت یا وزارت خانه زراعت گفته می شود مراد صرفاً سلطه شعبه اجراییه نیست و اصلأً و فطماً شعبه اجراییه جز عشر سهمی منالی مالبانی حن پرکاهی از این طریق عابدی ندارد و باقی تماماً متعلق است به خزانه عامره ملی عمومی عامه جماعت اهالی. (منه)

این تکالیف در هنگام خرمن و صدور اعلان کل عایدی زراعات خواهد بود، و منحصر است به اجناس قوت عمومی، نه امثال تریاک و غیره.

بذرگر، پس از صدور اعلان میزان محصول و تکافو با قوت عمومی و عدم حاجت، شرکت ارزاق، مکلف نخواهد بود سهام عایدی خود را به قیمت اجباری بفروشد و مهما امکن مختار است.

۸۲- نظر به رفع احتیاج شرکت برای قوت دوساله عمومی زاید سهام را البته باید تعادل کرد، که دولت و ملاک اختیار تامه در بهره زایده داشته باشند، حتی باید به همان میزان (۱۹۶) حاجت عموم برای قوت اراضی را منظور بدارند، نه این که اغلب را پینه و تریاک و از آن قبیل زراعت کنند که در اصل مواد عایدی اقوات به میزان لزوم نقصان پیدا شود، و اگر نمونه شرایط مزبوره به عمل آمد موضوع ما عملأً به دست آمده و شاه و گدا و زارع و پینه دوز سراسر اسهام مالکانه خود را از خاک طبیعی وطن خویش بالمساوی گرفته‌اند، و آن جمله‌های عامیانه که سابقأً گفتیم که باید درخصوص اراضی، هم دولت مالک جوهری اراضی باشد و هم ابدأً مالک نباشد! و هم عموم وطنیان بالاصاله مالک باشند و هم احدي مالک یک شبہ زمین نباشد! کاملاً معنی پیدا می‌کند!! آری این است کوسة ریش پهن! و این است سالبه کلیه که موجبه کلیه است و به خاطر ارسطوی مدون منطق نرسیده و صلی الله علی محمد و آله خیر البریه! و جزییات هریک از این عملیات (۱۹۷) و شرائط آن بس طولانی است، و چون اصول روشن باشد تعیین فروعات سهل است.

۸۳- در اراضی قابل عمارت - و عمارت زاید بر سکونت و بساتین شخصی به سهولت اقتصادی اجرای شبہ و نظیر نمونه فوق ممکن است.

۸۴- همین که حقوق ملاک اراضی به گونه فوق حیازه اداری و تعیین جوهری یافت و آغاز به عملیات گردید، وضع قانون مخصوصی در باب بخش و توزیع نفس اراضی می‌شود، که میزان انجام و ختام آن لغایت دو هفتاد و پنج سال (یکصد و پنجاه) باشد،

یا چهار مرتبه آن مدت منقضی گردد و قضی الامر گفته شود، و هرچه گفته شده برای انجام این عمل جوهری است که سهم پینه دوز از پستان مادرش نیز به مقدار زحمت او رسیده باشد. مثلاً، مساحت اراضی متصرفی هر مالکی را معین نموده یا به هندسه (۱۹۸) کمی زمین یا به ترتیب کیفی عایدی آن، از حد مخصوصی و مافوقه مانند این که بگوییم مستمریات متعلقه به غیر از عجزه و مستحقین را بالاتر از مبلغ (سی تومان) از قرار سالی دو تومان کسر نموده تا به هر سالی که به آن ترتیب استهلاک شده و بر سد به (سی تومان) آن گاه ثانیاً از سی سال (پنج قران) کاسته تا از میان برود و برای او و ذریاتش از بازار شرکت ملی به میزان زحمتش برات صادر شود.

پس برای زمین داری هم وضع قانونی می شود که از به علاوه (یک فرسنگ) زمین مثلاً یا (بیت بندگاو) سالی $\frac{1}{150}$ یعنی یک صد و پنجاه یک آن - یا $\frac{1}{75}$ یعنی هفتاد و پنج یک آن از حیث مساحت کمی یا مقدار کیفی محصولی آن موضوع شود و قضی الامر گفته شود، در هفتاد و پنج سال و یا مضاعف و یا مربع آن و باقی مانده یک فرسنگ یا حق بیت بندگاو (۱۹۹) برای مالک پس از آن مدت طولانی و همین که میزان مالکیت او به آن مقام رسید دوباره شروع می شود به استهلاک تا این که بر سد به آن چه باید، و سی بر سه یا بیشتر شود، و این عمل که در سراسر مملکت به یک همچه مقام نورانی رسید به آن چه نگارش یافت، و ذیلاً گفته می شود اشتراکی شرعی کل اراضی مملکت از طرف دولت برای عامه ملت از خزانه ملت به غایت آسان و ارزان است، و بلکه بالطبعیه به عمل آمده!

۸۵ - در عرض آغاز کل نمونه عملیات مزبوره در هر باب مالکین آزاد هستند، همان گونه که امروزه به میزان عایدی از ملک، املاک خود را کلاً یا بعضاً در بازار معاملات تقویم نموده و می فروشنند بفروشند، لکن در این مقام باید به کسانی بفروشند که دارای ملک نیستند، یا بیشتر از قدر مستثنای از آغاز استهلاک را

ندارند، و از نقطه نظر مقدس ما فرق (۲۰۰) نمی‌کنند که کل ملک خود را به یک نفر یا چند نفر بفروشد، چه که قانون استهلاک همراه خریدار نیز خواهد بود، لکن اگر به حد معین قانونی بفروشد به خریداران متعدد البته بهتر است ویژه اگر خریداران او بذرگران و زارعین مستقیم باشند، دولت نیز سهام به طریق استهلاک را همه روزه در بازار صورت داده به همان شرایط فروش ملک می‌فروشد و از آن راه مال نقدی برای خرید آخر سهام اراضی در خزانه ملت برای ملت ذخیره می‌کند.

اگر خوب دقت کنی چندان به ملاحظه عادات قدیمه احباب زمین داری و یا از راه سیاست اقتصادی به این بهانه که دولت تا مدت مديدة دچار مصارف گزاف و استقراض بزرگی می‌شود، که تنزیل آن را عموم به طور مستقیم و غیرمستقیم باید بددهد، نگارنده را ملامت نخواهی کرد، تنها اندکی دقت (۲۰۱) لازم است^۱ تا این که بدانی که میزان حب زمین داری تو باقی الجوهر است! چنان‌چه امروزه در پاره [ای] جاها و هرجا که ممکن باشد اگر ملکی را نود و نه ساله اجاره کردي، در حقیقت مالک آن شده و چندان که هیئت زراعی به طرز جدید در نسق ملک به تو کمک خواهد کرد از عده برنمی‌آیی، و اگرچه در ترتیب خویش گفتیم، حدود بهره مالکی ظاهر اکاسته و مساحت ملک مستهلك می‌شود! لکن بر فایده‌ات از آغاز امر افزوده می‌شود! نود و نه ساله کجا؟ یکصد و پنجاه الی سیصد و بیشتر کجا؟ از همه گذشته امروزه بازار فواید عامه از قبیل شرکت در خط آهن، معادن، وغیره بر تو بسته است و اگر خوب ملاحظه کنی صد یک قیمت ملک عایدی نداری! و به این ترتیب تا آخر دقیقه جفّ القلم تمام قیمت حقیقی مالک بلکه بالاضافه عایدت می‌شود و در سایر کارها می‌اندازی! (۲۰۲) و اما جواب از دلسوی از نقطه نظر اقتصادی درباره دولت

۱- اگر درست به رموز این پریشان نامه دقت کنی خواهی بافت، که این عمل محتاج به بک بانک سرمایه گزافی نخواهد بود و بلکه فقط برای سال اول ناسبی این نظام مختصری بولی لازم است به طریق حساب جاری و از سال دوم پول‌ها عایدی دارد که سرمایه خود بانک‌ها ناسبی خواهد کرد. (منه)

..... ۳۱۶ / مفناح التمدن فی سیاست المدن

و عموم ملت این است که نمونه ترتیب عملی مذکور از نقطه نظر اقتصادی سرچشمه‌ای است برای پُر شدن خزانه ملت، که می‌تواند با عایدی سالانه آن پس از مدت بس قلیلی فوراً قروض از آن بابت را اصلاً و فرعاً پرداخته و به میزان عمل استقراض و معامله جاریه همه را دارد و از عایدی سالانه پس از آن هزارها امور دیگر را تصفیه کند، و یا همین عایدی را محل استقراض به غایت بزرگی قرار دهد که در متغیرهای احدی از دانشمندان مقتض خطر نکرده باشد، و از آن قرضه هنگفت چنان اساس استقلال سیاسی و اساسی دولت و ملت را محکم کند که به خواب ندیده باشی، اگر تخمین درست کردی مجبور می‌شوی به تصدیق ابتکار این روش از این نگارش که شاید احدی باین وضع عامیانه بر او سبقت ندارد. (۲۰۳)

اگر باز برگردی به سخن پوسیده، که غایت جد و جهد سیاسیون فرنگ بود در قناعت به خُرده ارباب فقط برای زارعین مستقیم و قرار ترتیبی در تبدیل نوع ایشان با برآهین گذشته‌اند که نظری به این سخن نیز لازم است، که تخم زارع مستقیم به آن طور که تصورش مانند جو نیست که تبدیل آن به گندم ممکن نباشد، بلکه آنَا فَآنِ در تغییر و تبدیل خواهند بود، و هرچه مملکت بیشتر رو به تمدن گذارد این تبدیل سریع‌تر می‌شود به چندین واسطه: یکی به علت گرمی بازار مزدوران در مثل احداث خطوط آهن، معادن، و کارخانجات، دیگری به واسطه دخول آلات جدیده زراعتی که کار صد نفر یا هزار نفر را یک نفر می‌کند، (وروشن انت که دخول این‌گونه آلات و ادوات حتماً منوع است قبل از ایجاد بازار زحمات برای کارخانجات و غیره) و البته در این موارد حالت سلبی و ایجابی هر دو موجود می‌شود چه که هم رعیت به عایدی حقیر زراعت (۲۰۴) قناعت نمی‌کند، و فوج فوج زراعت شکنی نموده و به بازار مزدوری فواید عامه داخل می‌شود، و هم وجود آلات جدیده زراعتی وجود او را مسلوب الفایده می‌دارد، و هم شاید سایر اصناف ملت نیز طالب بذرگری می‌شوند، پس نفس مالکیت افرادی محل نظر است ولو به عدد و رؤس عامه باشد، و

از آن طرف می‌گوییم املاک وطن ملک طلق عُmom ملت است در قبضه اجزا واعضايی از طرف هیئت حاکمه که خدام مشروع ملت و شایسته همه گونه جرح و تعديل و عزل و نصب هستند، و در این صورت نام مستحق و مالک خالصه جات بودن دولت و مالک سهام مستهلکه املاک مالکین قدیمه بودن دولت به کلی معدوم خواهد بود.

فَقْضِي الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْفِيتٌ؟ (۲۰۵)

تحمیلات عمومی

- ۱ - یکی از اثرات وخیمه که در هر ملت مترقی دست می‌دهد این است که همراه سیل تمدن و خیل توطن به ملاحظه عدم تساوی تقسیم ثروت و نابرابری توزیع تمول در عامه اهالی و کافه ادانی و اعالی همانا عدم تساوی تقسیم تحمیلات بر ملت است برای مصارف دولت، خصوصاً از راه تمول اقتصادی نقدی و تحمیلات به نام، مالیات نقدی! و هرچه هیئت اجتماعی ملت پیشتر برود و بیشتر ترقی کند حاجت دولت برای ترتیب نظامات موقتی و دائمی جمع مالیات و توزیع تحمیلات بیشتر می‌شود و آشکارتر می‌گردد، و روشن است که معنی هر، بند قانونی - در غالب این گونه تحمیلات خاصه اگر ابدی باشد، مُشتی لجن است به دهان احرار بشر! ای بدبخت بشر! ای سرشته شدگان به شر! ای گریختگان از سایه هما و آیه شاهان عرصه (۲۰۶) ملکوت و مواعظ انبیا سلام الله عليهم! و گرفتاران غولان بیابان گمراه کل هیأت حاکمه روی زمین بچشید آتش دوزخ دنیا و آخرت را إلى يوم الوقت المعلوم! روزی باید که شراره آتش تمدن جدید که از امروزه آغاز نموده گروه بی‌شماری از بشر را بر سینه های گردان فولادین در هر مملکتی برای اطفا شهوت چند نفری کباب کرده زغال نماید، باش تا صبح زحمت بدند... (به جنگ عمومی) ۲ - در آغاز رسوم طایفگی و داشتن سرکرده، که رئیسِ قوم و شیخ قبیله و یا دزد باشی

..... / مفتاح الصدّن فی سیاست المدن

عثیره است، نظام جمع مالیات و مصارف مهمان خانه بزرگ منحصر است به هدایا و پیشکشی‌های آزاد طبعانه افراد و پاره [ای] اختیارات غیر محسوسانه در خاک طبیعی وطن، و همین که رئیس قوم رفته ایلخانی می‌شود، و کارش به نظام سلطنتی کشیده شخص اول نماینده دولت گردید، حوایچ (۲۰۷) دستگاه و لزوم تدارک مهام امور پاره [ای] اختیارات و امتیازات به نماینده دولت و شخص سلطنت در محصولات طبیعی مملکت و مردم ملت می‌دهد، و اختصاص پیدا می‌کند و استخوانی می‌شود، و گاه‌گاهی صورت و معنی آنها به (اراده سنیه همایونی) تغییر و تبدیل پیدا می‌کند، که اول وظيفة شورای ملی بالجماعه برای جماعت این است که در نخستین روز وجود خویش آن گونه حدود و اختیارات و امتیازات راجعه به جان و مال مردم را جرح و تعديل نماید، و روشن است که یک باره نمی‌شود رشتی را از خوردن برنج باز داشته و به نان گندم دعوت کند، بلکه به ملایمت طبیعی باید چنان کند به مناسبت ریاضت و دوای خارجی که در قبضه دارد (به میزان بیداری ملت و پادشاه پرستی عمومی)، قوه اجراییه که هنوز خاصه پادشاه یا شبیه اوست باقی‌مانده همان ریاست اولیه و دلیل عدم تکمیل بیداری ملت و علم به حقوق خویش است. (۲۰۸)

۳- پس آغاز می‌شود به دوباره به فالب ریختن سراسر آلات و اشغال و وظایف کارخانه حکمرانی دولت، لکن دستور این قالبریزی روشن است، که عین قواعد طوایفی ابتدایی ملت نخواهد بود، بلکه میل عمومی و اراده جوهری ملت را بهباید موازن کرد و میزان مُلزمی آنها را سنجیده به مشورت مستقیمه با آنها یا چنان کند و چنین وانمود نماید، و آن گاه نظامی عالی برای تقسیم و جمع مالیات بدهد ولو این که در تحت قواعد مسلمه نیاورده باشد، و روشن است که در اجرای یک ملک تازه برای جمع مالیات به طرز جدید که بدون خبر و احساس اخگر آن رفته شراشر وجود مردم را خواهد گرفت امکان دارد شراره این آتش بیشتر از سرمایه‌داران

نقدی به مردم مفلس دامن‌گیر شود.

۴- واضح است که بر حسب سرشماری هر آینه تقسیم و جمع مالیات را به طرز جدید نتوان انکار نمود و تکذیب کرد، زیرا ترتیب عمل (۲۰۹) به نمونه سرشماری از این اصول برخواسته که:

پول، وقت، زحمت، برای عموم افراد مردم دارای یک قدر و قیمت است. به این طور که قیمت پول و وقت و زحمت من برای من همان قدر و قیمت را دارد که وقت و پول و زحمت دیگری برای او دارد^۱ لکن این قانون کلی که دارای برهان طبیعی است تجربه روزمره برخلاف آن خواهد بود، و یک فلسفه عملی به ما حالی می‌کند که برای تنبیه و تادیب پاره [ای] از علمای سطح دانش و قواعد صرفه علوم پرست کافی خواهد بود که بدانند علم واقعی و قواعد علوم حقیقی همانا مجسمة فلسفه عملی و تجربه روزانه است و نگویند کلام انبیا - سلام الله عليهم - خطابه محضر است، چه که گفتار آن ذوات مقدسه عین رفتار با عمال مؤسسه است.

پس همین که دیده می‌شود که در موقع وضع هرگونه مالیات جدیدی یا اندک تفاوتی در ارزاق و اقوات عمومی یا کسادی وقت و زحمت قابل (۲۱۰) فروش در بازار اشغال عمومی که به واسطه تحميلات یا تحمیل جدیدی رُخ می‌دهد، معانی عملی آنها روی هم رفته یا یکی از آنها این است، که گروه‌ها گروه بسی شماری از جماعت‌های دچار هلاکت یا فلاکتی می‌شوند، که روح اینا جنس متمول آنها خبردار نمی‌شود، در حالتی که علی‌الظاهر تحميلات عمومی در تحت قاعده تعدل

۱. این برهان که مرا، ثلاثة برای هر فردی مساوی است برای نساوی تحميلات سنبله و غلط اندازی است به واسطه این که وقت من و پول و زحمت من که روزانه مثلاً یک صد نومان قرض می‌دهد به من نا موارد ثلاثة مزبوره نسبت به فلان مزبور که روزی دو قران قبض به او می‌رساند بسی فرق دارد و در معرفه تحميلات مستقيم و غیرمستقيم ولو این که فرضًا من پنج نومان بدهم و هزار یکصد دینار بدهد باز که ملاحظه می‌شود همان یکصد دینار علاوه شدن تخمیس ولو غیرمستقيم باشد یکی از لوازم معاشش کاسته و مرا از پنج نومان باکی نبود. (منه)

است بدانند، که کجا گوشه برده و کدام تحمیل علت این پریشانی است.^۱

۵ - در مملکت فرانسه قبل از شورش نخستین همین گونه اثرات وخیمه و مشکلات جسمیم رخ داد، چه که طرز جدید توزیع و جمع مالیات حاصلش آن بود که اغلب متمول‌ترین جماعات ملت از ادائی مالیات و کلیه تحمیلات معاف و مرفوع القلم بودند و فقیرترین گروه‌ها گروه به اقسام مختلف در میانه دو سنگ آسیای استبداد روحانی و جسمانی گرفتار، و مواد آرد و نان خورش رؤسا بودند، و یک گونه مرض جمع مال و حرص احتکار ثروت (۲۱۱) به واسطه ضعف سالیان دراز حکومت مرکزی در رؤسا محبوب دولت احداث گردید، نه تنها به واسطه فشار اعیانی بلکه بیشتر به علت نوم عموم و بی‌حسی جمهوری و سلب قدرت بواسطه عادت دیرینه ملت.

۶ - در انگلستان قضیه کلاً به عکس فرانسه وقوع داشت در عدم رضا و ناهمراه بودن ملاک و زارعین برای رفض رسوم ساختگی غیر طبیعی منع دخول غله به ملاحظه فایده شخصی خودشان نظر به حفظ عامه ملت از قحط و غلا و هلاکت، خسارت زارعین متوسط در صورتی که دخول غله منوع می‌بود به اندازه ترک فضول معاش بود و فقیرترین آنها شاید از قاتوغ باره [ای] اوقات بازمی‌ماند، لکن خسارت ملت در گرانی ارزاق عبارت بود، از آوارگی، بی‌جارگی، موت، و مرض، ولهذا اصلاح این گونه فشار مردمی بس قلیل بر گروهی (۲۱۲) به غایت بی‌شمار محتاج بود به وجود وزیری مستقل الرأی و هیئت حاکمه مؤثر الاقدامی.

۷ - پاره [ای] گفته و گروهی چنان خیال کرده‌اند که: جمع و تقسیم مالیات مستقیم و غیر مستقیم اخیراً به جایی منتهی می‌شود به قواعد معموله که امروزه دارد، که

۱. پس ظاهر است، که برهان یک قیمت بودن مواد نلانه سقطه منطقی است نه برهان طبیعی و از این روش است، که علم منطق موصل به وی حقیقت نیست ولذا گوییم منطق علم نیست بلکه فن است، که همه آن احیاناً اسکات خصم است به واسطه این که علم باید موصل به سوی معلوم باشد کما هو عليه. (منه)

دارندگان مغلوب گردیده و تمام تحمیلات از کیسه تمول ایشان داده می‌شود، و سایر گروه ملت حتی از بهره متساوی عادلانه که باید بدنه معاف خواهند شد، لکن روشن است، که این کار در جایی می‌شود که زمام حکومت به دست مردمی مانند عموم اویاش باشد و ابدأً تشکیلات سیاسی و ترتیبات کامله ملی درمیان نباشد، و صدای پرخاش عموم و فشار مداخله جمهور را قوه استقلال سیاسی دولت نتواند جلوگیر باشد! و این حالت در هرجارخ دهد در واقع مرضی در هیکل هیئت حاکمه و عرضی است در پیکر(۲۱۳) نمایندگان حیات سیاسی دولت که علل و اسباب و معالجات و علامات مخصوص جداگانه دارد، و سخن ما در تعديل مالیات به طور فلسفه عملی در جایی است، که هیئت حاکمه و تشکیلات ادارجات سیاسیه و مليه آن به حال صحت و خالی از ضعف و تقاهت باشد، به میزانی که بتواند تعادل کند با وضع حاضره استقلال خویش و احتیاج ملت.

۸- در این گونه دولت مستقله و ملت متعددن، پیوسته گروهی که امورشان مرتب است، و در زمرة تربیت یافتنگان نیز هستند و هم وقت و فرصت دارند به واسطه این که متمول‌اند و فکر نان شب ندارند، پیوسته در کوشش آن هستند که برگردن عامه مردم سوار شده (سلیم و دوآل پای) ابدی باشند و مشاهده می‌کنی در کل روی زمین در عصر امروزه فرنگ در هرجا که بیشتر آثار تمدن عملاً ظاهر است عامه ملت آن جا بیشتر دچار (۲۱۴) سختی معيشت است! بر هنر خصیکان شهر لندن اووضح دلیل است اینجا است که مداخله دولت عادله و هیئت حاکمه خداشناس مشروعیت تامه دارد که جلوگیر و جلوخیز آن گونه مفاسد جان‌گاه و سترنده این نمونه خال سیاه باشد، و نه تنها به میزان کمیت سرشماری تحمیلات را تعديل کند، بلکه به کیفیت طبیعی واقعی فشار تحمیلات را میانه فقیر و دارا برابر نماید، تا عموم نوامیس پاریس را شوهر شرعی باشد و البته اگر آزادی برای نگارنده این چگامه از کل اجزا و اعضاء هیئت حاکمه اغلب ممالک حتی وطن سکون بود! اشاره به قواعد عملیه می‌نمود،

حالا که تو عضو شورای ملی در حالتی که جا هلانه با عضو قوه اجراییه طرفی، و هر دو در عداوت از خود کوچک تر برادرید بماند، تا حرب عمومی فرنگ که ظلت تمدن را بدانی. (۲۱۵)

مراسلات و مراودات مخابرات و اسباب آنها

۱- مسئله مخابرات به وسائل پستی و برقی، و مسافرات با مراکب برقی و بخاری، زمینی و دریایی را در برابر دعاوی حقه طبقات مسکین بی شمار ملت باید اجلی مقدمه جوهری مداخله انکاری دولت مقرر داشت، چه که فشار این گونه تمولات نقدی است که تولید آن نمونه گنجشک روزیان اهلی می کند، ولهذا دولت هشیار اگر دارای مغزهای پُر کار باشد، و بخواهد هوام مسمومه شورش (به قول او...) یا ذرات مُصلحه (به گفتار ما...) تكون نپذیرد، هر آینه پیوسته باید نگهبان آن گروه از سطوط این وجهه باشد، نه این که یا به گرسنگی بعیرند یا به سربازی.

۲- وسائل مخابرات و مراودات امروزه عصر تمدن فرنگ که عبارت است از خطوط آهن، تلگراف با سیم و بی سیم، تلفون، (۲۱۶)، کشتیان هوایی و دریایی و پُست زیرزمینی، و بالای سطح بر و بحر. به واسطه این که به راه افتادن هر یک ناچار دستهای بس قوی، و قوای به غایت طبیعی لازم دارد، و به اندازه عظمت اساس دارای نفوذی سیاسی غیر مستعارانه می شود، که بدون این که از ساحت دولت و راحت ملت اجازه و امتیازنامه کتبی و شفاهی بگیرد، حایز انحصارنامه عملی و فایز اعتبارنامه فعلی خواهد بود! بلکه کار به جایی می رسد که اگر با علت یا بدون جهت ساعتی درنگ کند روزگار کل محتاجان به آن سیاه است، پس جوهرآ حاجتی به داشتن انحصارنامه قانونی صادر از ناحیه هیئت حاکمه نخواهد داشت، ویژه مانند گردش بازار معاش امروزه بشر که پاره [ای] به جهالت و تقلید، و گروهی به ضلالت

جهل بسیط گرفتار گردیده، و اگر در میانه ملت خویش یا سرمایه خودآلات پیشرفت هریک را ندارند با شرایط خانه‌براندازی دست به دامن (۲۱۷) اجنبیان خارجی می‌شوند، و روشن است که انفعال ملت موجد آن دستگاه نیز نمی‌شود، بلکه نفس سرمایه و تمرکز و تجمع آن موجد جوهری است و در نخستین وهله و آغاز پیدایش آن گونه تدابیر عامله که شباک ابلیس و شکاک دین پاک ادریس بشمار می‌رود، اندک زمانی فرجه در دست و پناه‌گاهی از آن نمونه شتر مست به واسطه رقابت در میانه هریک هست، لکن زمانی بس کوتاه و مدتی قصیر است؛ چه که هریک در ابتدای جنبش خویش کوشش می‌کنند حریف و همکار خود را مایه سوز کند، و اخیراً یا این است که یکی از میانه دارای سهام دیگران یا خردبار امتیاز باقی می‌شود و در تحت نام واحدی می‌افتد، یا این است که هرچند صاحب صنعتی که افراد نوعی واحدند برای گران نمودن اجر احتجاجین و ارزان کردن مزد مزدور که رقابت فردی مانع بود شرکت نموده و یا قراری می‌دهند، و انحصارنامه را در واقع رقابت سرمایه‌داران (۲۱۵) موجود می‌دارد و خواب بودن ملت. و نفس تمول.

۳ - پس روشن است که این گونه شرکت‌های رقبا و انحصارنامچه اغنية که حالت نیم طبیعی به خود می‌گیرد، خسارت فوق تصور آن به عامه ملت وارد است، ویژه گروهی که وسائل نقلی و انتقالی امروزه جای اشغال همیشه رفته آنها را گرفته، بسی دور نمی‌رویم فرض کن امروزه خط آهن ایران در حدود شط العرب و خلیج فارس به خط آلمان پیوسته نگردید، نظر سرمایه شرکا موجب سوخت است چه مرکزی و سیار منطقه زمین نخواهد بود و اگر وصل شد، و فرض کن ایران دارای هیئت حاکمه مستقله سیاسی است که اقلأً به اندازه حقوق داخلی ملت الجزایر است (که نیمه عرب بدوى و دیگر نیمه کاکاسیاه افریقی است) ناچار غورنا فرموده شاید از جا جسته و دستک شادیانه می‌زنی که: ایران آباد شد. و غافلی که از بندر جاشک و جوادر تا پشتکوه در یک‌وند، و سگ‌وند، و بهرام‌وند و برادران آنها که به نام طوایف

..... / مفتاح التمدن فی سیاست المدن ٣٢٤

(حسینقلیخان بوقداره) زودتر (٢١٩) شناخته می‌شوند، و دوباره به کرمانشاه و پس سواحل دجلة بغداد آن‌چه به ایران پیوسته می‌شود (عراق عرب ولو این‌که ملت ایران است) و از آنجا به سواحل شط‌العرب از داخله به علاوه بنادر خُرد و باز بالا آمده تا بیشتر از او اصفهان بررسی یا به خرم‌آباد فعلی، یا مستقیماً از حدود محمره به اهواز و احیاناً صاعقه آسمانی و بارقه ربانی دهنده این اسب سرکش را که میدانه مرکزی روی زمین را جولان زده و اندکی بلکه خطوه بیش نمانده که با خط آهن مرکزی روسیه وصل شود جلوگیر گردید. آیا به نقطه نظر اقتصادی در چه دریای ژرف فلاتکت عمومی خواهند افتاد، بسته به توسعه سینه و تجربیات دیرینه شماست، اگر بگویی چند نفر قاطرچی بروند به درک! با تو سخن ندارم و اگر یک باره دست را به شقیقه نهاده پابرهنه بی اختیار سربه صحرانهاده و گفتنی تاسیس یک همچه خطی یعنی ورشکست عامه ملت امروزه ایران گوییم، بارک الله حسنک (٢٢٠) بچه باهوشی است دانست که محمره و ساحل خزر یکی است!!

۵- البته در کلیات آن خواهی گفت مکاریان، بستگان، معاملین محلی، و سرراهی آنها ورشکست می‌شوند، در خطوط و طرق غیر مرکزی هم عایدی بالرقابه با کسانی که مکاریان وطنی انجانید کفايت از خرج نخواهد کرد، وجود خط آهن نیز اجناس را تا اندازه گران می‌کند چه که گونئی عالم را چهارسو بازار است؛ پس مکاریان، سراسر بستگان، و پیوستگان آنها حتماً به علاوه ورشکست باید بادواب خویش بعیند، چه سراسر اقوات حمل خواهد شد، تمام عمله‌جات کشتیان و زورق‌های حمل و نقلی که در احداث این خط بایر و بی‌کاره می‌شود، باید ورشکست بشوند، حتی از خشت و گل آشیانه خویش که در شمار تمول آنها بود باید دست بکشند، چه شهرها و قصبه‌جات و دهات که به واسطه فوت محل خدمت مزدوران سراسر ویرانه می‌شود به شمار! پس خط آهن هم ترقی است هم تنزل! (٢٢١) تجار دارنده زورق و کشتی تبعه داخله و معاملین با آنها از تجار و کسبه و دارایان عمارات در سواحل و بر سر

راه و انبارها ورشکست می‌شوند، به واسطه تغییر مدار ثروت از صقعی به صقعی!! این امثال نمونه است سایر ورشکست‌های بس جانگاه در آن درج است همه دارایان مکنت درویشی مستند که گفتند دکان را به بند دهان را بسته به راه افتاد، در دقایق رفتار معاشی و تمویل مردم باریک شو و فرض کن حرفه کل ملت ایران سراسر مزدوری است و همگی قوه فعله‌گی و عمله‌گی را دارند، مگر خط آهن و توابع موجود به وجود آن چقدر مزدور می‌خواهد، باز فرض کن رحمت آورده و همه را خریدار زحمت شد، آیا اول متمويل‌ترین شرکت‌ها با این دست فراوان برای فروش رحمت از عهده بر می‌آید که بیشتر از سری دیناری بدهد؟! اگر برای فروش ماهی فروشان سواحل در یک همچه قضیه بازار پیدا کردی! سلمنا و آمنا! - مسلماً خط مرکزی شرق و غربی که با خط مرکزی کره زمین وصل شود برای شرکت آن مفید و مملکت را بس با فایده است سخن در خطوط غیرمرکزی است، که سوخت محض است برای شرکت دور هر دو صورت عام‌البلوای تغییر وضع!! (۲۲۲)

۶- پس واضح است همین که یک همچه تغییری در مدار معاش و اساس انتعاش ملت داده شد، زندگانی آنها متزلزل خواهد شد - و تا دوباره پاره [ای] از دست و پاداران این خزوکان بیچاره بخواهند از چنگال مرگ فرار کنند، یکی به واسطه داشتن صحت بدن و عادت به مزدوری دیگری به سبب اندک ذخیره مالی دست متمويلین سرمایه نقدی دار خارجه که مانند هوای بارد قطبین در جابه‌جا شدن هر ذره از هوای منطقه زمین با یک فشار طبیعی حاضر است جایش را بگیرد، و صاحب مکان را به مسافرت جو لایتاهی بفرستد، از کجا امان درنگ به مردم بیچاره آواره ایرانی می‌دهد که دوباره رشته زندگانی و ریشه گذرانی در آب و گل تربیت جدید فرو کرده و بریسنند؟

هیهات! هیهات! به خدا قسم است آنها به علاوه این که دارای محصولات طبیعی و بقایای سرمایه قدیمه ما می‌شوند، واژ وضع (۲۲۳) تازه آنها نیز فایده می‌برند و بس!

٣٢٦ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

مُزدor نیز از مستعمرات گرسنه رنگ نان ندیده خود با هزاران ملاحظات سیاسی آواره و او را اگر هوش باشد دو برابر شیر ایرانی مُزد می دهند به بهانه این که ایرانی فعله گی راهم نمی داند، بلکه روبه زبان بسته را برشتر نجیب ایران ترجیح می دهنند.

۷- اگرچه گمان خواهی کرد در کل این موضوعات فرنگی ظالم است لکن انصاف بدھیم ظالم حقیقی تمدن است و افراد همگی مقهورانه به واسطه و بلاواسطه، و همین قضیه دوباره می گوید مختارند به واسطه و بلاواسطه! البته پرخاش می فرمایی که دنیا به نور خط آهن روشن است مزدم فرنگ به این نور زنده شده‌اند در پاسخ پوزش نمی رود که: مُرده‌اند یا کل ملل آنها بارکش عده [ای] از سرمایه‌داران هستند، که شماره ایرانیان در نزد آنان وجود صغیری هم ندارد! بلکه می گوییم: آری، پشه چو بر شد بکشد پیل را!

سیلی است آمدنی! سمی است خوردنی! پس ناچاریم دیده سطحی بین را ندکی مالش داده سیل مرگ و میری را که همراه این باران رحمت تمدن به عقیده تو می آید نیز از دور با این که به ریشه دیوار آشیانه تو رسیده نشان بذھیم، بلکه پناهگاهی در سایه سفینه نجات نوح دانش و اضعین قوانین پیدا کنی، اگرچه پیغمبرزاده باشی هستی! لکن پسر ناخلاف نوح آیه مبارکة «لَا عَاصِمَ الْيَوْمِ»^۱ تا صبح قیامت ظهور محمدابن الحسن المهدی الخارج بالسیف عجل الله فرجه را مُبشر و درباره فراریان از حوزه بهشت روضه، انبیاء کرام و به واسطه ذنب لا یُغفر آنان برای ذرّات موالید زمین و جمادات، معجزات قهریه جلال است، پس قانون گذار برای خط آهن چه علوم و ملاحظات دقیق‌تر لازم دارد و بسته به وجودان تو است که خط آهن کشیده شود جمع کثیری تلف نیز نشود. در مثل است عربی نامه قتل خود را به گمان توصیه خیر عامل بود به عربی در بیابان رسید که دفع زحمت می کرد و جانور بدن (۲۲۵) می کُشت و نان می خورد در آن واحد رسیده گفت «عربی از تو پست‌تر ندیدم»

جوابش را چنان‌چه معروف است بداد و گفت «از تو بی‌مدرک تر ندیدم که نامه مرگ خود را در بغل داری و به سرعت برق به قتلگاه می‌روی» نامه دار در شبه افتاد سر پاکت را گشود، دانست چنان است بی اختیار کفش پا را به طرفی و عمامه را دیگر طرف و نامه را دیگر جانب انداخته و در بر بیابان بدون قصد رو به فرار نهاد.

اکنون مراد این است که تو هم اندکی در نامه وسایل مسافرات و مخابرات امروزه شبهه کنی بی اختیار رو به فرار نهاده، بلکه جانی به وسیله مُداخله اِنکاری دولت نجات دهی، اگر بدانی! اگر بتواند! اگر بگذارند! «لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْنَادِيَتْ حَيَاً - وَلَكِنْ لَأْحَيَوَةَ لِمَنْ تَنَادَى» پیش از آنت بکشد زهر که تریاق آید! (۲۲۶)

۸- اینجا است که وظیفه مُلزمی هیئت حاکمه موضوع و محل پیدامی کند؛ اینجا است که دولت باید خواب خرگوش نزود، و پناهگاه عامه ملت و یا به ناچاری گروه بی‌شماری از آنها که مستقیماً دچار زحمت می‌شوند باشد.

اینجا است که فشار چند نفری سرمایه‌دار معین روزانه بر شماره مساکین مُزدور می‌افزاید، اینجا است که پرسش می‌رود: آیا اصلاح و تعدیل میانه مُزدوران و مُزدگیران باید به مداخله مستقیمانه دولت باشد، حتی میزان مساحت و مقدار توسعه آن‌گونه اشغال! یا اینکه موکول نموده به اشتغال عموم قوانین مدونی؟

اینجا است که می‌گوییم باید جعل قوانین مخصوصی نمود؟ یا تنها تکیه داد و برگذار کرد به تبع امور انتظامیه هیئت جامعه و اندازه که حکومت را اختیار است در آن‌گونه امور؟ که در ذیل آن گفته می‌شود چه کاری از این‌گونه امور را باید اجازه (۲۲۷) تاسیس داد؟ و کدام را باید ممانعت کرد و به چه شرایط و در چه زمان و تا چه وقت و در کجا؟

۹- زشت وزیبای اختیار هریک از پرسش‌های گذشته در زیر باب تمیز موقع سیاسی دولت و مناسبات طبیعی حاضره ملت افتاده است، گنه گنه برای هر نوبه مفید نیست و نه تنها مفید نیست بلکه مهلك است. مملکت وسیعه [ای] مانند امریک که تاکنون

ظاهراً نتوان گفت در دوایر دولتی آن مفاسدی سیاسی موجود است برای حل این قضیه ترتیب خاصی لازم دارد! مملکت کوچکی به گونه بلژیک و سویترنلند را که ذرات امور مملکتی در تحت تمیز بکره انظار عمومی است، شکل دیگر است! مملکت تازه به دنیای تمدن آمده مانند استرالیا را که هنوز هم می‌تواند برای محافظه عموم از شر چند نفر خصوص جلوگیری کند(۲۲۸) نمونه دیگر است.

مملکت قدیم التمدنی مثل انگلستان را که قبل از تمنای پاره [ای] مصلحین برای رفع ید مداخله افتتاحی دولت نظام خطوط آهن دارای تاریخ استقلالی مخصوصی گردیده بود، طور دیگر در صدد حل قضیه باید برآمد. در این که مداخله انکاری دولت واجب است امروزه شک ممکن، لکن میزان این وظیفه دولت و روش و ترتیب طبیعی آن وظیفه و حد و پیکره آن در هر وقت مخصوصی و جای بخصوصی سراسر متعلق است به عمل سیاسی نه علم آن، که بر صفحه قرطاس بگنجد یارنگ قیاس، پذیرد. اندکی تفکر در این فهرست مطالب عالیه با این جملات عامیه ما را چنان دامنگیر می‌شود که به خود نخواهیم پرداخت، چه جای این که شرح و بسط بخواهیم، «گفتم که ألف گفت دگر گفتم هیچ...» (۲۲۹)

حفظ صحت عمومی

۱ - مبحث حفظ صحت عمومی را در هنگامی که نظر به مداخله انکاری دولت برای حمایت از بیچارگان ملت در مقام محاکمه بیاورند، پاره [ای] اشکالات نیز ظاهر می‌نماید، که خالی از اهمیت نخواهد بود. در بادی نظر گروه کمی را که رفتارشان موجب حدوث مرض شایع است در تحت نظام قانون آوردن بسی آسان است و در حقیقت از راه علم و تجربه این گونه مداخله دولت که آراء بسیاری از ملت را همراه دارد و فضول بس ساده خواهد بود، در اغلب جاها امکان پیشرفت داشته و دارد بدون این که ظاهراً به آزادی عموم دست درازی شده باشد.

۲- ترتیب کاملی برای، زیرکش میاه فاضله، و کثایف مایعه هر شهر، و سایل حفظ الصحه مساكین شهری و دهقانی، امکنه عمومی برای دفع فضول آن نمونه مردم، بیمارخانه‌های کوچک و بزرگ برای تب و نوبه و (۲۳۰) از آن‌گونه امراض ساده با شرایط انفرادی در پاره امراض که بیم شیوع در آن می‌رود، تدارک آب سالم پاک برای خوراک و شست و شوی پوشک اعم از حمام عمومی و خصوصی. سراسر اینها متعلق است به مداخله دولت و از عهده او برخواسته است، بدون این که بگوییم فشاری مستبدانه اظهار کرده چنان‌چه در سایر امور هدف می‌شود یا آن‌که نسبت فساد اداری به او بدھیم.

۳- لکن سخن در این است، که ترقیات اساس طابت در این ایام و حقوق مداخله ملت در هرگونه مسایل سیاسی ویژه حقوق تردیدیه بشری، در امر به معروف و نهی از منکر، که در مذهب اسلام واجب عینی است، در سایر ادیان وجود ندارد، و حاصل خونریزی‌های ملل متعدده اثبات این حق بود برای ملت بر دولت، زیرا دولت همانا کارخانجات و شاخهای خدمات برای بشر است! پس همان‌گونه که تاجر ذی حق است رسیدگی به اداره و امور کارخانه و سرانجام (۲۳۱) وکلا و خدام خویش کند، بشر نیز عیناً چنان است. ولهذا مداخله دولت در یک همچه مبحشی خالی از خطر و عاری از ضرر به جهت جامعه حُریت بشری نخواهد بود.

۴- آری اگر امکان داشت عامه هر ملت و جمله هر جماعت را به منزله فوجی سرباز یا گروهی زندانی تصور نمود و به تمنای اطبا سپرده، که رسوم زندگانی و ترتیب این جهانی آنها را به یک نظم و نسق مقرر دارد، نه تنها ممکن بود بدترین امراض و سخت‌ترین اعراض را معالجه نمود و بشر را از شر آن آزاد ساخت، بلکه بسی امراض را که تاکنون کشف علت نکرده‌اند، کاملاً تجربه نموده اکتشاف عرض و معالجه مرض را به دست می‌آورند!

۵- اطبای معالج را پیوسته تمنا همین است، که افواج بشر را داوطلبانه برای بوسیدن تیغ

جلاد در برابر آنها سان بدھند، دولت نیز در این موقع مجری اجازه‌اش که از اداره قانون دارد (۲۳۲) اطبا خواهند بود، اصلاً و جوهرآ، و در حقیقت اشتباه سیاسی عملی او از همین راه مضاعف می‌شود.

اول، با وجود این که اوضاع علمی و عملی طبابت و اساس معالجات روزانه در تغییر و تبدیل است و فنی است در تجربه بالیوم و هیچ وقت نتوان گفت تکمیل یافته است! در موقع هرگونه اکتشاف جدید و معالجه نادری دارای چنان اسلحه نافذه می‌شوند، که امکان دارد تمام قوای قاهره دولت را منحصر به خویش نموده و دارای چنان اختیاراتی بشوند که کل ملت را مقهور ترتیب نصُّج نایافته تازه کشف گردیده خود نمایند.

دوم، در صورتی که موقع طبابت این‌گونه مداخله دولت را برای حفظ الصحة عمومی تجویز نموده و مشروعت دهد، ترتیبات مجوزه اطبا در تمام اعمالی که برای پیشرفت مهم خویش می‌دهند، ابدأ رعایت از مخاطرات سیاسی از نقطه نظر حریت عمومی نمی‌کند، (۲۳۳) چه که در نظر طبیب هیچ‌گونه نظام حفظ الصحه مؤثر نخواهد بود، مگر این که عمومیت به خود بگیرد و قهراً تعییم داده شود، ولهذا تعییم و یا اجبار آن و یا هر دو را لازم دارد!، اضافه سری، و اجازه زایدی به پلیس علنی و مخفی هر دو، و توسعه دار القضای محلاتی و دوره مفصله هر قانون جنایات افزودن. چه که با این که نتوان گفت این نمونه قوانین را جوهرآرنگ و روغن قوانین صرفه خواهد بود! باز که ملاحظه می‌شود قوانین جوهری جنایات در تحت یک‌گونه تمیز عدليه عامی است، و جالب هیئات منصفه شرافتمندی و نمونه مزبوره فقط بسته به ترحم پلیس و صفاتی سرشت و قضاة محلات.

۶- در صورتی که به حق پیوست و در دل نشست، که مداخله پولیس و اجازه آنها برای تعییم هرگونه اساسی در امور صحیه معنی آن این است، که از درجه داروغگی شب و گزمگی روز بالا رفته در شراسر سته ضروریه مردم به توسط جاسوسان مخفی

خویش راه پیدا کنند، (۲۳۴) و برای اجراء قوانین موضوعه در آن موقع وسائل دفاعیه که برای هر فرد متهمی لازم است، چنانچه در عدالتخانه‌ها فراهم است موجود نباشد مسلم است، که دست حکومت و شست دولت به طوری خطرناک بدان عصمت حقوق حریت عامه بشری می‌خورد و با عنایت سختی دایره آزادی عمومی را البته محدود می‌دارد، که باعث شکایت عموم گردد.

۷- شراین کار و سراین بیمار پیوسته ذر دامن و دهان گروهی است که در این گونه امور از نقطه نظر علمی ناقصانه متصدی وضع قانون و اجرای قوانین حفظ الصحه می‌شوند!، و در بادی نظر تا استخوانی نگردیده ملت را نیز چندان توجه و دقت نظر و محاکمه فکر درباره آنها نخواهد بود، تا این که مفاسد آن غیر مستشعرانه بر دوش آنها مانند آدم آبی بردوش سندباد بحری سوار شده وقتی که ملتفت شوند که او چنان وعیسى ساحرانه خود را به تمام اطراف (۲۳۵) کالبدشان وصل ساخته که نجات از آن غیر ممکن باشد، یک قشون دارای مواجب ماهواری تشکیل می‌شود، فواید جوهی ریشه کرده نتیجه دوانیده [ای] ایجاد می‌شود، عادات و اعمال آزادانه ملی در لباس اوضاع رسوماتی مُدنی و قانونی غیر مسئول گرفتار ابدی می‌شود، حتی کار این اداره و نفوذ آن گونه لشکر هزار هزاره به جایی می‌رسد، که برای قبولانیدن نفس خویش و احکام خود از علم نیز جلوگیری خواهد کرد.

۹ - پس تحریر این حد و تقریر این سد را بایست این گونه و این نمونه نمود، که در صورتی که حفظ عامه ملت و کافه جماعت از بی مبالاتی گروهی از ایشان یا جهالت جبلی آنها در امور صحیه از جمله ملزمیات دولت بشمارند، و مداخله انکاری او را مشروعیت بدھند و مسلم بدارند، لازم است که برای هر یک از آن گونه مداخلات عملی حکومت و ترتیب اجرای آن قبل از شروع به کار نقشه ترتیب انجام آن را (۲۳۶) طوری بریزند، که مورث آن خطرات و موجب زحمات نشود. مثلًاً، به وضعی باشد، که به مجرد این که علم صافی و عدول کافی که در آن موضوع قاضی وجودان

٣٣٢ / مفتاح التمدن فی سیاست المدن.....

است فتوی داد که حاجت به انجام رسید، فوراً حکومت اجراییه دست خود را کوتاه و پای خویش را خارج کند، یا این که اگر روشن گردید که از آغاز و یا اواسط و یا هر موقع کار نارسا یی و ناشایستگی مداخلة حکومت در آن موضوع بیهوده است داخل نشود، و یا فوراً دست بکشد.^۱

قدرت و نفوذ شرکت‌های تجاری

۱ - یکی از فشارهای به غایت سختِ ملایم طبیع حاضر نفوذ آرام رواج که لازم دارد مداخله انکاری دولت را همانا این است که ترقی ملت و رفاه جماعت و تمول امت چنان‌چه آشکار است پیدایش می‌دهد از گردهم فراهم آمدن افراد مستولین!! انجمان‌ها و شرکت‌های تجاری بس مهی را که در حالتی که آحاد آنها معلوم و مشخص (۲۳۷) نیست فواید ایشان در هرجا واحد است، ویژه به طرز جدید و طور نادید امروزه که شرکت‌های متعدده دارای مرکز یگانه می‌شود ولذا جوهریت نفوذی و حلولی تامی در امور ملی و سیاسی پیدا می‌کند، و در شورای ملی امروزه هر مملکتی عملاً واضح است که تمول را یک گونه حمایت و حفاظه زایدی بر آن‌چه در تلو حقوق مشخصه مندرج است از خویش است، که به جای آن که بگویند نماینده مخصوص لازم دارد، باید گفت جلوگیر بخصوص می‌خواهد! چنانچه در مجلد دوم این پریشان کتاب به خطاب رفته.

۲ - در شورای ملی و اطاق نمایندگان عمومی انگلستان خط آهن را نماینده جوهری و محافظه اهلی زاید بر لزوم است و شناختن آنها و تمیز افرادش در هنگام پیشنهادی تازه در منع میزان اجرت بی‌اندازه و صیانت مسافرین از خطرات بی‌مبالاتانه و قرار

۱. در معالک عثمانی مثلًا اگر ده سال قبل در سر حدی از حدود مملکت قرنطینه بوده است به اسم فلان مرض و بدون درنگ رفع شده باشد، هنوز آن اساس برای محل مواجب اطباء و اجزاء به اجمال سختی باقی و برقرار است. (منه)

سرعت قطار مزدوران سوار بسی آسان است، و از آرا هریک اعضا (۲۳۸) روشن است که سرآ چگونه محافظه از شرکتها می‌کنند و مانع اصلاحات قهریه مزبوره می‌شوند.

هم‌چنین در باب کشتیان دریایی چنان فواید مالکان آنها به هم دوخته و روی هم ریخته که هر وقت بخواهند در پارلمان هر دولتی وضع قانونی نمایند، که نظیر حفظ فایده ملاحان از کیسه جهاز داران باشد، به غایت مشکل است، چه که ملاح بدبخت شخصاً تا بخواهد به مقام شایستگی عضویت پارلمان برسد طبعاً مالک سهامی در شرکت سفایین یا امثال آن شده است و همان ریشه تلغی در سرشت او بار آمده است، کذالک نمایندگان بانک‌ها و صرافخانه‌های آزاد و صاحب امتیاز در شورای ملی وجودشان بسیار است و به همچنین تجار با مکنت و دکان داران با تروت در خارج و داخل پارلمان پیوسته در صدد این هستند که یک گونه اتفاق و یگانگی در جلوگیری از هر قانون یا به ترتیب اوضاعی نمایند که مانع (۲۳۹) از گرانی امتعه آنها است.

۳- در برابر سراسر این گونه نفوذ تمول و قدرت ثروت همانا دولت باید حامی و محافظ گروه بی‌شماری از ملت شود که قاعدة آنها را (بی‌پول) می‌نامند.

۴- این جمله را بیشتر سیاسیون فرنگ عنوان کرده‌اند، آیا کسانی را که (بی‌پول) نام می‌دهیم از این جمله چه باید بفهمند؟ روشن است که در صورتی که این جا و در گذشته نگارش یافت که اغلب اجزا و اعضایی که هیئت حاکمه به وجودشان برپاست همان‌ها یند که برخلاف مقصوداند، پس چرا گفته‌اند دولت باید حفظ کند ملت را از فشار فوق طاقت ثروت متمويلین، در حالتی که دولت یا حکومت وقت یا کل هیئت حاکمه مرکب است از همان اشخاص؟!!!

برای این‌که عامه ملت و کافه جماعت هر سرزمین آشکارا و روشن ندانند (۲۴۰) که چند نفری که نمایندگان سیاسی قالب هر مملکت هستند خادم رفاه عموم و نوکر

آسایش جمهوراند، نخست از سطوت و زورآزمایی داخلیان و سپس خارجیان، و در صورتی که فایده وجود و غایت هست و بود خود را به رفتار روشن بر ملت آشکار نکردند. وظیفه ملت نیز فوراً تغییر هیئت و تبدیل اساس حاضره است! چنان‌چه قیاصره مستبد و اکاسره مقتصدر را در تحت قیود حکومت ملی آوردند.

همین قدر که بشر بداند، که هیئت حاکمه به وضعی که سرشت آدمی است پیوسته می‌خواهد با شماره کمی که دارد دارای امتیاز حکمرانی قادرانه و بلکه حکومت ممتده موروثی باشد.

همین قدر که بشر بداند که این جاه طلبی در تمام بنی نوع او ویژه در مقام حیازه زمام حکمرانی ولو در تحت نزدیک ترین وضعی به جمهوریت نورانی باشد، عام است. (۱۵۴)

همین قدر که بشر بداند که قابض اعنه حکمرانی وطن هر غاصب خارجی هم باشد یا برادر داخلی به حال حقوق ملی او چندان فرق نمی‌کند و پیوسته ملت را حق، انکار و تردید است. ویژه مانند عصر امروزه که حقوق ملی سیاهان الجزایر را دولت متمدن فرانسه مجبور است منظور کرده باشد دول متحده امریکا که هیئت حاکمه آنها به وجود فرنگیان پوست سفید تشکیل یافته از دیرزمانی خرید و فروش بنده را منسون و آنها را تمام حقوق ملی وطنی می‌دهد! چگونه یک ملت بزرگی ولو ساکن افریقا باشند جایز است مانند شتر بخوابد تا هرچه هیئت حاکمه بخواهد بر او بار کند.

ملت باید بداند او است که مالک وطن است! او است که هیئت حاکمه به وجودش موجود است! او است که همان طوری که قیاصر و مستبد را مشروط به قانون و مقید به قانون نمود، باید (۲۴۲) هیئت حاکمه را نیز بفهماند که بیدارم، و اگر اندکی به حقوق ملی من تجاوز کردمی به شمشیر قانون اساسی که امتیازنامه حقوق ملی جزاست دونیمه خواهی شد.

آری ملت باید تا بتواند اجزا و اعضای شایسته و بایسته برای هیئت حاکمه به سمات و صفات اخلاقی و قانونی تحصیل کند! شبه نیست! لکن توجه تمام خود را باید به همین صرف نماید و بخواهد، بهرام گور می‌گوید: «اسب هرچه نجیب و ادیب باشد تازیانه می‌خواهد، پادشاه هرچه عاقل باشد وزیر لازم دارد!».

پس در هرجا نخستین وظيفة ملت این است که پیکره حقوق خود را بداند و برای اخذ آن چنان بیداری خود را به هیئت حاکمه بفهماند، که هیئت حاکمه پیوسته از خلاف عهد و انتظار ملت برحذر بوده تصوّر تقصیر نتواند کند، نه این که خرگوش صفت به خواب رفته سرشت (۲۴۳) ملکوتی از حکام قانونی متوقع باشد. بلکه نفس قانون موضوع به توسط هیئت حاکمه رانیز مراقب باشد چه که در حدیث است که «الكلامُ صفةُ المتكلّمُ» البته قانون هر قانون‌گذاری به رنگ سرشت او است پس تصور ملت این نباشد که هرچه را قانون نام نهادند هم خوب است و هم واجب! بلکه بداند که قانون جوهرًا یعنی آن‌چه حافظ حقوق عامه بشر است!

ایرانی باید بداند که از نقطه نظر حقوق بشری در امروزه دولت بریتانیای عظماً به مسلمین هند بیشتر رعایت و حریت بخشیده تا در عین جلوس سلطنت‌های بس بزرگ پادشاهان (بابری، محمودی، غوری، و هندوستان). لکن طلب را باید گرفت. ایرانی باید بداند که حقوق ملی آنقدر ثابت است، که دولت عظیمه امروزه عالم که عبارت از سلطنت مقتدرة روسیه است (۲۴۴) روزانه حقوقی به مسلمین تبعه خویش می‌دهد، که عملأ هیچ‌یک از پادشاهان مستبد ایران و آسیا سراسر در گذشته نداده بودند، مانند این که در تمام عدالت‌خانه‌های روسیه یک مستله ارث و میراثی فیصله نخواهد یافت مگر به موجب فتوای علمای شیعه و سنی مسلمین که خارج از عدلیه هستند.

این اعطای حق را با چند فقره حقوق دیگر درباره مسلمین شورای اعظم روسیه قانون‌گر تصویب کرده و امپراتور اعظم روسیه به دستخط مبارک موشح فرموده و

روزانه زیاد مرحمت می‌شود! و می‌گیرند و خواهند گرفت! برای چه؟ آیا مسلمین هند و روسیه قدرت سلطنتی دارند؟ نه! بلکه بشراند، و حقوق بشری ثابت است، و در سایه هیئت حاکمه خویش تربیت یافته و بیدار شده‌اند و حق خود را از راهش طلب می‌کنند، نه شورش جاهلانه، بلکه به آرامی و خموشی و انتظام طلبی، حرف حق دندان فیل را می‌شکند، (۲۴۵) «فَضْلَ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ درجات - الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيمَا لَنَهَا نِيَّتُهُمْ سُبْلَنَا إِنَّ اللَّهَ لَعِنَ الْمُحْسِنِينَ»، تو در گرفتن حق نیکوکار باش که می‌رسی! امپراتور اعظم روس و انگلیس به مسلمین حقوقی داده که فراش باشی گذشتگان به آنها نمی‌داد.

۵- چیزی که از چیز نویسان فرنگ و پاره [ای] مردم باهوش و فرهنگ آنها به ما می‌رسد این است، که دولت باید برای حمایت رنجبر و محافظت مُزدورِ کل دایره خطوط آهن، دوایر بانک‌ها و صرافخانه‌ها و شرکت‌های ضمان را خود مباشر باشد و مؤسس گردد، حتی اموری که فعلًاً جالب توجه سرمایه‌داران نیست یا به واسطه حقارت یا خفای جوهریت یا اینکه محال مداخل آن به غایت پراکنده و در تحت عنوان شاهی و نیم‌شاهی است و به جهت دولت به واسطه داشتن وسائل آسان است، نیز در شمار حقوق ممتازه جایز‌المداخله است، چنان‌چه شماره بس بسیاری از این‌گونه امور از دیرزمانی (۲۴۶) در مملکت ایطالیا در دایره مداخله دولت است، و در انگلستان از اوآخر قرن نوزدهم نیز آغازی کرده‌اند.

روشن است که هرچه این‌گونه فواید و این نمونه عواید را در برابر هم نهاده و به طور ساده موازن کنیم، همان قصه خورجین شیخ سعدی است که چه همه رادریک لنگه بگذارند و چه تعادل کنند چیزی از نقل حمل برای آسودگی الاغ بیچاره کم نمی‌شود، در هر جهت باید عموم ملت بار چند نفر سرمایه‌دار یا دولتی را به منزل برسانند و در واقع فشار تعلو را پیوسته پذیره باشند، یا به مدیریت دولت یا به عضویت اشخاص سرمایه‌دار، یا به شرکت دولتیان و متمولین.

ولهذا برهاناً روشن است، که دانش بشر برای اصلاح مفاسد تمدن جدید به غایت عاجز است و جز صراط المستقیم انبیاء کرام راه مفری نیست.

۶- نظر به حفظ حقوق اساسی که درباره متمولین نیز در عالم (۲۴۷) سیاسی ثابت است، در جایی که دولت باید برای حمایت از گنجشک روزیان مردم در امور تجارات و صنایع مداخله کند، در حالتی که وجود آن گونه ادارات تمولیه به واسطه قرض و استقراض از دولت و به دولت و به علتِ انتظامات مملکتی نفسِ دولت تاسیس یافته نیز باید به میزانی باشد، که ادارات تمولیه را اساساً متزلزل کند، بلکه مداخله دولتی در تمام آن نمونه امور به میزان لزوم رفاه حدالوسط جمهور است، که باز هم که ملاحظه می شود مُعan آسایش و زندگانی عادی امروزه کل همان تاسیسات ثروتیه است.

۷- روشن است که هرچه وسائل مراسلات و مراودات و حوايج اقتصادي و اجتماعي بشر بیشتر شود، فواید هر تجارتخانه و تاسیسات تمولیه فزونی خواهد گرفت، ولهذا بر مزد مزدوران خواهند فزود و نفس افزایش مُزد و ترتیب تربیت اجباری عموم افراد هرجای زمین و نشر حقوق بشری و نفس فشار تمولات ولو از راه حقد و حسد نیز مزدوران عالم را اخیراً چنان بیدار می کند و هشیار می نماید، که خود از عهده اخذ حقوق خوبیش بر می آیند با کمال سهولت و آرامی، و مخصوصاً تشکیل انجمن‌ها و مجتمعی می دهند که نفس هیئت حاکمه در برابر آن خاضع می شود، لکن در امروزه باید قناعت نمود و گفت به امید فردا باشید! بلکه اخلاقاً و ابدآ مداخله دولت را در تمام آن موارد باید حتمی و جازم الاجرا دانست به شرایطی که گفته شد.

مداخلة ايجابي١

۱- مداخله ایجابی و مؤامره افتعالی دولت را نظر به وظایف ملزمی آن معین کردن که در تحت جمله ترقی و رفاه عمومی و استقلال وطنی افتاد و مستقیماً بر ذمہ دولت است و غایت وجود و علت هست و بود آن است. بس دشوارتر از تعیین (۲۴۹) حدود مداخله انکاری است، نظر به حفظ و حمایت از گروهی بسیار در برابر فشار تمدن، و حوادث اجتماعی، در ذیل تمول جماعتی بس قلیل العدد، چه که نظر به رفاه و ترقی عموم است، و این که وظیفه دولت همانا نیکو داشتن جمهور است، که علمای سیاسی در هر دولت و هر موضوعی دارای حق مشروعی هستند، که اعتراض نموده و تردید کرده و تنقید نمایند، و پیوسته وظیفه ملزمی را از آن بخواهند، این جا است که حق اعتراض مشروع به ملت داده می شود به خلاف این که تمام ایرادات واردہ بر دولت نظر به مداخله انکاری سراسر ادبی و اخلاقی بود، هم نفس مداخله و عین ایران، لکن در باب مداخله ایجابی همگی حق مشروع ملت است، که کارهای محوله به مزدوران خود را از ایشان بخواهد، این جا است که احتمال همه گونه خطر و هر نمونه ضرر ممکن است به واسطه مداخله ایجابی دولت با عدم بیداری ملت از جلوگیری اشغال افرادی جمهور و تجربیات ولهذا (۲۵۰) اختراعات نافعه رُخ دهد، و فشار مداخله فوق وظیفه و فساد سری اداری بدون زاجر، و ترتیبات مانعه به جایی برسد که نفس اجازه سرپرستانه دولت و حیازه امور رسمی جماعت علت آن بشود، که در واقع اساس دولت کارخانه باشد برای تقویت و ترقی مقام اعضا خویش و رفته از شعبات و شاخهای ادارات هیئت‌حکم معالی و ممالکی به نفس مرکز سرایت کند و از حقوق مشروعه ثابت‌مرکزی بشمار رود، و استبداد قانونی لا یغیر و لا یُدلی وجود پذیرد!

۱. باب مذهب حرواله می شود به مجلد خاص اگر خدا بخواهد. (منه)

۲ - در برابر این گونه خطر و این طور ضرر نه تنها باید تدابیری پیوسته وجود داشته باشد که در کل امور و اشغالی که ممکن است به توسط اشخاص یا جماعات ملت متكلف شده و انجام دهنده و صورت پذیرد، ذخیره اعتراض و زمینه ایجاد باشد، بلکه مدام باید و علی الدوام شاید ملت را: انتباہ عام و هوش تمام: متوجه همان (۲۵۱) اشغال و اموری باشد که از خصایص جوهري و امتيازات اصلی دولت شمرده می‌شود، ویژه کاملاً مواطن باشد و تاماً مراقب تعیین جنس و تشخیص نوع و تحدید میزان نفس مداخلات مجازه باشند، که آن‌چه به دولت برگزار می‌شود و در عهده می‌گيرد اموری باشد که نفس مقام و مرتبه آنها شهادت بدهد که وظيفه دولت است از حیث رفاه ملت و ترقی مملکت با فواید اقتصادي.

۳ - کل اشغالی که به دولت اختصاص پیدا می‌کند روشن است که باید در غایت سادگی و نهایت بی‌پردازی باشد، که عame ملت بتوانند صورت و معنی آن را که غایت و فایده آن است بفهمند! نه این که در تحت قواعد مختلفه مبهمه یا نظمات متضاده متعلق به مراکز نظریات درهم و برهم باشد، بلکه راه فطانت و رخنه زیرکی را برای پیشرفت مقاصد شخصی مدیران امور به باید بست که نتوانند رفته رفته مردم را اسیر هوش و هنگ و درایت و فرهنگ خویش نمایند، چنان‌چه (۲۵۲) در پیش گفته شد نظر خلیفه ثانی اسلام آن طرف احتیاط بوده است، که یکی از حکام خود را بی‌جرم عزل می‌کند، معزول پرسش می‌نماید به چه علت؟ پاسخ می‌دهد چون بسی عاقل و فطیّن بودی نخواستم از این بیش فشار عقل تو بر عame محاکومین باشد، پس مثلاً اگر شغل و امر معهود و محول به دولت از امور مالی باشد وضع و ترتیب آن باید محتاج باشد به تمام فلسفه حساب، بلکه به اندک دانش در اعمال اربعه به توان کشف حقیقت جمع و خرج آن را کرد و گوشزد عموم نمود، و هرجا که سرپرستی هیئت حاکمه محلی دخیل است نیز باید که آن میزان مداخله را براساس نهاد که خارج از اختیار غیرمسئول مرکز دولت باشد نه مزید بر حقوق ممتازه هیئت حاکمه اجراییه مرکزی گردد!

۴- موضوعاتی که نظر به جلب فواید غاییه عامه ملت و کافه مملکت در تحت مداخله هیئت محاکمه می‌افتد روشن است، که باید دارای (۲۵۳) مزیت و حدت شغلی و تشخیص یقین و حقیقت مادی باشد، مشروط به این که مداخله دولت از نقطه نظر اقتصادی موجب ارزانی و کم خرجی آن باشد، نه برای جلب فواید اداری و اعضايی هیئت مزبوره، و این‌گونه موضوعات است که دولتیان شمشیر دست نموده و علت مداخله خویش وانمود کرد و اعتراضات ملت را در اصل موضوع آن جواب می‌گویند، و البته میزان آن اعتراضات و حدود این اجوبه در هرجا و هر ملت به ملاحظه مقتضیات اهلی و سیاسی تفاوت می‌کند و منعکس می‌گردد به قیاسات مع الفارق و سالبات به انتفاء موضوع، مثلاً در یک ملت جدید اجتماعی یا مستعمری تازه به ظهور رسیده نسبت مردم به اداره هیئت حاکمه نسبت افراد شرکا، یک شرکت تجاری است که با کمال سهولت نگران همدیگر هستند و امور جُزی و کُلی از عامه آنها پوشیده و پنهان نیست، و در چنین جایی دولت می‌تواند به کمال آزادی، آرامی، بدون تردید، و معارضه (۲۵۴) در هر کاری مداخله کند و مورد اتهام به فساد اداری و شکایت اهالی نباشد و اعتراضی جوهری که در این‌گونه مداخله دولت در آن نمونه ملت موجود است این است که سیاسی‌دان به خرد و هوشمند کارآزموده می‌گوید: نفس توکل ملت بر کارگری دولت اخیراً مُضر است، و خرد خرد همین توکل کورکورانه بر آن، چنان استقلالی به هیئت حاکمه می‌دهد که بعدها فسخ و نسخ آن به غایت مشکل است، و همین تسلیم نامجرانه امروز مردم به دولت است، که مایه هزارها خطرات و کرورها خسارات فردا می‌شود، و ملت را برای برانداختن هر جزو استخوانی شده آن دچار جان بازی‌ها خواهد ساخت.

۵- وسائل مخابراتی پست و تلگراف و تا اندازه [ای] تسلط دولت در خط آهن، در عصر تمدن و حصر تنور امروزه فرنگ برای نمونه مداخله هیئت حاکمه و این که چه کاری شایسته و چه امری بایسته (۲۵۵) آن است کفایت می‌کند، و میزانی به دست می‌دهد

که مداخله واجبه و مؤامره ایجابی دارای کدام نمونه اشغال است. و در مداخلة انکاری آن نیز گفته شد از وظایف ملزمی دولت است (حفظ خاک زرخیز وطن) که ملک مورث و عامه ملت است در برابر دهان باز و شکم آز ملاک بس قلیل الاشخاص کثیر التمول، و نیز نگارش رفت که یکی از تدبیر لازمه این کار مدیریت دولت و رئیسیت زراعی آن است که سراسر زمین و کل اراضی زراعی و عماری را در قبضه خویش بگیرد، لکن در این مورد نیز چنان‌چه در باب خط آهن گفته آمد دولت نمی‌تواند شخصاً رئیس آب و زمین یا مدیر شرکت خط آهن باشد (اگرچه در پاره از ممالک فرنگ همین کار را کرده‌اند) بدون این‌که شکل قضایا و موضوعات مداخله ایجابی دولت را عکس و طرد نمایند و از نو در صدد تعیین و تشخیص آن برآیند. (۲۵۶)

۶- انجام نظام زراعتی و اختتام تمام املاک قابل‌العماره و سراسر تمولات منقوله مادی، روشن است که فطانت شخصی و کفایت هوشی و درایت عقلی اشخاص افرادی مخصوصه را لازم و در کار دارد، که پیوسته شایسته امانت‌شناسی و اهلیت خواهی صاحبان کار راه همراه خواهد داشت، که نمی‌توان از سراسر هیئت حاکمه تعنا کرد و امیدوار بود، بلکه آن دست از هیئت حاکمه را که نگارش یافت در تحت عنوان وزارت زراعت باید قابض املاک بود، و در واقع و حقیقت باید هیئت حاکمه ملی محضی شمرد، که از حیث نورانیت نمونه جمهوری نورآ عمومی باشد، نهایت از جمله شبعت اجراییه دولت اسماء شمرده می‌شود، نه این‌که تصور کنی املاک را از حقوق ثابتة هیئت حاکمة مرکزی یا حکام توابع و هیئتات محلات مملکتی گرفته‌ایم، بلکه چون این هیئت مدیره دارای امتیازات (۲۵۷) اجرایی است و از حیث این مقام مانند هیئت حاکمه اجراییه مرکزی و محلی است، گفته‌ایم در تحت عنوان وزارت زراعت باشد! لکن به استثنای عشری که راجع است در تحت عنوان مالیات دیوان و باید به خزانه رسمی دولت وارد شود، حبه جنس و دیناری نقد از

تمام چهار بهره دو هیئت مدیره املاک به خزانه نمی‌رود، بلکه چنان‌چه نگارش یافت مخصوص خزانه ملی است، و عمدۀ مخرج این مدخل ذخیره قوت دوساله عامۀ اهالی است به قیمتی که درجات پست مزدوران بتوانند از مُزد روزانه خویش نان خورش و لباس معمول ذخیره روزگار پیری خود تدارک کنند، و زاید بر آن هرچه عایدی هیئت مدیره است پس از مصارف اداری به فروش برسد به شرایطی که گفته شد، و هرچه از این راه وارد خزانه ملی بشود، مخصوص امور و اشغالی است که رفاه جمهور واستقلال احوال عموم و تربیت (۲۵۸) کافه اهالی، و احياناً استقلال وطن و حفظ اساسی سیاسی و حقوق مملکتی در آن ملحوظ باشد.

عزیزم! باهوش باش! بدان اگر ملک می‌دهی چه می‌گیری! و بفهم اگر خاک موروشی را از کف می‌دهی چه عایدی داری! باخبر بشو که گفتم یک پارچه ملک رها کن مالک تمام املاک باش! یک قطعه خاک تسليم کن محصول تمام خاک وطن را از خود بدان! تویی آن کسی که در هرجای روی زمین باشی و در برابر هر هیئت حاکمه و یا دست قوی دولت خارجی باشی و دعوی این حق کنی حق داری! واحدی تو را ملامت نخواهد کرد، همچنان که هیچ قادر قاهری طفل را از شیر پستان مادر خود نتواند بازدارد و همان‌گونه که از شیر مادر بدین‌بچه نمو و نمایش می‌پذیرد، از این شیر که محصولات خاک وطن است بدن ملت و کالبد مجموعی است و هیکل عمومی جماعت و پیکر وطن و محل سکونت باید نمو و نمایش پذیرد! (۲۵۹)

علناً و آشکارا بدان که خالصه و ارباب دو نام است از بقایای هیکل هبل پیکر زورآوران و متمولین هر دوره و ابدأ در برابر حقوق ثابتۀ مجموعی کافه ملت مسمائی مشروع ندارد، پس پیوسته کوشش کن که حقوق خود را مانند نام پدر و مادر خویش بدانی، و در ثانی علت غایی وجود خود را بدان که برای اخذ آن است، و ثالث بفهم که گرفتن حق در بادی نظر شورش نمی‌خواهد بلکه علم می‌خواهد، و رابع تعقل نما که اگر بر این اساس که گفته شد گذارده نشد دست دولت را در این کار

استوار کردن قدحی سم کشنده بر فنجانی عسل ریختن است! همین قدر بدان که تاکنون یک جمله صریحه از حقوق تو را نتوانسته ایم بگوییم و آن چه گفته شده ضربالمثل است، و جز در نصوص موحیه انبیا کرام که با کمال سادگی موجود است و از شدت ظهور مخفی است دیده نمی شود! (۲۶۰)

۷- پس در صورتی که تکیه ملت و توکل امت سراسر به هیئت حاکمه شد، قطع نظر از این که جوهرًا در کلیه امور دوباره ذرات حریت و حقوق جمهور در جیب پر از عیب اجرا محبوس می شود، ویژه در مثل آن گونه امور مختلفه پهناور مالی قاضی الامالی بشری که محل دخل و آرزوی هر فردی است، روشن است که از مرکز هیئت حاکمه، اجراییه گرفته تا شعب محالی و معالکی آن تولید و تاسیس ادارجات بس مفصلی می نماید که بیرون از شمار است و در چنین اوضاعی واضح است که شورای ملی را دست نظارت کلی و شست محافظت جُلی در سراسر حقوق ملی و حمایت در موارد رفاه اهالی و سلطه مطلوبه به موجب قانون اساسی، که نظام نامه حدود سیاسی است نخواهد بود، خاصه در مانند روزگار امروزه روی زمین و مخصوصاً همان ممالک فرنگستان که تمام امور اجراییه به وسیله شماره بس معین و مخصوص فیصله می شود، و دیده شده که فقط جابه جا (۲۶۱) می شوند، و کارها را دست به دست می نمایند، و پیوسته فلان لارد یا ماستر یا مسیو مصدر به همان امر اجرایی است و در هر دوره تنها کارها و اشخاص معین مزبور در حول و حوش اداره مرکزی شغل مخصوصی مصدر خدمت است! و روشن است که تازه وارد کم است، و هر وقت ورود کند، قهراً و طبعاً مطیع نظام نامه داخلی غیر مكتوب آن اداره است، و نیز چون در غالب اوقات به اسبابی که گفته شد ملتِ غفال روز و نوام شب، و لهذا کشف حقایق فاسده اداری امکان ندارد مگر در دو وله، یکی در صورتی که فرد نادری بسی نامجرب باشد و دیگری پس از مدتی که مفاسد فوق العاده متراکم شود، ویژه این که مجازات آن فرد در برابر عموم برای عبرت خصوص داده نشود، پس آشکار

است که در چنین مملکت پر از مهلکه نفس هیئت حاکمه کارخانه تخریب کل اساس تهذیب است و سراسر (۲۶۲) حقوق نورانی بشر را مشتی لجن و سرشتی پر محن است، و آن امید که برای دانشمند نوع خواه وجهه نظر و جلوه بصر است به کلی موضوعی نخواهد داشت، چنان‌چه تا امروزه در روی زمین نبود و نیست، ولهذا گوییم مثل تاسیسات در ذیل عنوان مشروطیت و جمهوریت و امثال آن برای اخذ حقوق جوهری بشری همانا پارچه مُومی است در دست دانشمندان که اساساً برای ساختن هیکل انسان است، و به مجرد این که طراحی شد حرارت شهوت و سورت سطوت شیاطین غلبه یافته اصل اساس را در هم خُرد نموده به شکل خویش مصورش می‌نماید.

این در صورتی است که حال مومی داشته باشد یعنی آنقدر سطوات قاهره بیداری ملت در هر دوره بر آن وارد آمده باشد و مردمش دارای اخلاق انسانی بوده باشند، که سلطه آنها بر اداره اجرا مانند تسلط شرکتی تجاری باشد بر اجزا اداره خود، وای به جایی که (۲۶۳) هنوز امتیازات حکمرانی هیئت حاکمه اجرایی به واسطه نابیداری ملت و تکیه به دولت به منزله تراب مُهباي باریک و دارای رطوبت تسلیم ملت باشند، که به اندک زمانی صخره صحا، و سنگ خارا شود، تحدی می‌کنم و بدون تخطی می‌گوییم که مراتب حریت اخلاقی نورانی بشری آن نمونه که پسند نوع خواه خداشناس طبیعت ستای هر قوم است! تاکنون در روی زمین بالمره در اساس دول بیدایش نداشته جز در سایه ادیان سهل و ساده انبیاء عظام! آن هم تا زمانی که مخلوط به قیاسات پیروان نبوده است، و اگر انصاف بدھی ظهور هر پیغمبری در هر دوره فقط برای حریت گروه مغصوب حقوقی است از شماره بس کمی ظلمه غاصب و عمله ناصب.

۸- پس حق دولت و امتیاز مطلق آن هیئت حاکمه، همانا این است که از مداخلة ایجابی در کا آذ نمونه ام و تجارته و صنایعه، احتساب کنند، لکن در تمام آن گونه اشغال

وظیفه دولت آن است که: (۲۶۴) برای انجام آنها با دیگران عقد مقاولات و عهد مقاطعات علنی آشکار بر عوام و خواص فهم بسته و تسهیلات پیشرفت را فراهم کند و به علاوه این که فضول و بندهای آن گونه مقاولات را باید چنان روشن نماید، که عموم را ملتفت کند لازم است که ترتیبات انجام هریک را با حدود صوریه، معنویه، مادیه، مالیه، و حسابیه را که محتوی است طوری داده باشد که ناچار بیشتر مردم از درک معانی آنها محروم نباشند، و در صورتی که تمام این شرایط در نفس مقاوله نامه به عمل آمد نیز واجب است که هیئت مقتله و نواب مصلحه از طرف دولت برای مراقبت اصلاحی و ترقیات جوهری و تعیین قیمت یا میزان أجرت موضوع معین شود، و روشن است که این نواب مصلحه و هیئت منقشه جزیی از همان کل است، که فرار از آن شایسته و اجتناب از وی بایسته بود! لکن چون جز است (۲۶۵) با این که گناه آدمی عهد قدیم است! چه مار آبی بود زهرش سلیم است شماره ایشان کم است و می توانند از روی نظامی مرتب در از منه قصیره نظریات خود را اشاعه داده و از این رو خطرات مداخله ایجابی دولت را در سراسر بازار زحمت و ثروت جلوگیری نموده و ازدواج عظیمه به صغیره و یا قُسی قصیره تنزل دهند.

۹- از نقطه نظر مداخله ایجابی دولت در اغلب ممالک متمدنۀ فرنگ دیده می شود که تا اندازه مخصوص هیئت حاکمه اجراییه رادر امور تجاریه سلطه به دست است، مانند این که حق دارند بانک ملی یا بانک ها را پاره [ای] امتیازات و اختیارات مشروعه اعطای نمایند و این گونه حقوق ثابتۀ دولت چنان چه در مجلد دوم به شرح رفته و مقبولیت آن که قانوناً پذیرفته شده نه به واسطه این است که دولت اول سرمایه دار مملکت است، بلکه نظر به دول قدیمه متمدنۀ از این حیث است که دولت نخستین مقروض بزرگ است و نتیجه (۲۶۶) این کار و ثمره این شاخسار این است که نظر به حقی که این مقروض بزرگ از نقطه نظر مالی دارد که در هر وقت که اقتضا کند، ترتیباتی به طلبکاران خود بدهد و تغییر و تبدیلی در میزان تنزیل مقتضی بیند و

قروض خود را قسط بندی نماید، یا بر مبلغ آن افزوده و یا همه را ادا کند و یا حواله و جابه‌جا نماید، نفس دولت اول بانک مملکت خواهد بود، و هرگز نمی‌تواند خود را از اغلب وظایف مهمه بانکی و صرافی صرفه بری بداند، چنان‌چه هر وقت که بانکی ملی و صرافخانه اهلی برای وکالت از دولت به جهت تحويل وجهه سرمایه نقدی و ادائی اقساط استهلاکی قروض به طلبکارها و پذیرفتن دخل و عایدی مملکت و خرج روزانه آن به طریق حساب جاری قانوناً معین می‌شود، نفس این نعونه تربیت موجب و تولید یک حقیقت کاشفه از مشروعیت این‌گونه فلسفه حیلی ساختگی می‌کند که نام آن تسهیل امور تجاری دولتی و رواج بازار معاملات ملی است. (۲۶۷) ۱۰ - این‌گونه مداخله دولت و یا حکومت مرکزی که اتفاق می‌کند با بانک مخصوص یا کمک سرمایه به او می‌دهد و یا بانکی را تاسیس می‌نماید و امتیازنامه می‌بخشد، چنان‌چه بانک انگلستان از نخست روز به همین وسایل تاسیس یافت روشن است، که آن بانک نیز با سرمایه دولت تسهیل قروض تجاری و افاده بازار معاملاتی را وجهه نظر می‌سازد، اگرچه ابهام این موضوع و اجمال آن مشیر به سوی پریشانی حقیقت آن خواهد بود، لکن قطع نظر از تعمق در الفاظ عملاً دارای حقیقت کاشفه از فلسفه عملی هست و نیز ثابت است که هر وقت دولت انگلستان و فرانسه بدون تاسیس عوض و بدلت قبلاً قطع علاقه از بانک انگلستان و فرانسه نمایند، هر آینه خسارت بازار تجارت به واسطه قبض طلب سیار و طیار در کل دوایر تجاری که به وسایل مطمئنه قابل ادای به محض رؤیت است مافوق تصور خواهد بود! پس مداخله دولت را در امور (۲۶۸) بانکی و صرافی گویند لازمه امتیازاتی است، که محول به دولت است مانند جمع‌آوری مالیات و قروض ملی و مخارج کلی فوق العاده در صورت اقتضا، چنان‌چه بانک ملی انگلیس با امتیازات و اقتدار محدودی که دارا هست مفید به حال تمام احزاب است، و خادم تجارت عمومی و حکومت هردو بوده و هست.

۱۱- گمان ندارم حاجت به این باشد که بگوییم، در ذیل مداخلة دولت در امور اراضی و خطوط آهن به شرایطی که به شرح رفت تکرار شود، که در هرگونه امر تجاری و کار معاملی و پیله‌وری و سوداگری که دست دولت را اجازه دخول دهدند لازم و جازم است که با کمال مراقبت و حضور سوء‌ظن باید نگران آن دست بود که زاید بر لزوم فوق احتیاج فشار ندهد، یا تمرکز پیدانماید، و ریشه ندواند، و اگر اندکی از ماضی و حال دول فرنگ باخبر باشی، تصدیق می‌کنی که این‌گونه مداخلة دولت در امور آزادانه ملت خُردخُرد (۲۶۹) ممنوع گردیده و شبهه نیست که در آینده قضیه موجبه مداخلة دولت در امور تجاری و سراسر حدود ملتی به کلی منعکس به جزیی و اخیراً متفقی خواهد شد.

پس وظیفه ما این است که اصلاً تا بتوانیم زهر نخوریم که محتاج به تریاق بشویم، همین که به اینجا رسیدیم، شنیده می‌شود که در فرنگ همیشه زشت مقدم بر زیبا بوده و سپس جان بازی‌ها کرده‌اند تا به عکس شده ماهم باید چنین کنیم! اگر گفته شد ژاپون باز پاسخ می‌دهند که پادشاه مایل بود شبهه نیست، لکن تمام عدم شورش و خونریزی به علت میل پادشاه نبود، بلکه در آغاز تاسیس هر کاری زشت و زیبای آن را به حکمت عملی سنجیده مناسب حال و مال و مکان و زمان نموده و به کار بستند، نه این که مثلاً برای تاسیس خط آهن از حرکت سرگوری شروع کرده خود را به زحمت تمام تجربیات علمای آن فن دچار نمودند تا رسیدند به نظام صنعت کامله (۲۷۰) امروزه خط آهن؛ هان ای سیم تمدن کی مخترعین را هلاک می‌کنی.

۱۲- قضیه مداخلة دولت و سرپرستی آن در مراودات بحریه و جهازات حمل و نقلی تجاری در دریا نیز مانند مداخله او است در امور تجاری و بازار معاملی بری و قبل از حریت تجارت و آزادی ملت برای تدارک وسایل معاملات بین‌المللی خویش حیازه دولت و سلطه آن در کل وسایل بحریه یکی از وظایف سیاسی هر دولتی بشمار می‌رفته و این حقوق عامه ملت را منحصر به خویش می‌دانسته، و در عصر

امروزه میزان آن سلطه انحصاریافته به مواد ذیل: تمیز حمل و نقل امتعه تجاری ملی داخله و جهازات ایشان در هنگام جنگ، اجرای قوانین راجعه به گمرکات اجرای قواعد (قرنطینه) نظر به مرض شایع در داخله یا خارجه، اجرای نظام نامه انتظام لنگرگاه بنادر خارجه، محافظه حال ملاحان جهازات در برابر مقاوله خودخواهان مالکین کشتی‌ها نظر به رفتار (۲۷۱) ناشایسته بی رحمانه با ملاحان، به ملاحظه خطرات دریایی از حیث بدی جا و آسایش حال ایشان، از راه بی ملاحظگی صاحبان کشتی در حمل فوق عدل و میزان حد الوسط جهازات.

۱۳- مداخلات دولت در آن گونه مواد مزبوره که نظر به حفظ مُزدبه و مزد بگیر و عامه امور تجاری همگی مصلحانه جلوه می‌کند و در حقیقت انکاری خواهد بود (شاید به استثنای گمرکات) چنان مورد اعتراض سیاسیون نخواهد بود و در تحت خُرده گیری فوق العاده که سایر مهام امور تجاری دچار بود نخواهد درآمد، و نیز نمی‌توان گفت که این گونه مداخله دولت به صورت ظاهر مضر است به حال هیئت مستقله صاحبان جهازات، فقط ایرادی که در اینجا وارد است، این است که انجام آسایش و مامونیت مال التجاره دایره در حدود سواحل کثیر المراده تجارت هنگفت ممالک بزرگ، باعث در کار آوردن عمله بی‌شمار و خدمه بسیاری (۲۷۲) از طرف دولت به نام مامورین بحریه و مفتیین انتظامیه آن خواهد بود در ذیل اسامی مختلفه - گمرک خانه، قرنطینه، تحديده، قاچاقیه، وغیره - و روشن است که وزن و نقل این ایراد در پاره [ای] جاها به واسطه مخابرات دادن پاره [ای] افراد که به نام دولت بعضی اقدامات سوء می‌نمایند کاسته می‌شود، لکن از میان نمی‌رود، دو فرسنگ نرسیده به گمرک حقیر دجلة قلیل التجارة بغداد چندین دزد در روز روشن به نام مامورین گمرک و غیره حکومت عثمانی وارد کشتی شده بدون سؤال و جواب هر مسافری هرچه دارد که جالب شهرت مامورین است ضبط می‌شود، و ابداً مسترد نخواهد شد، اگر اندکی به رفتار گمرکچیان در گمرک خانه آشنا شدی امانت و

خیانت آنها مانند کفر ابليس و ایمان ادریس روشن است. هر بندی از قانون هر اداره اطاق زندان و هر مجری زندانی است و هر دولتی و هیئت حاکمه برزخ سوزان بشر است!!! (۲۷۳)

معارف

۱ - در باب مداخلة ایجابی دولت در امور معارفی ملت از اوایل قرن نوزدهم عیسوی تاکنون هرچه در دوایر سیاسی و نظایر اخلاقی پرسش و پاسخ رفته، همانا میزان کفتین این طور تعادل یافته، که وظیفه ملزمی دولت اجبار عموم افراد صالحه رعایای خویش است، برای دخول در مکاتب ابتدایی و تحصیل درجه نخستین باسوسادی، چه که به وسیله برهان ادبی و دلیل اخلاقی گفته می شود، که هر طفلی که زاییده می شود، در هر مملکتی دارای حقی است از پدر و مادر و اگر آن دو از عهده برنیایند از دولت محبوب خویش که در تحت نظام و تربیت مخصوصی که به آنها یاد می دهد وظایف ملزمی زندگانی و استقلال معاش را گذارده شوند، که در شماره عجزه بار دوش ملت و دولت نباشند، بلکه چون هر طفلی شاخه باروری از کنده کهن درخت جماعت ملت است (۲۷۴) باید تمام توجهات هیئت جامعه ملکی و ملی مانند پیوستگی عروق کنده درخت به شاخه ها مصرف و اطفال گردد، که روزانه افواج جدیده الدخول در البسه نظام و انتظام هیئت جامعه هستند، حتی این که در برابر این حق مشروع اطفال از هیئت حاکمه دولت را به باید برای انجام آن وظيفة اخلاقی در پاره [ای] بچگان این حق نیز دارد که، در صورتی که پدر و مادر طفل راه انجام و جای کلام به فرزند خویش ندهند نخست حامی او نفس دولت باشد و قهراءً تمنای انکاری والدین را انکار نماید.

۲ - براهین بس روشن طویل الذیل مزبوره را نتوان گفت مخالفی یا ضد و تغییضی هست،

جز در هنگام اجرا عملیات، چه که به استثنای تعلیمات مذهبی اسلام که دارای همه گونه فلسفه علمی و عملی معاش و معادی نورانی است در هرجای فرنگ، و به اسلوب فرنگ در هرجای دیگر خواسته‌اند نظام تعلیمات ابتدایی را اجبار کنند و به موقع اجرا (۲۷۵) گذراند، مصادف شده‌اند به این‌که تعلیمات مذهبی را در نظام تربیت ابتدایی داخل کنند، و روشن است که همین قدر که گفتیم اخلاقاً اطفال را حق تربیت از والدین و اگر ممکن نباشد از دولت است، نیز می‌گوییم، اخلاق باید با مذهب قوم سلوک به وجه حسن مرعی دارد، به ادب نافه گشایی کن از آن زلف سیاه، جای دل‌های عزیز است بهم برمزنش!

و نیز اشکال دیگر که در هنگام عمل جلوه می‌کند این است، که میزان مشروع اجبار چگونه و کدام نمونه باشد که مؤثریت عملی و توسعه عمومی پیدا کند، روشن است که اگر تا این اندازه تسلیم شد که از حقوق طفل وطنی یک اندازه تربیت است و از وظایف دولت انجام آن است باقی جزئیات آن سهل است که درجه تربیت و میزان اجبار و ماهیت تعلیمات را نظر به مناسبات هر مملکتی معین نمایند، چنان‌چه در عملیات سیاسی در مجلد دیگر مشروع (۲۷۶) نگارش یافته چه که اجزاء اخیره خارج از موضوع علمیات است.

۱ - پاره [ای] امور و عنوانات دیگر هست، که بیشتر از آن‌چه به شماره درآمد، از وظایف ملزمی و خصایص تاریخی دولت است، و آنها از نمونه اشغالی است که قوام دولت و دوام سلطنت جوهرآ ب آنهاست که دولت را از فشار داخل و خارج مصون می‌دارد، مانند نظام پلیس و قراسوران و انتظام و اجرای امور عدليه و نظم کلیه و حفظ مساوات و اجرای قوانین مدنی و نظمات و انتظامات امور لشگری بری و بحری و بحریه دولتی و جمع آوری مالیات مستقیم و غیرآن.

۲ - نظر به این‌گونه مواد مختلفه جوهریه براهین خلاف مداخله دولت و مؤامره حکومت درنهایت سختی و قوت است، چنان‌چه در مجلد دوم علماء به شرح رفته و در

مجلدی که از امتیاز (۲۷۷) حکومت محلی و مرکزی به خواست خدانگارش می‌رود، روشن است که یکی از امتیازات، گرفتن حکومت محلی و مالک و کاستن اختیارات حکومت مرکزی در اموری چندین است که، وسایل متذخذه برای تفتیش امور محلی و مسئولیت مستقیمه مامورین محلی مضاعف می‌شود، و ناچار نفس این کار امتیاز مخصوصی به پلیس و سلطه به خصوصی به جواسیس می‌دهد، و اداره انتظام عدالت را دارای اهمیت فوق العاده کرده و می‌کند حتی ادارجات شعبی نظام ملی و ادارجات جمع مالیات صرفه مخصوص صرف انتظامات و مخارج محلی را تمرکز و تجمع قوای مخصوصی می‌بخشد.

- با وجود امتیازات و اختیارهایی که به هیئت حاکمه محلی و ممالکی داده می‌شود، زشت و زیبای آنها با روش هیئت حاکمه مرکزی است، که در صورت نایداری ملت و نافهی امت (۲۷۸) در هنگام وضع قانون و آغاز عمل و اجرا اخیراً تمام قصور و سراسر تقصیرات به حکومت مرکزیه نسبت داده می‌شود، و در صورتی که ملت از آغاز عمل بیدار بشود یا هر وقت که اصلاح طلبی پیشه کند نیز نباید اقداماتی کند، که کوشش و دانش رجال سیاسی صادق دولت را ختنی و بی اثر نماید، بلکه باید اگر بداند و بفهمد کمک و همراه رجال امین و مجربان کهیں باشد. اگر این گونه رجال را روی زمین وجودی باشد حکومت قادره و دولت مقتدره آن است که پیوسته تکیه و اتکال او به همراهی و حمایت موافقانه صادقانه عموم ملت باشد، ولو این که بذل مساعی کامله در حفظ قوای مرکزیه خود کند، چه که اگر نظام رفتار و ترتیب کردار آن بر اسلوب و زمینه باشد که پیوسته تولید سوء ظن ملت کند، و صورت ظاهر سلوکش در نظر عامه به غلط و سختی (۲۷۹) و تزاحم حقوق جوهری جمهور جلوه نماید، و برخلاف ادای حقوق امت معرفی شود، هر آینه اگر جوهرآ بهترین هیئت حاکمه عصر باشد ضعیف خواهد شد! و صدای «ماکنا متذالمُضلينَ عُضُداً» از شرasher وجود ملت بلند خواهد شد.

..... ٣٥٢ / مفتاح الشّدّن فی سیاست المدن.

تمام شد، نمونه گفتار سیاسیون فرنگ و لاحول ولاقوة الابالله، و صلی الله علی محمد و آله آل الله - ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۲.

تمت بالخير

از فصل معارف در سال ۱۳۳۲ نگارش یافته و باقی تماماً در حدود ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ تحریر شده. (۲۸۰)



نشر مهرنامک

شابک: ۹۶۴-۹۵۶۴۰-۴-۷

قیمت: ۴۷۰۰ تومان

ISBN: 964-95640-4-7



9 789649 564043